

نام خداوند جان آفرین که بخشند در زبان فارسی

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء^(س)

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۹۶/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است.
به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء^(س)

مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن‌زاده

سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی

ویراستار فارسی: نادر خبازی

ویراستار چکیده‌های انگلیسی: دکتر دل‌آرا مردخوی

ویراستار منابع انگلیسی: دکتر جمیله یوسفی

دبیر اجرایی: خدیجه سهراب‌زاده

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه الزهراء^(س)

دکتر نزهت احمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمدتقی امامی خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر محمدتقی ایمان‌پور، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر محمدرضا بارانی، استادیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء

دکتر سهیلا ترابی فارسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه نجف‌آباد

دکتر اسماعیل حسن‌زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء^(س)

دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدتقی راشد‌محصل، استاد عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد دانشگاه الزهراء^(س)

دکتر خوزه فرانسیسکو کوتیاس فرر، عضو گروه ایران‌شناسی دانشگاه الکاننت اسپانیا

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخی دانشگاه الزهراء^(س)

دکتر شهرام یوسفی‌فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآواش/۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hii.alzahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء^(س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء^(س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپا: ۲۰۰۸-۸۸۵X

شاپای الکترونیکی: ۳۵۳۸-۳۴۹۳

نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.

- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
 - تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
 - در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
 - مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ضوابط مربوط به مقالات

۱. از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم رعایت کنند:
 ۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hii.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
 ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
 ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود:
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
 ۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
 ۵. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
 ۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
 ۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی)
 ۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و ...) منوط به شرایط زیر است:
 - الف. مقاله در مجله تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
 - ب. نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
 - ج. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).

منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی^۱ دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی،^۲ در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجوی در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.
ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.
پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عنوانی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.
۲. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروفچینی، صفحه آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱- از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علی‌رغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث، موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوران نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.

فهرست مطالب

- ۹-۲۸ صورت‌بندی تأثیرات معروف و منکر در تاریخ سیاسی معتزله
علی آقاجانی
- ۲۹-۵۱ بازاندیشی فلسفه تاریخ در تفکر علم‌الآسمایی تاریخی؛ تبیین حکمت تاریخ از منظر
فردید
محمد مسعود آقایی، ابوالحسن فیاض انوش، سید اصغر محمودآبادی
- ۵۳-۷۸ واکاوی مناسبات علی‌اکبر داور با پهلوی اول
یعقوب تابش
- ۷۹-۱۰۰ تأملی در مفهوم جغرافیایی ایالت و شهر جیرفت در دوران اسلامی؛ از سده‌های
نخستین تا اوایل سده هشتم هجری
میثم شهنسوازی
- ۱۰۱-۱۲۶ بررسی نظری مفهوم «هنر شیعی» با تأکید بر مطالعه رویکردهای شیعی در معماری
عصر تیموری
وحید عابدین‌پور، معصومه سمائی
- ۱۲۷-۱۴۸ بررسی و تبیین عوامل مؤثر در شیوع قحطی و بحران نان در عصر مظفری
محمد عباسی، عبدالرفیع رحیمی، حجت فلاح توتکار، حسین آبادیان
- ۱۴۹-۱۷۱ الکسی پتروویچ یرملوف و مدیریت استعمار تزاری در جنوب قفقاز
(۱۸۲۷/۱۲۴۲-۱۸۱۶/۱۲۳۱)
جواد مرشدلو
- ۱۷۳-۱۹۷ سیاست‌های نوگرایانه دولت پهلوی در ساختار شهری و تأثیر آن بر بافت تاریخی؛
بین سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۴۰ شمسی (مطالعه موردی: بافت تاریخی شهر یزد)
مهدی وزینی افضل

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۲، پیاپی ۱۳۲، تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۲۸-۹

صورت‌بندی تأثیرات معروف و منکر در تاریخ سیاسی معتزله^۱

علی آقاجانی^۲

تاریخ ارسال: ۹۷/۵/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱/۱۷

چکیده

جایگاه راهبردی معروف و منکر در کلام سیاسی معتزله به گونه‌ای که امامت ذیل آن قرار می‌گیرد و تأثیرات ژرفی بر تاریخ سیاسی این گروه گذاشته است. مقاله حاضر با بهره‌گیری از چارچوب نظری مبتنی بر گونه‌شناسی مبارزه مثبت، منفی و مشارکت در قدرت، این تأثیر را کاویده است و در پاسخ به این پرسش که جایگاه و سطوح تأثیرگذاری معروف و منکر در تاریخ معتزله چیست، فرضیه خود را مبنی بر ظرفیت و گستردگی اصل پنجم معتزله نسبت به کنش اجتماعی فرهنگی و کنش سیاسی در گستره تاریخ به صورت مستقیم و غیرمستقیم در قالب سه رهیافت مبتنی بر چارچوب نظری به آزمون گذاشته است. بر این اساس، مقاله بر آن است که سه رهیافت تاریخی هم‌زمان در مواجهه با معروف و منکر در میان معتزله هویدا است: رهیافت مبارزه مثبت، که در صدد مبارزه رویارو با حاکمان نامشروع است و به اعمال آخرین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر یعنی قیام بالسیف دست می‌زند؛ نمونه آن شرکت در قیام حسینیان و مشارکت در قیام علیه ولید بن یزید است. رهیافت مبارزه منفی، که تا پایه خروج و قیام پیش می‌رود اما از آن پیش‌تر نمی‌رود و به اقدام عملی دست نمی‌زند که نمونه آن اقدامات واصل بن عطا و عمرو بن عبید است. رهیافت شرکت در قدرت که دست‌یابی به مراکز سلطه را وسیله لازمی برای نشر عقاید خود و امر به معروف و نهی از منکر می‌شمرد که نمونه آن ابن ابی‌ذؤاد و ثمامه بن اشرس است. این سه رهیافت سه صورت‌بندی انقلابیون، اصلاحیون و منفعلان را در کنار دولت شبه‌ایدئولوژیک و اقتدارگرا در تاریخ سیاسی معتزله برمی‌سازد.

واژه‌های کلیدی: معتزله، تاریخ سیاسی، معروف و منکر، رهیافت مبارزه مثبت، رهیافت مبارزه منفی، رهیافت شرکت در قدرت.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.21546.1737

۲. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم (ع) و مدرس دانشگاه قم؛ qajaniqanad@gmail.com

مقدمه

امر به معروف و نهی از منکر سیاسی‌ترین اصل معتزله است که نمود عینی و عملی در تاریخ سیاسی آنان داشته است. در اندیشه سیاسی و کتاب‌های کلامی معتزله حتی مسئله امامت ذیل این دو اصل مورد بررسی قرار گرفته است. همین نکته آن را به گرانگه و کانون مرکزی اندیشه سیاسی آنان تبدیل کرده است، به گونه‌ای که سراسر تاریخ معتزله به نوعی در ترابط و مشحون از این اصل اساسی ایشان است. از این رو مقاله در پی درک و دریافت مناسبی از تأثیرات معروف و منکر در تاریخ سیاسی معتزله و صورت‌بندی آن است. در این جهت با بهره‌گیری از روش تحلیل کیفی محتوای کلامی و تاریخی و ترکیب آن دو به دنبال پاسخ به این پرسش‌ایم که چه صورت‌بندی از رهیافت‌های فکری به اصل معروف و منکر در تاریخ سیاسی معتزله قابل احصاست. بر این اساس در پاسخ بدین پرسش در پی بررسی این فرضیه خواهیم بود که کنش‌های سیاسی اجتماعی اصحاب اعتزال در گستره تاریخ متأثر از نحوه خوانش ایشان از اصل کلامی سیاسی امر به معروف و نهی از منکر است و سه صورت‌بندی مبارزه مثبت، مبارزه منفی و شرکت در قدرت در تفسیر این اصل با لحاظ دیگر عوامل تأثیرگذار قابل احصاست.

۱. مفاهیم

۱-۱. تعریف معروف و منکر

در تعریف لغوی محیط المحيط «معروف» را ضد منکر دانسته و آن را هر چیزی که شرع آن را این‌گونه بداند یا نفس (عقل) آن را بپسندد به شمار آورده است (بستانی، ۱۹۹۳: ۵۹۴). اما در تعریف اصطلاحی قاضی عبدالجبار «معروف» را عملی دانسته که انجام‌دهنده آن، نیکویی و دلالت آن را بشناسد. (قاضی عبدالجبار، ۱۴۰۸: ۱۴۱). در تعریف لغوی «منکر» لسان‌العرب آن را ضد معروف و چیزی دانسته که شرع آن را قبیح و حرام شمرده است (ابن منظور، ۱۴۱۰: ۱۵۷/۹). محیط المحيط گفته است که منکر اسم مفعول است و ضد معروف و همچنین منکرات است (بستانی، ۱۹۹۳: ۵۹۴). در تعریف اصطلاحی قاضی آن را هر فعلی که فاعلش قبیح آن را بشناسد معنا کرده است (قاضی عبدالجبار، ۱۴۰۸: ۱۴۱).

۲-۱. تاریخ سیاسی

اصطلاح «تاریخ» مشترک لفظی میان علم تاریخ و موضوع تاریخ است. تعاریف گوناگونی هم برای آن موجود است. موضوع تاریخ رویدادها یا موقعیت‌های عینی، با

وجودهای قابل شناسایی و قابل تشخیص واقع شده در زمان و مکان معین است (استنفورد، ۱۳۸۲: ۴۲۱). اما علم تاریخ را به صورت سلیس و ساده عمدتاً مطالعه گذشته و یا مطالعه آنچه در گذشته روی داده است معنا کرده‌اند. تعریف فنی‌تر آن است که تاریخ را ذخیره، یادآوری، بازآفرینی و بازفهم آن رویدادها و بالاخره تأثیر آنها بر شیوه برخورد ما با رویدادها و موقعیت‌های کنونی بدانیم (استنفورد، همان). بر این اساس تعریف تاریخ سیاسی عمل و یا تلاش برای شناختن رویدادهای سیاسی مربوط به انسان در زمان گذشته خواهد بود. البته برخی نیز میان تاریخ سیاسی و امر سیاسی پیوند برقرار کرده و با تعریف امر سیاسی از نظر خود تاریخ سیاسی را تعریف می‌کنند و آن را بررسی دگرگونی قدرت سیاسی نهادینه در گذشته خوانده و حتی آن را مرادف تاریخ تحول دولت دانسته‌اند. (گل محمدی، ۱۳۸۹: ۱۱۰-۱۱۲). به نظر می‌رسد که این تعریف نوعی تقلیل تاریخ سیاسی است، زیرا تمامی آنچه سیاست‌ها را ساخته و پرداخته در دولت‌ها خلاصه نمی‌شود و روند اجتماعی و مسائل سیاسی درون جامعه نیز اهمیتی بسزا دارد. از این رو از دیدگاه تحقیق و با تعریفی که از سیاست وجود دارد، تاریخ سیاسی عبارت است از بررسی مجموعه اعمال نفوذهایی که به منظور اهداف اجتماعی در ظرف گذشته روی داده است. بر این پایه تاریخ سیاسی معتزله طیف وسیعی از کنش‌های سیاسی و اجتماعی را شامل می‌شود.

۳-۱. تعریف معتزله و تاریخ آن

معتزله یکی از سه فرقه مهم کلامی جهان اسلام با تأثیرات پرسامد در کنار اشاعره و ماتریدیه است که از نظر تاریخی مقدم بر آنان است. در معنای اصطلاحی با وجود همه اختلافات می‌توان به تعریفی حداقلی و مشترک از آن دست یافت. «فرقه‌ای از مسلمانان که در اوایل قرن دوم ظهور یافت و در عقاید اسلامی از روش عقلی استفاده می‌نمودند و از شاگردان واصل بن عطا بودند» (المعتق، ۱۴۱۷: ۱۴).

دربارۀ علت نامیدن این فرقه به معتزله دیدگاه‌های مختلفی موجود است: گروهی این نام‌گذاری را به جهت اختلافات بینشی آنان با اهل سنت در مقولۀ گناه کبیره و قول به منزله بین المنزلتین و جدایی از حلقۀ درس حسن بصری توسط واصل بن عطا (شهرستانی، بی‌تا: ۱/ ۴۸؛ بغدادی، ۱۴۱۹: ۲۰ - ۲۱) و یا عمرو بن عبید (مقریزی، ۱۹۹۸: ۳/ ۳۹۵) دانسته‌اند. گروهی دیگر معتزله را پاره‌ای از زاهدان گوشه‌گیر به شمار آورده‌اند (المعتق، ۱۴۱۷: ۱۷). دسته‌ای برآنند که معتزله گروهی است با ماهیت سیاسی و از پسینیان گوشه‌گیران و بی‌طرفان جنگ‌های

جمل و صفین. نظریه دیگر بر آن است که معتزله در اسلام از لحاظ مشی و روش عقلی همانند فروشیم در یهودیت است که آنان نیز بر همین روش بوده‌اند و معنای فروشیم معتزله است (امین، ۱۹۶۴: ۳۵/۱ - ۳۴۶؛ مقریزی، ۱۹۹۸: ۷۲۷/۳).

معتزله از سوی گروه‌های مختلف نام‌های گوناگون گرفته است، لذا بزرگان اندیشه اعتزال خود را به نام‌های معتزله (شهرستانی، بی تا: ۱/۴۳؛ قلقشندی، ۲۵۵/۱۳). اهل العدل و التوحید، اهل حق، فرقه ناجیه و منزهون الله عن النقص نامیده‌اند. معتزله دارای پنج اصل اساس است که جزو اصول ایمانی و اجماعی آنان شمرده می‌شود. این اصول عبارتند از: توحید، عدل، منزله بین‌المنزلین، وعد و وعید و امر به معروف و نهی از منکر (خیاط، بی تا: ۱۸۸). این اصول اگرچه از همان آغاز بروز اعتزال مورد توجه بوده اما این ترتیب و تدوین در زمان واصل بن عطا (م ۱۳۱ق) و عمرو بن عبید (م ۱۴۴ق) وجود نداشته است (مراد، ۱۹۹۲: ۲۴۸؛ النشار، ۱۹۷۷: ۴۱۶/۱؛ کوک، ۱۳۸۴: ۱۱۸) و نخستین کسی که به تدوین و ترتیب آن پرداخت ابوهدیل علاف (م ۲۳۵ق) است. امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه معتزله برای متمایز ساختن آنها از امامیه در اصول آنها گنجانده شده است (قاضی عبدالجبار، ۱۴۰۸: ۱۲۴).

معتزله که در دو مکتب کلی بصره و بغداد تجسم یافته است دارای تاریخی پرفراز و نشیب است که تفاسیر مختلفی از اصول کلامی آن و رهیافت‌های گوناگونی بدان به چشم می‌خورد. می‌توان تاریخ معتزله را به پنج دوران ظهور، نفوذ، افول، صعود و سقوط تقسیم نمود (تاریخ الجهمیه و المعتزله: ۵۵).

۲. چارچوب نظری

نحوه مواجهه با دولت‌ها و حکومت‌ها از نظر منطقی در چهار صورت متصور است: صورت نخست همراهی و حمایت کامل از دولت و حکومت مستقر است. صورت دوم مبارزه علنی مسلحانه خشونت‌آمیز و قهرآمیز و یا رفتار انقلابی است. صورت سوم مشارکت در قدرت با نگرش رفورمیستی و اصلاح‌گرایانه برای اصلاحات و تغییرات روبنایی یا زیربنایی است. صورت چهارم نیز نه مبارزه مسلحانه و یا رفتار براندازانه نه ورود اصلاح‌طلبانه به حاکمیت و نه همراهی با آن بلکه مقابله اجتماعی و بدون خشونت است که خود دارای طیف‌هایی از تحریم، رویکرد محض اجتماعی و ارتباط و اعتراض است.

صورت نخست در این تحقیق کاربردی ندارد و آن را فرو می‌گذاریم. اما صورت دوم مبارزه مثبت یا مقاومت مثبت نیز نامیده می‌شود و در پژوهش از این عنوان استفاده می‌شود. در این صورت انقلاب (REVOLUTION) تغییری است ناگهانی، گاه خشونت‌بار و خونین که در

هر نظم اجتماعی، نهادی و سیاسی مستقر تحت تأثیر نیروهای سازمان یافته و برتر از نیروهای حافظ نظم موجود با هدف خلق نظامی نو رخ می‌دهد (آلن بیرو، ۱۳۶۶: ۳۲۲). رهیافت مبارزه سیاسی علیه رژیم سیاسی قلمداد می‌شود (دوورژه، ۱۳۷۷: ۲۲۷).

صورت سوم مبارزه منفی به معنای مبارزه مسالمت‌آمیز و مقاومت در برابر رژیم، بدون خشونت است. این نیز مبارزه علیه رژیم اما با ابزار غیر قهرآمیز و یا به تعبیری مبارزه پوشیده (دوورژه، ۱۳۷۷، ص ۲۲۲) است. این رهیافت می‌تواند سه شاخهٔ رویکرد تحریم، رویکرد محض اجتماعی؛ رویکرد ارتباط و اعتراض توأمان داشته باشد.

صورت چهارم یعنی اصلاح‌طلبی (Reformism) نیز اعتقادی است مبنی بر این‌که جامعه با دگرگونی‌های تدریجی و سطحی و همچنین با تصحیحی بطئی و پی‌درپی رو به بهبود می‌رود بدون آن‌که ساخت‌های اساسی مربوط به نظم مستقر مورد تردید قرار گیرند. (آلن بیرو، ۱۳۶۶: ۳۱۹). این رهیافت استفاده از قواعد رژیم سیاسی برای ایجاد نظم جدید است (دوورژه، ۱۳۷۷: ۲۲۷). مشارکت در قدرت یکی از ابعاد این رهیافت است. در این الگو اصل نظام پذیرفته می‌شود و رقابت در سطح تغییر کارگزاران و سیاست‌ها و رفتارهاست (افتخاری، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۸). براین‌اساس رفتار و نگرش معتزله نیز در این چارچوب قابل بررسی و ارزیابی است.

۳. گونه‌شناسی تاریخی سیاسی معتزله در رابطه با امر به معروف و نهی از منکر

آهنگ سیاسی پرمادامهٔ امر به معروف و نهی از منکر به‌ویژه در دستگاه فکری معتزله امری روشن و کتمان‌ناپذیر است. این سرشت سیاسی را در اندیشه‌های آنان چه در کلیت و چه نسبت به حوادث و رویدادهای مهم تاریخی، خواه در مواضع اصحاب اعتزال نسبت به حکومتگران و چه در جایگاه حاکمان می‌توان دریافت. اهمیت مسئله و نکتهٔ کانونی موضوع آن است که معتزله امامت را ذیل امر به معروف تعریف کرده و امامت را برکشیدهٔ این اصل و ثمره و همبسته با آن تلقی می‌کنند. از این رو قضاوت‌های تاریخی سیاسی و یا رفتار سیاسی آنان نسبت به مقولهٔ امامت و رهبران سیاسی برانگیختهٔ این اصل است و از آن قابل انفکاک نیست. این مسئله در مواجهه و قضاوت نسبت به چالش‌های امامت تاریخی و نیز کنش‌های سیاسی معتزله قابل رصد و تحلیل است. معتزله شروط مختلفی برای امامت شمرده و اصل عدالت را شرط اساسی برای امامت می‌شمارند و فقدان آن را موجب سلب شایستگی می‌انگارند. قاضی عبدالجبار در المغنی فصلی دارد با این عنوان که «آن کسی شایستهٔ امامت است که عادل باشد و امامت فاسق جایز نیست» (قاضی عبدالجبار، بی‌تا: ج ۲۰، ق ۲۰۱/۱).

البته وی فسقِ باطنی و پنهانی را منع‌کننده از امامت نمی‌داند ولی اظهار فسق را موجب خلع امام از امامت و سلب صلاحیت اولیه وی می‌داند (همان: ۲۰۲).

برپایه شروط امامت نزد اصحاب اعتزال و از آن‌جا که امامت را ذیل معروف و منکر تعریف می‌کنند از این رو موضع‌گیری آنان نسبت به جریانات و رخدادهای تاریخی مربوط به امامت نیز از این اصل سرچشمه می‌گیرد. در این نگرش و اعلام موضع تاریخی مبتنی بر معروف و منکر، که شامل همبستگی (اعلام و اظهار دوستی و مشروعیت) و گسستگی (اعلام برائت و عدم مشروعیت) می‌گردد رهیافت‌های مختلفی در مکاتب اعتزالی و حتی در درون این مکاتب اصلی به چشم می‌آید. اصحاب اعتزال به جهت اندیشه عقلانی و نیز با توجه به برخی روایات، امر به معروف و نهی از منکر را دارای مراتب و درجه‌بندی می‌دانند. قاضی عبدالجبار (قاضی عبدالجبار، ۱۴۰۸: ۱۴۴ و ۷۴۱)، زمخشری (زمخشری، بی‌تا: ۴۵۲/۱) و ابن ابی‌الحدید (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷: ۳۱۰/۱۹) به روشنی بدان رأی داده‌اند. براین‌اساس ملاحظه می‌شود که معتزله در مراتب امر به معروف و نهی از منکر به روندی تدریجی، پلکانی و تصاعدی نظر داشته‌اند؛ روندی که از قلب آغاز می‌شود و سپس زبان، دست و شمشیر و قلب را دربر می‌گیرد.

بدین ترتیب و براساس تحلیل محتوای تاریخی و کلامی در تاریخ سیاسی معتزله به سه‌گونه رهیافت سیاسی می‌توان اشاره کرد که در طراز و به موازات یکدیگر و هم‌نشین با هم به زیست و حضور قدرتمندانه خود ادامه داده‌اند:

۳-۱. رهیافت مبارزه مثبت

این رهیافت درصدد برخورد، مقاومت و مبارزه رویارو با حاکمان جور و خلفای نامشروع و ظالم است و به اعمال آخرین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر یعنی قیام بالسیف تأکید دارد. این گروه در میان رهبران و بزرگان معتزلی، گروهی کم‌شمار و اندک را تشکیل می‌دهد اگرچه در بدنه معتزله به نسبت از نیروی قابل توجهی برخوردار است. اینان بر جنبه‌های انقلابی و ستیزه‌گرانه آموزه‌های معتزله درباره امر به معروف و نهی از منکر و عزل امام فاسق و جائز و نامشروع استناد نموده و هدف خود را تحقق و تعمیم عدالت در جامعه معرفی می‌نمودند. در سنت اسلامی، برخورد ناصحانه و یا براندازانه با حکومت‌ها براساس امر به معروف و نهی از منکر و مراتب و مراحل آن توجیه شده است. این موضوع در مراتب معروف و منکر و قیام بالسیف و ارتباط آن با مبحث امامت و خروج بر امام نزد معتزله هم‌پسته است. این مسئله در معتزله، که امر و نهی جزو اصول ایمانی آنهاست و نوع رابطه با حکومت‌ها بر این اصل مبتنی است، اهمیتی مضاعف دارد که در ذیل به نمونه‌های برجسته آن اشاره می‌کنیم.

۳-۱-۱. شرکت در قیام زید بن علی بن الحسین (ع)

نخستین کنش و رفتار سیاسی با مبدئیت امر به معروف و نهی از منکر را که معتزله در آن حضور نسبتاً مؤثر داشته‌اند می‌توان قیام زید بن علی بن الحسین (ع) دانست. این امر که شماری از معتزله و نه تمامی و یا اکثریت آنان در قیام زید مشارکت داشته‌اند به لحاظ تاریخی و بنا به دلایلی قابل پذیرش می‌نماید. شهرستانی در الملل و النحل از برگرفتن اعتزال توسط زید از واصل بن عطا و معتزلی بودن اصحاب او خبر می‌دهد (شهرستانی، بی تا: ۱۵۵). همچنین گزارش‌هایی موجود است مبنی بر مناظره و گفتگوی انتقادی امام صادق (ع) با واصل بن عطا، هنگامی که گروهی از علویان گرد او جمع بودند. در این گفتگو امام صادق (ع) نسبت به ایجاد تفرقه در میان اهل بیت (ع) توسط واصل اعتراض می‌نماید که با واکنش واصل و زید بن علی مواجه می‌شود (ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۳۳).

علاوه بر این، می‌دانیم که در زمان قیام زید، فرقه‌ای به نام زیدیه با عقاید و سازمان مشخص وجود نداشته بلکه بعدها انسجام و توسعه یافته است. نیز می‌دانیم که زید، پس از قیام، هنگامی که با پرسش برخی شیعیان مواجه شد که اعتقادش را درباره عمر و ابوبکر پرسیدند و او از آنها به نیکی یاد کرد آنها از او گسستند، به گونه‌ای که زید آنها را رافضه نامید (طبری، ۱۴۰۳: ۴۹۸/۵). این نکته مهم بسته به نوع نگرش واصل و پیروان او در آن زمان است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که حداقل بخش قابل توجهی از یاران وی پیروان روش اعتزال بوده‌اند. ضمن آن که باز می‌دانیم معتزله زید را امام مشروع قیام‌کننده علیه حاکم ستمکار و مستبد نامشروع می‌شمارند (قاضی عبدالجبار، بی تا: ج ۲/۱۱۹/۲). البته این گونه نیست که همچون برخی پژوهشگران (عمار، ۱۹۸۴: ۶۵) قیام زید را یک انقلاب خالص معتزلی بدانیم چرا که در آن زمان هر حرکت انقلابی از سوی موجهان جامعه، طیف‌های گوناگونی را گرد می‌آورد. اما حضور شماری از آنان با توجه به تأثیر و تأثر علمی و عملی معتزله و زیدیه قابل اثبات است (عرفان قاضی، ۱۹۹۶: ۵۹؛ اسمائیل، ۱۴۱۱/۱۹۹۱: ۲۴-۲۵؛ مقال، ۱۹۸۲: ۵۱؛ جعفریان، ۱۳۷۲: ۱۴۳).

۳-۱-۲. قیام علیه ولید بن یزید

ولید بن یزید را در تاریخ به سفیه، دائم‌الخمر، (ابن قتیب، ۱۴۲۴: ۱۶۰) شهوتران و هتاک (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۶۷/۲-۱۶۸) توصیف کرده‌اند. وی کسی است که قرآن را سوزاند و شعری در وصف کار خود سرود (مرتضی علم‌الهدی، بی تا: ۱/۱۳۰). از سوی دیگر جانشین ولید بن یزید یعنی یزید ناقص که رهبری قیام علیه ولید دوم را برعهده داشت مذهب اعتزال داشته

است (مسعودی: ۲۳۴/۳؛ یعقوبی: ۳۳۶/۲) و وی را به حُسن سیره و عدل ستوده‌اند (ابن قتیبه، ۱۴۲۴: ۱۶۰) و او را معتزله بالاتفاق شایسته‌ی امامت دانسته‌اند (قاضی عبدالجبار، بی‌تا: ج ۲۰، ۱۵۰/۲) و بر عمر بن عبدالعزیز نیز به جهت عدم وراثتی بودن بلکه انتخابش از سوی مردم برتری داده‌اند. به گونه‌ای که عمرو بن عبید او را به عنوان کاملِ عادل ستوده است (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۱۱۷).

نام برخی از معتزلیانی که در قیام حضور داشته‌اند چون ابن وهب کلاعی، عبیدالله بن عبید، هشام بن الغاز در برخی کتب معتزلی آمده است (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۱۰۶-۱۰۷). ابوالقاسم بلخی تحت‌عنوان خروج اهل عدل از خروج غیلانیه در این ماجرا سخن گفته است (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۱۵۱). همچنین مسعودی از گرایش یزید بن ولید به معتزله و قبول اصول پنجگانه آنها خبر داده است (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۲۴/۲) به گونه‌ای که بلخی از آمادگی عمرو بن عبید و یارانش برای یاری دادن یزید گفته (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۱۱۷) و شهرستانی نیز وی را یکی از دعوتگران یزید ناقص شمرده است (شهرستانی، بی‌تا: ۳۵). ضمن آن‌که خطبه یزید پس از خلع ولید و خلافت خود دلالت بر برخی اصول معتزله همچون عدم اطاعت از امام فاسق دارد (طبری، ۱۴۰۳: ۵۷۰/۵-۵۷۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۱۰/۱۵) البدایه و النهایه هم از دعوت یزید ناقص به معتزله پس از خلافت سخن رانده است (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۱۹/۱۰). از این رو به نظر می‌رسد که حضور مؤثر معتزله در این قیام اثبات‌پذیر باشد.

۳-۱-۳. مشارکت در قیام حسنین

در باره حضور و همراهی اصحاب اعتزال با قیام حسنین، به‌خصوص قیام ابراهیم بن عبدالله در بصره می‌توان شواهد و مدارک قابل توجهی ارائه داد. پژوهش‌های صورت‌گرفته به صورت تک‌نگاری راجع به حسنین نیز این نکته را نشان می‌دهد (الهی‌زاده، ۱۳۸۵؛ نجفیان رضوی، ۱۳۹۴). اگرچه برخی تنها با استناد به رفاقت عمرو بن عبید با منصور، که در سطور پیشین بررسی گردید، این موضوع را با تردید نگریسته و گفته‌اند که در صورت صحت این مسئله آنها از متشیعه معتزله بوده‌اند (جارالله، ۱۶۸: ۱۴۱۰). درحالی‌که قاضی عبدالجبار، محمد بن عبدالله و به‌خصوص ابراهیم بن عبدالله را شایستگان امر امامت معرفی کرده و اصحاب ابراهیم را از معتزله دانسته است (قاضی عبدالجبار، بی‌تا: ج ۲۰، ق ۱۴۹/۲).

امالی مرتضی از پذیرش دعوت واصل توسط محمد و ابراهیم خبر داده است (مرتضی، ۱۳۷۳: ۱۶۹/۱)، ابوالفرج اصفهانی از حمایت واصل از قیام محمد و ترغیب عمرو بن عبید بدان سخن می‌گوید (ابوالفرج اصفهانی، بی‌تا: ۲۵۷-۲۵۸)، مسعودی از گرویدن جماعت زیادی از

معتزله به ابراهیم غمر می‌گوید (مسعودی، بی تا: ۲۹۶/۳) و اصفهانی و بلخی نام کسانی را که از معتزله بوده و در قیام ابراهیم مشارکت جستند ذکر می‌کنند. از جمله بلخی از فردی به نام ابراهیم بن نمیله عبشمی نام می‌برد که جانشین ابراهیم بوده است (بلخی، بی تا: ۱۱۸-۱۱۹). طبری نیز از بیعت شماری از معتزله به همراه منصور عباسی پیش از حکومت عباسیان با حسنین خبر داده است (طبری، ۱۴۰۳: ۱۵۶/۶)، مقالات الاسلامین از کشته شدن معتزله در رکاب ابراهیم گفته است (اشعری، ۱۴۰۵: ۱۹)، بغدادی نیز از بشیر رحال به عنوان یکی از علمای معتزله و یارانش که در قیام ابراهیم شرکت جستند یاد می‌کند (بغدادی، ۱۴۱۹: ۲۴۱)، قاضی عبدالجبار، بلخی و ابن مرتضی نیز از خروج بشیر رحال و غیر او از معتزله همراه با ابراهیم گزارش داده‌اند (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۲۷). از بشیر رحال نقل شده که می‌گفته است در قلب من حرارتی است که جز خنکای عدالت یا حرارت شمشیر آن را از میان نمی‌برد (همان: ۲۲۶).

۲-۳. رهیافت مبارزه‌ی منفی

این رهیافت در نهی از منکر تا پایه خروج و قیام پیش می‌رود اما از آن پیش‌تر نمی‌رود و به اقدام عملی دست نمی‌زند. برای آن نیز به پاره‌ای آموزه‌های اعتزالی در باب امر به معروف و نهی از منکر استناد کرده است؛ آموزه‌هایی مانند یقین و یا گمان قوی بر پیروزی، و وجود امام عادل. چنان که قاضی عبدالجبار وجود جماعت گسترده برای قیام را لازم می‌شمرد (اشعری، ۱۴۰۵: ۴۶۶). این رهیافت در طول تاریخ معتزله در میان رهبران و پیروان بیشترین رهرو را داشته و در سه رویکرد خود را به نمایش گذاشته است: گروهی که مبارزه‌ی منفی خود را با گوشه‌گیری و جدا شدن از حکومت، روی آوردن به زهد و گاه تحریم حکومت و ارتباط با آن، پی گرفته‌اند. دسته‌ای که خود را از جامعه و سیاست اجتماعی نگسسته و در عرصه جامعه به فعالیت پرداختند و گروهی که رویکرد اصلاح‌گرانه را حال یا منقطع از حکومت و یا با حفظ ارتباطات خود با حکومت برگزیدند.

الف. از گروه نخست می‌توان به کسانی چون ابوموسی مردار (بغدادی، ۱۴۱۹: ۱۵۶؛ شهرستانی، بی تا، ۶۹/۱)، جعفر بن حرب (ابن مرتضی، ۱۳۹۳: ۷۳-۷۴)، قاضی عبدالجبار (ابن مرتضی، ۲۸۲: ۱۳۸۰) و جعفر بن مبشر (ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۱۱۳) و برخی دیگر اشاره کرد. جعفر بن حرب (۱۷۷-۲۳۶) که اوایل درون دستگاه دولت بود در اواخر عمر مناصب دولتی را وا گذاشت به گونه‌ای که حتی اقتدا به واثق را جایز نمی‌شمرد (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۸۲). همچنین می‌باید از ابوموسی عیسی بن صبیح مردار، راهب المعتزله نام برد که به کفر کسانی که

در خدمت سلطان درآیند حکم داده بود (بغدادی، ۱۴۱۹: ۱۶۵). جعفر بن مبشر نیز همکاری با دولت را تحریم کرده بود و هدایای دولتی را رد می‌نمود. همچنین موسی بن رقاش سرزمین‌های خلافت عباسی را دارالکفر می‌دانست (ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۷۷).
 ب. در گروهی که به فعالیت‌های اجتماعی روی می‌آوردند توجه به این نکته لازم است که اینان توجه بسیار و کوشش فراوانی در جهت مبارزه اجتماعی و فکری با مخالفان خود، اعم از کفار و مشرکان و یا فرقه‌های دیگری از مسلمانان داشته‌اند. مبدأ این حرکت نیز اصل پنجم آنها یعنی امر به معروف و نهی از منکر بوده است. آنها تنها به اندیشیدن و طرح ایجابی اندیشه‌های خود بسنده نمی‌کردند بلکه با تمام جدیت به مبارزه فکری و گاه عملی با مخالفان دست می‌زدند.

این موضوع از نخستین پیشوای آنان یعنی واصل بن عطا قابل پیگیری است. همسر او می‌گوید که وی هنگام نماز قلم و کاغذ را در مقابل خود می‌گذاشت، هرگاه به آیه‌ای می‌رسید که در آن دلیلی بر مخالفان بود، می‌نشست آن را می‌نوشت و سپس دوباره به نماز می‌ایستاد (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۳۶). عمر و بن عبید او را آگاه‌ترین مردم به کلام شیعیان غالی، خوارج، زنادقه، دهریه و مرجئه و دلایل رد آنها معرفی می‌کند (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۳۴). او تنها به فعالیت‌های شخص خود بسنده ننموده بود بلکه گروهی از یاران و شاگردانش را به نقاط مختلف برای مواجهه فکری با عقاید مخالفان دینی فرستاده بود (ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۳۲). عمرو بن عبید نیز با جریر بن حازم در بصره به مناظره پرداخت (ابی‌الفرج اصفهانی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۱۳۹) و با واصل بن عطا در مناظره و مغلوب ساختن دو تن از متهمان به ثنویت به نام‌های بشار بن برد و صالح بن عبدالقدوس مشارکت جست (ابی‌الفرج اصفهانی، ۱۴۰۷: ۱۳۹). همچنین از مناظره وی با یکی از علمای مجوسیان در کشتی خیر داده شده است (تفتازانی، بی تا: ۱۳۹).

ابوالهذیل علاف یکی از بزرگ‌ترین عالمان معتزلی است که در رد مخالفان مطلب نگاشته است، به طوری که برای او نود کتاب در این موضوع برشمرده‌اند (ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۴۴). نظام نیز این چنین بود و به گونه‌ای که یکی از مستشرقین نام او را در ابطال کلام ثنوی‌ها و ساقط کردن منزلت آن در خاورمیانه بی‌همتا می‌خواند (خیاط، بی تا: ۵۸). بشر بن معتمر، ارجوزه‌ای مشتمل بر چهل هزار بیت در رد بر مخالفین نگاشته است (ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۵۲). ابوالحسین خیاط، جاحظ را بزرگ‌ترین متکلمی معرفی می‌کند که در احتجاج بر مخالفان تلاش کرده است (خیاط، بی تا: ۱۵۴). کتاب ابوالحسین خیاط (الانتصار) خود بزرگ‌ترین کتاب در رد کتاب‌ها و اندیشه‌های مخالفان است. به واسطه فعالیت‌های کسانی چون عبدالله بن حارث در

مغرب و حفص بن سالم در خراسان، که از سوی واصل فرستاده شده بودند، جمع زیادی به اسلام گرویدند (ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۳۲).

همچنین در خراسان گروه زیادی توسط ابی القاسم بلخی اسلام آوردند (ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۸۸). این گونه است که تلاش و تحرکات معتزله را از سوی در مقابله با مسیحیان، یهودیان، مانویان، زرتشتیان، دهریان و مشرکان و از سوی دیگر با گروه‌هایی چون جبریه، قدریه، مرجئه، اهل حدیث، خوارج، امامیه، زیدیه و اسماعیلیه می‌بینیم. این حرکت‌ها که براساس اصل امر به معروف و نهی از منکر صورت می‌گرفته در ادبیات آنها که از توانایی و غنای بالایی در آن برخوردار بوده‌اند تبلور یافته است (ابن ندیم، بی تا: ۲۰۳؛ خیاط، بی تا: ۹۷، قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۹۸).

همچنین نگارش درباره امر به معروف و نهی از منکر به ابوبکر اصم (ابن ندیم، بی تا: ۲۱۴) و جعفر بن مبشر (ابن ندیم، بی تا: ۲۰۸) نسبت داده شده است. نیز از گفتار خشمگینانه و سخت‌گیرانه واصل بن عطا درباره بشار بن برد (جاحظ، ۱۴۰۹: ۳۱/۱؛ ابی الفرج اصفهانی، ۱۴۰۷: ۱۳۸/۳) و تبعید وی از بصره (جاحظ، ۱۴۰۹: ۳۷/۱) سخن گفته شده است.

ج. در گروه سوم که ضمن حفظ ارتباطات با حاکمیت از ورود بدان خودداری کرده و به رفتارهای نظارتی و اعتراضی روی می‌آوردند می‌توان به طور نمونه عمرو بن عبید را مثال آورد. این در حالی است که یکی از مباحث بحث‌برانگیز، مربوط به نوع ارتباط با عباسیان در اوایل حکومت آنان است. درحالی‌که برخی، از انواع رنگارنگ مقاومت معتزلی در برابر عباسیان از معارضه تا خروج با سلاح گفته‌اند (عمار، ۱۹۸۴: ۹۵) و برخی دیگر به همبستگی میان معتزله و عباسیان معتقدند (جارالله، ۱۴۱۰: ۱۶۸).

این اختلاف به‌ویژه درباره عمرو بن عبید وجود دارد. درباره رفتار عمرو آنچه مشخص است از یک سو رفاقت وی با منصور (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۴۲) و عدم شرکت وی در قیام علویان است به گونه‌ای که منصور هرگونه احتمال ورود وی را در مبارزه با خود صریحاً نفی می‌کند (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۴۶) و از سوی دیگر برخورد ناصحانه و هشداردهنده وی نسبت به منصور است، به طوری‌که در برخی موارد با درستی با منصور سخن می‌گوید و از اظهار حق و عمل عادلانه را خواستار می‌شود (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۴۸-۲۴۹) گاه هدیه‌ی منصور را رد می‌کند و گاه از او می‌خواهد که دیگر با او دیداری نداشته باشد (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۱۴۶؛ مرتضی علم‌الهدی، بی تا، ۲۷۵-۲۷۶، ابن قتیبه، ۱۴۱۶: ۲۴۱/۱). گزارشی هم از قطع ارتباط عمرو با یکی از شاگردانش به نام شیب بن شیب که ولایت اهواز را پذیرفته بود، موجود است (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۵۰).

وی درخواست منصور برای یاری کردن حکومت را با این جمله رد می‌نماید که رایست حق را برفراز تا اهل حق پیرویت کنند (ابن عبدربه، ۱۴۱۱: ۲/۲۵۴). برخی گزارش‌ها نیز وجود دارد که از خواست قلبی عمرو برای خروج حکایت می‌کند اما به جهت کثرت قوای عباسیان و نبود یاران خالص و وفادار در حد ۳۱۳ نفر، خروج نمی‌کرده است (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۱۵۰). به نظر می‌رسد برای جمع‌بندی، دیدگاه یکی از پژوهشگران مناسب باشد که معتقد است عمرو بن عبید میان اخلاص در اندیشه و مذهب خود و اخلاص در رفاقتش با منصور جمع نموده بود. اخلاص در اندیشه را با نصیحت و هشدار و انتقاد به منصور، و اخلاص در رفاقتش را با عدم شرکت در خروج بر منصور نشان داده است (سالم، ۱۴۱۰: ۸۷). (ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۱۱۳).

۳-۳. رهیافت «شرکت در قدرت»

این جریان که خصوصیات شخصیتی نیز در آن تأثیرگذار بوده است، دست‌یابی به مراکز سلطه را وسیله‌ی لازمی برای نشر عقاید خود و امر به معروف و نهی از منکر می‌شمرده است (قاضی عبدالجبار، ۱۹۷۲: ۲۶). حاملان این اندیشه بر این باور بودند که نزدیکی و حضور جدی در ارکان حکومت، قوت و قدرت بیشتری برای پیگیری عقاید خود و تروج آنها در میان مردم به آنها می‌دهد و ابزار مناسب‌تر و نیرومندتری برای امر به معروف و نهی از منکر در دست‌شان می‌نهد.

ثمامه بن اشرس، ابی‌ابی‌دؤاد، ابی‌یعقوب شحام را می‌باید نمایندگان این طیف فکری به شمار آورد. سخن از عملکرد معتزله در مقام تصدی مناصب حکومتی به دوران مأمون عباسی بازمی‌گردد، چرا که تا پیش از آن معتزله در ارکان حکومت نفوذی نداشتند. گرایش عبدالله مأمون به اعتزال را در اثر تعالیم استاد متهم به اعتزال وی یعنی یحیی بن مبارک یزیدی دانسته‌اند (حموی، ۱۳۶۱: نیمه دوم، ۲/ ۱۲۳۴-۱۲۳۵). چنان‌که ثمامه بن اشرس در موقعیتی ویژه نزد مأمون قرار داشت (شهرستانی، بی‌تا: ۷۱/۱) که گفته شده پس از خلافت در خراسان با وی مرتبط بوده است (ابن صفدی، ۱۴۱۱: ۲۱/۱۱) همچنین است اقدام ابی‌الهذیل علاف که توسط ثمامه بن اشرس به درگاه مأمون راه یافت (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۵۷) و ابوحنیفه‌ی دینوری او را استاد ادیان و مقالات مأمون شمرده است (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۴۳). ابوالهذیل علاف در سال ۹۰۰ هزار درهم می‌گرفت و میان یارانش پخش می‌کرد (قاضی عبدالجبار، ۱۳۹۳: ۲۵۵).

همچنین ابن‌ابی‌دؤاد که از طریق یحیی بن اکثم با مأمون مرتبط شد و سپس به قضاوت و

وزارت رسید (ابن خلکان، ۱۹۷۷: ۸۴/۱). ابایعقوب شحام نیز که یکی از بزرگان معتزله به شمار می‌رود توسط ابن ابن دؤاد به‌عنوان یکی از بازرسان و ناظرین بر عمال حکومتی نام برده شده است (ابن مرتضی، ۱۳۸۰: ۷۲).

بنابراین و با توجه به شواهد و حوادث تاریخی می‌توان گفت که مأمون حداقل گرایش شدیدی به معتزله داشته است. از هنگام حکومت وی تا پایان حکومت واثق دوران قدرت‌یابی معتزله است. در این دوره برخی اقدامات اجتماعی و سیاسی را می‌توان از دریچه‌ی اصل پنجم یعنی امر به معروف و نهی از منکر و به ویژه دربرگیرندگی آن نسبت به امامت نگریست و کاوید و مبدأ آنها را این اصل به شمار آورد. از جمله این اقدامات می‌توان به رواج مناظرات به عنوان یکی از شیوه‌های امر به معروف، که تا پایان روزگار واثق نیز کم و بیش ادامه داشت، اشاره کرد (سیوطی، ۱۴۰۶: ۳۷۰). به نظر می‌رسد که مأمون و مشاوران معتزلی وی در پرتو این مناظرات، اشاعه روحیه عقل‌گرایی و نیز ترویج آموزه‌های معتزلی و روایت‌شان از اسلام و تضعیف مخالفانشان را دنبال می‌کرده‌اند، همان کاری که از راه نگاشتن کتاب‌های نقد و جدل نیز پی می‌گرفتند.

اعلان براءت از معاویه و حکم به اعلام برتری علی (ع) بر سایر صحابه نیز یکی از جلوه‌های مرتبط با امر به معروف و نهی از منکر در جهت اعلام عدم مشروعیت معاویه و مشروعیت علی است. مأمون در سال ۲۱۱ ق دستور اعلام براءت از معاویه را صادر کرد (طبری، ۱۴۰۳: ۱۸۷/۷؛ سیوطی، ۱۴۰۶: ۳۵۱). برخی مصادر از خواست اولیه مأمون و تأکید ثمامه بن اشرس بر اعلان لعن معاویه و مخالفت یحیی بن اکثم قاضی القضاة وقت با آن خبر داده‌اند که در نهایت به جهت مصلحت سیاسی لعن او را فرو گذاشت. (قاضی عبد الجبار، ۱۹۷۲: ۳۶). همچنین مأمون به سال ۲۱۲ ق حکم به اعلام برتری علی (ع) بر سایر صحابه در منابر و خطبه‌ها داد (سیوطی، ۱۴۰۶: ۳۵۱؛ طبری، ۱۴۰۳: ۱۸۸/۷) و این همان دیدگاه معتزله بغداد مبنی بر افضلیت حضرت علی (ع) است.

الزام به اظهار مخلوق بودن قرآن: مأمون به سال ۲۱۲ ق دیدگاه خود را پیرامون خلق قرآن آشکار ساخت (طبری، ۱۴۰۳: ۱۸۸/۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۲۹۱/۱۰). در سال ۲۱۸ ق در نامه‌ای به اسحاق بن ابراهیم، جانشین خود در بغداد از او خواست که قضاة و محدثین را نسبت به این موضوع امتحان کند و آنها را مجبور به قول به مخلوق بودن قرآن نماید (طبری، ۱۴۰۳: ۱۹۵/۷-۱۹۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۲۹۸/۱). این مسئله ارتباط مستحکمی با دیدگاه معتزله درباره امر به معروف و نهی از منکر داشت چرا که از نظر معتزله قول به عدم مخلوق بودن قرآن، برابر با قدیم دانستن آن است، درحالی که تنها خداوند، قدیم است. اما قول به مخلوق بودن قرآن،

مستلزم وجود دو قدیم است که این بنابر نظر معتزله، شرک محسوب می‌گردید. از این رو بازداشتن مردم از این عقیده فاسد براساس امر به معروف و نهی از منکر واجب بود. ضمن آن‌که مأمون و زین‌العابدین را تصحیح عقاید مردم می‌دانست (طبری، ۱۴۰۳: ۱۹۵/۷-۱۹۶). وی در این باره، سلسله‌مراتب امر به معروف و نهی از منکر را نیز به کار بست؛ ابتدا مناظره و مناقشه و گفتگو و پس تأدیب و آن‌گاه شمشیر (طبری، ۱۴۰۳: ۱۹۹/۷-۲۰۱). این دوران تا اواخر خلافت واثق ادامه داشت که اهل سنت از آن به دوره محنت یاد می‌کنند. به نظر می‌رسد عقل‌گرایی مونیستی و نامعطف معتزله منجر به ظهور گرایش‌های شبه‌ایدئولوژیک و اقتدارگرا گردیده است.

نمودار رهیافت‌های معتزلی درباره امر به معروف و نهی از منکر

نام رهیافت	دلایل	شخصیت‌ها
۱. مقاومت مثبت (مبارزه)	نامشروع بودن حکومت فاسق بودن حاکمان استبدادی بودن حکومت عدم تأثیر امر به معروف و نهی از منکر	بشیر رحال عبیدالدین عبید هشام بن الغاز
۲. مقاومت منفی (اصلاح/تحریم)	عدم وجود یاران کافی عدم فسق ظاهری امام عدم احتمال قوی بر پیروزی احتمال امکان تأثیر امر به معروف و نهی از منکر	عمرو بن عبید جعفر بن مبشر جعفر بن حرب
۳. شرکت در قدرت	مشروع دانستن حکومت عدم امکان پیروزی به دست آمدن ابزار قدرت برای امر و نهی امکان بیشتر برای ترویج و تحکیم عقاید	ابن ابی دؤاد شخام ثمامة بن اشروش قاضی عبدالجبار

نتیجه‌گیری

امر به معروف و نهی از منکر سیاسی‌ترین اصل و مبدأ اندیشه و رفتار سیاسی معتزله در طول تاریخ بوده است. این اصل ظرفیت و گستردگی خاصی داشته و کنش‌های اصحاب اعتزال با آن رابطه‌ای مستقیم داشته است. در ساحت اندیشه، معتزله استخدام وسایلی چون شمشیر و جنگ را در امر معروف و نهی از منکر در آخرین و نهایی‌ترین مرحله جایز می‌شمردند. همچنین حق خروج بر امام و حاکم را در آخرین مرحله در صورت رفتار ناعادلانه، فسق و استبداد او، و پیمودن مراحل و کامل شدن شروط به رسمیت می‌شناسند. البته این خروج در صورتی مشروع

است که فسق امام ظاهر شده باشد، امام عادل برای زمامداری وجود داشته باشد و احتمال قوی پیروزی نیز موجود باشد. بنابراین معتزله در مقابل اکثریت اهل سنت قرار می‌گیرند که اجازه خروج بر امام و استخدام وسایل خشونت‌بار را در امر به معروف و نهی از منکر نمی‌دهند. اما نکته قابل توجه آن است که معتزله به بحث انقلاب محتاطانه می‌نگرند، از این رو مراتب و شروط خاصی را در امر به معروف و نهی از منکر و شرایط ویژه‌ای را در بحث خروج بر امام و خلع وی در نظر گرفته‌اند. این مسئله نشان می‌دهد که معتزله برخلاف خوارج از روحیه‌ای مصلحت‌جویانه و احتیاط‌آمیز و نسبتاً محافظه‌کارانه، طبق مقتضای رویکرد عقلانی خویش برخوردار بوده‌اند. معتزله اگرچه انقلاب را به لحاظ فکری در آخرین مرحله جایز می‌شمارند اما اصلاح را ترجیح می‌دهند و سعی در به‌کارگیری روش‌های اصلاح‌طلبانه دارند. در حالی که خوارج از ابتدا شورمندان به انقلاب و دگرگونی ساختاری تمایل نشان می‌دهند. در عمل شاهد آنیم که به جز چند حرکت انقلابی که معتزله در آن حضور داشته‌اند، نهضت‌های انقلابی که معتزله و رهبران فکری آنها رهبری کرده باشند به چشم نمی‌آید. در پاسخ به چرایی این موضوع چند فرضیه را می‌توان مطرح ساخت:

۱- معتزله هیچ‌گاه نتوانستند فضای عمومی جامعه را به‌دست گیرند و اکثریتی را پدید آورند، چرا که آموزه‌های عقلانی آنها در تعارض با افکار سنتی مردم بود، مردمی که تحت سلطه اجتماعی فقیهان بودند. اساساً جریان فقه و حدیث در جهان اسلام همواره قوی‌تر از فلسفه و کلام ظهور داشته است. معتزله در آن روزگار روشنفکرانی بودند که اقبال عمومی چندانی نداشتند.

۲- در آن زمان شخصیت‌گرایی و قبیله‌محوری مسئله‌ای اساسی در ساخت اجتماعی بوده است. در حالی که رهبران معتزله از چنان منزلت و جایگاه اجتماعی و سیاسی و پشتوانه قبیله‌ای برخوردار نبوده‌اند که بتوانند جمعیت گسترده‌ای را تدارک ببینند. از این روست که شاهد حضور معتزلیان معتقد به گفتمان انقلاب در نهضت‌های زیدیان و در قیام حسینیان هستیم که از وزانت اجتماعی و سیاسی بالایی برخوردار بوده‌اند.

۳- معتزله اگرچه در اصول پنج‌گانه اتفاق نظر دارند اما اختلافات جزئی و کلی در فهم آنها از این اصول چنان فراوان و گسترده بود که آنها را از شکل‌گیری یک حرکت واحد و منسجم بازداشته بود.

۴- در اندیشه معتزله به‌کارگیری ابزار قیام و انقلاب، منوط به چند شرط اساسی است: یقین و یا احتمال قوی به پیروزی، آشکار بودن فسق امام، وجود امام عادل برای جانشینی او با امام فاسق و انجام مراحل و مراتب مختلف امر به معروف و نهی از منکر هرکدام از این شروط و

شرایط به‌مثابه ترمزهایی برای حرکت انقلابی و رادیکال محسوب شده و گرایش به میانه‌روی و محافظه‌کاری را تجویز می‌کنند. به نظر می‌رسد که دلیل اخیر در کنار دلایل سه‌گانه دیگر پاسخی را به پرسش مطرح‌شده ارائه دهند.

به لحاظ نظری از یک سو قیام با شمشیر را مجاز و در شرایطی واجب می‌شمارد و از سوی دیگر آن را منوط به تحقق شروط و شرایطی می‌داند که وقوع آنها چندان آسان نبوده و تشخیص آن وابسته اشخاص است. همین مسئله موجب پدید آمدن سه طیف در میان معتزله شده است: انقلابیون، اصلاحیون و مشارکت‌جویان در قدرت که هرکدام با تمسک به بخشی از آموزه امر به معروف و نهی از منکر بدان روش دست زده‌اند. در نسبت امر به معروف و نهی از منکر با مقوله آزادی نیز معتزله در مرحله اجتماعی و سیاسی، امر و نهی را در همه شئون و برای همه به رسمیت می‌شناسند اگرچه در برخی مسائل حکومتی مانند اقامه حدود برای حاکم و دولت عادل اولویت قایل‌اند. اما در ساحت دولت، این مسئله منجر به تأکید بر آزادی مثبت و دخالت بی‌محابا در برخی عقاید مردم گردیده است و دولتی شبه‌ایدئولوژیک را شکل داده است.

منابع و مأخذ

- ابن ابی الحدید (۱۳۸۷ق). *شرح نهج البلاغه*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن خلکان (۱۹۷۷م). *وفیات الاعیان*. بیروت: دارصادر.
- ابن صفدی (۱۴۱۱ق). *الوائفی بالوفیات*. تحقیق شکر فیصل بیروت: دارالنشر.
- ابن عبدربه (۱۴۱۱ق). *العقد الفرید*. بیروت: دارالکتب العربی. چاپ اول.
- ابن قتیبه (۱۴۲۴ق). *المعارف*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن قتیبه (۱۴۱۶ق). *عیون الاخبار*. بیروت: دارالکتب العربی. چاپ دوم.
- ابن کثیر (۱۴۰۸ق). *البدایة و النهایة*. تحقیق علی شیری. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابن مرتضی (۱۳۸۰ق). *طبقات المعتزله*. بیروت: دارمکتبه الحیاة.
- ابن ندیم (بی‌تا). *الفهرست*. تصحیح: محمدرضا تجدد. مکتبه الاسلامی. مکتبه الجعفری.
- استنفورد، مایکل (۱۳۸۲ق). *درآمدی بر فلسفه تاریخ*. احمد گل محمدی. تهران: نشر نی. چاپ اول.
- اسمائیل، محمود (۱۴۱۱ق / ۱۹۹۱م). *الادارسه*. چاپ اول: مکتبه مدبولی.
- اشعری (۱۴۰۵ق). *مقالات الاسلامیین*. تصحیح: هلموت ریتز.
- اصفهانی، ابوالفرج (۱۴۰۷ق). *الاغانی*. بیروت: دارالفکر.
- ----- (بی‌تا). *مقاتل الطالبیین*. بیروت: دارالمعرفه.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۰). «درآمدی بر نسبت رقابت سیاسی با سرانه ناامنی». در: *مجموعه مقالات*

چالش های سیاسی در ایران امروز، مجموعه مقالات منتشرشده. جلد اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- بستانی، بطرس (۱۹۹۳م). *محیط المحيط*. بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- بغدادی (۱۴۰۴). *اصول الدین*. بیروت: دارالکتب العلمیه. چاپ سوم.
- بغدادی (۱۴۱۹ق). *الفرق بین الفرق*. محمد محیی الدین عبدالمجید. بیروت: مکتبه العصریه.
- بلخی (بی تا). *فضل الاعتزال و طبقات المعتزله*. تونس: دارالتونسیه.
- تفتازانی (بی تا). *شرح العقائد النسفیة*. تحقیق محمد عدنان درویش. بی جا.
- جاحظ (۱۴۰۹ق). *البيان و التبيين*. ارومیه: کتابخانه ارومیه.
- ----- (۱۴۱۱ق). *رسائل جاحظ*. بیروت: دارالجيل.
- جارالله، زهدی حسن (۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م). *المعتزله*. المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۲). *مناسبات فرهنگی معتزله و شیعه*. قم: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی. چاپ اول.
- حموی، یاقوت (۱۳۶۱ش). *معجم الادبا*. برگردان عبدالمحمد آیتی. تهران: سروش.
- خیاط (بی تا). *الاتصار*. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.
- دوورژه، موریس (۱۳۷۷ق). *بایسته های جامعه شناسی سیاسی*. تهران: نشر دادگستر. چاپ اول.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۴ش). *الاخبار الطوال*. برگردان محمد مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی. چاپ اول.
- زمخشری، (بی تا). *کشاف*. بیروت: دارالمعرفة.
- سالم، عبدالرحمان (۱۴۱۰). *التاریخ السیاسی للمعتزله*. قاهره: دارالثقافه.
- سیوطی (۱۴۰۶ق). *تاریخ الخلفاء*. تحقیق: قاسم رفاعی و محمد عثمانی. بیروت: دارالقلم، چاپ اول.
- شهرستانی (بی تا). *الملل و النحل*. بیروت: دار.
- طبری، محمد بن جریر (۱۴۰۳ق). *تاریخ طبری*. بیروت: مؤسسة الاعلمی.
- طوسی، محمد حسن (۱۴۱۴ق). *امالی*. بیروت: دارالثقافه.
- طوسی، محمد حسن (بی تا). *التبیان*. تصحیح احمد حبیب فیض العاملی. دار احیاء التراث العربی.
- علم الهدی، مرتضی (بی تا). *امالی مرتضی*. تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم. داراحیاءالکتب العربیة.
- عماره، محمد (بی تا). *المعتزله و الثورة*. بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات.
- قاضی عبدالجبار (بی تا). *المعنی*. قاهره: المؤسسة المصریة للعامه للتألیف. بی تا.
- ----- (۱۳۸۶ق). *تشبیه دلائل النبوة*. بیروت: دار العربیة.
- ----- (۱۴۰۸ق). *شرح الاصول الخمسه*، تحقیق عبدالکریم عثمان، قاهره: مکتبه وهبه، چاپ دوم.

- (۱۳۹۳ق). *فضل الاعتزال و طبقات المعتزلة*. تحقیق فؤاد سید. دار الو.
- (۱۹۷۲م). *المنیة و الأمل*. تحقیق: سامی نشار و عصام‌الدین محمد. اسکندریه: دار المطبوعات الجامعیة.
- قاضی، احمد عرفات (۱۹۹۶م). *الفکر التربوی عند المتکلمین المسلمین و دوره فی بناء الفرد والمجتمع*. قاهره: هیئة المصریه العامه للکتاب.
- کوک، مایکل (۱۳۸۴ش). *امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی*. ترجمه احمد نمایی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی. چاپ اول.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۹). «بازتعریف تاریخ سیاسی، پیشنهادی برای ساماندهی تاریخ سیاسی پژوهی». *دو فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*. دانشگاه الزهراء شماره ۵. بهار و تابستان.
- مراد، سعید (۱۹۹۲م). *مدرسة البصرة الاعتزالية*. قاهره: مکتبه الانجلو.
- مسعودی (۱۳۸۷ق). *مروج الذهب*. بیروت: دارالاندلس. بی تا.
- (۱۳۶۵ش). *مروج الذهب*. برگردان ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- مقالع، عبدالعزیز (۱۹۸۲م). *قراءة فی فکر الزیدیه والمعتزله*. بیروت: دارالعوده.
- نجفیان رضوی، لیل (۱۳۹۴ق). *حیات سیاسی حسینیان تا سال ۱۴۵ هجری*. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- الهی‌زاده، محمدحسن (۱۳۸۵). «جنبش حسینیان: ماهیت فکری و تکاپوهای سیاسی». *شیعه‌شناسی*. قم.

References

- 'alam al-Hudā, Murtidā, Umālī Murtidā, Taṣṣiḥ: Muḥammad Abū al-Faḍl Ibrāhīm, Dār Ihyā' al-Kutub al-'Arabīyat, Bī Tā.
- 'ammārat, Muḥammad, al-Mu'tazilat wa al-Thūrat, Biyrūt, al-Mu'assisat al-'Arabīyat li al-Darāsāt, 1984.
- Ash'arī, Maqālāt al-Islāmīyīn, Taṣṣiḥ: Hilmūt Rītir, 1985.
- Baghdādī, al-Firaq Biyn al-Firaq, Muḥammad Muḥyī al-Dīn 'abd al-Majīd, Biyrūt, Maktabat al-'aṣrīyah, 1998.
- Baghdādī, Uṣūl al-Dīn, Biyrūt, Dār al-Kutub al-'ilmīyah, Chāpi Siwwum, 1983.
- Balkhī, Faḍl al-'Izzah wa Ṭabaqāt al-Mu'tazilīh, Tūnis, Dār al-Tūnisīyah, Bī Tā.
- Bustānī, Bīṭrus, Muḥīṭ al-Muḥīṭ, Biyrūt, Maktabat Lubnān Nāshirūn, 1993.
- Dīmwarī, Abū Ḥunayfīh, al-Akhhbār al-ṭawāl, Bargardān, Muḥammad Mahdawī Dāmghānī, Tihārān Niy, Chāpi Awwal, 1985.
- Duwīrzhīh, Murīs, Bāyistihhāyī Jāmi'ih Shināsīyī Styāsī, Tihārān, Nashri Dādgustar, Chāpi Awwal, 1998.
- Gul Muḥammadī, Aḥmad, Bāz Ta'rīfī Tārīkhi Sīysī, Pīshnahādī Barāyī Sāmāndihīyī Tārīkhi Sīyāsī Pazhūhī, Du Faṣḥnāmīyī Tārīkh Nigārī wa Tārīkh Nigārī, Dānishgāhi al-Zahrā Sh 5, Bahār wa Tābistān 2010.
- Ḥamawī, Yāqūt, Mu'jam al-Udabā, Bargardān; 'abd al-Muḥammad Āyatī, Tihārān, Surūsh, 1982.
- Ibn 'abdurbiḥ, al-'aqd al-Farīd, Biyrūt, Dār al-Kutub al-'Arabī, Chāpi Awwal, 1990.
- Ibn Abī al-ḥadīd, Sharḥi Nahj al-Balāghīh, Biyrūt, Dār Ihyā' al-Turāth al-'Arabī, 1967.

- Ibn Kathīr, al-Bidāyat wa al-Nihāyat, Taḥqīq, 'alī Shīrī, Biyrūt, Dār Ihya' al-Turāth al-'arabī, 1987.
- Ibn Khalkān, Waḥyāt al-A'yān, Biyrūt, Dār Šādir, 1977.
- Ibn Murtaḍā, Ṭabaqāt al-Mu'tazilih, Biyrūt, Dār Maktabat al-hayāt, 1960.
- Ibn Naḍīm, al-Fihrist, Taṣṣīḥ: Muḥammad Riḍā Tajaddud, Maktabat al-Islāmī, Maktabat al-Ja'farī, Bītā.
- Ibn Qutaybih, al-Ma'ārif, Biyrūt, Dār al-Kutub al-'ilmīyah, 2003.
- Ibn Qutaybih, 'uyūn al-Akḥbār, Biyrūt, Dār al-Kutub al-'arabī, Chāpi Duwwum, 1995.
- Ibn Šafādī, al-Wāfi bi al-Waḥyāt, Taḥqīq, Shukrī Fiyṣal, Biyrūt, Dār al-Nashr, 1990.
- Ifṭikhārī, Aṣghar, Darāmadī bar Nisbati Riqābati Sīyāsī bā Sarānihyi Nā Amnī, dar: Majmū'ihyi Maqālāt wa Chālīshhāyi Sīyāsī dar Irāni Imrūz, Majmū'ihyi Maqālāti Muntashir Shudih Jildi Awwal. Tihrān: Wizāratī Farhang wa Irshādi Islāmī. 2001.
- Ilāhizādih, Muḥammad Hasan, Junbishi Ḥasanīyān: Māhīyati Fikrī wa Takāpūhāyi Sīyāsī, Qum: Shī'ih Shināsī, 2006.
- Iṣfahānī, Abū al-Faraj, al-Aghānī, Biyrūt: Dār al-Fikr, 1987.
- Iṣfahānī, Abū al-Faraj, Maqātil al-ṭalībīyīn, Biyrūt, Dār al-Ma'rīfih, Bī Tā.
- Ismā'īl, Maḥmūd, al-Adārisih, Chāpi Awwal: Maktabat Madbūlī, 1991.
- Istanbul, Māykil; Darāmadī bar Falsafihyi Tārīkh, Aḥmad Gul Muḥammadī, Tihrān, Niy, Chāpi Awwal. 2003.
- Ja'farīyān, Rasūl, Munāsibāti Farhangīyi Mu'tazilih wa Shī'ih, Chāpi Awwal: Qum, Markazi Chāp wa Nashri Sāzmāni Tablīghāti Islāmī, 1993.
- Jāhiz, al-Bayān wa al-Tabyīn, Urūmīyah, Kitābkhānihyi Urūmīyah, 1988.
- Jāhiz, Rasā'ili Jāhiz, Biyrūt, Dār al-Jayl, 1990.
- Jārullah, Zudī Ḥasan, al-Mu'tazilih, al-Mu'assisat al-'arabīyat li al-Darāsāt wa al-Nashr, 1990.
- Khayyāt, al-Intiṣār, Qāhirih, Maktabat al-Thaqāfat al-Dīniyat, Bī Tā.
- Kūk, Māykil, Amr bih Ma'rūf wa Nahy az Munkar dar Andīsihi Islāmī, Tarjumihyi Aḥmad Namāyī, Mashhad, Bunyādi Pazhūhishhāyi Islāmī, Chāpi Awwal, 2005.
- Maqālī (Maqālīh), 'abd al-'aziz, Qarā'at fi Fikr al-Ziyāyah wa al-Mu'tazilih, Biyrūt, Dār al-'udih, 1982.
- Mas'ūdī, Murawwij al-Dhahab, Bargardān, Abū al-Qāsim Pāyandih, Tihrān, 'ilmī wa Farhangī, 1986.
- Mas'ūdī, Murawwij al-Dhahab, Biyrūt, Dār al-Undulus, Bī Tā.
- Murād, Sa'īd, Madrisat al-Baṣrat al-'itizālīyat, Qāhirih, Maktabat al-Anjilu, 1992.
- Najafīyān Raḍawī, Liylā, Hayāti Sīyāsīyi Ḥasanīyān tā Sāli 145 Hijrī, Tihrān: Pazhūhishkadih Tārīkhi Islām, 2015.
- Qāḍī 'abd al-Jabbār, al-Mughnī, Qāhirih, al-Mu'assisat al-Miṣrīyat li al-'āmat li al-Ta'līf, Bī Tā.
- Qāḍī 'abd al-Jabbār, al-Munyat wa al-'amal, Taḥqīq: Sāmī Nashār wa 'iṣām al-Dīn Muḥammad, Iskandarīyah, Dār al-Maṭbū'āt al-Jāmi'iyat, 1972.
- Qāḍī 'abd al-Jabbār, Faḍl al-'itizāl wa Ṭabaqāt al-Mu'tazilat, Taḥqīqi Fu'ād Siyyid, Dār Alū, 1973.
- Qāḍī 'abd al-Jabbār, Sharḥ al-Uṣūl al-Khamsih, Taḥqīq 'abd al-Karīm 'uthmān, Qāhirih, Maktabat Wahbat, Chāpi Duwwum, 1987.
- Qāḍī 'abd al-Jabbār, Tathbīt Dalā'il al-Nabuwwat, Biyrūt, Dār al-'arabīyat, 2007.
- Qāḍī, Aḥmad 'arafāt, al-Fikr al-Turbawī 'ind al-Mutakallimīn al-Muslimīn wa Durih fi Binā' al-Fard wa al-Mujtama', Qāhirih, al-Hay'at al-Miṣrīyat al-'āmat li al-Kitāb, 1996.
- Sālim, 'abd al-Raḥmān, al-Tārīkh al-Sīyāsī li al-Mu'tazilih, Qāhirih, Dār al-Thaqāfat, 1989.
- Suyūfī, Tārīkh al-Khulafā', Taḥqīq: Qāsim Rafā'ī wa Muḥammad 'uthmānī, Biyrūt, Dār al-Qalam, Chāpi Awwal, 1986.
- Tabarī, Muḥammad Ibn Jarīr, Tārīkhi Tabarī, Biyrūt, Mu'assisihyi al-'Alamī, 1983.
- Taftāzānī, Sharḥ al-'aqā'id al-Nafsīyah, Taḥqīqi Muḥammad 'adnān Darwīsh, Bījā, Bītā.
- Tūsi, Muḥammad Ḥasan, al-Tibyān, Taṣṣīḥi Aḥmad Ḥabīb Fiyḍ al-'āmilī, Dār Ihya' al-Turāth al-'arabī. Bī Tā.
- Tūsi, Muḥammad Ḥasan, Umālī, Biyrūt, Dār al-Thaqāfat, 1993.
- Zamakhsharī, Kishāf, Biyrūt, Dār al-M'rīfat, Bī Tā.

The Formation of Effects of Vice and Virtue in Political History of Mu‘tazila¹

Ali Aqajani²

Receive: 5/8/2018

Accept: 6/4/2019

Abstract

The strategical position of vice and virtue in the political theology of Mu‘tazila, as Imam is next to it, has had extreme effects on the political history of this group. This research, using a theoretical framework of the typology of the positive and negative fight, and participation in power, has studied this impact. Responding to the question of the position and impact level of vice and virtue in history of Mu‘tazila, the theory of capacity and dimension of the fifth element of Mu‘tazila toward social-cultural act and political act in history, has been tested in the form of three approaches based on the theoretical framework. Therefore, the article shows that there are three historical approaches toward vice and virtue between Mu‘tazilids: The approach of positive fight that is about to combat with illegitimate rulers, as taking part in the uprising of Hassanids and the uprising against Valid b. Zaid. Next is the approach of the negative fight that goes on close to an insurgency but does not make an effective action, as Wasil b. ‘Ata and ‘Amr b. Ubaid did. The third approach is cooperating in power as the think having access to the centers of authority is necessary for spreading their opinion, as Ibn Abī Du‘ād and Thumāma b. Ashras did so. These three approaches show the formation of Revolutionaries, Reformists, and Indecisives beside the semi-Ideologic and authoritarian government in the history of Mu‘tazila.

Keywords: Mu‘tazila, Political History, Vice and Virtue, Positive fighting approach, Negative fighting approach, Cooperating in power approach.

1. DOI: 10.22051/hii.2019.21546.1737

2. PhD in Political Silences, Baqir al-Olum University; Lecturer in University of Qom; aqajaniqanad@gmail.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۲، پیاپی ۱۳۲، تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۵۱-۲۹

بازاندیشی فلسفه تاریخ در تفکر علم‌الاسمائی تاریخی؛ تبیین حکمت تاریخ از منظر فردید^۱

محمد مسعود آقایی^۲

ابوالحسن فیاض انوش^۳

سید اصغر محمودآبادی^۴

تاریخ ارسال: ۹۷/۱۰/۸

تاریخ پذیرش: ۹۸/۲/۲۴

چکیده

فردید فلسفه تاریخ مدنظر خود را علم‌الاسماء تاریخی نام می‌نهد. در تفکر فردید اندیشه تاریخی که حاصل تجلی و غیاب اسماء‌الله در عرفان ابن‌عربی - آن‌گونه که در کتاب فصوص‌الحکم و در آثار شارحان او آمده است - به همراه حواله تاریخی در فلسفه هیدگر، فیلسوف شهیر قرن بیستم آلمان است درهم آمیخته می‌شود و با نوآوری‌هایی به صورت علم‌الاسماء تاریخی درمی‌آید. بسیاری از اندیشمندان، جمع اندیشه تاریخی ابن‌عربی و هیدگر را که متعلق به دو سنت تاریخی متفاوت هستند کاری مهم و بی‌معنی، و حاصل آن را ملغمه‌ای بی‌مبنا و بنیاد دانسته‌اند. نگارندگان هرچند به فلسفه تاریخ مدنظر فردید انتقاداتی را وارد دانسته، ولی معتقدند کار فردید بازاندیشی دو سنت متفاوت در شرق و غرب جهان و جمع‌آوری آن در دستگاه فکری مخصوص به خود است. پرسش اصلی تحقیق، این است که تفکر علم‌الاسماء تاریخی فردید دارای چه بصیرت‌هایی برای محققان رشته تاریخ دارد؟ مدعای این پژوهش آن است که هرچند می‌توان ایرادهایی به اندیشه تاریخی فردید وارد کرد، ولی برای کسانی که تاریخ را به صورت حرفه‌ای مطالعه می‌کنند، بصیرت‌های بنیادین و اساسی دارد که تاکنون در میان دانشگاهیان رشته تاریخ مغفول مانده و این مقاله سعی بر تبیین و وصف این نحوه تفکر دارد.

واژه‌های کلیدی: فردید، هیدگر، حکمت تاریخ، علم‌الاسماء تاریخی، ادوار تاریخی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.23808.1880

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان؛ Aghaei.masod@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)؛ a.fayyaz@ltr.ui.ac.ir

۴. استاد بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه اصفهان؛ a.mahmoudabadi@ltr.ui.ac.ir

طرح مسئله

اندیشه و تفکر هیچ‌گاه از نقطه صفر شروع نشده و همیشه انسان‌های هر دوره‌ای بر دوش پیشینیان خود نشسته و به عالم^۱ و آدم می‌نگرند، لذا خوانش^۲ انتقادی پیشینیان از وظایف هر دانشجو و اهل علمی است و با مطالعه و تعمق در تفکر گذشتگان است که می‌توان وضع خود را در عالم اندیشه روشن کرد و راهی به آینده گشود. هرچند فردید از خود نگاشته‌ای به‌جای نگذاشت، ولی سخنرانی‌های زیادی برای ارائه آراء خود ایراد کرد که بسیاری از آن‌ها در سال‌های اخیر توسط شاگردانش منتشر شده است. به نظر نگارنده نه تألیف آثار مکتوب بسیار، که سخن زمانه را بیان کردن و طرح جدید ارائه‌دادن، باعث اثربخشی یک اندیشمند است. متأثر تاریخی و سنت تاریخی و چگونگی نسبت ما به این سنت‌ها، بحث در مورد عالم جدید و مدرنیته و رابطه ما با غرب مدرن از مسائل مهم کشور ما و به‌صورت اعم، تمام ملل شرقی در دوران معاصر است. فردید این نوع پرسش‌ها را در برای نخستین بار در دهه ۳۰ و ۴۰ هجری در محافل خصوصی و دانشگاهی طرح کرده و به آن‌ها پاسخ‌هایی را داده است که می‌توان با نوع پاسخ‌های او موافق و یا مخالف بود، ولی کتمان نمی‌توان کرد که مسائل مطرح‌شده توسط او موضوعات اساسی ما در دوران معاصر است. لذا خوانش انتقادی فردید و تمام اندیشمندان معاصر کشورمان، وضع ما را در مواجهه با مسائل پیشرو مشخص کرده و انتظام می‌بخشد، لذا این خوانش کاری اساسی برای دانشجویان و محققان تمام شاخه‌های علوم انسانی در کشورمان است.

فردید نظامی فلسفی دارد که وضع تاریخی ایران را در نسبت با تجدد توضیح می‌دهد. فردید نظام علم‌الاسمائی مندرج در عرفان نظری ابن عربی را با حوالت تاریخی هیدگر^۳ در هم می‌آمیزد و با نوآوری‌های خودش آن‌ها را به‌صورت علم‌الاسماء تاریخی^۴ درمی‌آورد. کار فردید را در این خصوص می‌توان فلسفه تطبیقی دانست و البته فردید تنها به مقایسه آرای عرفان نظری اسلامی با فلسفه هیدگر نپرداخته، بلکه او می‌خواهد وضع زمانه اقوام^۵ شرقی را در

۱. منظور عالم در اینجا نسبتی که هر فردی با حق و وجود، انسان‌های دیگر، طبیعت و خود دارد. گفته می‌شود لذا هر فردی عالم مخصوص خود را داشته که با عوالم دیگران متمایز و متفاوت است. موقعی هم که یک قوم یا جمعیتی درک و دریافتی مشترک از جهان داشته باشند عالم ویژه مخصوص خود را خواهند داشت که با عوالم دیگر اقوام متفاوت است. لذا عالم شرق و عالم غرب را با این تعریف و اعتبار می‌توانیم از هم متمایز کنیم.

۲. درک مفاهیم، چارچوب‌های ذهنی و دستگاه فکری یک متفکر را خوانش گویند.

۳. در فارسی دو گونه نگارش نام Heidegger (فیلسوف شهیر آلمانی قرن بیستم، متولد ۱۸۸۹ و متوفی ۱۹۷۶) به‌صورت «هایدگر» و «هیدگر» نوشته می‌شود که نگارنده صورت دوم را برگزیده و در این پژوهش می‌نویسد.

۴. نامی که فردید به نوع نگاه خود به تاریخ داده بود.

۵. ترجمه ناسیون به ملت، از نظر محققان، اشتباه است چراکه ریشه این دو واژه در دو سنت غربی و شرقی اسلامی به معنای متفاوتی به‌کاررفته است. ناسیون به ریشه و نسب برمی‌گردد در صورتی که کلمه ملت به مذهب

تطبیق دو سنت متفاوت در شرق و غرب،^۱ به دید آورد. تأکید او بر خودآگاهی تاریخی است و منظور این است که هر قومی بدانند ریشه در کدام تاریخ و سنت دارد و لذا با ابتناء به سنت خود در جستجوی راه برون‌رفت از وضع فعلی خود به وضع مطلوب باشد.

روش تحقیق این پژوهش جمع‌آوری و مطالعه منابع به صورت کتابخانه‌ای و صورت‌بندی آن به روش پدیدارشناسانه^۲ و هرمنوتیکی^۳ است.

سؤال و هدف اصلی این تحقیق، احصاء و صورت‌بندی بصیرت و آورده‌ای است که نوع نگاه و اندیشه فردید به دانشجویان و مطالعه‌کنندگان حرفه‌ای تاریخ می‌دهد و در کنار این نکته به تبیین و سؤالات فرعی دیگری هم جواب می‌دهد از جمله ۱- تعریف فردید از تاریخ چیست؟ ۲- ادوار تاریخی مدنظر فردید چیست و اساساً طبق نظر او ادوار و اکوار تاریخی به چه معنی است و چگونه یک دوره تاریخی به اتمام رسیده و یک دوره تاریخی آغاز می‌شود؟ ۲- تبیین او از فلسفه تاریخ به چه صورتی است؟ ۳- چگونه فردید، علم‌الاسماء تاریخی عرفان نظری اسلامی را با نوع نگاه هیدگر به تاریخ که حوالت و داده وجود است را جمع و صورت‌بندی می‌کند؟ ۴- حکمت انسی و علم‌الاسماء تاریخی مطرح‌شده توسط فردید به چه معنی است و با این نوع نگاه چگونه می‌توان به تاریخ نظر کرد و آن را تفسیر نمود؟ فرضیه

گروهی از مردم فارغ از نژاد و قوم آن‌ها مطمح نظر است. به این دلیل در قرآن از ملت ابراهیم نام برده شده و کتب «ملل و نحل» در سنت اسلامی جهت تفسیر مذاهب مختلف اسلامی نگاشته شده است. به نظر نگارنده کامل‌ترین ترجمه جهت کلمه ناسیون، قوم است و لذا در این مقاله از این کلمه استفاده شده است.

۱. شرق و غرب در این پژوهش به معنایی جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی نیست بلکه معنایی وجودشناختی و فلسفی دارد. غرب به سنت متافیزیکی و فلسفی گفته می‌شود که در یونان ۲۵۰۰ سال قبل از سقراط، افلاطون و ارسطو شروع شده و بعد از سیر تاریخی خود در دوران رنسانس در اروپا بسط و گسترده شده و بعد از انقلاب صنعتی و به ظهور رسیدن تکنولوژی، صورت خود را به تمام جهان داده و در حال حاضر باوجود اختلاف در گذشته و مواد تاریخی، غلبه تمدنی با تمدن تجدد، غرب یا مدرنیته است. منظور از شرق هم سنت‌ها و تمدن‌های به‌غیر از متافیزیکی یونانی است از جمله سنت‌های لائوتزه‌ای و کنفوسیوسی شرقی، فرهنگ زردشتی و برهمنی ایرانی و هندی، سنت ادیان ابراهیمی در خاورمیانه است که به علت غیر بشردارانه بودن از اساس و مبنا با اندیشه بشرداری، خودبنیادی و مبتنی بر عقلانیت ابزاری فرهنگ و تمدن غربی، متفاوت است.

۲. در مورد پدیدارشناسی مباحث مختلفی مطرح‌شده ولی در اینجا معنی عام پدیدارشناسی مطمح نظر است، به این معنی که بازگشت به خود پدیدارها بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری و تفسیری بدون غرض از پدیدارهای مورد تحقیق است.

۳. هرمنوتیک را از واژه «هرمس» یونانی دانسته‌اند. هرمس، خدای تفسیر یونانیان بود و سخنان خدایان را که فی‌نفسه و رای فهم انسان است تغییر صورت داده و با توضیح و تشریح به وجهی بیان می‌کند که عقل انسان بتواند آن را درک کند. مراد نگارنده از این روش در این پژوهش معنی عام هرمنوتیک است که تعبیری دیگر از روش پدیدارشناسی است؛ یعنی از ظاهر عبارات به باطن آن‌ها رفتن و وصفی اکتشافی و عمیق از پدیدارها ارائه‌دادن است.

اصلي این پژوهش هم ذکر این نکته است که نوع نگاه فرديد که جمع دو سنت سترگ عرفان نظری اسلامی و فلسفه هيدگر است، می‌تواند به دانشجوي تاريخ در تفسير و تأويل وقایع و حوادث تاريخی^۱ و به‌وجودآمدن ادوار تاريخی کمک کند و راهگشا باشد.

پيشينه تحقیق

در خصوص «حکمت تاريخ» مدنظر فرديد تاکنون مقاله يا کتابی به نگارش درنیامده است و بسيار مناسب است که این موضوع به علت اهميت آن در دستور کار اساتيد و دانشجويان فلسفه و تاريخ قرار بگيرد تا بتوان مسائل مطرح‌شده او را از اجمال به تفصيل آورد و برای دانشجويان رشته تاريخ، کاربردى کرد. فرديد همان‌گونه که گفته‌اند «فيلسوف شفاهى»^۲ بود و از خود نگاشته‌ای به‌جای نگذاشت، ولی در سال‌های اخير چندین کتاب از شاگردانش که تقرير مباحث استادشان است به رشته تحرير درآمده است. سخنرانی‌های فرديد در اوایل انقلاب، در کتاب «ديدار فرهی و فتوحات آخرالزمان» به کوشش محمد مددپور - یکی از شاگردان - و همچنین تقريرات کلاس‌های فرديد در دانشگاه تهران در کتاب «مفردات فريدى» به کوشش سيد موسی ديياج - یکی ديگر از شاگردان - آمده است. همچنین سخنرانی ۱۰ جلسه سخنرانی فرديد که در سال ۶۱ انجام‌شده توسط بهروز فرنو - از شاگردانش - با عنوان «غرب و غرب‌زدگی» منتشر شده است.

همچنين سيد عباس معارف - یکی از شاگردان برجسته فرديد - کتابی با عنوان «نگاهی دوباره به مبادی حکمت انسى» نگاشته که در مقدمه آن، هدف نگارش آن را تبیین و توضیح افکار استاد خود را بيان کرده است. در آثار دکتر رضا داوری اردکانی - بزرگ‌ترین شاگرد فرديد - هم به فرديد اشارات فراوانی رفته و سعی کرده ضمن توضیح افکار استادش به نسبت

۱. منظور از حوادث در اینجا حوادث جزئی در تاريخ است که امتداد نداشته و تأثیر خاصی در سرنوشت یک قومی ندارد، ولی در تاريخ بعضی حوادث چنان تعیین‌کننده هستند که بقیه حوادث به اعتبار آن‌ها شناخته می‌شود و آن وقایع زندگی و علم و اخلاق قومی را تعیین می‌کنند و باعث تمایز دوره‌ای از دوره ديگر می‌شود که این حوادث مهم را وقایع تاريخی می‌گوئیم که به حوادث ديگر شکل و صورت داده و امتداد تاريخی دارد. مثلاً از وقایع معروف می‌توان به انقلاب رنسانس و صنعتی در اروپا يا انقلاب مشروطه در ايران اشاره کرد.

۲. فرديد در دوره حیات خود نیز معروف به این عنوان بود و احتمالاً مرحوم ناتل خانلری که مدتی سردبیر مجله سخن بود، این عنوان را بر او گذاشته بود و چون به‌غیراز ایام جوانی که چند مقاله از او به چاپ رسیده است، در ایام پس از پایان تحصیلات در اروپا و موقع پختگی‌اش، از نگارش مقاله يا کتابی، استنکاف داشت این عنوان برای فرديد مناسب به نظر برسد. در خصوص چرایی ننگاشتن فرديد سخنان زیادی از سوی خودش، شاگردان و مخالفانش گفته شده که نگارنده در حدود ۲۰ مورد از آن‌ها را به نظم صحيح می‌رسيد احصاء نموده و شاید در مقاله يا یادداشتی در آینده نشر دهد، ولی در این پژوهش امکان تفصيل آن وجود ندارد.

خود با فردید و وجوه اشتراک و افتراقش با استادش، اشاره کند.

با این حال همان‌طور که گذشت، اثری پژوهشی مستقلاً به موضوع تاریخ در اندیشه فردید نپرداخته و این پژوهش در این زمینه می‌خواهد هرچند به صورت اجمال و مقدماتی، وضوحی به این موضوع ببخشد.

تاریخ از منظر هیدگر

در اینجا به علت اینکه فردید در مباحث فلسفی و حکمت تاریخ، خود را با هیدگر هم‌سخن می‌داند و یکی از مبادی مهم تفکر فردید، فلسفه هیدگر است، لذا بایستی در اینجا هرچند به صورت اجمال به آراء هیدگر پیرامون فلسفه تاریخ بپردازیم. برای هیدگر تاریخ عبارت است از تاریخ ظهور و خفای وجود^۱ متعالی در عالم کثرات. به عقیده وی، وجود در هر دوره‌ای به صورتی دیگر جلوه می‌کند، جلوه وجود و انکشاف آن همان حقیقتی است که در هر دوره از ادوار تاریخی در ساحت فلسفه، سیاست و هنر متحقق شده و بشر مظهر آن و پاسخگوی به ندای آن می‌شود و تفکر فیلسوفان و شاعران و کلاً متفکران در روی آوردن به این حقیقت و بر مدار آن دایر می‌شود. حقیقت متجلی در تاریخ فلسفه غرب از دیدگاه هیدگر به صورت ایده و صورت، انرژی، ماده، جوهر، سوژه، ابژه، اراده معطوف قدرت و سرانجام به صورت تکنولوژی، تکنیک^۲ و تفکر تکنولوژیک که تحقق اراده به سوی اراده است، درمی‌آید (هیدگر،

۱. در خصوص مفهوم «وجود» از منظر هیدگر مباحث بسیار و بعضاً متفاوت و متضادی توسط شارحان آراء او صورت گرفته است. نگارنده پس از مطالعه آثار هیدگر و شارحان هیدگر به این نظر رسیده که مفهوم «وجود» در آثار هیدگر کاملاً با مفهوم خدا مدنظر شارحان و مفسران ادیان ابراهیمی تطابق ندارد. هیدگر خدایی را که در مسیحیت معرفی شده یکی از انجای «وجود» دانسته هرچند موجودی اعلاء، ولی این نوع نگاه را نپذیرفته و قائل به این است که بنیاد موجودات نمی‌تواند موجودی اعلاء باشد بلکه حقیقت موجودات نمی‌تواند از همان جنس موجودات، بلکه بایستی از سنخ دیگری که همان وجود است، معرفی و تفسیر گردد. لذا تفسیر هیدگر به ادعای خودش با تفاسیر ادیان از وجود این‌همانی نداشته، ولی کاملاً متباین هم نیست و تناظرهای زیادی به‌ویژه با طرز تلقی خدا در عرفان اسلامی را داراست. دلیل آن‌هم این است که در تفسیر عرفانی، سعی وافری شده که خدا را نه به صورت تشبیهی بلکه به صورت تنزیهی مطرح کند و تعالی ببخشد.

۲. هیدگر تکنولوژی را صرفاً ابزاری جهت انجام امور نمی‌داند. از نظر او تکنیک یک نوع گشتل به معنای به انتظام و منظم کردن اشیاء و امور است؛ یعنی تکنیک در دوره جدید همه‌چیز و حتی انسان را به نظم و قاعده‌ای که خود می‌خواهد درمی‌آورد. همچنین تکنیک واجد یک نوع نگاه و اندیشه‌ای است که اشیاء را برای ما به صورتی دیگر که همان منبع ذخیره انرژی است، درمی‌آورد؛ یعنی جهان و اشیاء با نگاه تکنیکی، تنها منبع انرژی برای استفاده بشر است. از نظر هیدگر موقعی این نوع نگاه خطرناک می‌شود که باعث شود باب بقیه انحاء تفکر و انکشاف بر بشر بسته شده و فقط نوع نگاه تکنیکی بر انسان غلبه کرده که باعث بی‌خانمانی بشر و جواب نگرفتن بقیه ساحات اصیل ذات آدمی شده و نتیجه جبری آن نیهلیسم و بی‌معنایی عالم و آدم شود که در حال حاضر بشر گرفتار آن شده است.

۱۳۸۹: ۱۱۵). به عقیده هیدگر وقتی وجود، ظهور و جلوه‌ای می‌کند و حقیقتی را می‌نماید، تحقق این جلوه و ظهور این حقیقت، مستلزم خفای جلوه‌ای دیگر از آن است. در این موقف، نوری غلبه می‌کند و انوار دیگر مورد غفلت قرار می‌گیرد. متفکر آلمانی این مواقف را مواقف وجود و مواقف حقیقت وجود می‌نامد و در اینجا کلمات هیدگر با بحث اسماء و ادوار در معارف عرفانی و نظر متفکران اسلامی در بحث صورت، ماده، موقف و میقات نزدیک است (مددپور، ۱۳۷۴: ۳۴). هیدگر بنیان تاریخ را گشیشته^۱ که به معنای حوالت است به کار می‌برد. به این ترتیب از نظر هیدگر، تاریخ عبارت می‌شود از مجموعه‌ای از آنچه حوالت شده و به زبان کنونی، تحویل گردیده است. مطابق این معنا، تاریخ حوالت و بخشش وجود است. تاریخ، همان حوالتی است که در آن وجود خود را به انسان عرضه کرده و لذا تاریخ همان حوالت وجود است.

هیدگر ذات تاریخ را همان تقدیر می‌داند. تقدیری از جانب وجود و لذا هر دوره تاریخی، رونمایی از وجود به شیوه‌ای خاص است. هیدگر اصل تاریخ را همان تاریخ وجود دانسته و معتقد است که اساساً تاریخ، همان ادوار مختلف انکشاف و اختفای هستی است و کنش‌های بشری تنها مشتق و برآیندی از همین تاریخ هستی است. تغییر ادوار تاریخی از نظر هیدگر به این صورت است که حوالت‌های خود وجود در هر دوره، آدمیان را به تفکر وامی‌دارد و نتایج این تفکرات منجر به وجودشناسی خاصی می‌شود که عالم تازه‌ای را می‌گشاید. انحاء تازه‌ای از حیات را می‌گسترده، تلقی تازه‌ای از انسانیت انسان را طرح می‌کند و فرهنگ و سیاستی جدید پایه می‌گیرد، لذا آشکارگی و پنهانی وجود، منشأ حرکت تاریخی است. از نظر او وقتی ادوار تاریخی عوض می‌شود که اوتولوژی‌ها^۲ دگرگون شده و فهم انسان از وجود دگرگون شود و بالطبع آن نظام‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دگرگون می‌شود. لذا تاریخ که همان حوالت و تقدیری است که در آن هستی خود را به انسان عرضه کرده و می‌نماید. هر دوره‌ای آدمیان را به تفکر وادار می‌کند و عالم تازه‌ای می‌گشاید و فرهنگ و سیاست و اخلاق جدیدی طرح‌ریزی می‌شود. در مورد شیوه مطالعه تاریخ، هیدگر نظری را ارائه نداده، ولی از خوانش نوشته‌های او به‌ویژه کتاب مهم «وجود و زمان» می‌توان به این نقطه نظر رسید که مطالعه بعضی حوادث چنان تعیین‌کننده است که وقایع دیگر به اعتبار آن‌ها شناخته می‌شود و راه و رسم زندگی، علم و اخلاق قومی را تعیین می‌کند. بعضی حوادث، باعث تمایز دوره‌ای از دوره‌ای دیگر می‌شود و لذا مبدأ تاریخ قرار می‌گیرد. هر دوره با نسبتی است که بشر با وجود پیدا کرده

و دریافتی که از موجودات برای او حاصل می‌شود، آغاز شده و تا آن نسبت باقی است، آن دوره استمرار یافته و در این نسبت است که موجودات به نحوی خاص ظهور می‌کنند و معنای خاصی می‌یابند و نظم و ترتیبی بر آن‌ها حاکم شده و حقیقت متجلی می‌شود. ناگفته پیداست طرز تلقی هیدگر از تاریخ با نوع نگاه هگل^۱ به تاریخ تفاوتی بنیادی وجود دارد، چراکه هگل انسان و نوع نگاه او را تنها محصول شرایط تاریخی و محصور به افق‌ها و امکان‌هایی می‌داند که در دوره‌های تاریخی فرد می‌دهد. از نظر هگل، هر چیزی را فقط با شناخت بستر یا زمینه تاریخی‌اش می‌توان سنجید. هگل معتقد است که انسان‌ها محصول شرایط تاریخی و محصور به افق‌ها و امکان‌هایی هستند که در دوره‌های تاریخی فرد وجود دارد. ولی هیدگر، هرچند برای حیث تاریخی بشر اهمیت قائل است، ولی به امکان فراروی در تاریخ نیز قائل است و به نظر او انسان این توانایی را دارد که از زمان تاریخی خودش استعلا و فراروی پیدا کرده و بتواند با زمان‌ها و تاریخ‌های دیگر هم‌افق شود که اگر غیر از آن بود، انسان نمی‌توانست با مردمان زمان‌های گذشته، امکان تفاهم و هم‌سخنی پیدا کند. جان کلام اینکه حکمت تاریخ در طریقت هیدگر در حقیقت از استثنائات تاریخ تفکر جدید غربی است که سعی به گذشت از تفکر غربی دارد. تلقی غالب فرهنگ تجدد از تاریخ این است که در این فرهنگ، مفهوم تاریخ کاملاً صورتی این‌جهانی یافته است و اصالت زمان تقویمی و سیر ارتقایی، مدار تفسیر تاریخ قرار گرفته است که البته آن‌طور که گفته شد در فلسفه تاریخ مدنظر هیدگر - که بسیار مورد استناد فردید است - گذشت از تفکر غالب غرب و رو آوردن به تفکر عرفانی شرق، عیان است.

به نظر نگارنده خوانش اندیشه هیدگر، بصیرت‌های زیادی برای دانشجویان تاریخ به همراه دارد. در اینجا چند موردی را که نگارنده به آن رسیده است ذکر می‌کند:

۱- هر انسانی در مسیر زمان قرار گرفته و تاریخی دارد. آن تاریخ به او احوالاتی داده که در زمان حال با چیش گذشته و ملاحظه آینده که هدف‌هایش در آنجاست، بینشی نسبت به عالم پیدا کرده و لذا هر کس بنا به عالم خاص خود، جهان را می‌بیند.

۲- از نظر هیدگر، ذات و منشأ تاریخ، حوالت یا تقدیر است که هیدگر تقدیر را همان moira یونانی دانسته که همان امر ناگفتنی، سرچشمه تاریخ و اسرارآمیز تغییر است که این تقدیر برای هر تاریخی، تعیین افق کرده ولی خود فراتر از افق می‌ایستد. از نظر هیدگر، هر دوره تاریخی، تقدیر خاص خودش را دارد که همان محدودیت‌های ساختاری یک دوران است و تمام کنش آدمیان در درون این تقدیر صورت گرفته و محدودیت این ساختار، انتخاب را

۱. گنورگ ویلهلم فردریش هگل فیلسوف شهیر آلمانی متولد ۱۷۷۰ م و متوفای ۱۸۳۱ م

محدود می‌کند. لذا هر دوره‌ای افق‌های تاریخی خود را دارد و نباید افق‌های معنایی خود را مطلق کرد و افق‌های معنایی خود را به سنت و مآثر فرهنگی تحمیل نمود. از نظر هیدگر، پژوهشگر تاریخ بایستی تفاوت‌های افق‌های معنایی و تاریخی خود را با ادوار دیگر تشخیص داده و آن را مطلق نپندارد و به ادوار دیگر تاریخی تحمیل نکند. جان کلام اینکه موقع پژوهش در هر دوره تاریخی سعی کند با افق معنایی مردمان آن عصر و دوره هم‌زمان شده و با آن دوره به تجربه زیسته‌ای دست بیابد تا بتواند مردمان و حوادث آن دوره را تحلیل و وصف نماید. به بیان ساده‌تر، خوانش تاریخ، یعنی تجربه حضور معاصر گذشتگان شدن است.

۳- هر دوره وجود^۱ حوالت‌های خاص خود را دارد. این حوالت‌ها در هر دوره آدمیان را به تفکر وامی‌دارد و نتایج این تفکرات منجر به تأسیس وجودشناسی خاصی می‌شود که عالم تازه‌ای را می‌گشاید، انحاء تازه‌ای از حیات را می‌گسترده، تلقی تازه‌ای از انسانیت انسان را طرح کرده و فرهنگ و سیاست جدیدی پایه می‌گیرد. لذا هیدگر تغییر هر دوره تاریخی به دوره دیگری را نتیجه حوالت خود هستی می‌داند. البته این احوال باید مورد انتخاب مردمان آن دوره هم قرار گیرد. به صورت دیگر می‌توان این‌گونه بیان نمود که تغییر هر دوره تاریخی حاصل دیالکتیکی بین وجود و آدمیان است. لذا برای انسان‌ها نه جبر مطلق است نه اختیار مطلق، بلکه امری مابین این دو است.

۴- هر دوره تاریخی از نظر هیدگر حاصل نسبت خاص انسان با هستی است که این نسبت توسط متفکران هر عصری قوام می‌یابد و لذا در هر دوره‌ای اصول فکری خاص شکل یافته و قوام می‌یابد و این اصول کم‌وبیش فکر، عمل، رأی و رفتار مردمان دورانی را راه می‌برد و بر همه چیز و بر همه کار نظارت دارد. تغییر هر دوره، ابتدا در خرد مردمان ایجاد شده و این تغییر خردها، باعث تغییر وجود آن‌ها شده و سپس نظام حقوقی، سیاسی و اقتصادی جدیدی ایجاد می‌شود.

۵- از نظر هیدگر، هر انسان اصیلی^۲، تاریخ تحقق یافته است به این دلیل که انسان

۱. در مورد وجود در نوشته‌های هیدگر تعابیر و معانی مختلفی بیان شده است ولی نکته مسلم این است که از نظر هیدگر، وجود به‌غیر از موجود و در حقیقت بنیاد و مبنای موجودات است. مترجمان ایرانی، در ترجمه sein آلمانی هم از کلمه «هستی» و هم «وجود» استفاده کرده‌اند که نگارنده با اینکه کلمه هستی را هم تعبیری صحیح می‌داند ولی به دلیل اینکه کلمه وجود، معنی وجد و جود را به صورت هم‌زمان با خود حمل می‌کند، این کلمه را در ترجمه، انتخاب می‌کند.

۲. در تفکر هیدگر بین دازاین و دازمن تفاوت اساسی وجود دارد. هیدگر دازاین را انسان اصیلی می‌داند که خود اهل تفکر، دغدغه و پرسش است و خودآگاه است لذا تحت تأثیر شرایط محیطی و تاریخی خود نیست و خود انتخاب می‌کند و به قول حافظ:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

گذشته‌اش را با خودش به زمان حال آورده و به استقبال آینده رفته و خود را در آن فرا می‌افکند. لذا هر انسانی حاصل زمان است و گذشته و آینده‌اش در اکنونش حضور دارد. تاریخ امکان‌های اصیل دزاین را کشف کرده و معطوف به آینده است.

در کنار بصیرت‌های فکری هیدگر، اندیشه تاریخی او دارای نکات مبهمی هم هست از جمله اینکه پدید آمدن دوره‌های تاریخی را نتیجه تصمیمات دلخواهانه از جانب وجود برمی‌شمرد که تفکر انسان به کنه حقیقت آن راهی نخواهد داشت و این امر به همراه حوالت‌های وجود، که آن‌هم یک موضوعی از جانب خود وجود است و اندیشه انسانی را راهی به فهم آن نیست، ممکن است به ایجاد نوعی جبراندیشی در تاریخ بینجامد. هرچند شارحان هیدگر در این خصوص توضیح داده‌اند که تاریخ نه موضوعی انسان‌مدارانه، بلکه حوالت و هدیه‌ای از جانب وجود است و تاریخ به‌عنوان امکاناتی از جانب وجود به انسان‌های هر عصری هبه می‌شود، ولی چون این انسان‌ها هستند که می‌توانند در بین امکانات حوالت‌شده از طرف وجود، دست به‌گزینش بزنند، لذا اختیار انسانی بسیار امر برجسته‌ای است. خلاصه اینکه تاریخ مدنظر هیدگر نه امری کاملاً انسان‌محورانه و نه کاملاً جبری است بلکه امری بین این دو امر است. همچنین به خلاف فلسفه هگل که در آن انسان و فهم او محدود به تاریخ است در اندیشه هیدگر هرچند انسان حیث تاریخی داشته و فهم او حاصل افق‌های تاریخی است، ولی انسان‌های اصیل، امکان فراروی و استعلاء از شرایط و تنگناهای تاریخی را دارند و می‌توانند هرچند اگر در عصری زندگی می‌کنند ولی با مردمان عصر دیگری هم‌زمان شوند. لذا به همین دلیل می‌توانند تاریخ را مطالعه کنند و از آن نکاتی را فهم و دریافت کنند، چرا اگر انسان قادر نبود از زمانه خود استعلاء داشته باشد، نمی‌توانست درک و دریافتی از مردمانی که در عصر دیگری زیسته بودند، پیدا کند؛ لذا در این حالت مطالعه تاریخ، کاری عبث و بیهوده بود.

تاریخ از منظر عرفان نظری اسلامی

در عرفان ابن عربی و شارحانش مسئله اسماء مطرح است. او در کتاب «فصوص‌الحکم» بر این نکته تأکید دارد که در هر دوره‌ای از ادوار تاریخ پیامبری ظهور می‌کند که مظهر اسمی از اسماء حق تعالی است. این ادوار با ظهور نخستین انسان یعنی آدم (ع) که نخستین پیامبر هم هست،

در برابر آن «دازمن» است که انسان‌هایی هستند که دغدغه و پروای تفکر و پرسش را ندارند و تنها دغدغه‌شان امورات معیشتی‌شان است و از فطرت اولیه به فطرت ثانی قدم نمی‌گذارند و تابع جمع هستند. آنان خودآگاهی نداشته و خود انتخاب نمی‌کنند و زندگی گله‌وار دارند.

آغاز می‌شود و پس از او به ترتیب پیامبران دیگر چون شیث (ع)، نوح (ع)، ابراهیم (ع)، موسی (ع)، عیسی (ع) و سایر انبیاء مبعوث می‌شوند و سرانجام دور ظهور حقیقت محمدیه یا بعثت نبی مکرم اسلام (ص) فرامی‌رسد که پایان ادوار تجلی اسماء الهی است. فردید با وام‌گیری از اندیشه‌های عرفانی ابن عربی به طرح علم‌الاسماء تاریخی می‌پردازد: «اولین ظهوری که برای بشر پیدا می‌شود و اولین اسمی که بشر مظهرش می‌شود تاریخ پربروز بشر است که روی کتب آسمانی و اصول تصوف و عرفان ما اسمش را آدم گذاشتیم و آدم مظهر اسماء می‌شود. گناه می‌کند و چون گناه می‌کند مظهر اسماء قرار می‌گیرد. تکلیف برایش پیدا می‌شود، آزاد می‌شود از اسمی که جلوتر برای او متجلی بود» (فردید، ۱۳۸۱: ۲۲). بحث علم‌الاسماء تاریخی بر این فرض استوار است که هر موجودی در جهان خلقت مظهر اسمی از اسماء خود، ظهور و تجلی می‌یابد. بنابراین تمام ذرات عالم آئینه‌ای خدانما هستند: «مشرق و مغرب از آن خداست، پس هر جا که رو کنید به سوی خدا رو کرده‌اید» (سوره مبارکه بقره: آیه ۱۱۵).

در نظرگاه فردید، عبدالرحمان جامی در ابیات زیر، به ادوار و اکوار تاریخ اشاره می‌کند و بارها این اشعار با تفاسیر خاصی توسط فردید در جاهای مختلف بیان گردیده است:

در این نوبت‌کده صورت‌پرستی	زند هر کس به نوبت کوس هستی
حقیقت را بر هر دوری ظهوری است	ز اسمی برجهان افتاده نوری است
اگر عالم به یک منوال بودی	بسا انوار کان مسستور ماندی

(جامی، ۱۳۳۲: ۴۱۶)

فردید در تفسیر آن ابیات اشاره می‌کند «حقیقت الحقایق» به هر دوری ظهوری دارد و هر پیامبری که می‌آید، انسان را به اسمی که خود مظهر آن است دعوت می‌کند. در هنگام آمدن نبی مکرم اسلام (ص) که خاتم‌الانبیاء است، لذا حقیقت محمدی و اسم محمدی آخرین اسم است و با این اسم، تاریخ تمام می‌شود (فردید، ۱۳۸۱: ۲۲). انوار هم در شعر جامی و به نظر فردید، ادوار است و اگر قرار بود که اسماء یکی باشد، ادوار یکی می‌ماند و انوار ظهور نمی‌کرد و مستور می‌ماند و عالم دیگر، عالم انسانی نبود (همان: ۲۴). تفصیل بیشتر ابیات جامی - که بسیار مورد استناد سخنرانی‌های فردید است - به این صورت است که عالم «نوبت‌کده» است و آدمی که مظهر اسماء و صفات است «صورت» را می‌پرستد و صورت همان اسماء و صفات است. در این نوبت‌کده تاریخی که در آن آدمی صورت اسماء را می‌پرستد، هر کس به نوبت کوس هستی را می‌زند، منظور از هر کس انبیاء هستند. به این ترتیب یک نبی که می‌آید، اعلام ظهور اسمی را می‌کند و آدمیان را دعوت به آن اسم و اگر دعوت پذیرفته شد،

تاریخ و نوبتی آغاز می‌شود. بعد انبیاء دیگر به نوبت در ادوار می‌آیند و تاریخ دیگری طرح می‌شود. اصل و حقیقت تاریخ انبیا به حقیقتی برمی‌گردد که جامی در ابتدای بیت دوم به آن اشاره دارد. این حقیقت عبارت است از «حقیقه الحقایق» که باطن آن «هویت غیب» و «ذات وجود مطلق حق تعالی» است. این حقیقت که به هر دوری او را ظهوری است و آنگاه که اصل این حقیقت، یعنی ذات غیبی حق و هویت غیب و از آنجا حقیقه الحقایق ظهور پیدا می‌کند، این ظهور عبارت است از ظهور اسماء؛ بنابراین هرگاه ذات غیبی حق تجلی کند، متصف به صفتی می‌شود و این عبارت است از اسم. به تعبیر دیگر، اسم عبارت است از ذات غیبی حق به اعتبار اتصاف و صفی از اوصاف، مثلاً رحمان ذاتی است که برای آن رحمت است و قهار ذاتی است که برای آن قهر است. مصراع دوم بیت اشاره به این موضوع دارد که در هر دوره از تاریخ، حقیقت با نور اسمی ظهور می‌کند و بر آدمیان نور می‌افکند و در این مرتبه، تاریخ مظهر اسمی می‌شود؛ به عبارتی تاریخ، تاریخ اسم و اسماء است.

صورت پرستی انسان در این ابیات به این معنی است که انسان در هر دوره‌ای، صورتی از ذات غیبی حق را می‌پرستد و عبادت صورتی می‌کند که او را به این مقصود آفریده‌اند. این صورت حقیقی و کلی که کمال انسان در مظهریت آن متحقق می‌شود، همان اسم اعظم «الله» است. همچنان که هر کدام از اسماء را به اعتبار مظهریت آن‌ها از آن اسم، صورتی است. این اسم را نیز صورتی است که از آن به «صورت صورت» تعبیر کرده‌اند و این در لسان عرفاء، عبارت است از صورت، نور، کلمه و حقیقت محمدی و انسان کامل و عین ثابت احمدی که صورت اسم جامع الهی و جامع جمیع صور اسماء و صفات است.^۱

بصیرت‌های تاریخ از نگاه عارفان اسلامی

- ۱- هر دوره تاریخی تابع یک اسمی از اسماء الهی است و تمام شئون آن دوره تابع آن اسم است و حتی فهم ما از اشیاء و پدیده‌ها تابع آن اسم حاکم بر آن دوره است.
- ۲- ما با دو تاریخ روبه‌رو هستیم: یک تاریخ آفاقی و تقویمی که در تواریخ رسمی آمده است و دیگری تاریخ انفسی، همان‌که در قصص انبیاء و قرآن کریم آمده است. در قصص و تاریخ انفسی، همه حوادث وجه الربی و آسمانی دارند و در این تاریخ، زمان افقی شکسته شده، لذا

۱. البته لازم به توضیح است که منظور عرفا از «حقیقت محمدی»، نه وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت (ص) که حقیقت وجود اوست، در علم حق و همین حقیقت است که انبیا از آن بهره‌مندند، حتی حضرت آدم (ع) و از این جهت نبی اکرم (ص) تقدم معنوی بر همه انبیاء دارد و همه کمالات در حقیقت اوست که در وجود شخص حضرت محمد (ص)، ظهور و تام و تمام می‌رسد.

می‌توان در هر دوره تاريخی با یک دوره تاريخی دیگر هم‌زمان شد. در تاريخ انفسی، تذکر و عبرت اصل محسوب می‌شود.

۳- تاريخ مدنظر ابن عربی در «فصوص الحکم» در مورد تاريخ انبياء است، ولی فرديد اين تاريخ را به تمام تاريخ جهانی بسط می‌دهد. هرچند در مبادی و مبانی آن کاملاً مدیون ابن عربی و شارحان اوست، ولی در موضوعات به طرح مسائل جديد می‌پردازد.

۴- فرديد با ابتناء به عرفان نظری اسلامی، تمام ادوار تاريخ جهان را با نگاه علم‌الاسمائی عرفان نظری اسلامی تبیین می‌کند. مثلاً دوره جديد را به علت فراموشی وجود و پرداختن به کثرات و موجودات، دوره جلالی نامیده که تکنولوژی، اسم اصلی این دوره است؛ به این صورت که بشر، همه‌چیز را با نگاهی متصرفانه مشاهده می‌کند. مثلاً پدیداری مانند کوه که در دوره‌هایی جایگاه خدایان و محلی برای یاد خدا و خوف و خشیت بود، در دوره مدرنیته، تنها به‌عنوان منبع ذخیره انرژی و مواد معدنی درآمدزا، نگاه شده و مکانی است که می‌تواند محلی برای کسب منفعت مالی برای آدمیان دربیاید، مشاهده می‌شود.

تاريخ از نگاه فرديد

فرديد واژه تاريخ یا تأريخ را به معنای تعیین و تحديد وقت می‌داند، ریشه این واژه «آرَخ» و «وَرَخ» که با «Oras» یونانی و «هور» فارسی هم‌ریشه است (فرديد، ۱۳۸۱: ۲۷) و هور در زبان فارسی به معنای وقت و بخت بوده است. هور در فارسی به معنای خورشید و هورا نیز به معنای وقت و تاريخ است؛ یعنی زمان و تاريخ. تاريخ به معنای یادگار در زبان غربی است که به یونانی، لاتینی و سانسکریت برمی‌گردد، وقت با حقیقت مرتبط است. (فرديد، ۱۳۸۳: ۱۲۳) نگاه تاريخی فرديد، برگرفته از عرفان نظری به‌علاوه فلسفه هیدگر است، به این صورت که تاريخ در نگاه مدرن روند خطی دارد و حال‌آنکه فرديد به اندیشه «ادوار تاريخی» معتقد است که ساختاری دوری دارد. کتاب «فصوص الحکم» ابن عربی بررسی همین ادوار بر مبنای ظهورات حق با توجه به نبی خاص هر دوره است. فرديد این دو نگاه تاريخی حکمت معنوی هیدگر را به‌صورت حکمت انسی اسلامی تعبیر و آن‌ها را با یکدیگر پیوند می‌زند، مثلاً اگر هیدگر از «Geschick» به معنای تقدیر تاريخی سخن می‌گوید، فرديد با توجه به ریشه کلمه - که از مصدر «Schicken» به معنای فرستادن است - این مفهوم را به حوالت یا «حوالت تاريخی» ترجمه می‌کند که اصطلاحی است برگرفته از شعر حافظ و یادآور حوالت‌کننده‌ای که همان ذات الهی است (هاشمی، ۱۳۸۳: ۹۶-۹۷). فرديد اصل تاريخ را به معنای وقت می‌داند، وقت به معنای فهم آنی که انسان در تعیینی خاص می‌گنجد و اتصال به گذشته و آینده دارد و

همچنین تجلی حقیقت و ظهور اسم است. در این فهم انسان دائماً خود را در حجاب می بیند و از سر همین اندیشه، قصد فرار از حجاب دارد و وقت انسان یعنی عبور از حجاب حقیقت. فردید وقت را همان حقیقت می داند و آن را به حضور هم معنی می کند، در صورتی که زمان را برای حصول به کار می برد، لذا تاریخ حقیقی همان وقت یابی و یاد حضوری است، بدین معنی تاریخ حضوری عبارت است از یاد وقت ساحت قدس. در این ساحت دیدار، دیدار حق است و انسان بر حسب فطرت خود و در سر سویدایش طالب این دیدار است. در این مرتبه، فنا، وارستگی و دانا شدن انسان به احوال اشیاء، چشم غیب بینش را باز می کند و وجه خدا منظر نظرش می شود، اما تاریخی حصولی یعنی یاد پریشان و وقت مشوش، یاد حصولی بدون ذکر امانی است، از این نظرگاه فردید، زمان ما، زمان خودبنیادانه و تکنولوژیک تکنوکراسی است. میقات انسانی امروز هم خودبنیاد است. از نظر فردید انسان فاصله ای است میان حجاب محض و حقیقت محض و وقت، یعنی کنارکشیدن پرده حجاب و رؤیت نور حقیقت که این نور نیز حجابی است برای نوری شدیدتر. بر همین اساس است که به اعتقاد فردید هیچ موجودی جز انسان تاریخ ندارد، چه اینکه انسان موجودی سیال بین فرشته و شیطان است؛ همین حرکت بین فضایل و رذایل یعنی وقت انسان و همین موضوع تاریخ انسان را می سازد و لذا هیچ موجودی به غیر از انسان تاریخ ندارد (همان: ۲۱). فردید در این باره اظهار می دارد: «هیچ موجودی تاریخ ندارد، جز انسان. تاریخ به عبارتی، تاریخ اسم است و به عبارتی، تاریخ انسان مظهر اسم است. انسان مظهر اسماء است، انسان وقت دارد، تاریخ دارد و دور دارد؛ اما در هر دوری این هویت غیب را ظهوری است که اسمش باشد و در هر دوری هم انسان مظهر یک اسمی است» (فردید، ۱۳۸۱: ۲۱). تاریخ از نگاه فردید غایتی دارد و به سوی نهایت خود در حرکت است، بنابراین در میان موجودات انسان تنها موجودی است که دارای تاریخ است. فردید در این باره اظهار می دارد: «ادوار تاریخی بر اساس تلقی و نسبت انسان با وجود است. اساس علم الاسماء تاریخی ظهور زمانی اسماء الهی در عالم شهادت است. تاریخ محل تجلی اسماء الله است و در هر دوره ای اسمی ظهور می کند و اسماء دیگر مستورند. آلام و شرور لازمه برخی ماهیات است، ولی در نهایت آلام و شرور از بین خواهند رفت. تاریخ برای انسان امری عرضی نیست بلکه ذاتی انسان است. تاریخ ویژه انسان است، هیچ موجود دیگری تاریخ ندارد» (همان: ۱۸). جان کلام اینکه به نظر فردید هرگاه تاریخ به معنای سرگذشت زندگی انسان در این جهان و حیات دنیوی باشد، تاریخ شیطانی و طاغوتی است و ایام بشر، ایام الطاغوت؛ و آنگاه که آدمی متذکر به حق می شود، تاریخ به معنای ایام الله، تاریخی دینی است. از این روست که تاریخ در دو جهت لطفی و قهری به ظهور رسیده و دو دوره کلی به نام تاریخ لطفی ایمانی

(الهی) و تاریخ قهری کفری (طاغوتی) را می‌توان در آن ملاحظه و مطالعه کرد. فردید از جمله معدود افرادی است که تحلیل کلی برای تاریخ معاصر ایران ارائه کرده است. برای تفصیل به این نکته باید اشاره کرد که تاریخ را به دو معنی می‌توان به کار برد: یکی اینکه تاریخ یعنی روایت موضوعی گذشته و سپری‌شده و دیگری یعنی موضوعی که همچنان زنده است و نه تنها امر تاریخی سپری نشده است بلکه ما هم به آن سپرده شده‌ایم. با این نگاه تنها تاریخ زنده و مؤثر جهان تاریخ غرب و مدرنیته است که همه اقوام از جمله قوم ایرانی ذیل آن تاریخ هستند. لذا در دوره معاصر و به‌ویژه از زمان مشروطه به بعد تاریخ قوم ایرانی ذیل تاریخ غرب تعریف می‌شود و جمله معروف فردید در این باره چنین است: «صدر تاریخ مدرن ما ذیل تاریخ غرب است». این جمله معروف تفسیری از کلیت تاریخ معاصر ما می‌دهد که یعنی گذشته غرب، آینده ماست. محقق تاریخ می‌تواند با الگو گرفتن از این نوع تفسیر به صورت‌بندی تاریخ معاصر ایران و جهان اسلام همت گمارد. هرچند می‌توان با این تحلیل کلی مخالف بود ولی این موضوع را نمی‌توان نادیده گرفت که در تاریخ ما از این نوع تحلیل‌ها برای کلیت تاریخ ایران بسیار کم صورت گرفته است و با این اعتبار، محقق تاریخ می‌تواند برای فردید شأنی قائل شود. در ذیل به ایضاح و تبیین بعضی اصطلاحات فردید، که برای تفسیر تاریخ از آن‌ها استفاده می‌کند، می‌پردازیم.

انقلاب در تاریخ

در نظرگاه فردید، هر دوره‌ای از ادوار تاریخی با نسخ صورتی و آمدن صورتی دیگر همراه است. به عبارتی در هر دوره، با ظهور صورتی، صورتی غیب می‌کند. این صورت و حقیقت متجلی در صدر تاریخ توسط متفکران، فیلسوفان و هنرمندان و ورای آن‌ها انبیاء در سه ساحت (حصولی و حضوری) فلسفه، سیاست و هنر و یا در ساحت دین که ورای هر سه ساحت فلسفه، سیاست و هنر است، تحقق می‌یابد. با دور شدن از صدر تاریخ هر دوره با بسط احکام اسم و صورت نوعی، متفکران در تبیین حقیقت و صورت نوعی تاریخ، ضمن اینکه خود مظهر همان اسم یا حقیقت و صورت نوعی هستند، اختلاف پیدا می‌کنند. از اینجا در هر دوره تاریخی دورانی فرعی وجود دارد. در این دوران متفکران یکدیگر را رد و ابطال می‌کنند و این عبارت است از دوره «فسخ تاریخ»، کلمه نسخ با معنی «ساختن بعد از رفع» هم‌ریشه است و کلمه «فسخ» با معنی «خراب کردن» و «کم‌وبیش کردن» دارای اشتراک معنایی است. حال هر قدر تاریخ به جلو می‌آید پس از نسخ به‌جایی می‌رسد که متفکران اقوال یکدیگر را فسخ می‌کنند، اما این دوران فرعی هنوز حکایت از پایان تاریخ نمی‌کند، بلکه از این نیز پیش‌تر می‌رود و

به جایی می‌رسد که تاریخ «مسخ» می‌شود و دیگر رشد نمی‌کند، فساد می‌آید و غلبه پیدا می‌کند و بدین ترتیب تاریخ به پایان می‌رسد. پس به نظر فردید، تاریخ یک دورهٔ نسخ دارد که تأسیس می‌شود و بعد یک دورهٔ فسخ که همه یکدیگر را رد می‌کنند و سرانجام یک دورهٔ مسخ فرامی‌رسد و در این دوره دیگر تاریخ تمام می‌شود و تنها توجه به حفظ وضع موجود، تألیف آرای گذشته و توجه به عمل صرف است. پس از منسوخیت تاریخ، جهان در بحران، انتظار صورت و اسم جدید را می‌کشد. در این زمان توجه به افق دیگری پیدا می‌شود (فردید، ۱۳۸۱: ۳۵). به نظر فردید انقلاب تغییر ماهیت یک دوره و ظهور یک اسم جدید است. اسمی که به خفا رفته و اسم دیگری حاکم شده است، لذا انقلاب حقیقی وقتی اتفاق می‌افتد که تغییر دفعی اسمی که انسان مظهر آن بوده است به اسمی دیگر صورت گیرد و اسم سابق مستور و نهان می‌شود و به جای آن اسم دیگری ظهور تجلی و حقیقت می‌یابد و چون تغییر در ادوار اتفاق می‌افتد و کل تغییر می‌کند و به همین علت انقلاب است و ممکن است در درون یک اسم تغییر اکوار داشته باشیم که همچنان کل پابرجا باشد و این دیگر انقلاب نیست (فردید، ۱۳۸۳: ۱۰۰). فردید «رولوسیون» و انقلاب حقیقی را تنها تغییر در اسم می‌بیند، لذا از دید او تنها یک انقلاب در غرب جدید است و آن هم «رنسانس» است. «در عصر نوزایش، انسان از آن مظهریتی که نسبت به آن اسم قدیم دارد، رهایی پیدا می‌کند، آن اسم قدیم را باید به کتاب آسمانی ببریم. آن اسم قرون وسطی می‌رود و اسم جدید می‌آید. اسم جدید حواله نوعی غرب می‌شود، پس با دوره رنسانس و چهارصد، پانصد سال گذشته اسم دیگری می‌آید و این تغییر انقلاب است» (همان: ۷۰). لذا پس در متن تاریخ جدید بعد از آن هر چه بیاید شورش است و شورش معادل ثور، عربی است. پس در شورش‌های بعدی تغییراتی که صورت می‌گیرد ذیل همان اسم رنسانس است و تنها فقط بعضی آثار قرون وسطی را پاک می‌کند؛ مثلاً فردید، انقلاب کبیر فرانسه را تنها شورش می‌داند، چراکه در این شورش، مردم فرانسه خود را از اسم قرون وسطی در حال پاک کردن هستند، ولی اسم و ذاتی را تغییر نمی‌دهند و ذیل همان اسم رنسانس هستند و فقط با این شورش صورت نوعی رنسانس بالتمام ظهور می‌کند و تمامیت می‌یابد. همچنین با این تعریف فردید، انقلاب آمریکا و اکتبر روسیه هم به تبع آن شورش است چون ذیل کلی جهان متجدد رخ می‌دهد (همان). در ایران هم مشروطه در واقع انقلاب است، چراکه تغییر صورت رخ می‌دهد و صورت اسلام رخ غربی می‌خورد، چون تاریخ غرب زدگی مضاعف ایران پس از مشروطه اتفاق می‌افتد. به نظر فردید، انقلاب اسلامی ایران هم اگر متصل به انقلاب حقیقی پس فردای تاریخ باشد، انقلاب خواهد بود، چراکه «در عالم دین فقط یک انقلاب می‌تواند، انقلاب حقیقی تام و تمام باشد و آن ظهور امام عصر

است. از این لحاظ به نظر من یک انقلاب حقیقی فرا روی تمام بشر است» (همان: ۷۲). لذا فردید در حال حاضر «انتظار آماده‌گر» را پیشنهاد می‌کند و به دنبال انقلاب حقیقی پس‌فردای تاریخ و گشت از اسم خودبنیاد جدید به اسم رحمان و لطف است.

نتیجه‌گیری

به‌صورت خلاصه، بصیرت‌های که یک محقق تاریخ می‌تواند از فردید به دست آورد به شرح ذیل است:

۱- فردید دو سنت سترگ عرفان نظری اسلامی و هیدگر را باهم جمع نموده و بصیرت‌های تاریخی این دو سنت را به اضافه‌ای از نوآوری‌های اتیمولوژیک^۱ خودش، می‌تواند به محقق تاریخ ارائه دهد. این دو سنت انسان را بالذات تاریخی دانسته و برای او حیث تاریخی قائل‌اند. در حال حاضر، افراد زیادی جزء شارحان ابن عربی هستند ولی فردید جزء معدود افرادی است که از مبادی مفاهیم عرفان نظری اسلامی مانند علم‌الاسماء تاریخی، موقف، میقات، زمان فانی، زمان باقی، قرب نوافل، قرب فرائض و ... بهره برده و به جواب طرح مسائل و موضوعات جدید می‌پردازد. تعدادی زیادی در کشور ما هیدگر خوانده و حتی کتب و مقالات هیدگر را به زبان فارسی ترجمه کرده‌اند ولی این فردید است که فلسفه و اندیشه هیدگر را به افق تاریخی قوم ایرانی وارد کرده و با کمک و مدد گرفتن از مبانی تفکر هیدگر می‌خواهد به مسائل و دغدغه‌های قومی ایرانی پاسخ دهد؛ مثلاً فردید مضامین به‌کارگرفته‌شده توسط هیدگر را براساس اصطلاحات عرفان نظری اسلامی بیان می‌کند که به نظر نویسنده به علت تواردهای فراوان اندیشه هیدگر با عرفان نظری اسلامی کاری مهم در جهت فهم بهتر فلسفه هیدگر برای قوم ایرانی است. دو ویژگی که فردید از هیدگر گرفته است، یکی آنکه هیدگر منتقد بنیادین تاریخ غرب است و فردید در جهت شناخت و نقد غرب از اندیشه‌های او مدد می‌گیرد و دیگر اینکه در اندیشه هیدگر مفاهیم و مقولاتی است که می‌توان به کمک آن با سنن شرقی و تاریخ خودمان بهتر آشنا شد. از نظر هیدگر و به تبع او

۱. در معنای عام به معنی ریشه‌شناسی کلمات است. البته فردید این کلمه را جمع دو لغت اتیموس + لوژیک می‌داند. اتیموس با اسم فارسی و هست فارسی و حق عربی دارای یک ریشه می‌داند. اسم از نظر عرفا، تجلی و آشکار شدن حق است. لوژی هم که کلمه‌ای یونانی است به معنای آشکار شدن و از خفا و حجاب بیرون آمدن است. لذا فردید این دو واژه را که در اتیمولوژی ترکیب یافته است به معنای آشکار شدن حق می‌داند. فردید معنای عام این واژه را هم که فقه‌اللغه و لغت‌شناسی است کاری مهم در تفکر دانسته، چراکه با ریشه‌شناسی لغات و کلمات و اینکه در هر دوره تاریخی هر واژه به چه معنایی به‌کار رفته است، می‌توان به حقایق تاریخ هر دوره رسید.

فردید، برای تغییر در تاریخ باید به انتولوژی (وجودشناسی) جدید روی آورد؛ یعنی ذیل پرسش از وجود می‌تواند نسبتی جدید با وجود شکل بگیرد که در آن دیگر به خلاف دوره جدید سلطه‌گری در میان آن نیست و انسان با عالم به همزیستی، هم‌سخنی، همراهی برسد و این تغییر نسبت به اخلاق جدیدی رهنمون شود؛ وگرنه بدون این نسبت جدید برقرار کردن، تنها اخلاق‌گویی صرف، مسئله را حل نمی‌کند.

۲- فردید به تبع عرفان نظری اسلامی معتقد است که بشر در هر دوره‌ای تابع اسمی است و بنا به اینکه انسان مظهر چه اسمی باشد، ماهیات پدیدارها بر او جلوه‌گر شده و کلمات در هر دوره‌ای معنای جدیدی پیدا کرده و بعضی کلمات، متروک‌شده یا کلمات جدیدی وضع می‌شود، این نکته این بصیرت را برای محقق تاریخ به همراه دارد که ریشه‌شناسی تاریخی کلمات- اتمولوژی- برای تفسیر دوره‌های تاریخی امر بسیار مهمی است.

۳- فردید برای انسان حیث تاریخی قائل است و معتقد به ادوار تاریخی است، لذا در این نوع نگاه به تاریخ نمی‌توان هیچ مفهوم، واژه یا نظریه‌ای را از خاستگاه تاریخی و باطنی خود جدا نمود و به شکلی سطحی با خاستگاهی متفاوت پیوند داد و از درون آن معجونی عجیب استخراج کرد. در نگاه فردیدی، نمی‌توان اندیشه را از خاستگاه تاریخی آن جدا کرد. حیث تاریخی بشر از نگاه فردید به این معناست که یکی از اوصاف ذاتی انسان تاریخی بودن است و این بدین معنا نیست که انسان در بستر تاریخ قرار دارد بلکه به این معنی است که اساساً انسان همان تاریخ است و تاریخ را بر دوش خود حمل می‌کند و خود، تاریخ است و لذا فهم، ادراک، علم، فلسفه و هنر او تاریخی است. این موضوع برای محقق تاریخ این بصیرت را به همراه دارد که در تحلیل هر زمانه باید به نظام اندیشه‌ای همان زمانه رجوع کند نه اینکه با درک و دریافتی که مردم این عصر و زمانه دارند به قضاوت و داوری پیشینیان نشست.

۴- همان‌گونه که توضیح داده شد، تاریخ از نگاه فردید به صورت دوری است که در هر دوری اسمی بر آن حاکم است که فهم، رفتار، سیاست، فرهنگ و تمام شئون یک قومی براساس آن اسم حاکم، صورت‌بندی می‌شود و در صورت تغییر آن اسم به اسم دیگری و به وجود آمدن دور جدید، اندیشه‌ها و مفاهیم جدید می‌شود. این نوع نگاه به محقق تاریخ این بصیرت را می‌دهد که در مطالعه ادوار تاریخی همیشه به این نکته توجه داشته باشد تا اینکه اندیشه‌های ذاتاً متعارض و متناقض به هم آمیخته نشود و هر مفهومی را بر اساس اسم حاکم بر آن دور تفسیر و تحلیل کند. مثلاً مفاهیمی مانند علم، پیشرفت، آزادی و ... در هر یک از ادوار تاریخی معنایی مخصوص خود داشته و این اصطلاحات دارای ذات ثابت تاریخی نیستند که در همه ادوار تاریخی به یک‌جهت فهم و درک شوند. حتی نیک و بد هم مفاهیمی تا اندازه‌ای

نسبی و تاریخی هستند و بعضی امور که در یک دوره‌ای از جهت درک و دریافت مردم آن دوره عملی پسندیده و نیکی بوده است در دوره‌ای دیگر عملی خلاف صواب و ناپسندی است. طبق تفسیر علم‌الاسمایی از تاریخ، در عرفان نظری احکام شریعت هم بدین صورت تفسیر می‌شود.^۱ این موضوع برای دانشجوی تاریخ این بصیرت را دارد که در ادوار تاریخ، نیک و بد معنایی متفاوت داشته و عملی که در یک دوره‌ای موضوعی ناپسند قلمداد می‌شده در دوره‌ای دیگر ممکن است کاری پسندیده تلقی شود و لذا از قضاوت عجولانه در این موارد بایستی پرهیز شود.

۵- فردید تاریخ را تنها در حوادث جزئی تاریخی خلاصه نکرده و برای تاریخ حیث وجودشناسانه و کل‌نگر قائل است؛ یعنی او معتقد به دور هرمنوتیکی در مطالعه تاریخ است به این صورت که برای شناخت و تفسیر حوادث جزئی تاریخی باید به اسم کلی حاکم بر آن دوره تاریخی نظر داشت و برای شناخت آن اسم حاکم بر هر دوره تاریخی بایستی حوادث جزئی آن دوره تاریخی را مورد امعان نظر قرارداد؛ یعنی کل را در جزء و جزء را در کل دید و اگر به‌غیر از این روش عمل نمود، تبیین و تفسیر دوره‌های تاریخی کاری ناقص است. به نظر نویسنده این سطور، حل مسائل تاریخی مانند حل کردن پازل است که از یک طرف باید کل پازل در ذهن انسان تصویر شده و سپس اجزای آن را با نظر به آن تصویر در جای خود قرار داد و مرتب این دور کل به جزء که همان روش «قیاسی» و سپس جزء به کل که همان روش «استقرایی» است را ادامه داده تا پازل تکمیل شود. این بصیرت را می‌توان از فردید آموخت که برای حل مسائل تاریخی هم به روش قیاسی یا «برهان لمّی» احتیاج است و هم به روش استقرایی یا «برهان ائنی» نیاز است و راه صحیح حل مسائل تاریخی، سیر مرتب بین این دو روش است که فردید به تبع از هیدگر به آن دور هرمنوتیکی می‌گوید. البته در کنار این بصیرت‌ها می‌توان، انتقادهایی هم به نوع اندیشه فردید وارد است، از جمله:

۱- می‌توان به بعضی از ویژگی‌های دوره‌های تاریخی مطرح‌شده توسط او انتقاد نمود؛ مثلاً

۱. مثلاً پیامبر لاحق می‌تواند شریعت پیامبر سابق را نسخ کرده و تغییر دهد به‌عنوان مثال در دین کلیمی، «یوم السبت»- روز شنبه- روزی است که مردم حق تجارت، ماهیگیری نداشته و حرمت این امر تا بدین حد بود که در دوره‌ای گروهی از یهودیان به علت ماهیگیری در این روز مسخ شده و به‌صورت بوزینه درآمدند. (سوره مبارکه بقره، آیه ۶۵) ولی حضرت عیسی (ع) در روز شنبه با حواریون خود ماهیگیری کرده و بعد از آن ماهی‌ها تناول نمودند. به این ترتیب بعد از این تاریخ دیگر برای مسیحیان این روز حرمتی ندارد و می‌توانند به کسب و کار بپردازند. این معنی در شعری از مولانا هم آمده است:

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان

فردید دوره «پست مدرن» را دوره فردا تعریف می‌کند و معتقد است در این دوره، انسان از مدرنیته گسسته شده و به آن انتقاد دارد. هرچند می‌توان پذیرفت که در دوره پست مدرن به ارزش‌های پذیرفته‌شده مدرنیته انتقاد وارد می‌شود، ولی نگارنده به خلاف فردید معتقد است که به‌رحال پست مدرنیسم، بسط مدرنیسم است و از این دوره نمی‌توان بازگشت به سنت را تفسیر نمود، بلکه به‌عکس در این دوره نه تنها ارزش‌های مدرنیسم بلکه مابقی ارزش‌های عالم سنت هم بی‌معنا تلقی شده و جهان مورد سیطره کامل نیهیلیسم و بی‌معنا و بی‌معنا شدن همه ارزش‌ها واقع می‌شود.

۲- در تعبیر هیدگر و فردید، تکنولوژی نه یک ابزار بلکه شیوه مواجهه‌شدن با عالم و آدم است که در حال حاضر جهان به یک نوع گشتل و چارچوبی تبدیل شده که به همه‌چیزها نظم و انتظام می‌بخشد. از نظر آن‌ها تکنولوژی، تقدیر عالم جدید است که البته مورد قبول هیدگر و فردید نیست. ولی در حال حاضر که تمام حیات بشر تحت تأثیر آن است در عین فاصله‌گرفتن و نقد تکنولوژی چاره‌ای از پذیرش آن هم نیست و لذا در به کار بردن آن هم باید توانا بود. به‌طور خلاصه، نظر فردید این است که به تکنولوژی باید هم‌زمان آری و نه گفت، ولی چون وجه آری گفتن و ایجابی به تکنولوژی از جانب فردید ضعیف است، باعث سوءفهم‌هایی در بین جمعی از نخبگان شده است و قدم همت را در به کار بردن تکنولوژی سست نموده است، و اگر برای این سوءفهم به‌موقع راه‌حلی ارائه نشود موجب عدم دستیابی به تکنولوژی، که همان منابع قدرت جدید است، و در نتیجه به‌وجود آمدن فقر و انحطاط شود.

۳- فردید تاریخ را انسان‌مدار، تفسیر نمی‌کند و البته از نوع تفسیرش جبری‌اندیشی هم بیرون نمی‌آید که در این نوع تفسیر بصیرت بنیادینی برای محقق تاریخ دارد ولی فاصله تفسیر او در بعضی نقاط به تفسیر جبری از تاریخ بسیار نزدیک می‌شود و دانشجوی تازه‌کار تاریخ در صورتی که با مبانی و مبادی افکار فردید آشنا نشود خطر درغلتیدن به تفاسیر جبرگرایانه از تاریخ وجود دارد.

۴- در مجموع وجه سلبی تفکر فردید از وجه ایجابی‌اش بسیار پررنگ‌تر است، علاوه بر این دارای منظومه‌ای سیستماتیک و منظم نیست و از لسان فردید به صورتی قابل فهم هم بیان نشده است. همچنین از منطق همسازی و هماهنگی درونی هم برخوردار نیست و در ضمن ایجاد بصیرت‌های بنیادین، قابلیت امکان جریان‌سازی تاریخی را ندارد.

۵- دوره‌های تاریخی که به‌صورت اجمال از جانب فردید بیان شده به‌صورتی دقیق تبیین و صورت‌بندی نشده است. فردید در بعضی موقف و مقام‌ها دوره‌های دینی مطرح‌شده توسط ابن عربی را با تاریخ واقعی و حوادث را خلط می‌کند و به این علت در بعضی مواضع در

توضیح ادوار تاريخی مدنظر خود دچار تناقضاتی می‌شود.
البته ذکر این انتقادات نمی‌تواند چشم محقق تاريخ را بر بصیرت‌هایی که اندیشه فردید می‌تواند برای دانشجوی تاريخ به همراه داشته باشد، ببندد.

منابع و مأخذ

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۰). *آینه‌های فیلسوف گفتگوی عبدالله نصری با ابراهیمی دینانی*. تهران: سروش.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۳). *اسطوره فلسفه در میان ما (بازدید از احمد فردید و نظر به غروب زدگی)*. «روزنامه ایران». شماره ۲، ۳ و ۷ مهر ماه.
- جامی، عبدالرحمان (۱۳۳۲). *یوسف و زلیخا*. تصحیح ع-خیام‌پور. تبریز: شفیق.
- جباری، اکبر (۱۳۸۷). *پرسش از وجود*. تهران: انتشارات کویر.
- جباری، اکبر (۱۳۸۹). *درباره شعر*. اصفهان: نشر پرسش.
- جوزی، محمدرضا (۱۳۸۸). از حکمت انسی تا حکمت الهی. «مجله پنجره». شماره ۸.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین (۱۳۸۷). *دیوان حافظ، براساس نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی*. تهران: انتشارات طلائی.
- خدابخش پیرکلانی، بهمن (۱۳۸۲). «یادداشت مدیرمسئول»، *سالنامه موقف*، شماره ۱۰.
- خسرو پناه، عبدالحسین (۱۳۸۸). *جریان‌شناسی فکری ایران معاصر*. قم: رشید.
- داوری، رضا (۱۳۸۴). *فلسفه معاصر ایران*. تهران: نشر ساقی.
- ----- (۱۳۸۷). *عقل و زمانه*. تهران: انتشارات سخن.
- دیباج، سید موسی (۱۳۸۳). *آراء و عقاید سید احمد فردید (مفردات فردیدی)*. تهران: نشر علم.
- رجبی، محمد (۱۳۷۳). «اسم حقیقت هر چیز»، *مشرق*، سال اول، شماره ۱.
- رجبی، محمد (۱۳۷۷). «شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد». *سوره*. شماره ۴.
- رسولی فینی، مهدی (۱۳۸۵). «علم‌الاسماء تاریخی بر مبنای تاریخ قرآنی»، *روزنامه رسالت*. ش: ۱۰ اردیبهشت‌ماه.
- سایت بنیاد حکمی و فلسفی فردید <http://www.fardid.ir>
- شبستری، شیخ محمود (۱۳۸۸). *گلشن راز*. تهران: نشر خلاق.
- صادقی، مهدی (۱۳۸۰). «تفکر مارتین هیدگر و استاد احمد فردید». *نامه فلسفه*. شماره ۱۱.
- صافیان، محمدجواد (۱۳۹۶). *حافظ و هیدگر*. تهران: نقد فرهنگ.
- طاهرزاده، اصغر (۱۳۸۹). «محکمتات و متشابهات دکتر سید احمد فردید». *فرهنگ عمومی*. شماره ۲.
- عبدالکریمی، بیژن (۱۳۸۵). «میراث سید احمد فردید». *ایران*. شماره ۲۱-۲۲ فروردین‌ماه.

- (۱۳۹۲). *هیدگر در ایران*. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- عیسی‌نژاد، سید محمد (۱۳۸۲). «جریان‌شناسی تفکر هیدگری دینی». *مجله حوزه*. شماره ۱۱۹.
- فردید، احمد (۱۳۵۰). «پاسخ به نظرخواهی درباره شرق و غرب»، *فرهنگ زندگی*. شماره ۷.
- (۱۳۸۴). «مشروطیت، دفع فاسد به افسد». *زمانه*. شماره مردادماه.
- (۱۳۸۹). «مبارزه بنده با مدرنیته است (گفتار منتشرنشده)»، *فرهنگ عمومی*، شماره ۲.
- (۱۳۸۱). *دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان*، به کوشش محمد مددپور، تهران: چاپ و نشر نظر.
- (۱۳۹۵). *غرب و غرب‌زدگی*. تهران: انتشارات فرنو.
- کوکلمانس، جوزف (۱۳۸۰). *مارتین هیدگر*. ترجمه سید موسی دیباج. تهران: نشر حکمت.
- مددپور، محمد (۱۳۷۲). *خودآگاهی تاریخی*. تهران: دفتر مطالعات دینی هنر.
- (۱۳۷۸). *سیر فرهنگ و ادب در ادوار تاریخی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- معارف، سید عباس (۱۳۸۰). *نگاهی دوباره به مبانی حکمت انسی*. تهران: نشر رایزن.
- نیچه، فریدریش (۱۳۷۷). *اراده قدرت*. ترجمه مجید شریف. تهران: نشر جامی.
- هاشمی، محمد منصور (۱۳۸۳). *هویت‌اندیشان و میراث فکری احمد فردید*. تهران: کویر.
- هیدگر، مارتین (۱۳۸۹). *هستی و زمان*. ترجمه سیاوش جمادی. تهران: ققنوس.
- (۱۳۷۵). *پرسشی در باب تکنولوژی*. ترجمه محمدرضا اسدی. تهران: نشر اندیشه.
- (۱۳۷۳). *مابعدالطبیعه چیست؟* ترجمه محمدجواد صافیان. اصفهان: نشر پرسش.

References

- 'abd al-Karīmī, Bīzhan (2006), *Mīrāthi Siyyid Aḥmad Fardīd, "Īrān"*, Sh: 21-22 (Āwrīl).
- 'abd al-Karīmī, Bīzhan (2013), *Haydigir dar Īrān, Tīhrān, Mu'assisihiyī Pazhūhishīyī Ḥikmat wa Falsafīhiyī Īrān*.
- Āshūrī, Dāryūsh (2004), *Ustūrihiyī Falsafih dar Mīyāni Mā (Bāzdīdī az Aḥmad Fardīd wa Naẓar bih Gharbzadigī), "Rūznāmihiyī Īrān"*, Sh: 2, 3 wa 7 (Uctubr).
- Dāwarī, Ridā (2005), *Falsafīhiyī Mu'āshiri Īrān, Tīhrān, Nashri Sāqī*.
- Dāwarī, Ridā (2008), *'aql wa Zamānih, Tīhrān, Intishārāti Sukhan*.
- Dībāj, Siyyid Mūsā (2004), *Ārā' wa 'aqāyidi Siyyid Aḥmad Fardīd (Mufradāti Fardīd), Tīhrān, Nashri 'ilm*.
- Fardīd, Aḥmad (1971), *Pāsukh bih Naẓarkhāhī Darbārihiyī Sharq wa Gharb, "Farhangi Zindigī"*, Sh: 7.
- Fardīd, Aḥmad (2005), *Mashrūṭiyat, Daf' i Fāsīd bih Afsad, "Zamānih"*, Sh: (Āgūst).
- Fardīd, Aḥmad (2010), *Mubārizihīyī Bandih Bā Mudirniṭih Ast (Guftāri Muntashir Nashudih), "Farhangi 'umūmī"*, Sh: 2.
- Fardīd, Siyyid Aḥmad (2002), *Dīdāri Farhī wa Futūḥāti Ākhar al-Zamān, bih Kūshishi Muḥammad Madadpūr, Tīhrān, Chāp wa Nashri Naẓar*.
- Fardīd, Siyyid Aḥmad (2016), *Gharb wa Gharbzadigī, Tīhrān, Intishārāti Farnu*.
- Ḥāfīz, Khājih Shams al-Dīn (2008), *Dīwāni Ḥāfīz, bar Asāsi Nuskhīhiyī Muḥammad*

Qazwīnī wa Qāsīmī Ghanī, Tīhrān, Intishārātī Talā'īyih.

- Hāshīmī, Muḥammad Manṣūr (2004), Huwīyat Andīshān wa Mīrāthī Fīkrīyī Aḥmadī Fardīd, Tīhrān, Kawīr.
- Haydigir, Mārtīn (1994), Mā Ba'd al-Ṭabī'ih Chīst? Tarjumihyī Muḥammad Jawād Ṣāfiyān, Iṣfahān, Nashri Pursish.
- Haydigir, Mārtīn (1996), Pursishī dar Bābi Tiknuluzhī, Tarjumihyī Muḥammad Riḍā Asadī, Tīhrān, Nashri Andīshih.
- Haydigir, Mārtīn (2010), Hastī wa Zamān, Tarjumihyī Sīyāwash Jamādī, Tīhrān, Quqnūs.
- Ibrāhīmī, Dīnānī, Ghulām ḥusiyn (2001), Āyīnihāyī Fīlsūf (Guftugūyī 'abdullah Naṣrī bā Ibrāhīmī Dīnānī), Tīhrān, Surūsh.
- 'Isānezhād, Siyyid Muḥammad (2003), Jaryān Shināsīyī Taffakuri Haydigirīyī Dīmī, "Majallihyī Ḥuzih", Sh: 119.
- Jabbārī, Akbar (2008), Pursish az Vujūd, Tīhrān, Intishārātī Kavīr.
- Jabbārī, Akbar (2010), Darbārihyī Shi'r, Iṣfahān, Nashri Pursish.
- Jāmī, 'abd al-Rahmān (1953), Yūsif wa Zuliyykhā, Taṣṣīḥī '-Khayyāmpūr, Tabrīz, Shaftiq.
- Juzī, Muḥammad Riḍā (2009), az Ḥikmatī Ansā tā Ḥikmatī Ilāhī, "Majallihyī Panjirih", Sh: 8.
- Khudābakhsh Pīrkalānī, Bahman (2003), Yāddāshti Mudīri Mas'ūl, "Sālnāmihyī Muqif", Sh: 10.
- Khusrupanāh, 'abd al-ḥusiyn (2009), Jaryān Shināsīyī Fīkrīyī Īrānī Mu'āṣir, Qum, Rashīd.
- Kūkilmāns, Juzif (2001), Mārtīn Haydigir, Tarjumihyī Siyyid Mūsā Dībāj, Tīhrān, Nashri Ḥikmat.
- Ma'ārif, Siyyid 'abbās (2001), Nigāhī Dubārih bih Mabādīyī Ḥikmatī Ansā, Tīhrān, Nashri Jāmī.
- Madadpūr, Muḥammad (1993), Khud āgāhīyī Tārīkhī, Tīhrān, Daftari Muṭālī'āti Dīnīyī Hunar.
- Madadpūr, Muḥammad (1999), Siyri Farhang wa Adab dar Adwāri Tārīkhī, Tīhrān, Pazhūhishgāhi Farhang wa Hunari Islāmī.
- Nīchih, Firidrīsh, (1998), Irādihyī Quḍrat, Tarjumihyī Majīd Sharīf, Tīhrān, Nashri Jāmī.
- Rajabī, Muḥammad (1994), Ismī Ḥaqīqati Har Chīz, "Mashriq", Sāli Awwal, Sh: 1.
- Rajabī, Muḥammad (1998), Shabānī Wādīyī Ayman Gahī Risad bih Murād, "Sūrih", Sh: 4.
- Rasūlī Fīnī, Mahdī (2006), 'ilm al-Asmā'ī Tārīkhī bar Mabnāyī Tārīkhī Qurānī, "Rūznāmihyī Risālat", Sh: 10 (Miy).
- Ṣādiqī, Mahdī (2001), Taffakuri Mārtīn Haydigir wa Ustād Aḥmad Fardīd, "Nāmihyī Falsafih", Sh: 11.
- Ṣāfiyān, Muḥammad Jawād (2017), Ḥāfiẓ wa Haydigir, Tīhrān, Naqdi Farhang.
- Sāyī Bunyādi Ḥikamī wa Falsafīyī Fardīd <http://www.fardid.ir>
- Shabistarī, Shiykh Maḥmūd (2009), Gulshani Rāz, Tīhrān, Nashri khallāq.
- Ṭāhirzādih, Aṣghar (2010), Muḥkamāt wa Mutashābihātī Duktur Siyyid Aḥmad Fardīd, "Farhangi 'umūmī", Sh: 2.

**Reconsidering the Philosophy of History in the Thought of Historical
Knowledge;
the Explanation of the Wisdom of History from the Perspective of Fardid¹**

Mohammad Masoud Aghaei²
Abolhassan Fayyaz Anush³
Seyyed Asghar Mahmoud Abadi⁴

Receive: 29/12/2018
Accept: 14/5/2019

Abstract

Fardid describes his contemporary philosophy as the knowledge of historical almos. In Fardid's thought, historical thought, the result of the manifestation and absence of the name of Allah in the mysticism of Ibn Arabi, as it appears in the book of Fusus alHikam and in the works of his commentators. Along with historic issues in the philosophy of Heidegger, the great philosopher of the twentieth century, Germany, and brought it together with its own kind of art as a historical knowledge. Many scholars consider the gathering of historical thought of Ibn Arabi and Heidegger, who belong to two different historical, as a worthless action. Although the writer has criticized Frdid's philosophy of history, he believes that Fardid's work is a rethinking of two different traditions in the East and West of the world and its collection in its own intellectual system. The main question of this research is that what fardid philosophical thinking of astrology has had for scholars in history? The claim of this research is that though there may be some flaws in fardid's historical thought, but for those who study history professionally, there are fundamental insights that have so far been missed by academics in the history field and this article tries to explain and describe this way of thinking.

Keywords: Fardid, Heidegger, Wisdom of history, Historical knowledge, Historical period.

1. DOI: 10.22051/hii.2019.23808.1880

2. PhD Candidate in History of Islam, University of Isfahan; Aghaei.masod@gmail.com

3. Associated Professor, Department of History, University of Isfahan (Corresponding Author); a.fayyaz@ltr.ui.ac.ir

4. Retired Professor, Department of History, University of Isfahan; a.mahmoudabadi@ltr.ui.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۲، پیاپی ۱۳۲، تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۹-۵۳

واکاوی مناسبات علی اکبر داور با پهلوی اول^۱

یعقوب تابش^۲

تاریخ ارسال: ۹۷/۶/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۲۵

چکیده

به کارگیری کارگزاران آشنا با ساختارهای حکومتی جدید یکی از نیازهای مبرم حکومت پهلوی اول بود. یکی از کارگزارانی که نقش مهمی در دگرگونی‌های ساختاری در این زمان داشت، علی اکبر داور بود. تکاپوهای پانزده ساله داور در شکل‌گیری و تداوم حکومت پهلوی سرانجام خوشایندی برای او نداشت. مدعی این پژوهش این است که خودکشی داور ریشه در روابط او با رضاشاه دارد. از آنجاکه تاکنون پژوهش روشمندی در تبیین خودکشی داور و روابط رضاشاه با او صورت نگرفته، این پژوهش درصدد است برای اولین بار، با بهره‌گیری از مدل «تیپ‌بندی شخصیت» به این کار مبادرت ورزد.

روابط میان رضاشاه و داور در بلندمدت براساس نیازهای متقابل و ویژگی‌های شخصیتی هر دو بنا شده بود. مادامی که رضاشاه نیاز به مهارت‌های تخصصی داور داشت و داور نیازمند یک حامی قدرتمند بود، همدیگر را تأیید می‌کردند؛ اما ماهیت شخصیت پهلوی اول پس از بهره‌برداری از مهارت‌های مدیریتی داور در زمان تصدی وزارت عدلیه، نمایان‌تر شد. رضاشاه که برخلاف داور از نظر تیپ‌شناسی «حسی» و «قضاوت‌گر» به شمار می‌رفت و به گزاره‌های عینی و نتایج فوری علاقه بیشتری داشت، مدام داور را به خاطر نتیجه‌ندادن پروژه‌های اقتصادی‌اش در زمان تصدی پست وزارت دارایی تحت فشار قرار می‌داد. داور که برخلاف رضاشاه از نظر شخصیتی «شهودی» بود و به طرح‌های بلندمدت برای حل مشکلات اقتصادی باور داشت، نتوانست در مقابل فشارهای مداوم شاه مقاومت کند و سرانجام دست به انتحار زد. واژه‌های کلیدی: پهلوی اول، داور، روابط، شخصیت.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.21352.1729

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه حکیم سبزواری؛ y.tabesh@hsu.ac.ir

۱. طرح مسئله

امر حکومت در جامعه انسانی بدون تعامل میان کارگزاران در رده‌های بالایی، میانی و پایینی امکان‌پذیر نیست. هم‌زمان با روی کارآمدن رضاشاه ضرورت برداشتن گام‌های عملی برای تغییر ساختار حکومتی و کشورداری از وضعیت پیشامدرن به مدرن احساس شد، ازاین‌رو دولت بیش از هر زمان دیگر نیازمند کارگرانی بود که ضمن آشنایی با ساختارهای حکومتی جدید بتوانند حلقه‌های محکمی بین رأس حاکمیت (شاه) و رده‌های پایین حکومت ایجاد کنند. یکی از کارگزارانی که در این زمینه نقش مهمی داشت، علی‌اکبر داور بود. چگونگی و چرایی مناسبات بین داور به‌عنوان یک کارگزار کلیدی و رضاشاه از پرسش‌های اساسی در زمینه روابط بین رده‌های هرم قدرت در ایران دوران گذار است. تکاپوهای پانزده‌ساله داور در شکل‌گیری و تداوم حکومت پهلوی سرانجام خوشایندی برای او نداشت. مدعی این پژوهش این است که خودکشی داور ریشه در روابط او با رضاشاه دارد. از آنجاکه تاکنون پژوهش روشمندی در تبیین خودکشی داور و روابط رضاشاه با او صورت نگرفته، این پژوهش درصدد است برای اولین بار به واکاوی و تبیین مشخصه‌های مناسبات میان داور و رضاشاه براساس یک مدل روان‌شناختی بپردازد.

گردآوری داده‌ها در این پژوهش به سبب اینکه دو فرد مذکور و شاهدان عینی در قید حیات نیستند بر روش کتابخانه‌ای مبتنی است. چون ماهیت داده‌های روابط بین افراد به‌گونه‌ای است که کمتر در اسناد دولتی ذکر می‌شود ناگزیر باید به گزارش‌ها و روایت‌های شاهدان عینی مراجعه کرد و ازاین‌رو داده‌های این پژوهش بیشتر مبتنی بر اطلاعاتی است که این افراد درباره رضاشاه و داور مطرح کرده‌اند. از آنجاکه ممکن است برخی روایان دچار اشتباه شده باشند، سعی شده با یک رویکرد تطبیقی در پردازش داده‌ها، گزارشی عینی‌تر ارائه گردد. در این پژوهش تدوین و پردازش داده‌ها در درون مباحث براساس عامل زمان (رده‌بندی زمانی) و تحلیل علی و معلولی (روش تاریخی) و در بررسی روابط بین داور و رضاشاه از مدل تیپ‌بندی شخصیت^۱ که در روانشناسی مطرح است استفاده شده است.

مفاهیم اصلی این مدل تیپ‌شناسی در دهه‌های آغازین قرن بیستم میلادی توسط روانشناس سوئیسی، کارل یونگ،^۲ مطرح شد و دو زن آمریکایی، کاترین بریگز^۳ و دخترش ایزابل مایرز^۴ مفاهیم آن را بسط و در اختیار عموم قرار دادند. این مدل سال‌ها در جامعه آمریکا و سراسر جهان مورد استفاده قرار گرفت و با رفع نقایص آن در مرحله اجرا به یک مدل توانا تبدیل شد.

1. personality typing
 2. Carl Jung
 3. Kathrine Briggs
 4. Isabel Myers

در این پژوهش، کتاب *The Art of SpeedReading People: How to Size People Up and Speak Their Language* اثر پل تیگر و باربارا بارون- تیگر که تدوین مناسبی از مدل تیپ‌بندی شخصیت به شمار می‌رود، مورد استفاده قرار گرفته است.^۱ مدل تیپ‌بندی شخصیت از چهار مؤلفه، یا بُعد تشکیل شده است. این چهار بُعد عبارت‌اند از: ۱. افراد از کجا انرژی می‌گیرند؟ (برون‌گرا در برابر درون‌گرا)، ۲. به طور طبیعی چه نوع اطلاعاتی را مورد توجه قرار می‌دهند و به خاطر می‌سپارند؟ (حسی در برابر شهودی)، ۳. چگونه تصمیم می‌گیرند؟ (احساسی در برابر متفکر) و ۴. دوست دارند دنیای پیرامون خود را چگونه سازمان‌دهی کنند؟ (قضاوت‌گر در برابر دریافت‌گر) (Tieger & Barron-Tieger, 1999: 10-11). در مبحث بعدی درباره مفاهیم مربوط به این مدل توضیح داده خواهد شد. هرچند نمی‌توان وجوه شخصیتی شخصیت‌های تاریخی را به طور کامل بازشناسی کرد اما بسته به سوژه مورد مطالعه و داده‌های تاریخی برجای‌مانده از او، می‌توان به ابعادی از تیپ شخصیتی سوژه پی برد و نتیجه‌گیری متناسب با آن داده‌ها را که مورد تأیید روانشناسان شخصیت باشد به دست آورد.

تاکنون پژوهش‌های متعددی درباره داور انجام شده است؛ برخی از آن‌ها که موضوعشان تاریخ معاصر ایران یا دوران حکومت پهلوی است، بیشتر به خدمات داور در وزارت دادگستری و تهور او در ایجاد تغییرات عمده در ساختار قضایی ایران اشارات مختصری کرده‌اند (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۴۰؛ فوران، ۱۳۹۲: ۳۳۵). پژوهش‌های دیگری وجود دارند که به زندگی و اقدامات برخی دولتمردان برجسته عصر پهلوی پرداخته‌اند و ذیل آن اشاراتی به علی‌اکبر خان داور داشته‌اند (عاقلی، ۱۳۶۷؛ عاقلی، ۱۳۷۰؛ خواجه‌نوری، ۱۳۵۷). دسته‌ای دیگر از پژوهش‌ها به طور خاص درباره داور نوشته‌اند؛ کتاب «داور و عدلیه» اثر باقر عاقلی گزارشی مفصل از ورود داور به صحنه جامعه و سیاست تا مرگ او در سال ۱۳۱۵ ش است. عاقلی درباره روابط داور و رضاشاه از آوردن گزارش‌های خام فراتر نرفته است (عاقلی، ۱۳۶۹). در کتاب «تحول نظام قضایی ایران در دوره پهلوی اول (عصر وزارت عدلیه علی‌اکبر داور)» اثر حسن زندیه، تحول ساختار قضایی ایران از شکل سنتی به مدرن بیشتر از روابط بین افراد اهمیت دارد (زندیه، ۱۳۹۲). در هیچ‌کدام از پژوهش‌های ذکر شده به طور خاص و مستقل به روابط بین رضاشاه و داور پرداخته نشده است و هر جا هم که اشاراتی به آن موضوع وجود

۱. از این کتاب دو ترجمه به زبان فارسی وجود دارد که یک ترجمه توسط مهدی قراچه‌داغی و حسین رحیم منفرد در انتشارات بیک بهار با عنوان *تکنیک‌های شخصیت‌خوانی راهی برای ارتباط مؤثر* منتشر شده و دیگری به وسیله محمد گذرآبادی در انتشارات هرمس با عنوان *هنر شناخت مردم به چاپ رسیده است*. در این پژوهش ضمن توجه به هر دو ترجمه، به خاطر اختلاف در آن‌ها ترجیح داده شد به اصل کتاب مراجعه شود.

دارد روایت‌های منفرد یا تلفیقی شاهدان را بدون تحلیل تاریخی یا روان‌شناسی آورده‌اند. فرق این پژوهش با پژوهش‌های پیشین این است که نگارنده سعی دارد با دیدی تیپ‌شناسانه که در روان‌شناسی شخصیت امری شناخته‌شده است، به‌طور مستقل به مناسبات بین رضاشاه و علی‌اکبر خان داور بپردازد.

۲. مفاهیم

برون‌گرا^۱ و درون‌گرا^۲

این بُعد از شخصیت به انرژی افراد مربوط می‌شود به اینکه این انرژی را از کجا می‌گیرند و در چه جهتی هدایت می‌کنند؟ **برون‌گراها** انرژی خود را از افراد و چیزهای پیرامونشان می‌گیرند و این انرژی را روی آن‌ها هم متمرکز می‌کنند. هرچه تعداد تعامل‌های آن‌ها بیشتر باشد، انرژی بیشتری می‌گیرند و ترجیح می‌دهند دوستان و معاشران زیادی داشته باشند. آنان از بودن در مرکز کار لذت می‌برند، دوست دارند توجه دیگران را به خود جلب کنند و شغل‌هایی را انتخاب می‌کنند که مستلزم تعامل‌های زیاد و درگیر شدن در پروژه‌های فراوان است و به آن‌ها فرصت می‌دهد درباره ایده‌های خود حرف بزنند؛ اما **درون‌گراها** خودمحمور هستند؛ یعنی انرژی را از درون خویش می‌گیرند و آن را بر درون خود متمرکز می‌کنند. هرچه تعداد تعامل‌های آن‌ها کمتر باشد، انرژی بیشتری می‌گیرند و ترجیح می‌دهند دوستان و معاشران کمی داشته باشند. آنان ترجیح می‌دهند در پشت‌صحنه باشند، علاقه‌ای به جلب توجه ندارند و شغل‌هایی را انتخاب می‌کنند که به ارتباط زیاد با دیگران نیاز ندارد و به آن‌ها اجازه تمرکز بر روی یک پروژه را می‌دهد (Tieger & Barron-Tieger, 1999: 13-19).

حسی^۳ و شهودی^۴

در تیپ‌شناسی شخصیت نوع اطلاعاتی که افراد موردتوجه قرار می‌دهند و به خاطر می‌سپارند، اهمیت دارد. از این نظر انسان‌ها به دو گروه «حسی» و «شهودی» تقسیم می‌شوند. افراد حسی این اطلاعات را از طریق پنج حس خود دریافت می‌کنند و افراد شهودی آن‌ها را از طریق حس ششم خود می‌گیرند. همه انسان‌ها این توانایی را دارند که از حس و شهود استفاده کنند، اما به‌طور طبیعی هرکسی به یکی از این دو گرایش دارد. بسیاری از متخصصان تیپ بر این

1. Extravert
2. Introvert
3. Sensor
4. Intuitive

باورند که از میان ابعاد تیپ شخصیتی، معیار حسی یا شهودی بودن، معرف بیشترین تفاوت‌ها میان افراد است؛ زیرا واقعاً بر جهان‌بینی اشخاص تأثیر می‌گذارد.

حسی‌ها بر آنچه هست و به آنچه در لحظه تجربه می‌کنند، توجه دارند. آنان معمولاً به شیوه‌ای خطی فکر می‌کنند، به اقدامات مطمئن برای رسیدن به یک نتیجه فوری علاقه دارند و برخی مشاغل از جمله مدیریت و نظامی‌گری برای آن‌ها جذاب‌تر است؛ اما **شهودی‌ها** بر آنچه باید باشد، تمرکز دارند. آنان به شیوه خطی فکر نمی‌کنند، در افکار خود دائماً جهش‌های شهودی انجام می‌دهند و به دنبال راه‌حل‌های جدید هستند به طوری که چندان به راه‌حل‌های قابل‌اندازه‌گیری توجه ندارند. برخی از مشاغل همچون حقوق، نویسندگی، روزنامه‌نویسی برای آن‌ها جذاب‌تر است (Ibid. 19-24).

متفکر^۱ و احساسی^۲

این بُعد تیپ به دو روش مختلف افراد برای تصمیم‌گیری یا رسیدن به نتیجه مربوط می‌شود. همه افراد می‌توانند بر پایه عقل و منطق، یا بر اساس احساسات و ارزش‌های خود تصمیم‌گیری کنند اما هرکسی به‌طور طبیعی یکی از این دو را ترجیح می‌دهد. افراد متفکر مسائل را به‌صورت منطقی و عینی بررسی می‌کنند و تصمیم می‌گیرند و افراد احساسی بر اساس احساسات و ارزش‌های شخصی تصمیم می‌گیرند. **متفکرها** تصمیماتشان را به شکلی عینی می‌گیرند، شواهد موجود به سود یا زیان آن را بررسی می‌کنند و منطقی و تحلیل‌گر هستند. آنان حقیقت را بیان می‌کنند حتی اگر احساسات دیگران را جریحه‌دار کند و به بحث‌های خوب و منطقی علاقه نشان می‌دهند و محکم‌بودن را ترجیح می‌دهند؛ اما **احساسی‌ها** تصمیماتشان را بر اساس احساسی که نسبت به موضوع دارند و تأثیری که بر خودشان و دیگران خواهد داشت، می‌گیرند. آنها حساس و دلسوز هستند، به حقیقت تا آنجا پایند هستند که احساسات دیگران جریحه‌دار نشود و ممکن است در برآوردن این هدف چند دروغ مصلحت‌آمیز هم بگویند. جاذبه‌های شدید عاطفی برایشان خوشایندتر است و نرم و مهربان بودن را ترجیح می‌دهند (Ibid. 24-29).

قضاوت‌گر^۳ و دریافت‌گر^۴

این بعد از تیپ شخصیتی به روش افراد برای سازمان‌دادن به دنیای خود و چگونگی زیستن

1. Thinker
2. Feeler
3. Judger
4. Perceiver

مربوط می‌شود. **قضاوت‌گرها** به پایان‌دادن به امور، تصمیم‌گیری و داوری‌کردن گرایش دارند. تنش آن‌ها زمانی پایان می‌یابد که مسئله به طریقی حل‌وفصل شود و معمولاً زمانی احساس راحتی می‌کنند که همه‌چیز مشخص و قطعی شده باشد. از آنجاکه در مورد همه‌چیز قطعی‌تر هستند، معمولاً باقتدار سخن می‌گویند و در خلال بحث معمولاً تصور می‌کنند که تصمیمات گرفته‌شده است، حتی اگر در واقع تصمیمی گرفته نشده باشد. آنان در مورد موضع خود قاطعیت و اعتماد به نفس دارند و در صورت افراط در قضاوت‌گری، ممکن است به افرادی خشک، انعطاف‌ناپذیر، متعصب، خشک‌اندیش و ناتوان از مصالحه و سازش تبدیل شوند. بیشتر بر محصول و نتیجه کار تمرکز دارند و به تعیین ضرب‌الاجل برای کارها علاقه دارند و آن را به شدت مراعات می‌کنند. همچنین در شیوه ارتباط و تعامل رسمی، قراردادی و سنتی هستند؛ اما **دریافت‌گرها** به بازنگه‌داشتن امور، مداومت در جذب اطلاعات و درک بیشتر گرایش دارند و از اینکه مجبور به تصمیم‌گیری شوند، احساس فشار و ناراحتی می‌کنند. چون در مورد همه‌چیز تردیدهای بیشتری دارند، با قدرت حرف نمی‌زنند و آمادگی بیشتری برای تغییر موضع خود، به اقتضای اطلاعات جدید دارند. آنان بیشتر بر فرایند کار تمرکز دارند، لذا تعیین ضرب‌الاجل را فقط نشانه‌ای برای آغاز کردن کار می‌دانند و از ضرب‌الاجل خاص سراسیمه می‌شوند. علاوه بر این در شیوه ارتباط و تعامل خودمانی، غیر قراردادی و غیرسنتی هستند (Ibid. 29-34).

۳. زندگی‌نامه داور

علی‌اکبر داور در سال ۱۲۶۴ ش در تهران متولد شد. اگرچه اصالتاً مازندرانی بود، پدرش کربلایی علی‌خان خازن معروف به «کلبعلی‌خان» در یکی از روستاهای ساری زاده شد و بعدها به تهران مهاجرت نموده و در دوره مظفرالدین‌شاه، برای مدت‌ها پیشخدمت درباری قاجار (سیمت خازن خلوت) بود. داور تحصیلات علمی خود را در مدرسه دارالفنون سپری کرد و بعد از هشت سال، فارغ‌التحصیل گردید. دوران جوانی‌اش مقارن با وقایع انقلاب مشروطه بود، او نیز در این زمان در زمره حزب دموکرات، به فعالیت سیاسی پرداخت. در اواخر دهه ۱۲۸۰ ش، به استخدام وزارت عدلیه درآمد و اندکی بعد، درحالی‌که فقط ۲۵ ساله بود، به‌عنوان دادستان تهران منصوب گردید. داور در همین مقطع زمانی، در زمینه سیاسی نیز تکاپوهایی داشت، چنان‌که با سیدضیاء طباطبایی به‌منظور تحریر روزنامه شرق در تعامل نزدیک بود؛ اما این روند زندگی برایش تداوم چندانی نداشت، زیرا در اوایل دهه ۱۲۹۰ ش، به کمک یکی از تجار آذربایجانی، به‌عنوان سرپرست فرزندان او عازم سوئیس شد و تحصیلات عالی خود را

در آنجا ادامه داد. دوری او از وطن، تقریباً یک دهه به طول انجامید. بعد از شنیدن خبر وقوع کودتای ۱۲۹۹ش، قبل از اتمام دوره تحصیلات عالی خود در رشته حقوق و اخذ مدرک دکتری، راهی ایران شد. داور بلافاصله بعد از ورود به کشور، تکاپوهای سیاسی خود را آغاز نمود. نزدیکی به رضاخان و قرار گرفتن در جناح او سبب شد تا بیش از پیش مسیر پیشرفت و ترقی او در میدان سیاسی هموار گردد، چنانکه در مجلس پنجم شورای ملی نیز به عنوان نماینده شهرستان لار حضور داشت و در همین مجلس بود که نقش برجسته‌ای در تصویب طرح اضمحلال حکومت قاجار از سوی نمایندگان مجلس ایفا نمود. او همچنین در برپایی و اداره مجلس مؤسسان، که در آذرماه ۱۳۰۴ش برگزار و منجر به روی کار آمدن حکومت پهلوی گردید، تأثیرگذار بود. با آغاز سلطنت رضاشاه، دوره درازمدت فعالیت داور در بالاترین مناصب اجرایی کشور آغاز شد. چنانکه در اولین کابینه دوره سلطنت پهلوی به سمت وزیر فواید عامه و تجارت منصوب شد. حضور او در این منصب دیری نپایید، چراکه در ماه‌های نخستین سال ۱۳۰۵ش بار دیگر به عنوان نماینده وارد مجلس ششم شد. با این حال، پس از چند ماه حضور در مجلس، مجدداً به دولت بازگشت و در اواخر سال ۱۳۰۵ش، به عنوان وزیر دادگستری در کابینه میرزا حسن خان مستوفی الممالک تعیین گردید. او از این زمان تا اواسط سال ۱۳۱۲ش، به مدت تقریباً هفت سال، پست وزارت دادگستری را در کابینه‌هایی که به ریاست حسن مستوفی و مهدیقلی خان هدایت تشکیل گردید، برعهده داشت و مبادرت به اقدامات زیادی در راستای تحوّل ساختار قضایی ایران نمود. در اواسط سال ۱۳۱۲ش که کابینه فروغی تشکیل گردید، داور در کابینه جدید از وزارت دادگستری به وزارت دارایی انتقال یافته، در رأس این وزارتخانه قرار گرفت. او در این سمت نیز در صدد ایجاد دگرگونی در ساختار اقتصادی کشور برآمد، اما حضور او در این منصب، فقط تا بهمن سال ۱۳۱۵ که خودکشی کرد ادامه یافت (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: خواجه‌نوری، بی‌تا؛ عاقلی، ۱۳۶۹؛ افشار، ۱۳۵۸؛ صدیق، ۱۳۵۲؛ زندیه، ۱۳۹۲؛ وکیلی، بی‌تا).

۴. ویژگی‌های شخصیتی داور

نحوه ورود او به صحنه سیاست مؤید این است که او از نظر شخصیتی فردی برون‌گرا، شهودی و درعین حال مستعد رهبری بوده است؛ جمع کردن جوانان به دور خود، تأسیس حزب (نشانه برون‌گرایی) و روزنامه (نشانه شخصیت شهودی) از نخستین گام‌های داور برای ورود به دنیای سیاست بود. انگیزه اصلی بازگشتش به وطن در سال ۱۳۰۰ش دورنمای مثبتی بود که او از آینده ایران تصور می‌نمود (شخصیت شهودی) (غنی، ۱۳۶۷: ۵۹۸-۵۹۹). در نخستین

روزهای ورود به تهران «روزنامه‌ای دایر کرد، حزبی ساخت، جوانان را به دور خود جمع کرد، از ورامین در دوره چهارم به وکالت رسید، خود را به منبع قدرت آن روز که سردار سپه بود نزدیک کرد. از یاران و نزدیکان او شد و برای سلطنت او به تلاش افتاد» (عاقلی، ۱۳۶۷: ۲۴۴). اولین بار که داوطلب نمایندگی شده بود چندان شناخته‌شده نبود «در سایه عمل خارق‌العاده و همراهی یک عده دوستان صمیمی با وجود موانع و مشکلات عدیده در انتخابات آن دوره توفیق حاصل نمود» (سالنامه دنیا، ش ۱۸، ۱۳۴۱: ۷۹). اصرار داشت که اعضای حزب رادیکال، به او فقط «لیدر عزیزم بگویند و اگر اعضای حزب، حتی بعد از وزیر فواید عامه و عدلیه شدنش، به او جناب، حضرت‌عالی، جناب اشرف و حضرت اشرف می‌گفتند، بدش می‌آمد تا به آن حد که پنداری فحش داده‌اند» (گرمرودی و فتاحی، ۱۳۴۷: ۱۱۹). از این روایت چنین برمی‌آید که داور دوست داشت توجه دیگران را به خود جلب کند. این ویژگی او مبین شخصیت برون‌گرای اوست.

داور دارای یک ممیزه اخلاقی ویژه با عنوان «رفیق‌بازی» و «خوش‌مشربی» بود (سالنامه دنیا، ش ۱۶، ۱۳۳۹: ۱۰۸). از نظر سعید نفیسی، «گویا یگانه سرمایه او رفیق‌بازی بود» (شخصیت برون‌گرا) همیشه دوستان خود را یاری می‌کرد، بلندنظر بود و دوستانش را به درجات عالی می‌رساند (جودت، ۱۳۵۱: ۱۸۰). یکی از وجوه تباین تیپ شخصیتی داور و فروغی این بود که فروغی، «در دوستی خودکشی نمی‌کرد... و به عکس داور، در صدد کشف اشخاص لایق و تهیه اعوان و انصار نبود» (انتظام، ۱۳۷۱: ۱۹۵). ویژگی شخصیتی دیگر او یعنی «بذل و خراج» بودن و ترجیح شخصیت و آبرو به «پول و مال» (غنی، ۱۳۶۷: ۵۹۴/۴؛ عاقلی، ۱۳۶۹: ۳۱۸) افراد را جذب او می‌کرد. در نظریه اقتصادی او که در قالب مقاله‌ای با عنوان «بحران» در سال ۱۳۰۵ مطرح شده جایی برای عدم مصرف یا مصرف کم وجود ندارد او بر این باور است که ما باید از موهبت‌ها برخوردار شویم و ابزارها و کالاهای جدید را به کار ببریم اما در عین حال باید تولیدات خود را براساس بازار جهانی مدیریت کنیم (داور، ۱۳۰۵: ۷-۲۴).

ممیزه شخصیتی رفیق‌بازی و خوش‌مشربی داور اعتبار زیادی برایش به همراه آورد. نصرالله انتظام ضمن توضیح اقدامات داور به منظور تحوّل در ساختار قضائی ایران، او را از قماش دیگران ندانسته و رهبر و پیشوای جوانان تحصیل‌کرده معرفی می‌کند (انتظام، ۱۳۷۱: ۱۱۱، ۱۲۶؛ نیز بنگرید به: گرمرودی و فتاحی، ۱۳۴۷: ۱۱۹). به باور او علی‌رغم فقدان روح همکاری و کار گروهی در میان ایرانیان، داور یک استثناء بود. جوانان به رهبری او اعتراف می‌کردند و این حس روزبه‌روز در جوانان زیادتر می‌شد. انتظام بر این اعتقاد بود که در میان رجال ایرانی

مرتبط با شخص خود، هیچ‌کس به اندازه داور، واجد شرایط سیاستمداری نبود (انتظام، ۱۳۷۱: ۱۲۷). به باور اعضای محفل حقوقی، داور تنها دولتمردی بود که می‌توانست در موقع مقتضی، رهبری اصلاحات کشور را برعهده بگیرد و کشور را به سوی ترقی و پیشرفت و اعتلا سوق دهد» (عبده، ۱۳۶۸: ۱۲۲). این توصیفات از ابعاد شهودی و تفکر در شخصیت داور پرده برمی‌دارد.

روایات حاکی از این است که رویکرد مثبت داور نسبت به امور فرهنگی و علمی، سبب محبوبیت او در میان اصحاب دانش و اندیشه نیز شده بود (شخصیت شهودی). او علی‌رغم تکاپوهای فراوان در عرصه سیاسی، «قدر فضل و دانش» را نیز می‌دانست (نامدار، ۱۳۴۳: ۲۰). گفته شده که اگرچه رضاشاه، به عرصه فرهنگی و ادبی، توجهی نداشت و ارزش امور در این زمینه‌ها را درک نمی‌کرد (شخصیت حسی و غیرشهودی) با این حال، رجالی همچون داور اشخاصی ادب‌دوست و باذوق بودند (رستگار، ۱۳۸۵: ۶۲). داور حتی از آن دسته از اهل اندیشه و معرفت که افکارشان در تضاد با ساختار حاکم بود، حمایت می‌کرد؛ نمونه آن حمایت از یک جوان گمنام، اما باذوق مانند محمد مسعود و اعزام او به اروپا برای تحصیل در رشته روزنامه‌نگاری بود که در نهایت، تبدیل به یکی از روزنامه‌نگاران چیره‌دست در تاریخ معاصر ایران شد (شاهرخ، بی‌تا: ۵۷/۲؛ جمال‌زاده، ۱۳۷۳: ۱۳۴؛ آرین‌پور، ۱۳۷۴: ۳۰۵/۳-۳۰۸). چشم‌پوشی از سابقه کمونیستی ایرج اسکندری و کمک‌گرفتن از او در تغییر ساختار قضائی ایران (اسکندری، ۱۳۷۲: ۵۱-۵۳)؛ تسامح نسبت به افکار گروه انتخابیه و همکاری با اعضای آن که افرادی همچون بزرگ علوی، صادق هدایت، عبدالحسین نوشین و مجتبی مینوی را شامل می‌شده و در زمینه ترجمه کتب و مجلات علمی-ادبی اروپایی به زبان فارسی و انتشار آن فعالیت می‌کردند (گرمودی و فتاحی، ۱۳۴۷: ۱۱۱۵-۱۱۲۰). این‌ها نمونه‌هایی است که در منابع تاریخی، شخصیت شهودی داور را تأیید کرده‌اند. افزون بر این، طرح‌ها و استراتژی‌های متعدد داور در دو وزارتخانه دادگستری و دارایی، شهودی‌بودن شخصیت او را آشکارتر می‌کند.

افزون بر جوانان تحصیل‌کرده و متجدد دوره پهلوی اول، داور تعامل بسیار نزدیکی با اکثر رجال حکومتی دوره رضاشاه داشت. براساس روایت یکی از دولتمردان آن برهه زمانی (محمد سجادی)، «وزیر دارایی با همه دوستی و رفاقت داشت و صمیمیت او با وزرا و دیگر صاحبان مقامات مهم از یک حس اعتماد سرچشمه می‌گرفت» (سالنامه دنیا، ش ۳۰، ۱۳۵۳: ۱۳۶). بنا بر گزارش کاردار سفارت فرانسه در ایران «داور با درایت تمام توانست دوستان و همکاران مبتکر خود را در سمت‌های عالی ادارات کشور قرار دهد» (آیتی، ۱۳۸۵: ۲۰۳). در کابینه محمود جم

که در اواسط سال ۱۳۱۵ ش تشکیل شد، با تکاپوهای فراوان داور، سه نفر از دست‌پروردگانش یعنی متین‌دفتری، آهی و حکمت به وزارت دست یافتند (عاقلی، ۱۳۷۰: ۸۶).

در اینجا قضاوت برخی افراد راجع به شخصیت داور آورده می‌شود: تقی‌زاده از داور به‌عنوان یکی از «مقتدرترین وزراء» نام برده (شخصیت متفکر و قضاوت‌گر) که منشأ خدمات چشمگیری در ایران شد (سالنامه دنیا، ش ۲۸، ۱۳۵۱: ۸۷). متین‌دفتری از داور به‌عنوان «وزیری باایمان و اقتدار» که اختیارات وسیعی داشته و در همه شئون کشور تأثیرگذار بود، نام می‌برد (همان، ش ۱۱، ۱۳۳۴: ۴). علی‌دشتی او را «وزیر بااقتدار» می‌نامد (دشتی، ۱۳۳۹: ۱۹۹). ابوالحسن ابتهاج، داور را «یکی از لایق‌ترین مردان ایران در قرن بیستم» توصیف نمود (ابتهاج، ۱۳۷۱: ۶۳/۱). مخبرالسلطنه هدایت نیز در توصیف او گفت: «به بصیرت در قوانین اروپا منزلتی کسب کرده بود، اخلاقاً هم از سایرین مزیت داشت... از او تظاهر به زندقه ندیدیم و به عفت قائل بود» (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۱۷). قاسم غنی، داور را از «نوابغ» دانسته، مدعی است که او «از جنس میرزاتقی‌خان امیرکبیر بود» (غنی، ۱۳۶۷: ۱۰۱/۴). آرتور میلسپو، عنوان «صاحب‌منصب فوق‌العاده لایق» را برای او به کاربرد (میلسپو، ۱۳۷۰: ۵۲). تیمورتاش با آن‌همه تکبر، در هنگام تحریر خاطراتش در زمان حصر، چنین عنوان نمود: «من شخصاً به داور معتقد بوده و کمتر کسی را به ثبات رأی، قضاوت صحیح و فکر عمیق او در ایران دیدم. به داور خیلی علاقه‌مندم و آرزو می‌کنم هیچ‌وقت گرفتار روزگار کنونی من نشود» (مکی، ۱۳۶۶: ۲۳۶/۵). فروغی، او را شخصی متواضع و انتقادپذیر تصور می‌کرد (انتظام، ۱۳۷۱: ۱۱۶). ثبات رأی داور به خاطر بُعد تفکر و قضاوت‌گری او بود و تواضع و انتقادپذیری او ملاحظاتی به شمار می‌رفتند که از بُعد شهودی شخصیت او نشأت می‌گرفت.

بررسی شخصیت داور نشان می‌دهد بُعد شهودی او از بُعد حسی‌اش قوی‌تر است. در مقاله «بحران» که در سال ۱۳۰۵ منتشر شده با وجود اینکه در این زمان، به‌ظاهر همه‌چیز از نظر سیاسی سر جای خود قرار گرفته بود، داور از بحران صحبت می‌کند. او با قدرت شهودی خود از بحران اقتصادی پیش رو صحبت به میان می‌آورد، این بحران را به‌خوبی تبیین می‌کند و برایش راه‌حل مناسب پیشنهاد می‌دهد (داور، ۱۳۰۵: ۲۴-۲۷). گزارش کلارک از ویژگی‌های شخصیتی داور، ابعاد قضاوت‌گری، تفکر، برون‌گرایی و شهود را در شخصیت او تأیید می‌کند. واضح است که وی تنها وزیر شایسته کابینه بود. در کار سریع و فوراً تصمیم‌گیرنده بود و به تصمیمات خود جامه عمل می‌پوشاند. قاطع بودن در کار باعث شده بود که اروپاییان کلاً با وی به مذاکره و معامله بپردازند. افزون بر آن، داور مزیت ویژه‌ای نسبت به سایر همکاران خود و حتی ایرانیان داشت و آن این بود که

می دانست آنچه را نمی خواهد و یا نمی تواند با آن موافقت نماید بدون هیچ مشکلی رد می کرد [متفکر]، امری که در بین ایرانیان بندرت مشاهده می شود... شخصیت دل‌نشینی داشت [برون‌گرا]. او فردی فعال و پویا در کار، صادق و بسیار وطن‌پرست بود. داور باشهامت بود و اندیشه‌ای باز و روشن داشت [شهودی]. میان هیئت‌وزیران از چنان نفوذی برخوردار بود که بدون موافقت وی هیچ‌گونه تصمیمی گرفته نمی شد. او می دانست چگونه و به‌طور سریع موضع‌گیری نماید و در موضع خود پابرجا بماند [قضاوت‌گر]. افزون بر آن، داور وقتی که قولی می داد همیشه بر سر قول خود وفادار می ماند [متفکر] (آیتی، ۱۳۸۵: ۲۰۸، ۲۱۳).

مرگ داور به‌عنوان یک فرد تصمیم‌گیر (قضاوت‌گر و متفکر) به‌طور آشکار در صحنه سیاست ایران احساس شد، به‌طوری‌که در هیئت‌وزیران پس از مرگ او تصمیم‌گیری در مورد ساده‌ترین و کم‌اهمیت‌ترین امور از این کمیسیون به آن کمیسیون حواله می شد (همان، ۲۱۴).

تیپ شخصیتی داور

با توجه به شواهد و قرائنی که در مبحث پیشین مطرح شد ابعاد شخصیتی داور عبارت‌اند از: برون‌گرا، شهودی، متفکر و قضاوت‌گر. اگر حروف آغازین هر بُعد شخصیتی داور را کنار هم قرار دهیم «بشمق» یا (ENTJ) به دست می‌آید که بیانگر تیپ شخصیتی اوست. یک روان‌شناس کالیفرنایی به نام دیوید کرسی^۱ کشف کرد که چهار نوع خلق و خو^۲ وجود دارد که هر یک معرف خصایص بسیار مشابهی هستند. از میان شانزده تیپ شخصیتی، چهار تیپ که از دو کارکرد شهود و تفکر استفاده می‌کنند، بنابر تقسیم‌بندی کرسی مفهوم‌پرداز^۳ هستند. مفهوم‌پردازها به‌طور کلی کسانی هستند که در وجودشان شهود (جامع‌نگری و آینده‌نگری) و تفکر (به‌شکلی منطقی و واقع‌بینانه تصمیم‌گیری کردن) باهم ترکیب می‌شوند و آنها را به افرادی تبدیل می‌کند که توانایی و تمایل دارند که در همه کارهای خود بی‌نظیر باشند. آنها استانداردهای بسیار بالایی برای خود و دیگران تعیین می‌کنند و معمولاً کمال‌گرا هستند، پیوسته در جستجوی دانش‌اند و در جهان اندیشه‌های انتزاعی و مفاهیم نظری سیر می‌کنند، انگیزه خود را از چالش‌های جدید می‌گیرند و مبتکر و نوآورند. آنها غالباً افرادی منطقی، تحلیلی، واقع‌بین، بی‌طرف و مستقل هستند (Tieger & Barron-Tieger, 1999: 96).

بشمق‌ها هم که از نظر خلق و خو مفهوم‌پرداز به شمار می‌روند، به‌طور خاص ذاتاً رهبر

1. David Keirsey
2. Temperament
3. Conceptualizer

هستند، همچنین استراتژیست، منظم، قاطع، محکم، قوی و متعهدند. آنان معمولاً قادرند منابع یا افراد لازم را برای انجام کار، به‌نحوی که در حد استانداردهای بالا و خلاقانه آن‌ها باشد، بسیج کنند (Ibid. 5-51,97). این توصیف به طرز شگفت‌آوری با خلق و خوی داور منطبق است.

۵. حمایت داور از پهلوی اول

از نظر تیپ‌شناسی داور از جمله افرادی است که اهمیت قدرت را برای ایجاد تغییر درک می‌کند (شخصیت شهودی). تمایل داور به سردار سپه از دو جهت برای او سودمند بود که در هر دو مورد، آینده‌نگری و شخصیت شهودی داور جلب نظر می‌کند: اول، منفعت شخصی که هدف از آن کسب قدرت و موقعیت اجتماعی متناسب با یک جوان تحصیل‌کرده در اروپا و آشنا با مظاهر دنیای مدرن بود. دوم، منفعت ملی که هدف از آن در نظر گرفتن مصلحت و منافع ملی کشور بود. از یک‌سو، برای علی‌اکبر داور به‌عنوان یک شخص با خاستگاه اجتماعیِ دون‌پایه، ولو این‌که تحصیلات علمی خود را تا بالاترین سطح در اروپا رسانده و با مظاهر تمدن مدرن آشنا شده بود، نفوذ در ساختار حکومتی کهن که در چنبرهٔ نفوذ خانواده‌های درباری، اشراف، اعیان و صاحبان امتیازات و مناصب قرار داشت، به‌راحتی امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسید. از این‌رو، او و هم‌قطارانش در جستجوی منبعی از قدرت که پشتوانهٔ تحقق آرزوهایشان قرار گیرد، متوجه رضاخان شده، رویکرد ناسازگارانه و مخالفت‌جویانهٔ خود با ساختار کهن و سنتی را با صبغهٔ تجدّد و نوگرایی در ایران، ابراز نمودند. چنان‌که در همان سرمقالهٔ شمارهٔ اول روزنامه «مرد آزاد» که مصادف با تغییر کابینه و روی کار آمدن حسن مستوفی به‌عنوان رئیس‌الوزراء بود، داور مخالفت شدیدش را با انتخاب مستوفی‌الممالک ابراز می‌کند و معتقد است باید یک نفر جوان مأمور تشکیل کابینه گردد، نه کسانی که در عهد استبداد، با شال و قبا برای سلام حاضر می‌شدند (روزنامه مرد آزاد، ش ۱، ۱۳۰۱).

ایدهٔ داور برای آیندهٔ کشور ایران، حداقل در سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ ش، این بود که ایرانی به میل خود آدم نخواهد شد، بلکه سعادت را باید بر جامعه ایران تحمیل نمود و در این راستا، رضاخان را تنها کسی می‌دانست که می‌تواند از عهدهٔ چنین کاری برآید: «... باید ملت بیچاره را به حال خودش گذاشت و رفت کسی را پیدا کرد که به ضرب شلاق ایران را تربیت کند» (همان، ش ۱۱۹، ۱۳۰۲).

شاید داور و هم‌قطارانش به‌عنوان قشر تحصیل‌کردهٔ نوگرا، در آغاز تصور می‌کردند که داشته‌های علمی و وجههٔ اجتماعیِ نویافته‌شان، به‌علاوه تجربیات و مطالعاتشان در دنیای مدرن اروپا، به آنان این توانایی را خواهد داد تا یک نظامی کم‌اطلاع از پیچیدگی‌های دنیای جدید را

در چنبره نفوذ خود قرار داده، در نتیجه، با اقتدار کامل، در سایه افسانه قدرت او، هر مانعی را در راه تحقق اهداف خود در راستای مدرنیزاسیون و نوگرایی ایران، از سر راه بردارند. از این رو شاید او را در آغاز وزنه مهمی نمی‌پنداشتند (بنگرید به: وحیدنیا، ۱۳۶۴: ۳/ ۳۰). اما سیر حوادث نشان داد که پیش‌بینی آنان راجع به رضاشاه به‌عنوان شخصیتی اقتدارگرا، کاملاً نادرست بود؛ اما شخصیت اقتدارگرا و قضاوت‌گر رضاشاه که با قرار گرفتن در یک مقام استعداد عجیبی در حفظ آن داشت، داور و هم‌قطارانش را از بهره‌برداری از رضاشاه ناامید کرد. او نه تنها به‌عنوان ابزاری در دست متجددین تحصیل کرده قرار نگرفت، بلکه از آن‌ها در راستای نیل و تثبیت قدرت خود بهره برد و تدابیری به‌منظور تحدید قدرت آن‌ها اندیشید (برای نمونه، بنگرید به: بلوشر، ۱۳۶۹: ۱۵۰). داور و هم‌قطارانش در جناح تجددگرا نیز مدتی بعد از شروع کار پهلوی، در جستجوی راه چاره به فکر تأسیس یک حزب سیاسی به‌عنوان مانعی در برابر قدرت روزافزون رضاشاه افتادند، اما ظاهراً دیر شده بود. مصطفی فلاح در خاطراتش از سال‌های ۱۳۰۶-۱۳۰۷ ش، از ملاقات خود با تیمورتاش، داور و فیروزمیرزا و از این‌که آنان در صدد تأسیس حزب ایران نو بودند صحبت به میان می‌آورد. فلاح به آن‌ها می‌گوید تأسیس «این حزب نوشداروی پس از مرگ سهراب است» (جان‌زاده، ۱۳۷۱: ۲۶۶؛ قدسی، ۱۳۴۲: ۵۴۵/۲).

۶. رویکردهای مثبت رضاشاه و داور

دوره زمانی روابط میان علی‌اکبر داور با رضاشاه پهلوی، بیش از پانزده سال یعنی از ۱۳۰۰ ش تا ۱۳۱۵ ش به طول نینجامید، چراکه تا قبل از آن، نه‌فقط به این علت که داور، به مدت یک دهه، خارج از ایران به سر می‌برد، بلکه زمینه فعالیت این دو نفر نیز کاملاً متمایز از یکدیگر بود و البته مهم‌تر از همه، این است که هیچ‌یک از دو شخص مذکور تا قبل از دهه ۱۳۰۰ ش — که یک‌باره و خیلی سریع پله‌های ترقی را سیر نموده و در سطح اول عرصه سیاسی ایران پدیدار شدند — هیچ نقش قابل‌اعتنایی در میدان سیاست نداشتند.

برخی گزارش‌ها از تأیید داور توسط رضاشاه حکایت کرده‌اند. بررسی این رویکردهای مثبت، نشانگر این است که معمولاً در مواقعی صورت می‌گرفتند که رضاشاه از نتیجه عینی و مثبت اقدامات داور مطمئن می‌شد یا توضیحات داور او را قانع می‌کرد. این برخورد مثبت بعد از مطمئن شدن از حصول نتایج عینی، همان‌طور که پیش‌تر ذکر شد، از ویژگی‌های شخصیت‌های حسی و قضاوت‌گر است. مخبرالسلطنه هدایت، داور را از معدود دولت‌مردانی می‌داند که «به تقرب [نزد رضاشاه] مفتخر بود» (هدایت، ۱۳۴۴: ۴۱۷). همچنین محمد سجادی،

وزیر راه در کابینه محمود جم، در اظهاراتش راجع به یکی از جلسات هیئت‌وزیران که با ریاست شخص رضاشاه در سال ۱۳۱۴ ش انجام گردید، از متعادل‌نمودن بودجه کشور به وسیله وزیر مالیه وقت (داور) سخن به میان آورده و این‌که توضیحات او راجع به بودجه در آن جلسه آن‌چنان رضایت شاه را جلب کرد که پس‌ازاینکه توضیحات داور به پایان رسید رضاشاه پانصد تومان به حقوق او افزود (سالنامه دنیا، ش ۲۶، ۱۳۴۹: ۱۴۳؛ همان، ش ۲۰، ۱۳۴۳: ۱۵۴). بنا بر گزارش کلارک، کاردار سفارت فرانسه در تهران «برای همه افراد بلندپایه و سیاسی ایران روشن بود که داور از اعتماد و اطمینان کامل خاص رضاشاه برخوردار است، به طوری که در هیئت دولت تمام افکار و تصمیمات وی بدون چون و چرا همیشه به تصویب می‌رسید (آیتی، ۱۳۸۵: ۲۰۳-۲۰۴). وقتی در سال ۱۳۱۱ ش، تیمورتاش از وزارت دربار برکنار شد، بنا بر روایت دشتی، شاه به منظور اعتمادسازی در روابطش با داور و ممانعت از قصور و اهمال او در کارهای دولتی و اداره کشور، به داور اظهار نمود که وزیر دربار، به طور موقت برکنار شده و همچنان «مورد توجه و مرحمت» است، ضمناً «اگر کدورت یا رنجشی نسبت به تیمورتاش وجود داشته باشد، به داور سرایت نمی‌کند» (دشتی، ۱۳۳۹: ۲۰۰). از این روایت چنین استنباط می‌شود که رضاشاه به کارایی داور باور داشته و نمی‌خواست این رویدادها بر روی عملکرد او در دولت تأثیر منفی داشته باشد.

از آنچه بیان شد معلوم می‌شود که بخشی از رویکرد مثبت رضاشاه نسبت به داور به مهارت شغلی او بازمی‌گشت و ناشی تلاش مداوم داور در به‌وجود آوردن بنیان‌های جدید در دوره‌های مسئولیتش در وزارت دادگستری (برای آگاهی بنگرید به؛ زنده، ۱۳۹۲) و داشتن خلق‌وخوی مفهوم‌پرداز او بود. این روحیه حتی در زمان تصدی وزارت مالیه با وجود مرتبط نبودن تحصیلات او با اقتصاد و پا گذاشتن به دوره میان‌سال‌ها همچنان ادامه داشت. «هرچه بارش زیادتر و سنگین‌تر می‌گشت گردنش خم نمی‌شد و روزی ۱۴ تا ۱۶ ساعت مداوم کار می‌کرد، کمیسیون پشت کمیسیون ایجاد می‌نمود، دستور می‌داد، تلفن می‌کرد، پیمان می‌بست و هر هفته کار جدیدی به وجود می‌آورد» (خواجه نوری، ۱۳۵۷: ۲۵).

عامل دیگری که نظر رضاشاه را نسبت به او مثبت می‌کرد خوی فرمان‌بری او در برابر رضاشاه بود. کارنامه کاری داور نسبت به دوستان سیاستمدارش نشان می‌دهد او در طول پانزده سال رابطه با رضاشاه به طور آشکار و رودررو با او مخالفت نکرده است. شاید علت دوام حیات سیاسی داور نسبت به دوستانش در همین نکته نهفته باشد. غیر از روحیه عاقبت‌اندیشی و شخصیت شهودی گویا عامل ترس یکی دیگر از انگیزه‌های او برای فرمان‌بری بود. گزارش‌هایی از ترس رجال حکومتی از جمله داور از هیئت رضاشاه وجود دارد. یکی از افراد

وفادار به داور، از قول خود داور می گوید: «من صریحاً می گویم محال است کسی پیدا شود و بگوید من شرفیاب می شوم بدون ترس، و من که داور هستم و از زمان وزارت جنگ با اعلیحضرت نزدیک می باشم اذعان می کنم که تاکنون نشده موقعی احضار شوم یا برای کاری شرفیاب شوم و نترسیده باشم» (سالنامه دنیا، ش ۱۴، ۱۳۳۷: ۷۸). نشانه دیگری که دال بر نگرانی و هراس داور از پهلوی اول است، روایت تقی زاده در خاطراتش، راجع به جانشینی داور به جای او (سال ۱۳۱۲ ش)، در منصب وزارت مالیه است. او برای دلگرمی داور از طلا و منابع ارزی قابل توجهی که به عنوان پشتوانه مالی کشور (در زمان وزارت مالیه تقی زاده)، ذخیره شده بود، حکایت می کند اما داور می گوید «درد من جای دیگر است... یک کلمه به شما بگویم از شما رودربایستی داشت از من ندارد بلای من اینه. راستش هم همین بود، به من خلاف قاعده نمی توانست بگوید که مال فلان کس را بگیرد ولی به او همه چیز می توانست بگوید» (تقی زاده، ۱۳۷۲: ۲۲۰).

در یک جمع بندی می توان رویکردهای مثبت رضاشاه نسبت به داور را در سه محور مهارت های برجسته شغلی، ذهنیت مثبت داور نسبت به یک شخص مقتدر برای ایجاد تحولات در جامعه ایران (که در مبحث حمایت داور از پهلوی اول بیان شد) و فرمان بری داور از رضاشاه، خلاصه کرد.

۷. رویکردهای اختلافی رضاشاه و داور

داور از آن دسته از افرادی بود که وقتی شخصیت مقتدر و قضاوت گر^۱ پهلوی را شناخت برای حفظ موقعیت و اقتدار خود با او گلاویز نشد و همواره تابع قدرت او بود. باین حال در جریان دو رویداد که هر دو، به سال های آغازین دهه ۱۳۰۰ ش، قبل از سلطنت پهلوی، بازمی گردد چالشی میان طرفین بروز یافت؛ منشأ این دو چالش مخالفت داور با دو اقدام رضاخان بود که به محض واکنش یا اظهار نظر منفی رضاخان، عقب نشینی سریع و مطلق داور را در پی داشت. اولین عدم همسویی میان طرفین، به قضیه جمهوری خواهی رضاخان و طرفداران او برمی گردد، از قول داور نقل شده: «مکرر... گفتم که جمهوری در ایران عملی نمی شود چون مردم این کشور شاه پرستند تا موقعی که رضاشاه [خان] به او مظنون شده و روزی صریحاً به او گفت معلوم می شود با دشمنان من سروسری پیدا کردی که از آن تاریخ داور می گفت از مدافعین جمهوری شدم تا موقعی که جمهوری به هم خورد» (غنی، ۱۳۶۷: ۵۹۹/۴).

۱. در مدل تیپ بندی شخصیت به تأثیر ابعاد شخصیت بر یکدیگر توجه می شود. اگرچه رضاشاه و داور هر دو قضاوت گر به شمار می رفتند اما رضاشاه با توجه به تأثیر بعد حسی شخصیتش، قضاوت گر افراطی بود ولی در مورد داور به خاطر تأثیر بعد شهودی بعد قضاوت گری تعدیل شده بود.

علاوه بر ماجرای مذکور، چالش شدیدتری نیز مقارن همان برهه زمانی، میان طرفین روی داد که حتی نزدیک بود به قیمت جان داور تمام شود. بدین ترتیب که رضاخان، در آبان ۱۳۰۳ ش، هنگامی که هم‌زمان نخست‌وزیر و فرمانده کل قوا بود، بدون هماهنگی با مجلس شورای ملی، با قصد سرکوب شیخ خزعل، ناگهان به سمت خوزستان لشکرکشی کرد. این اقدام رضاخان سردارسپه نه فقط سبب انتقاد شدید مخالفانش شد بلکه برخی نمایندگان مانند داور، سرکشیک‌زاده و میهن که از نظر خط‌مشی سیاسی با او همسو بودند نیز به مخالفت برخاستند و در مجلس نطق‌هایی علیه این اقدام او ایراد نمودند. همین رفتار داور سبب شد که سردارسپه او و هم‌قطارانش را منافق و خائن بنامد. او چنان نسبت به داور خشمگین بود که حتی درصدد نابودی‌اش برآمد (پهلوی، ۱۳۵۵: ۱۲۹ و ۱۶۵؛ پهلوی، ۱۳۵۰: ۲۱۶)، اما با وساطت تیمورتاش و نصرت‌الدوله و استدلال آنان مبنی بر مفید بودن داور در راستای هموار نمودن راه برای نشستن سردارسپه بر تخت سلطنت، او نیز قانع شده از واکنش علیه داور صرف‌نظر کرد. داور نیز از آن به بعد، همه توان خود را برای به قدرت رسیدن سردارسپه به کاربرد و ابداً مبادرت به نواختن هیچ‌گونه ساز مخالفی ننمود (عاقلی، ۱۳۶۹: ۴۸-۵۳).

مخالفت داور با این دو اقدام، که از دوراندیشی او حکایت می‌کرد (شخصیت شهودی)، تا زمانی برقرار بود که رضاشاه علیه او سخنی نگفته بود. به محض آنکه رضاشاه با بیانی قاطع (شخصیت حسنی و قضاوت‌گر) به مخالفت با او پرداخت، بی‌درنگ به مخالفت خود پایان داد. شواهدی وجود دارد که نشانگر اطاعت بی‌چون‌وچرای داور از خواسته‌های رضاشاه است: نمونه آشکار اطاعت او، تهیه غیرقانونی سند انتقال املاک خالصه به نام رضاشاه، از سوی داور بود (صالح، ۱۳۶۴: ۲۷۴؛ کسروی، ۱۳۲۳: ۲۱۵-۲۲۳). مشی اطاعت و کوتاه‌آمدن‌ها و انعطاف‌های مکرر داور نشان‌دهنده راضی شدن او به امری ناخوشایند برای نیل به منفعتی بزرگ‌تر بود (شخصیت شهودی).

سیاست کنترل‌ی رضاشاه که ریشه در بُعد قضاوت‌گر شخصیتش داشت منجر به بی‌اعتمادی او نسبت به افراد می‌شد. به عبارت دیگر رضاشاه علاقه‌مند بود همه‌چیز را تحت کنترل خود داشته باشد، از این رو در همان اوایل دوره تصدی داور در وزارت دادگستری (احتمالاً سال ۱۳۰۶ ش)، رئیس نظمیۀ وقت تهران (سرتیپ محمدخان درگاهی)، پاسبانی را به‌عنوان جاسوس در نزدیکی محل اقامت داور گماشته بود تا اشخاصی را که به خانه او رفت‌وآمد می‌کردند، شناسایی نموده و به او گزارش دهد (غنی، ۱۳۶۷: ۵۹۵). سیدحسن تقی‌زاده به طرز نگرش منفی و عدم اعتماد رضاشاه نسبت به همه اشخاص کلیدی در ساختار حکومتی اشاره می‌نماید (تقی‌زاده، ۱۳۷۲: ۲۳۲). مخبرالسلطنه نیز در این زمینه دیدگاهی شبیه به تقی‌زاده

داشت (هدایت، ۱۳۴۴: ۳۹۷). بلوشر، سفیر آلمان در ایران طی سال‌های نخست دهه ۱۳۱۰ ش، نیز در خاطراتش راجع به وضعیت رضاشاه بعد از واقعه تیمورتاش می‌نویسد: «هیچ‌کس را محرم راز خود نمی‌دانست و ایرانیان به من می‌گفتند که او همیشه در اندیشه نابودی دشمنان و دوستانِ بیش‌ازاندازه نیرومندشدهٔ خویش است» (بلوشر، ۱۳۶۹: ۲۷۳).

محسن صدر، وزیر دادگستری ایران در کابینهٔ محمدعلی فروغی (۱۳۱۲-۱۳۱۴ ش)، از پرونده‌ای قضائی در سال ۱۳۱۴ ش حکایت نمود که سه نفر از دوستانِ نزدیکِ داور در آن پرونده متهم بودند. درحالی‌که داور در راستای حفظ آبروی دوستانش و منزلت اجتماعی خود، درصدد بررسی این مسئله از طریق غیرعلنی و با نظارت شخص خود برآمد، اما شاه به خاطر بی‌اعتمادی به داور در رسیدگی به این پرونده تأکید کرد داور به‌عنوان وزیر دارایی نباید در رسیدگی به پرونده دست داشته باشد. سرانجام، این ماجرا به نتیجه‌ای منجر گردید که سبب رنجش خاطر داور شد (سالنامه دنیا، ش ۲۹، ۱۳۵۲: ۱۸۵-۱۸۶؛ مرسل‌وند، ۱۳۶۹: ۱/۳۳۳-۳۳۵).

از آنجا که بعد قضاوت‌گری در شخصیت رضاشاه در نیمهٔ دوم حکومتش پررنگ‌تر شده بود نمی‌توانست به فرایندهای طولانی واکنش مثبت داشته باشد. شاه دوست داشت هرچه زودتر تکلیف امور مشخص شود، او نمی‌توانست تحمل کند بودجه یا تصمیماتی که نیاز به تصویب مجلس داشت در فرایندهای درازمدت قرار گیرد. علی‌دشتی در خاطراتش، اشاره می‌کند که پهلوی اول، نسبت به اشخاصی که کوچک‌ترین مخالفت یا حتی انتقادی نسبت به موضوع موردنظر او داشتند، واکنش نشان می‌داد (دشتی، ۱۳۵۴: ۱۰).

در برخورد با وزرا هم بعد قضاوت‌گری شخصیت رضاشاه فعال بود. برای او تحمل پروژه‌هایی دیربازده که در کابینه مطرح می‌شد دشوار بود. اگر در کشور مشکلی وجود داشت یا به شاه این‌گونه وانمود کرده بودند که مشکلی وجود دارد وزارتخانه یا مسئولی که آن مشکل در حیطهٔ اختیارات او بود باید به سرعت به رفع آن همت می‌گماشت. اگر چنین اتفاقی نمی‌افتاد یا رفع آن به تحقق پروژه‌های بلندمدت حواله داده می‌شد، عصبانیت شدید شاه را به همراه داشت. کلارک کاردار سفارت فرانسه در ایران در گزارش خود این خصلت رضاشاه را تأیید می‌کند (آیتی، ۱۳۸۵: ۲۰۵).

متین‌دفتری، وزیر دادگستری وقت ایران در هنگام خودکشی داور و از یاران نزدیکش، از نارضایتی شاه نسبت به داور در ماه‌های پایانی عمر او حکایت نموده و مدعی است که برخی اشخاص مخالف با وزیر مالیه، رضاشاه را علیه او تحریک می‌کردند و پهلوی اول نیز همواره در ضمن سخنانش در جلسات هیئت دولت، به صورت تلویحی و غیرمستقیم، این نارضایتی

خود را نسبت به داور ابراز می‌کرد (سالنامه دنیا، ش ۱۱، ۱۳۳۴: ۴). محمدعلی فروغی از نکته دیگری که حاکی از نبود اعتماد و خوش‌بینی میان طرفین بوده، سخن به میان آورد. بنابر روایت او، در سال ۱۳۱۲ سیمت داور از وزارت عدلیه به وزارت مالیه تغییر کرد. وقتی محمود جم رئیس‌الوزرا شد فهمید شاه با داور میانه‌ای ندارد و ممکن است به سرنوشت دوستانش (تیمورتاش و نصرت‌الدوله و سرداراسعد) دچار شود، این بود که خودکشی کرد (عاقلی، ۱۳۶۷: ۲۴۵).

نارضایتی شاه از داور در ماه‌های پایانی عمرش بیشتر از آنکه به خاطر بی‌اعتمادی و سوءقصد به جان داور باشد ناشی از حل‌نشدن مسائل اقتصادی بود که داور در رأس وزارت دارایی مسئول مستقیم آن بود. داور استاد انعطاف‌پذیری و برآوردن خواسته‌های شاه و اطاعت از او بود، بنابراین ضرورتی نداشت شاه به فکر از میان برداشتن او باشد. شاه امیدوار بود داور به وضعیت اقتصاد ایران مثل وزارت عدلیه سامان بخشد و تغییرات ساختاری او در این وزارت هم نتایج مشخص و قطعی به بار آورد. این در صورتی بود که داور در وزارت دارایی با مشکلات اساسی روبه‌رو بود. مشکلاتی وزارت عدلیه هرچند پیچیدگی‌های خاص خود را داشت اما پروسه حل آن‌ها نتایج مشخص و قابل پیش‌بینی داشت. از آنجاکه تحصیلات داور در زمینه حقوق و کاملاً با وزارت عدلیه مرتبط بود، تسلط بیشتری بر امور وزارت عدلیه داشت و شاه به راحتی می‌توانست به موفقیت او اعتماد کند یا امیدوار باشد.

شخصیت مفهوم‌پرداز داور او را قادر ساخت برنامه‌های متعددی را جهت تحول بنیادین اقتصاد ایران، در مدتی که وزیر دارایی بود، به مرحله اجرا درآورد: تأسیس شرکت‌های سهامی متعدد، توسعه بازرگانی خارجی با شوروی و آلمان، توسعه و اصلاح کشت پنبه، افزایش قیمت خرید محصولات کشاورزی به انگیزه تشویق کشاورزان برای افزایش تولید، افزایش عوارض کالاهای خارجی برای حمایت از تولیدات داخلی، حمایت از صنعت فرش، تشویق به استخراج معادن، انحصار درآمد بازرگانی به دولت، کمک به گردشگری در ایران و حمایت از ادامه جلب سیاحان و تأسیس شرکت سهامی بیمه ایران (وکیلی، ۱۳۴۳، ۴۲-۴۸، ۵۹، ۶۱؛ خواجه‌نوری، ۱۳۵۷: ۲۳-۲۴؛ اعظام قدسی، ۱۳۴۲: ۲۰۱/۲) از جمله این برنامه‌ها بود اما نتیجه‌دادن آن‌ها و رفع مشکلات اقتصادی نیازمند زمان بودند. آزمودن طرح‌ها و نظریه‌های اقتصادی در جامعه به آهستگی صورت می‌گیرد و در روند اجرا باید تعداد زیادی از عوامل پیچیده و درهم‌تنیده اندازه‌گیری شود (باتلر، ۱۳۷۷: ۲۶۴). کلارک، کاردار وقت فرانسه در تهران نیز در گزارش‌های خود به همین مسئله اشاره می‌کند و بر این باور است که «علی‌اکبر داور یک طرح کامل و جامع را در سر می‌پروراند و با پشتکار قابل تحسینی این طرح را دنبال

می‌کرد... نمی‌توان گفت که وی در اجرای برنامه‌های خود دچار شکست شده بود، زیرا در طرح برنامه فرصت لازم جهت تصحیح اشتباهات اجرایی خود را که به‌مرور زمان آشکار می‌شدند و خود وی نیز این اشتباهات را مشاهده می‌نمود، پیدا نکرد... بی‌صبری و عجله شاه ایران برای تحقق خواسته‌های خود، داور را در تنگنا و وضعیت نامساعدی قرار داده بود» (آیتی، ۱۳۸۵: ۲۱۳).

مشکلات وزارت دارایی هم از نظر ماهیت و هم از حیث فرایند حل مشکل قابل پیش‌بینی نبودند، از این‌رو مخالفان سیاست‌های اقتصادی داور برای اشتباه جلوه‌دادن تدابیر داور نزد شاه کارشان چندان دشوار نبود. بُعد قضاوت‌گر شخصیت شاه که با موفقیت‌های فوری و سیاست‌های قطعی و مشخص راضی می‌شد به آن‌ها کمک می‌کرد تا زودتر او را نسبت به برنامه‌های متعدد داور که در وزارت دارایی برای حل مشکلات در پیش گرفته بود، بدبین سازد و فشارهای مضاعفی را به داور در ماه‌های آخر عمرش وارد سازد. سرانجام داور در ۲۰ بهمن سال ۱۳۱۵ با خوردن تریاک در سن ۵۴ سالگی خودکشی کرد. تصمیم رضاشاه مبنی برکنار گذاشتن سیاست اقتصادی داور بلافاصله بعد از خودکشی او (طبق گزارش کلارک؛ آیتی، ۱۳۸۵: ۲۱۵-۲۱۷) نشان می‌دهد رضاشاه نمی‌توانسته به نتایج احتمالی برنامه‌های داور امیدوار باشد.

نتیجه‌گیری

انگیزه داور از پیوستن به گروه هواداران سردار سپه و شکل‌گیری مراحل آغازین روابط بین آن‌ها در دو هدف فردی و ملی او نهفته بود. شخصیت مفهوم‌پرداز داور او را مجاب به سرمایه‌گذاری بر روی رضاخان می‌کرد تا در آینده از طریق او هم به جایگاه مناسبی دست یابد و هم دگرگونی‌هایی را که در نظر داشت در جامعه ایران انجام شود، جامعه عمل بپوشاند. استعداد عجیب داور در زمینه کادرسازی و رفیق‌بازی، که از بُعد شخصیتی برون‌گرای او ناشی می‌شد، وی را در پیمودن راهی که برای آینده در نظر گرفته بود کمک کرد. روابط میان رضاشاه و داور در بلندمدت براساس نیازهای متقابل و ویژگی‌های شخصیتی هر دو بنا شده بود. مادامی که رضاشاه نیاز به مهارت‌های تخصصی داور در زمینه کشورداری داشت و داور نیازمند یک قدرتمند بود تا در سایه حمایت او رشد کند و ایده‌هایش را از تئوری به عمل تبدیل نماید همدیگر را تأیید می‌کردند. در دوره‌ای که داور وزیر عدلیه بود تا ماه‌های منتهی به مرگش در وزارت دارایی، رضاشاه همواره به او در امور کاری اعتماد داشت؛ اما ماهیت شخصیت پهلوی اول با برآورده‌نشدن فوری توقعاتش، بیشتر نمایان شد. رضاشاه که

برخلاف داور از نظر تیپ‌شناسی «حسی» و «قضاوت‌گر» به شمار می‌رفت و به گزاره‌های عینی و نتایج فوری علاقه بیشتری داشت مدام داور را به خاطر نتیجه‌ندادن پروژه‌های اقتصادی‌اش در زمان تصدی پست وزارت دارایی تحت فشار قرار می‌داد. از آنجاکه رضاشاه معمولاً به شیوه خطی فکر می‌کرد و در افکارش همچون داور جهش‌های شهودی نداشت، نمی‌توانست به نتایجی راضی شود که داور وعده تحقق آن‌ها را در آینده می‌داد. معمولاً کسانی که از نظر تیپ‌شناسی «حسی» به شمار می‌روند به گزاره‌های عینی و نتایج فوری علاقه بیشتری دارند تا آینده‌نگری و پروژه‌های بلندمدت و دیربازده. پروژه‌های اقتصادی داور دیربازده بود و زمان زیادی برای به بار نشستن آن‌ها لازم بود، رضاشاه که نمی‌توانست در این باره صبور باشد، در ماه‌های پایانی عمر داور همواره به او فشار می‌آورد. داور که دیگر تاب تحمل این همه فشار را نداشت در اواخر عمر بنا بر گزارش شاهدان وضعیت روحی و روانی آشفته‌ای پیدا کرده بود، به طوری که سرانجام دست به انتحار زد.

منابع و مأخذ

- ۱- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۲). *ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی*. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی. تهران: نشر مرکز.
- ۲- آراین‌پور، یحیی (۱۳۷۴). *از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی*. تهران: زوار.
- ۳- آیتی، عطا. (۱۳۸۵). «دیکتاتوری و اقتصاد: گزارشی از اوضاع اقتصادی ایران عصر رضاشاه». *تاریخ معاصر ایران*. شماره ۳۷. صص ۲۰۲-۲۲۳.
- ۴- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱). *خاطرات ابوالحسن ابتهاج*. تهران: علمی.
- ۵- اسکندری، ایرج (۱۳۷۲). *خاطرات ایرج اسکندری*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۶- اعظام قدسی، حسن (۱۳۴۲). *خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله*. بی‌جا: بی‌نا.
- ۷- افشار، محمود (۱۳۵۸). *سیاست اروپا در ایران*. ترجمه ضیاءالدین دهشیری. تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- ۸- امیرعلایی، شمس‌الدین (۱۳۶۱). *صعود محمدرضاشاه به قدرت یا شکوفایی دیکتاتوری*. تهران: دهخدا.
- ۹- انتظام، نصرالله (۱۳۷۱). *خاطرات نصرالله انتظام شهریور ۱۳۲۰ ش از دیدگاه دربار*. به کوشش محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی. تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- ۱۰- بلوشر، ویبرت فون (۱۳۶۹). *سفرنامه بلوشر*. ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران: خوارزمی.
- ۱۱- پهلوی، رضا (۱۳۵۵). *سفرنامه خوزستان*. تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.

- ۱۲- ----- (۱۳۵۰). *یادداشت‌های اعلیحضرت رضاشاه‌کبیر در زمان ریاست‌الوزاری و فرماندهی کل قوا*. ترجمه شهرام کریملو. بی‌جا: ستاد بزرگ ارتشتاران.
- ۱۳- باتلر، ایمون (۱۳۷۷). *اندیشه‌های اقتصادی میلتن فریدمن*. ترجمه فریدون تفضلی. تهران: نشر نی.
- ۱۴- بیات، کاوه (۱۳۷۲). «اندیشه سیاسی داور و تأسیس دولت مدرن در ایران». *مجله گفتگو*. شماره ۲. دی.
- ۱۵- تقی‌زاده، حسن (۱۳۷۲). *زندگی طوفانی: خاطرات سیدحسن تقی‌زاده*. تهران: علمی.
- ۱۶- تیگر، پل دی؛ و باربارا بارون تیگر (۱۳۹۵). *تکنیک‌های شخصیت‌خوانی راهی برای ارتباط مؤثر*. ترجمه مهدی قراچه‌داغی و حسین رحیم‌منفرد. تهران: پیک بهار.
- ۱۷- ----- (۱۳۹۲). *هنر شناخت مردم*. ترجمه محمد گذرآبادی. تهران: هرمس.
- ۱۸- جان‌زاده، علی (۱۳۷۱). *خاطرات سیاسی رجال ایران از مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*. تهران: جان‌زاده.
- ۱۹- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۷۳). *لحظه‌ای و سخنی*. تهران: شرکت همشهری.
- ۲۰- جودت، حسین (۱۳۵۱). *یادبودهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت: یادداشت‌ها و خاطرات آموزنده دیگر از رویدادهای سایر نقاط ایران*. بی‌جا: بی‌نا.
- ۲۱- خواجه‌نوری، ابراهیم (بی‌تا). *بازیگران عصر طلایی*: داور. تهران: زربخش.
- ۲۲- ----- (بی‌تا). *اولین برخورد*. تهران: کتاب کیهان.
- ۲۳- ----- (۱۳۵۷). *بازیگران عصر طلایی: داور، تیمورتاش، آیرم، امیرطهماسبی، دشتی*. تهران: جاویدان.
- ۲۴- ----- (بی‌تا). *بازیگران عصر طلایی*. تهران: بنگاه مطبوعاتی پروین.
- ۲۵- داور، علی‌اکبر (۱۳۰۵). «بحران». *آینده*. سال دوم. شماره ۱. صص ۷-۲۴.
- ۲۶- دشتی، علی (۱۳۵۴). *پنج‌جاه‌و‌پنج*. تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- ----- (۱۳۳۹). *ایام محبس*. تهران: ابن‌سینا.
- ۲۸- رستگار، منصور (۱۳۸۵). *علی‌اصغر حکمت شیرازی*. تهران: طرح نو.
- ۲۹- *روزنامه مرد آزاد*. شماره ۱، (سال ۱۳۰۱ ش)
- ۳۰- ----- شماره ۱۱۹، (سال ۱۳۰۲ ش)
- ۳۱- زندیه، حسن (۱۳۹۲). *تحول نظام قضایی در ایران در دوره پهلوی اول*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۳۲- *سالنامه دنیا*. شماره ۱۱ (سال ۱۳۳۴ ش).
- ۳۳- ----- شماره ۱۴ (سال ۱۳۳۷ ش).

- ۳۴- ----- شماره ۱۶ (سال ۱۳۳۹ ش).
- ۳۵- ----- شماره ۱۸ (سال ۱۳۴۱ ش).
- ۳۶- ----- شماره ۲۰ (سال ۱۳۴۳ ش).
- ۳۷- ----- شماره ۲۶ (سال ۱۳۴۹ ش).
- ۳۸- ----- شماره ۲۸ (سال ۱۳۵۱ ش).
- ۳۹- ----- شماره ۲۹ (سال ۱۳۵۲ ش).
- ۴۰- ----- شماره ۳۰ (سال ۱۳۵۳ ش).
- ۴۱- سعیدی، خسرو (۱۳۶۷). *اللهیار صالح*. تهران: طلایه.
- ۴۲- شاهرخ، محمدمهدی (بی‌تا). *حقایق بی‌جا: چاپخانه مروی*.
- ۴۳- صالح، اللهیار (۱۳۶۴). *خاطرات اللهیار صالح*. تهران: وحید.
- ۴۴- صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۳). *تاریخ جراید و مجلات ایران*. اصفهان: کمال.
- ۴۵- صدیقی، عیسی (۱۳۵۲). *چهل گفتار درباره سالگردهای تاریخی*. تهران: دهخدا.
- ۴۶- عاقلی، باقر (۱۳۶۹). *داور و عدلیه*. تهران: علمی.
- ۴۷- ----- (۱۳۶۷). *ذکاءالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰*. تهران: علمی، سخن.
- ۴۸- ----- (۱۳۷۰). *خاطرات یک نخست‌وزیر (احمد متین‌دفتری)*. تهران: علمی.
- ۴۹- عبده، جلال (۱۳۶۸). *چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی و دیپلماسی ایران و جهان*. تهران: مؤسسه رسا.
- ۵۰- غنی، قاسم (۱۳۶۷). *یادداشت‌های دکتر قاسم غنی*. تهران: زوار.
- ۵۱- فیروز، فیروز (۱۳۷۰). *مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار میرزا فیروز (نصرت‌الدوله)*. تهران: نشر تاریخ ایران.
- ۵۲- فوران، جان (۱۳۹۲). *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹ شمسی تا انقلاب*، احمد تدین، مترجم، تهران: رسا.
- ۵۳- کسروی، احمد (۱۳۲۳). *ده سال در عدلیه*. تهران: چاپخانه پیمان.
- ۵۴- گلشائیان، عباسقلی (۱۳۷۷). *گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من*. تهران: اینشتین.
- ۵۵- گرمودی، عبدالفتاح و فتح‌الدین فتاحی (۱۳۴۷). *سفرنامه میرزا فتح گرمودی به اروپا*. تهران: بی‌نا.
- ۵۶- مرسلوند، حسن (۱۳۶۹). *زندگینامه رجال و مشاهیر ایران*. تهران: الهام.
- ۵۷- مشفق کاظمی، مرتضی (۱۳۵۰). *روزگار و اندیشه‌ها*. بی‌جا: ابن سینا.
- ۵۸- مکی، حسین (۱۳۶۶). *تاریخ بیست‌ساله ایران*. تهران: امیرکبیر.
- ۵۹- مبلسپو، آرتور (۱۳۷۰). *آمریکایی‌ها در ایران: خاطرات دوران جنگ جهانی دوم*. ترجمه:

عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: نشر البرز.

- ۶۰- نامدار، احمد (۱۳۴۳). *سلام جناب سئیرکبیر*. تهران: بی‌نا.
- ۶۱- وکیلی، علی (۱۳۴۳). *داور و شرکت مرکزی*. بی‌جا: بی‌نا.
- ۶۲- وحیدنیا، سیف‌الله (۱۳۶۴). *خاطرات و اسناد*. بی‌جا: وحید.
- ۶۳- هدایت، مهدیقلی (۱۳۴۴). *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار.
- ۶۴- *هفته‌نامه تهران مصور*. شماره ۳۹۱ (۱۳ بهمن ۱۳۲۹ ش).

References

- 'abdi, Jalāl (1989). *Chihil Sāl dar Şaḥnihi Qaḍāyi, Siyāsī wa Dīplumāsīyi Īrān wa Jahān*. Tihṙān: Mu'assisihyi Rasā.
- Ābrāhāmīyān, Yirwānd. (2013). *Īrān Biyni Du Inqilāb: Az Mashrūfih tā Inqilābi Islāmī*. Tarjumihyi Kāzim Fīrūzmand, Ḥasan Shamsāwarī wa Muḥsin Mudīr Shānihchī. Tihṙān: Nashri Markaz.
- Afshār Maḥmūd (1979). *Siyāsati Urūpā dar Īrān*. Tarjumihyi Dīyā' al-Dīn Dihshīrī. Tihṙān: Bunyādi Muqūfāti Afshār.
- Amīr'alāyī, Shams al-Dīn (1972). *Şu'ūdi Muḥammad Riḍā Shāh bih Quḍrat yā Shukūfāyī Diktātūrī*. Tihṙān: Dihkhudā.
- 'āqilī, Bāqir (1988). *Dhukā' al-Mulk Furūghī wa Shahriwar 1320*. Tihṙān: 'ilmī.
- _____ (1990). *Dāwar wa 'adliyah*. Tihṙān: 'ilmī.
- _____ (1991). *Khāṭirāti Yik Nukhust Wazīr (Aḥmad Matīn Daftarī)*. Tihṙān: 'ilmī.
- Āriyanpūr, Yahyā (1995). *Az Şabā tā Nimā: Tārīkhi 150 Sāl Adabi Fārsī*. Tihṙān: Zuwwār.
- Āyatī, 'atā. (2006). *Diktātūrī wa Iqtisād: (Guzārishī az Uzā'i Iqtisādīyi Īrāni 'aşri Riḍā Shāh)*. *Tārīkhi Mu'āşiri Īrān*. Sh 37: 202-223.
- Bātlir, Īmun (1998). *Andīshihāyi Iqtisādīyi Miltun Fridman*. Tarjumihyi Friyūdūn Tafaḍulī. Tihṙān: Nashri Niy.
- Bayāt, Kāwih (1993). "Andīshihyi Siyāsīyi Dāwar wa Ta'sisi Dulati Mudim dar Īrān." *Majallihyi Guftugū*. Shumārihi 2. Diy.
- Blushir, Wīpirt Fun (1990). *Safarnāmihi Blushir*. Tarjumihyi Kiykāwūs Jahāndārī. Tihṙān: Khārazmī.
- Dashtī, 'alī (1960). *Ayyāmi Maḥbas*, Tihṙān: Ibn Sīnā.
- _____ (1975). *Panjāh wa Panj*, Tihṙān: Amīr Kabīr.
- Dāwar, 'alī Akbar (1926). Buḥrān. *Ayandih*. Sāli duwwum, Sh 1: 7-24.
- Fīrūz, Fīrūz (1991). *Majmū'ihyi Mukātibāt, Asnād, Khāṭirāt wa Āthāri Mīrzā Fīrūz (Nuşrat al-Dulih)*. Tihṙān: Nashri Tārīkhi Īrān.
- Furān, Jān. (2013). Muqāwimati Shikanandīh: Tārīkhi Taḥawwulāti Ijtimā'īyi Īrān az Sāli 1500 Mīlādī Muṭābiq bā 879 Shamsī tā Inqilāb, Aḥmad Tadayyun, Mutarjim, Tihṙān: Risā.
- Garmrūdī, 'abd al-Fattāḥ wa Fath al-Dīn Fattāḥī (1968). *Safarnāmihi Mīrzā Fattāḥ Garmrūdī bih Urūpā*. Tihṙān: Bīnā.
- Ghanī, Qāsim (1988). *Yāddāshthāyi Duktur Qāsim Ghanī*. Tihṙān: Zuwwār.
- Gulshā'īyān, 'abbās Qulī (1998). *Guzashtihā wa Andīshihāyi Zindigī yā Khāṭirāti Man*. Tihṙān: Anīshṭayn.
- *Haftihnāmihi Tihṙāni Muşawwar*. Shumārihi 391 (2 Fiwriyih 1951)
- Hidāyat, Mihdī Qulī (1965). *Khāṭirāt wa Khaṭarāt*. Tihṙān: Zuwwār.
- Ibtihāj, Abū al-ḥasan (1992). *Khāṭirāti Abū al-ḥasan Ibtihāj*. Tihṙān: 'ilmī.

- Intizām, Naşrullah (1992). **Khāṭirāti Naşrullah Intzām Shahrīwar 1320 Sh az Dīdgāhi Darbār**. Bih Kūshishi Muḥammad Riḍā ‘abbāsī wa Bihrūz Ṭayarānī. Tih-rān: Sāzmāni Asnādi Millīyi Īrān.
- Iskandarī, Īraj (1993). **Khāṭirāti Īraj Iskandarī**. Tih-rān: Mu‘assisihī Muṭālī‘āt wa Pazhūhishhāyi Sīyāsī.
- I‘zām Qudsī, Ḥasan (1963). **Khāṭirāti Man yā Rushan Shudani Tārīkhi Şad Sālih**. Bī Jā: Bī Nā.
- Jamālzādih, Muḥammad ‘alī (1995). **Laḥẓihī wa Sukhanī**. Tih-rān: Shirkati Hamshahrī.
- Jānzādih, ‘alī (1992). **Khāṭirāti Sīyāsīyi Rijāli Īrān az Mashrūṭiyat tā Kūditāyi 28 Murdād 1332**. Tih-rān: Jānzādih.
- Judat, Husiyn (1972). **Yādbūdhāyi Inqilābi Gilān wa Tārīkhchihī Jam‘iyati Farhangi Rasht: Yāddāshthā wa Khāṭirāti Āmūzandihī Dīgar az Rūydādhāyi Sāyiri Nuqāti Īrān**. Bī Jā: Bī Nā.
- Kasrawī, Aḥmad (1944). **Dah Sāl dar ‘adliyah**. Tih-rān: Chāpkhānihīyi Pīymān.
- Khājīhnūrī, Ibrāhīm (1978). **Bāzīgarāni ‘aşri Ṭalāyi: Dāwar, Tiymūrtāsh, Āyrim, Amīr Ṭahmāsbī, Dashṭī**. Tih-rān: Jāwīdān.
- _____ (Bī Tā). **Awwalīn Barkhurd**. Tih-rān: Kitābi Kiyhān.
- _____ (Bī Tā). **Bāzīgarāni ‘aşri Ṭalāyi**. Tih-rān: Bungāhi Maṭbū‘ātīyi Parwīn.
- _____ (Bī Tā). **Bāzīgarāni ‘aşri Ṭalāyi: Dāwar**. Tih-rān: Zarbakhsh.
- Makkī, Husiyn (1987). **Tārīkhi Bīst Sālihī Īrān**. Tih-rān: Amīr Kabīr.
- Mīlspu, Ārtūr (1991). **Āmrīkāyihā dar Īrān: Khāṭirāti Durāni Jangi Jahānīyi Duwwum**. Tarjumih: ‘abd al-Riḍā Hūshang Mahdawī, Tih-rān: Nashri Alburz.
- Mursalwand, Ḥasan (1990). **Zindigīnāmihiyi Rijāl wa Mashāhīri Īrān**. Tih-rān: Ilhām.
- Mushfiq Kāzimī, Murtiḍā (1971). **Rūzīgār wa Andishihhā**. Bījā: Ibn Sinā.
- Nāmdār, Aḥmad (1964). **Salām Jinābi Safiri Kabīr**. Tih-rān: Bīnā.
- Pahlawī, Riḍā (1971). **Yāddāshthāyi A‘lā Ḥaḍrat Riḍā Shāhi Kabīr dar Zamāni Riyāsāt al-Wuzarāyi wa Farmāndihīyi Kulli Quwā**. Tarjumihī Shahrām Karīmlū. Bī Jā: Sitādi Buzurgi Artishdārān.
- Pahlawī, Riḍā (1976). **Safarnāmihiyi Khūzistān**. Tih-rā: Markazi Pashūhish wa Nashri Farhangi Sīyāsīyi Durāni Pahlawī.
- Rastīgār, Manşūr (2006). **‘alī Aşghar Hikmat Shīrāzi**, Tih-rān: Ṭarḥi Nu.
- **Rūznāmihiyi Mardi Āzād**, Shumārihiyi 1, (Sāli 1922)
- **Rūznāmihiyi Mardi Āzād**, Shumārihiyi 119, (Sāli 1923)
- Şadr Hāshimī, Muḥammad (1984). **Tārīkhi Jarāyid wa Majllāti Īrān**. Işfāhān: Kamāl.
- Sa‘īdī, Khusru (1988). **Allahyār Şālih**. Tih-rān: Ṭalāyih.
- Şālih, Allāhyār (1985). **Khāṭirāti Allāhyār Şālih**. Tih-rān: Waḥīd.
- **Sālnāmihiyi Dunyā**. Shumārihiyi 11 (Sāli 1955)
- **Sālnāmihiyi Dunyā**. Shumārihiyi 14 (Sāli 1958)
- _____ . Shumārihiyi 16 (Sāli 1960)
- _____ . Shumārihiyi 18 (Sāli 1962)
- _____ . Shumārihiyi 20 (Sāli 1964)
- _____ . Shumārihiyi 26 (Sāli 1970)
- _____ . Shumārihiyi 28 (Sāli 1972)
- _____ . Shumārihiyi 29 (Sāli 1973)
- _____ . Shumārihiyi 30 (Sāli 1974)
- Shāhrukḥ, Muḥammad Mahdī (Bī Tā). **Haqāyiq**. Bījā: Chāpkhānihīyi Marwī.
- Şidīq, ‘īsā (1973). **Chihil Guftār Darbārihiyi Sālgardhāyi Tārīkhī**. Tih-rān: Dihkhudā.
- Taqīzādih, Ḥasan (1993). Zindigīyi Ṭufānī: **Khāṭirāti Siyyid Ḥasan Taqīzādih**. Tih-rān: ‘ilmī.

- Tieger, Paul D.& Barron-Tieger, Barbara (1999). **The Art of Speed Reading People: How to Size People Up and Speak Their Language**. Boston: Little, Brown and Company. (Book)
- Tīgīr, Pul Dī; wa Bārun Tīgīr, Bārbārā (2016). **Tiknīkhāyi Shakhshiyat Khānī Rahī Barāyi Irṭībātī Mu'athir**. Tarjumīhi Miḥdī Qarāchidāghī wa Ḥusīyn Raḥīmmunfarīd. Tīhrān: Piyki Bahār.
- Waḥīdnīyā, Siyfullah (1985). **Khāṭirāt wa Asnād**. Bījā: Waḥīd.
- Wakīlī, 'alī (1964). **Dāwar wa Shirkati Markazī**. Bījā: Bīnā.
- Zandīyih, Ḥasan (2013). **Taḥawwuli Nizāmi Qaḍāyī dar Īrān dar Durīhi Pahlawīyi Awwal**. Qum: Pazhūhishgāhi Ḥuzih wa Dānishgāh.

Analysis of Relations between Ali Akbar Davar and Pahlavi I¹

Yaqub Tabesh²

Receive: 1/9/2018
Accept: 14/2/2019

Abstract

The use of agents familiar with the new government structures was one of the urgent needs of the Pahlavi regime. One of the agents who played an important role in the structural changes at this time was Ali Akbar Davar. The 15 years of Davar's attempts at the formation and continuation of the Pahlavi government were not happy ending of him at all. The claim of this research is that the suicide of Davar is based on his relationship with Reza Shah. Since methodological research has not been carried out in explaining suicide of Davar and his relations with Reza Shah, This research seeks to do this for the first time, utilizing the personality typing model.

The relationship between Reza Shah and Davar in the long run was based on both the mutual needs and the personality traits of both. While Reza Shah needed specialist Davar skills and Davar needed a strong supporter, they confirmed each other; however, the nature of Pahlavi's personality became more evident after using Davar's managerial skills at the time of the Ministry of Justice. Reza Shah, who, unlike Davar, was considered "Sensor" and "Judger" typologically. He was more interested in objective propositions and immediate results which disrupted Davar for not having succeeded in his economic projects during the post of Ministry of Finance. Unlike Reza Shah, Davar who was "intuitive" and believed in long-term plans for solving economic problems, was unable to resist Shah's constant pressure and ultimately suicided.

Keywords: Pahlavi I, Davar , Relations, Personality.

1. DOI: 10.22051/hii.2019.21352.1729

2. Assistant Professor, Department of History, Hakim Sabzevari University;
y.tabesh@hsu.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۲، پیاپی ۱۳۲، تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۷۹-۱۰۰

تأملی در مفهوم جغرافیایی ایالت و شهر جیرفت در دوران اسلامی؛ از سده‌های نخستین تا اوایل سده هشتم هجری^۱

میثم شهسواری^۲

تاریخ ارسال: ۹۷/۹/۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۲/۱۷

چکیده

در منابع و متون کهن اعم از تاریخی و جغرافیایی به شهر جیرفت اشاره‌هایی اندک اما معتنا بهی شده است. اگرچه این مقدار به درک کامل و حتی ناقصی از اوضاع و شرایط این شهر در گذشته نمی‌انجامد، اما دربر دارنده نکات مهمی است که برای درک هرچه کامل‌تر اوضاع و احوال سرزمین جیرفت در گذشته تعیین‌کننده است. در مقاله پیش‌رو اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و مراجعه به متون دست اول گردآوری شده و روش پژوهش توصیفی - تحلیلی از نوع «تحلیل محتوا» هستند. نتایج این پژوهش به‌طور کلی چنین هستند: شهر جیرفت پیش از حمله عرب نیز وجود داشته است. این شهر تا سده ششم هجری همچنان اهمیت خود را حفظ کرد و همواره از کانون‌های مهم تحولات منطقه جنوب شرق ایران بود. اما از این زمان به بعد رفته‌رفته و نه یکباره جیرفت، اهمیت خود را به عنوان یک مرکز شهری از دست داد و با اینکه این نام (جیرفت) - بنا به متون - همچنان مورد استفاده قرار می‌گرفت؛ اما در همان متون هیچ‌گاه نشانی از شهر جیرفت وجود ندارد. در حقیقت منظور از جیرفت در این متون نه یک شهر یا مرکز شهری که یک ناحیه جغرافیایی وسیع در جنوب ایالت کرمان بوده است. واژه‌های کلیدی: جیرفت، محوطه باستانی شهر قدیم جیرفت، سده‌های اولیه تا میانی هجری، باستان‌شناسی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.23140.1843

۲. دانش آموخته دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس؛ shahsavar2891@gmail.com

مقدمه

شهرستان کنونی جیرفت، از حیث پژوهش‌های باستان‌شناختی منطقه مهمی به‌شمار می‌رود. وجود محوطه‌های عظیم و مهمی مانند کنارصندل، قلعه کوچک و شهر قدیم (دقیانوس) در محدوده این شهرستان حکایت از این اهمیت دارند. در حال حاضر و با توجه به پژوهش‌های صورت‌گرفته دو محوطه کنارصندل و شهر قدیم را می‌توان مراکز منطقه وسیع یادشده به ترتیب در دوره‌های مفرغ و سده‌های اولیه تا میانی هجری دانست. اگرچه این ادعا در حال حاضر تنها در حد یک فرض و گمان است اما شاید بتوان برای قلعه کوچک نیز چنین مرکزی (دست‌کم در دشت جیرفت) در دوره‌های تاریخی متصور شد؛ متأسفانه با وجود شناسایی ده‌ها تپه و مکان باستانی شناسایی‌شده متعلق به این دوره‌ها - که نشان از شکوفایی منطقه در این زمان دارند - درباره‌ی دوره‌های تاریخی هیچ اطلاعات تاریخی و جغرافیایی وجود ندارد (بنگرید به شهسواری، ۱۳۸۸: ۱۳).

در نخستین نگاه شاید چنین تصور شود که چون این منطقه دارای اهمیت چندانی نبوده در نتیجه در متون نیز اشاره زیادی به آن نشده است اما شواهد و یافته‌های باستان‌شناختی خلاف این استنتاج را نشان می‌دهند. شناسایی ده‌ها مکان باستانی بزرگ متعلق به دوره‌های تاریخی در منطقه و وجود محوطه عظیم شهر قدیم جیرفت موسوم به دقیانوس (یا کلنگی) در نزدیکی شهر امروزی جیرفت با بیش از ۱۹۰۰ هکتار مساحت متعلق به دوره اسلامی، پژوهشگر را دچار تعارضاتی می‌نماید. این مقاله افزون بر پرداختن به این مسئله می‌کوشد تصویری از جیرفت در منابع و متون تاریخی و جغرافیای تاریخی معتبر با هدف کمک به شواهد باستان‌شناختی ارائه نماید. مهم‌ترین پرسش‌هایی که در این مقاله به آن‌ها پرداخته شده است - پرسش‌هایی که می‌توان با اطلاعات موجود در متون پاسخی برای آن‌ها یافت - عبارتند از: منظور از جیرفت در منابع و متون تاریخی کدام مناطق بوده است؟ سیر تحول شهر و شهرنشینی در دوره اسلامی در جیرفت چگونه بود؟

این مقاله در چند بخش تلاش کرده است به این پرسش‌ها پاسخ دهد؛ در دو بخش نخست به بررسی منابع مختلف شامل پژوهش‌های معاصر، متون تاریخی و متون جغرافیای تاریخی پرداخته و در گام سوم مختصراً جغرافیای امروزی منطقه را مورد توجه قرار داده است. سپس در چهارمین بخش با رصد جیرفت (هر جا و به هر عنوانی که نام جیرفت یا نام‌های وابسته به آن مانند قمادین و هلیل‌رود و...) در متون یادشده سیما و تصویری از جیرفت و اوضاع و احوال آن تا سده‌های میانی هجری ارائه شده است. در بخش پنجم به تحلیل موارد ارائه‌شده در بخش پیشین و نقد آن‌ها پرداخته شده است. پژوهش حاضر دارای نظامی کیفی و به لحاظ

هدف از نوع بنیادی است. در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی نخست مندرجات متون، اعم از متون هم‌زمان و متون متأخر و نیز پژوهش‌های پژوهشگران معاصر، درباره موضوع مورد بحث گردآوری شده و سپس مورد تحلیل و بحث قرار گرفته‌اند.

۱. پیشینه پژوهش‌های صورت گرفته

در زمینه تاریخ و جغرافیای تاریخی جیرفت افزون بر فصل کرمان کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی (لسترنج، ۱۳۷۳) مهم‌ترین این آثار به این شرحند: «تاریخ جیرفت و کهنوج» نوشته ذبیح‌الله صفا (صفا، ۱۳۷۲)، رساله دکتری حمیده چوبک با عنوان «تسلسل فرهنگی جازموریان - شهر قدیم جیرفت در دوران اسلامی» (چوبک، ۱۳۸۳)، دو مدخل یکی در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (چوبک، احمدی، ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۴۵) و دیگری در دانشنامه جهان اسلام (بادنج، ۱۳۸۶: ۵۶۷-۵۷۱) وجود دارد که ارزش این دو یکسان نیست هر دو مدخل با این‌که دربر دارنده اطلاعات گزیده و مفیدی درباره جیرفت در دوران اسلامی هستند اما به‌کُنه مطلب ورود نکرده‌اند. در مدخل جیرفت دانشنامه جهان اسلام - با وجود اطلاعات بسیار خوبی که ارائه می‌کند - سهو عظیمی در توضیح حدودات محوطه شهر دقیانوس رخ داده است که مغشوش و نادرست است (همان: ۵۶۸). مقاله مفید امیرحاجلو (۱۳۹۳) که با رویکردی بوم‌شناختی به مطالعه شهر قدیم جیرفت پرداخته و آن را در سه مرحله شکل‌گیری، گسترش و تخریب مورد مطالعه قرار داده است، از پژوهش‌های ارزشمند در این زمینه به شمار می‌رود. نگارنده به همراه موسوی‌حاجی نیز در مقاله‌ای روند تخریب شهر قدیم را به صورت وارونه و با مطالعه روند توسعه و گسترش شهر امروزی جیرفت مورد بحث قرار داده است (موسوی‌حاجی و شهبواری، ۱۳۹۲). دو پژوهش خداوردی تاج‌آبادی (خداوردی تاج‌آبادی، ۱۳۸۶) و اعتصامی (اعتصامی، ۱۳۹۱) نیز در بردارنده نکات مهم و مفیدی درباره منطقه در سده‌های نخستین هجری هستند.

جیرفت در متون فارسی و اسلامی

در این بخش به جهت ارایه بهتر اطلاعات و به‌دست‌دادن نظم، تلاش شده است مطالب به صورت سده به سده ذکر شوند. از آن روی که در این متن مرتباً از جیرفت قدیم و شهر قدیم جیرفت یاد شده است، پیش از پرداختن به این قسمت، شایسته است اندکی درباره محل این شهر قدیم توضیح داده شود. برپایه کاوش‌های باستان‌شناختی، می‌توان مرکز کوره یا ولایت جیرفت را محوطه باستانی موسوم به «شهر دقیانوس»^۱ و یا «کَلِنگی» دانست که در سمت غرب

۱. نام دقیانوس را که امروزه بر این شهر یا ویرانه‌های آن اطلاق می‌شود، تنها می‌توان تا حدود ۱۳۰ سال پیش در

شهر جیرفت و تقریباً چسبیده بدان است. این محوطه بسیار بزرگ - که بقایای آن در محدوده‌ای به مساحت بیش از ۱۹۰۰ هکتار پراکنده شده است - در فاصله اندکی از شهر امروزی جیرفت، در محل روستای «بهجرد سفلی» واقع شده است.

فتح نهایی کرمان و جیرفت در سال ۲۳ هجری، آخرین سال خلافت عمر بن خطاب، صورت گرفت (طبری، ۱۳۷۵: ۲۰۱۴). ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۲۶۷. ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۳). بار دیگر در سال ۳۱ هجری در زمان خلافت عثمان، که مردم کرمان طغیان نموده بودند، مجاشع بن مسعود سلمی آن را گشود (بن اثیر، ۱۳۸۶: ۳۰۶. وزیر، ۱۳۸۵ الف: ۲۷۹). مورخانی مانند ناصرالدین منشی کرمانی (ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۴)، حمدالله مستوفی (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۷۱) و شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۷۸: ۱۵) هنگام حمله اعراب به ایران در صدر اسلام نوشته‌اند: «آن موضع (جیرفت) بیشه بود و در او سیب و ضاری (ضررساننده) بود، لشکر اسلام آن را پاک کردند و دیه‌ها ساختند و هریک به نام بانی اش موسوم کردند». در سده یکم، ولایت کرمان، به‌ویژه شهر جیرفت، از عمده‌ترین مراکز خوارج به‌شمار می‌رفت و مَهَلَب بن ابی صُفْرَه آزادی، در سال ۷۷ در آنجا با خوارج جنگید که منجر به شکست و رانده‌شدن آنان از جیرفت شد (ابن خلدون، ۱۳۶۴: ۲۵۳. وزیر، ۱۳۸۵ الف: ۲۸۸-۲۸۵. تقی‌زاده، ۱۳۰۹: ۷۰. نیز بنگرید به یاقوت حموی، ۱۳۸۳: ۱۱۸).

تا اواسط سده سوم هجری جز اشارات کوتاهی چندان نامی از جیرفت به میان نمی‌آید؛ بنا به ابن خردادبه متوفی به سال ۳۰۰ هجری (طباطبایی، ۲۵۳۵: ه)، جیرفت بزرگ‌ترین شهر کرمان بوده است (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۳۹). قدامه بن جعفر که در اواسط سده سوم هجری

نوشته‌های اعتمادالسلطنه (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸: ۲۳۶۲) جستجو کرد که به قول وزیر این نام از خرافات مردم جیرفت است (وزیری، ۱۳۸۵ ب: ۲۱۲). نخستین فصل کاوش‌های باستان‌شناختی در محوطه باستانی شهر قدیم جیرفت موسوم به شهر دقیانوس، در اسفند ماه سال ۱۳۸۱ خورشیدی آغاز و تا اردیبهشت ۱۳۸۳ ادامه یافت. در این فصل در قالب سه کارگاه حدود ۴۵۰ متر مربع کاوش شد. مساحت کاوش‌شده در فصل دوم - از اسفند ۱۳۸۳ تا اردیبهشت ۱۳۸۴ - به بیش از ۱۰۰۰ متر مربع در قالب هشت کارگاه و کاوش در گورستان شهر رسید. سومین فصل این کاوش‌ها از اواخر اسفندماه ۱۳۸۴ تا اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۸۵ در ادامه دو فصل گذشته انجام گرفت. در این فصل حدود ۱۴۰۰ متر مربع از محوطه در قالب ده کارگاه کاوش گردید. همچنین کار بررسی و تعیین حریم بخشی از شهر نیز آغاز شد. آخرین فصل این کاوش‌ها (فصل چهارم) اسفند ۱۳۸۷ تا اردیبهشت ۱۳۸۸ خورشیدی بود. به‌طورکلی تا پایان فصل سوم کاوش‌های باستان‌شناختی شهر قدیم جیرفت به سرپرستی سرکار خانم چوبک، کاوش در ۱۱ کارگاه، در پنج منطقه از شهر به‌همراه کاوش در گورستان شهر در منتهی‌الیه غربی آن صورت گرفت. این منطقه‌ها عبارتند از منطقه بازار و حمام، منطقه موسوم به ارگ در سمت جنوب شرق محل بازار، مسجد در سمت شرق محل بازار و منطقه صنعتی در سمت جنوب غرب محل بازار (یک سازه با حوض و پلان عجیب که کاربرد آن مشخص نشد و یک کوره سفال‌پزی).

می‌زیست (غفار، ۱۳۷۰: ۳۲-۳۳) جیرفت را یکی از سه شهر اصلی کرمان دانسته است (قدامه بن جعفر، ۱۳۷۰: ۱۳۸).

در سده سوم هجری به نقل از اعلاق‌النفسه، جیرفت یکی از کوره‌های شش‌گانه کرمان (به نام‌های بردسیر، سیرجان، نرماشیر، بم، جیرفت و هرمز) بوده است (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۲۴). یعقوب لیث صفاری آنجا را در سال ۲۵۴ (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۱۳) پس از سرکوبی اهالی متمرّد جیرفت و قوم قفص (کوفچ) تسخیر کرد (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۷۶). افضل‌الدین کرمانی به کوتاهی در این باره نوشته است: «چون یعقوب لیث صفار به کرمان آمد اهل جیرفت عصیان و تمرّد نمودند و شوکت اهل جیرفت در ناحیتی بود که آن را کوه بارجان خوانند و آنجا سروری بود با کوفچ و دزد و پیاده بسیار. یعقوب لیث او را به لطایف‌الحیل در قبض آورده و به قلعه بم فرستاد و آنجا هلاک شد و شوکت اهل جیرفت از آن بشکست» (افضل‌الدین کرمانی، ۲۵۳۵: ۱۲۲).

به نقل از وزیری، حکمرانان کرمان تا سال ۲۹۵ هجری از سوی صفاریان معین می‌شدند (وزیری، ۱۳۸۵ الف: ۳۱۷). به گفته وی «عمّال یعقوب در کرمان به عدل و انصاف حکمرانی کرده و ابنیه عالی بنا نهادند خصوصاً در جیرفت، و چون عمرو بن لیث بعد از برادر راتق و فاتح مهام سلطنت گردید در سنه ۲۷۷ هجری به کرمان آمد و در شهر جیرفت مسجدی بنا نمود که بعضی از مورخان آن را بر مسجد عتیق در شیراز تفضیل داده‌اند» (همان: ۳۱۶). در *عقد‌العلی* از مسجدی به نام مسجد عمر (افضل‌الدین کرمانی، ۲۵۳۵: ۱۲۷) یاد شده است که باستانی‌پاریزی در حاشیه همین صفحه و ذیل این مسجد، آن را مربوط به عمر بن عبدالعزیز دانسته است (باستانی‌پاریزی، ۲۵۳۵: ۱۲۷). در کاوش‌های باستان‌شناختی شهر قدیم جیرفت بقایای مسجدی در بخش شرقی محوطه به دست آمد که تاکنون حدود ۲۰۰۰ متر مربع از آن کاوش شده است. چوبک، سرپرست کاوش‌های شهر قدیم جیرفت، نیز ستون‌های شبستان مسجد (شبستان واقع در جنوب حوضچه یا وضوخانه) را با پایه مستطیلی، بدنه نیم‌بیضی، چیدمان آجرهای دو تایی و اندود ساروج و گچ، متعلق به سده سوم هجری می‌داند و احتمال می‌دهد این مسجد همان مسجدی باشد که طبق متون تاریخی عمرو لیث صفاری در جیرفت ساخته است و ادامه می‌دهد که در دوره‌های مختلف تغییرات و تعمیراتی در کف و ستون‌های آن ایجاد شده به گونه‌ای که مطمئناً از این مسجد در دوره سلجوقی نیز استفاده شده است.

تا سال ۳۲۴ هجری (باستانی‌پاریزی، ۱۳۸۵ الف: ۳۳۰) که معزالدوله دیلمی عزم تصرف کرمان می‌کند خبری از اوضاع جیرفت در دست نیست. شهر جیرفت در سده‌های سوم و چهارم هجری — که ایالت کرمان در دست دیلمیان بود — در حدود چهار کیلومتر مربع

(استخری: ۱۴۳. ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۷۷. جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۳۱. حدودالعالم، ۱۳۶۱: ۱۲۶) وسعت داشته و از استخر بزرگ‌تر بوده است (مقدسی: ۶۸۸). مقدسی همچنین نوشته است این شهر دژی با چهار دروازه داشته است که با نام‌های: «دروازه شاپور»، «دروازه سیرجان»، «دروازه بم» و «دروازه مصلی» نامیده می‌شده‌اند و مسجد جامع شهر که از آجر ساخته شده بود، نزدیک دروازه بم قرار داشت (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۸۸).

در سال ۳۲۴ پس از شکست و فرار ابن الیاس حاکم کرمان، معزالدوله به سمت جیرفت آمد. او در جیرفت با طوایف قفص و بلوچ جنگی سخت کرد که تقریباً شکست خورد (همان: ۳۳۱) و حتی یک دستش نیز در این جنگ قطع شد (بنگرید به همان: ۳۳۱). افضل‌الدین کرمانی محل این درگیری را دلفارد دانسته است (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۸۳: ۹۶) ابن اثیر داستان را چنین نوشته است: «چون احمد معزالدوله نزدیک جیرفت رسید قاصد علی بن زنگی معروف به علی کلویه که رئیس قفص و بلوچ بود و او و اجدادش مدت‌ها بر آن نواحی تسلط داشته‌اند، بدو رسید و پیشکشی برای ابن بویه فرستاد اما سردار دیلمی ابتدا نپذیرفت و با اهالی جیرفت صلح کرد و در ظاهر با علی کلویه نیز مصالحه نمود اما پس از این صلح، ناگهان سپاهیان دیلمی به قفص‌ها حمله بردند» (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۴۸۷۸-۴۸۸۰. نیز بنگرید به نویری: ۱۸۱). «کوفجان رها کردند تا معزالدوله با لشکر در شعب درفارد - همان دلفارد- آمد، سر عقبه از دو جانب بگرفتند و اکثر لشکر او را هلاک کردند و یک دست از معزالدوله بیفکنند» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۸۳: ۹۶). «علی کلویه در میان کشتگان معزالدوله را دید که به حال مرگ افتاده است، او را برگرفت و به جیرفت برد و به اطبا سپرد و معالجت یافت و از معزالدوله عذر تمام خواست و نامه‌ها پیش عمادالدوله (برادر بزرگ‌تر) فرستاد و گفت که غدر و حيله از معزالدوله شروع شد و عمادالدوله عذرش را پذیرفت و برین معنی صلح کردند» (ابن اثیر، ۱۳۸۲: ۴۸۸۰. نیز بنگرید به نویری، ۱۹۸۵: ۱۸۱). تا اواسط سده پنجم ایالت کرمان در تصرف دیلمیان بود.

قاورد بن چغری بیگ داوود، در ۴۴۳ (خبیصی‌حسینی، ۱۳۸۶: ۳۴۳) نیز بنگرید به افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۸۳: ۹۸) و تقریباً هم‌زمان با تأسیس دودمان سلجوقی در ایران، دودمان «سلجوقیان کرمان» یا سلاجقه کرمان را در کرمان بنیاد گذارد که به مدت ۱۴۶ (ستارزاده، ۱۳۸۴: ۱۷۰) سال حکومت کرد. وی اقوام کوفج را سرکوب و جیرفت را تسخیر کرد. طبق جغرافیای حافظ ابرو «در این زمان گرمسیرات کرمان در دست کوفج بود و به روزگار دیلم متغلب شده بودند و جمله گرمسیر را از جیرفت تا لب دریا فرو گرفته و تا حدود فارس و عراق و سیستان و خراسان تاخت می‌کردند و کاروان‌ها می‌زدند» (شهاب‌الدین عبدالله خوافی،

۱۳۷۸: ۲۳). ماجرای سرکوب کوفج‌ها به دست ملک قاورد نیز بسار جالب توجه است که محمد ابراهیم مفصل بدان پرداخته است (خبیصی حسینی، ۱۳۸۶: ۳۳۰-۳۳۸).

در ۲۰ ساله پایانی این دودمان در پی جنگ‌های خانمان برانداز سه مدعی سرسخت تاج و تخت (پسران ملک طغرل)، امنیت به کلی از شهرهای کرمان رخت بر بسته بود و هر طرفِ هزیمت یافته، زمانی که چیرگی می‌یافت، به قلع و قمع مخالفان خود می‌پرداخت؛ شش بار غارت شدید جیرفت از سوی گروه‌های مختلف در سال‌های ۵۶۶، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۵ و ۵۷۷ هجری (بنگرید به محمد ابراهیم، ۱۳۸۶: ۴۰۲-۵۲۲) این شهر بزرگ و آباد را چندان به ویرانی کشید که پس از هجوم وحشیانه قوم غز به سال ۵۸۲ هجری، کارش یکسره شد و دیگر هرگز روی آبادانی به خود ندید و پس آن بود که مسیر قافله‌ها و کاروان‌ها دیگر از جیرفت قطع شد و قافله‌داران، قافله‌های خود را از طریق بنادر- توضیح این‌که در این زمان یکی از مهم‌ترین بندرهای خلیج فارس بندر هرموز در محل شهر فعلی میناب بود که به عنوان بندر کرمان به شمار می‌رفت - دیگر عبور دادند و سهمیه اقتصادی کرمان بهره تجار لاری و شیرازی و اتابکان سلغری و ملوک ایک گردید (باستانی‌پاریزی، ۱۳۸۶: ۳۰)، چه در این‌جا راهی که از خلیج فارس و بندر هرموز می‌آمد، با راهی که از هندوستان و طریق جالق می‌آمد متصل می‌شد، و مال‌التجاره‌ای که از هند می‌آمد از جیرفت به سایر ولایات می‌رفت (بارتولد، ۱۳۵۸: ۱۶۵).

در سال ۵۷۵ هجری، جیرفت با حمله وحشیانه غزهای رانده شده از سرخس، به کلی ویران شد چنان‌که به نوشته «ناصرالدین منشی کرمانی: غزها خشت از خشت جیرفت برداشتند» (ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۸). پس از آن جیرفت مدتی، در دوره «ملک دینار غز» (والی کرمان، متوفی ۵۹۱)، در آرامش نسبی به سر برد (همان: ۱۹). در شلوغی‌های پس از مرگ ملک دینار، «اعیان و اکابر کرمان کسان فرستادند پیش ملک قطب‌الدین مبارز به شبانکاره به تسلیم ملک کرمان او را موعود کردند... ملک قطب‌الدین مبارز و برادرش نظام‌الدین محمود به کرمان آمدند و هر دو بر تخت قاوردی نشستند» (خبیصی حسینی، ۱۳۸۶: ۶۳۰). شهاب‌الدین عبدالله خوافی، ۱۳۷۸: ۳۸-۳۹). در نخستین نبردی که میان شبانکارگان و غزان درگرفت، غزان شکست خوردند و به جیرفت رفتند. جالب این‌جاست که اهالی جنوب نیز با غزان هم‌پیمان شدند، خبیصی حسینی این ماجرا را چنین روایت کرده است: «امیر هرموز با غز وضع صلح نهاد و کوچ و بلوچ نواحی گرمسیر به امیر هرموز اقتدا نمودند و در مخالفت با امرای ایگ همه یک‌دل و یک‌کلمه شدند» (خبیصی حسینی، ۱۳۸۶: ۶۳۰) که نهایتاً به شکست غزان منتهی شد. روایت حافظ ابرو تفاوت مختصری با این گزارش دارد که در صورت درست‌بودن متضمن

نکته مهمی است؛ وی هم‌پیمانان غز را چنین برشمرده است: «ملک هرموز، بلوچان، حشم کوفج و گرمسیر» (شهاب‌الدین عبدالله خوافی، ۱۳۷۸: ۳۹). اگر همان‌گونه که اشاره شد شهاب‌الدین خوافی دچار سهو نشده باشد در قرار دادن یک واو میان حشم کوفج و گرمسیر از این گزارش می‌توان به تفکیک کوفج یا کوچ‌ها از دیگر مردم گرمسیر اشاره کرد، به عبارت دیگر کوچ‌ها بخشی از ترکیب جمعیتی منطقه جنوب کرمان و جیرفت بوده‌اند.

یاقوت حموی (۵۹۴-۶۲۶ق) از ولایتی به نام جردوس نام برده «که از کارگزاری کرمان است و مرکز آن جیرفت باشد» (یاقوت حموی، ۱۳۸۳: ۳۸؛ قزوینی، ۱۳۷۶: ۲۳۶-۲۳۷). این تنها جایی است که از این نام ذکری رفته است. باستانی‌پاریزی بی‌آن‌که مستندات ارائه نماید جردوس را مُحرّف و تغییریافته گدروزیا دانسته است (باستانی‌پاریزی، ۱۳۸۶: ۳۳۲). یاقوت حموی ذیل مدخل جیرفت در این دوره جیرفت را «شهری بزرگ از شهرهای برجسته کرمان و زیباترین و گسترده‌ترین آن‌ها» دانسته است (یاقوت حموی، ۱۳۸۳: ۱۱۸). توجه به شرایط سیاسی جیرفت مقارن زمان تألیف کتاب بین سال‌های ۶۱۵-۶۲۰ (منزوی، ۱۳۸۳: سیزده) و نیز با توجه به منابع مورد استفاده یاقوت [یکی از آن‌ها استخری] به نظر نمی‌رسد بتوان این توصیف وی از جیرفت را متعلق به روزگار خود او دانست. زیرا در این زمان، جیرفت رفته‌رفته عملاً اهمیت خود را به‌عنوان یک مرکز شهری مهم از دست داده و تنها به‌عنوان یک منطقه جغرافیایی مطرح بود (موسوی‌حاجی و شهسواری، ۱۳۹۲). این منطقه در سال ۶۱۹ هجری (محمدابراهیم، ۱۳۸۶: ۶۶۴. وزیری، ۱۳۸۵ الف: ۴۲۶)، به دست قراختاییان (قتلغ‌خانین) افتاد (ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۲-۲۴).

در کنار روایت مارکوپولو که در اواسط سده هفتم میلادی از این منطقه می‌گذشت نه از جیرفت که از ویرانه‌های شهر قمدین نام برده است (Marco Polo, 1903: 97). سایکس، ۱۳۶۸: ۱۴۹. گابریل، ۱۳۴۸: ۶۱-۶۲) روایت دیگری نیز در تاریخ شاهی موجود است که تناقضی — با توجه به هم‌زمانی تقریبی دو روایت — با گفته مارکوپولو دارد: در سال ۶۷۶ هجری در جریان یکی از حملات نکودریان، طایفه‌ای ساکن در افغانستان یا سیستان، در یکی از حملات خود به منظور تاراج ایالت کرمان، پس از غارت بم به طرف جیرفت می‌روند. در جیرفت ترکان یا تراکمه‌ای که آن‌جا ساکن بودند در حصار قمدین پناه می‌گیرند و به این ترتیب نکودریان ناکام شده و متوجه هرموز می‌شوند (تاریخ شاهی، ۲۵۳۵: ۲۶۸).^۱

۱. جماعت تراکمه که در جیرفت بودند چون این خبر شنودند به حصار قمدیر (قمدین) متحصن شدند و زن و بچه و بار و بنه و چهارپای به حصار نقل کرد و خود کمان‌ها به زه آورده و در پس دیوارهای حوالی حصار کمین ساخت بر اندیشه آن‌که اگر سواری چند بر عزم تاختی روی به حوالی حصار آرند، جماعت کمانداران، ایشان را

۲. تحلیل

الف) وجود سکه‌هایی با نام خلیفه اموی عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶ هجری) به ضرب سال ۸۴ هجری و دارالضرب جیرفت (چوبک، ۱۳۸۳: ۱۹۱) و اشاره برخی متون از جمله افضل‌الدین کرمانی که جیرفت و بم را از بردسیر [منظور شهر کنونی کرمان] قدیم‌تر دانسته است (افضل‌الدین کرمانی، ۲۵۳۶: ۱۲۲) خلاف گفته مورخانی را نشان می‌دهد که قائلند شهر جیرفت پس از زمان حمله اعراب و در واقع توسط ایشان بنا نهاده شد. در حقیقت به نظر می‌رسد یک مرکز شهری در منطقه در سده یکم و هم‌زمان با حمله اعراب وجود داشته است.

ب) با وجود سرکوب‌های مکرر از سوی حکمرانان عرب ظاهراً اهالی منطقه دستکم بخش‌های کوهستانی - منطقه جبال‌بارز - آن (بنگرید صفا، ۱۳۹۰: ۱۱۲) تا اواسط سده سوم هجری، پیرو آیین زردشت ماندند و اسلام را رسماً در آن دوره نپذیرفتند. آنان سرانجام در روزگار بنی‌عباس اسلام را پذیرفتند (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۷۶. شهاب‌الدین عبدالله خوافی، ۱۳۷۸: ۲۰). دربارهٔ جوّ مذهبی این دوره آگاهی چندانی وجود ندارد اما به نظر می‌رسد در این زمان جیرفت شیعه‌نشین نیز بوده است. یاقوت حموی در معجم‌البلدان از محمد بن هارون نسب‌شناس نام برده که از مهالبه یا مهلبیان و افراطی در شیعه‌گری (یاقوت، ۱۳۸۳: ۱۱۸) بوده است. دربارهٔ زمان زندگی وی خبری در دست نیست و تنها می‌توان از نقل قول یاقوت از رهنی - محمد بن بحر بن سهل شیبانی، متوفی به پیش از ۳۴۰ هجری (پیروزفر و اکبرزاده یزدی، ۱۳۹۵: ۸۱) - یاد کرد طبق آن رهنی وی را زمانی که بسیار پیر بوده ملاقات کرده است (یاقوت، ۱۳۸۳: ۱۱۸).

ج) یکی از مباحث مهمی که درخصوص محوطه باستانی شهر قدیم وجود دارد بحث دیوار یا باروی سرتاسری بر گرد این شهر است. در متون چند اشاره به این مسئله شده است: نخست اشاره مقدسی به چهار دروازه است، دوم اشارات محمدابراهیم البته به نقل از افضل در ماجرای فرار ایرانشاه سلجوقی و ماجرای عمادالدین مغونی، و سوم اشاره حافظ ابرو. با توجه به این اشارات به نظر می‌رسد شهر جیرفت فاقد یک دیوار یا باروی سراسری - که تمام شهر را در برگیرد - بوده است زیرا نه در متون و نه در بررسی‌های باستان‌شناختی محوطه شهر قدیم جیرفت [موسوم به شهر دقیانوس] هیچ نشانی از چنین بارویی نیست. محمدابراهیم

به تیر از حومه و حوالی حصار دور دارند. لشکر یاغی چون به نزدیکی حصار راندند بر حوالی آن چالشی کردند و تیری چند بر یکدیگر انداختند و لختی به تیر خسته شدند، چون زخم تیر تراکم دیدند دانستند که از پیکار ایشان جز هلاک مرد و مرکب حاصلی دیگر نباشد متفرق گشتند و روی به رودبار نهادند و علی‌الرسم چهارپایانی که یافتند و هر سپاهی که دیدند کشتند و زن و بچه را عایا اسیر گرفتند و به حوالی هرموز رفتند و ...» (تاریخ شاهی، ۲۵۳۵: ۲۶۸). در سفرنامه مارکوپولو از قراواناس ۱ یاد شده که شاه آن‌ها نگوید نام داشته است.

خبیصی حسینی گزارش کرده است بعد از این که به ایرانشاه سلجوقی «نسبت الحاد کردند و علما به اباحت خونش فتوا دادند، خواص و عوام کرمان بر او خروج کردند، ایرانشاه خود را از آن غوغا بیرون افکند و روی به گرمسیر نهاد چون به جیرفت رسید گفت این جا حصاری نیست که مرا پناهی باشد...» (خبیصی حسینی، ۱۳۸۶: ۳۷۹). در واقع به همین دلیل است که این شهر همواره به آسانی دستخوش غارت گروه‌های مهاجم می‌شده است؛ اما یک دژ یا ارگ داشته است که آثار آن در نیمه شرقی محوطه باستانی به خوبی دیده می‌شود. در فاصله حدود ۲۰۰ متری جنوب شرق محل حمام و بازارچه یک محدوده مستطیل شکل وجود دارد که باستان‌شناسان (علیدادی سلیمانی و شهسواری، ۱۳۹۲: ۵۵) احتمال می‌دهند که این بخش مربوط به ارگ شهر است که ابعادی در حدود ۴۵۰×۴۰۰ متر داشته است. این بارو در تصاویر هوایی به خوبی قابل تشخیص است. در همان متن و نیز جغرافیای حافظ ابرو نیز اشاره‌ای به یک حصار در جیرفت شده که به نقل از مؤلفان توسط قطب‌الدین مبارز شبانکاره‌ای ساخته شده بود (خبیصی حسینی، ۱۳۸۶: ۶۵۵. شهاب‌الدین عبدالله خوافی، ۱۳۷۸: ۴۵). این که این حصار در کجا قرار داشته مشخص نیست، البته به نظر می‌رسد مؤلفان فوق به اشتباه این حصار را به وی [قطب‌الدین] منتسب کرده‌اند زیرا قبل از وی نیز چنین حصاری وجود داشته است. محمدابراهیم گزارش کرده است: «در سال ۵۹۰ زمانی که ملوک ایچ به فرماندهی امیرقطب‌الدین مبارز و امیر نظام‌الدین محمود با ده‌هزار سوار و پیاده به جیرفت رسیدند عمادالدین مغونی شحنة جیرفت، ایشان را تمکینی نکرد و بیرون نیامد، آنها نیز توقف ننموده روی به شهر بردسیر نهادند» (خبیصی حسینی، ۱۳۸۶: ۶۳۱). درباره این حصار دو نظر می‌توان ابراز داشت: الف) وی همان ارگ واقع در بخش شرقی شهر را تعمیر کرده و از آن به عنوان قلعه استفاده کرده است؛ ب) وی قلعه‌مانند محقری در بخشی از محدوده شهر برپا کرده است. باتوجه به عکس‌های هوایی در حال حاضر خاکریزهایی با شکل گرد در سمت جنوب شرق ارگ یادشده مشاهده می‌شود که شاید بتوان برای آنها چنین خاصیتی را در نظر گرفت. پیش‌تر اشاره شد که در محوطه باستانی موسوم شهر دقیانوس (یا شهر قدیم جیرفت) — آثار سطحی در آن در محدوده بسیار وسیعی در حدود ۱۹۰۰ هکتار پراکنده‌اند — به غیر از بقایای یک باروی عظیم چهارگوش در قسمت شرقی محوطه، هیچ آثاری از دیواری سراسری بر گرد شهر مشاهده نمی‌شود. این مسئله با توجه به موقعیت محوطه، وسعت آن و اهمیت این شهر به واسطه کشاورزی و تجاری پرسش‌برانگیز است زیرا با توجه به قرار داشتن این شهر در دشتی هموار بدون هیچ قابلیت دفاعی طبیعی و توجه همیشگی گروه‌های غارتگر به آن، وجود یک دیوار دفاعی به نظر بسیار ضروری می‌رسید. وجود دروازه‌هایی که مقدسی به آن‌ها اشاره کرده لزوماً به معنی وجود یک دیوار یا بارو نیست؛ نشان دادن این که آیا چنین دروازه‌هایی —

منظور بنا و سازه آن‌هاست - وجود داشته در حال حاضر امکان‌پذیر نیست اما می‌توان با توجه به نام دو مورد از آن‌ها یعنی بم و سیرجان دو فرض را مطرح کرد: یک این‌که منظور مقدسی صرفاً بیان جهت خاصی بوده است، به این معنی در بم یعنی ضلع شرقی شهر و در سیرجان یعنی ضلع شمالی و شمال‌غربی شهر به واسطه قرار گرفتن این دو شهر در دو جهت یادشده و دوم این‌که این باروها نه در باروی دور تا دور شهر که در باروی ارگ شهر جای داشته‌اند.

د) کوره یا ولایت جیرفت در سده پنجم، در واقع نصف جنوبی ایالت کرمان تا دریا را در برمی‌گرفت و شامل تمام شهرستان‌های کنونی جنوب استان و نیز میناب (همان هرموز متون که در واقع بندرگاه ایالت کرمان به شمار می‌رفته است) و بندرعباس (احتمالاً همان سورو متون) می‌شد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۸۱). به نظر می‌رسد چنین وضعیتی پیش از این سده نیز وجود داشته زیرا همواره در متون نخستین ایالت کرمان تا دریا ادامه داشته است. در واقع تا سال ۱۳۵۵ نیز چنین تقسیم‌بندی‌ای، البته منهای شهرهای واقع در استان هرمزگان، همچنان وجود داشت و در این سال با جدا شدن کهنوج از جیرفت و تبدیل آن به یک شهرستان جدید، منطقه جنوب استان کرمان به دو شهرستان تقسیم شد.

ه) به نظر می‌رسد محله معروف قمدین در طول سده پنجم شکل گرفته باشد زیرا پیش از این نشانی از آن نام در منابع دیده نمی‌شود (بادنج، ۱۳۸۶: ۵۷۰). این محله ظاهراً به بخشی از شهر جیرفت گفته می‌شد که احتمالاً خارج از شهر قرار داشته است که به‌نوشته خبیصی حسینی به نقل از افضل‌الدین کرمانی: «مخزن نفایس چین، ختا، هندوستان، حبشه، زنگبار، روم، مصر، ارمینیه، آذربایجان، ماوراءالنهر، عراق، خراسان و فارس بود» (خبیصی حسینی، ۱۳۸۶: ۴۷۹). اهمیت این محله به حدی بوده است که در بیرون از مرزهای ایالت کرمان، جیرفت را با قمدینش می‌شناخته‌اند چنان‌که زمانی که مارکوپولو ماجراجوی فرنگی در سده سیزدهم میلادی مقارن حوالی سده هفتم هجری و پس از متروک شدن بخش بزرگی از شهر جیرفت از منطقه جیرفت گذر می‌کرده است از کامادی - صورت فرنگی شده قمدین - و نه از جیرفت نام می‌برد (سایکس، ۱۳۶۸: ۱۴۹؛ گابریل، ۱۳۴۸: ۶۱-۶۲). چوبک بقایای این مکان را در سمت شمال شرقی محوطه شهر دقیانوس (پشته بهجرد سفلی) و در سمت راست رودخانه هلیل دانسته و سفالینه‌های سده‌های هفتم و هشتم هجری نیز در آن دیده شده که نشانگر تداوم شهر و تغییر هسته شهری از محل قدیم یعنی پشته بهجرد به این محل می‌باشد (چوبک، ۱۳۸۳: ۲۲۶). شاید بتوان علت اشتها جیرفت به قمدین را افزون بر اهمیت تجاری این محله، همین تغییر دانست.

در این دوره (سلجوقیان کرمان) ایالت کرمان و به تبع آن شهر جیرفت، که پایتخت دوم یا پایتخت زمستانه این دودمان به شمار می‌رفت (بنگرید به بارتولد، ۱۳۷۲: ۱۶۴؛ باستانی‌پاریزی، ۱۳۸۶: ۳۳۲)، از رونق و شکوفایی فراوانی برخوردار شدند چنان‌که بارتولد جیرفت را یکی از پرثروت‌ترین بلاد تجارتي عالم اسلام دانسته است (بارتولد، ۱۳۷۲: ۱۶۴). در سده‌های پنجم و ششم هجری و در طول دوره سلجوقیان کرمان، نه تنها شهر جیرفت بلکه ایالت کرمان یکی از دوره‌های رونق خود را پشت سر گذارد. افزون بر اطلاعات متون، شواهد باستان‌شناختی نیز این رونق و شکوفایی را تأیید می‌کنند؛ از جمله ده‌ها تپه و محوطه متعلق به این دوره در سطح شهرستان جیرفت شناسایی شده است (چوبک، ۱۳۹۱: ۸۵).

و) برخی پژوهشگران از جمله بادنج مؤلف مدخل جیرفت در دانشنامه جهان اسلام، با استناد به نسوی (متوفی به ۶۴۷ هجری) صاحب کتاب سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، نابودی جیرفت را در اثر حمله مغول دانسته‌اند (بادنج، ۱۳۸۶: ۵۷۰) که با توجه به این عبارت سمط‌العلی (تألیف به سال ۷۱۵ تا ۷۲۰ هجری) به نظر می‌رسد که مغول هیچ‌گاه وارد کرمان نشد: «براق حاجب بنیانگذار دودمان قراختاییان کرمان، پس از قتل غیاث‌الدین بیزشاه برادر سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه رسل بر بندگی حضرت اوگتای قاآن فرستاد و اظهار ایللی و طاعت‌داری کرد و کشتن سلطان غیاث‌الدین را طراز حله مساعی جمیل خود دانست... و از آن حضرت حکم یرلیغ و تشریف و پایزه مقرون به سیورغامیشی فراوان و توشامیشی و تفویض ممالک کرمان و تشریف لقب قتلغ سلطانی درباره او نافذ گشت» (ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۵؛ نیز بنگرید به مستوفی قزوینی، ۱۳۶۲: ۵۲۹. — احتمالاً منبع حمدالله مستوفی سمط‌العلی بوده است — و وزیر، ۱۳۸۵: ۴۳۴). در واقع تنها اشاره‌ای که به حمله مغول به منطقه کرمان وجود دارد چیزی است که اقبال در تاریخ مغول نوشته است: در سال ۶۱۹ جغتای دستور داد سند و غزنین و کرمان و مکران ویران گردد تا اگر سلطان جلال‌الدین به این مناطق بازگردد برای او سپاهیانش هیچ‌گونه وسیله معیشت فراهم نباشد (اقبال، ۱۳۸۹: ۸۰). اما آیا این حمله واقعاً صورت پذیرفته یا خیر و کدام شهرها و روستاها را شامل می‌شده و آیا به جیرفت نیز رسیده است، پرسش‌هایی هستند که در این منابع به آن‌ها پرداخته نشده است.^۱

۱. البته در کتاب صحیفه الارشاد چنین آمده است: "در حینی که چنگیزخان بر کرمان مسلط گردید و تسخیر نمود، چندین سال در تصرف او و بعد از آن‌که از چنگیزخان به هلاکوخان نواده او منتقل شد، به تقریب این‌که از حاکم و اهل کرمان خیانت و بی‌اطلاعی به ظهور رسیده، آمده مدت سه سال قلعه کرمان را محاصره و بعد از آن‌که تسلط بر تسخیر آن یافت، شهر را تمام خراب و اهل او را به قتل رسانیده، اموالی که بود به نهب و غارت برده، متنفسی باقی نگذاشت" (ملا محمد مومن کرمان، ۱۳۸۴: ۲۱۲-۲۱۱). باستانی‌پاریزی در حاشیه همین مطلب به درستی نوشته است: "چنگیزخان هرگز به کرمان نرسید، بچه‌های خوارزمشاه مدتی آن‌جا بودند و به دست براق

هرچند که روند سقوط و ویرانی جیرفت مدت زمانی پیش از حمله مغول آغاز شده بود و حمله احتمالی مغول به مثابه تیر خلاصی بر پیکر نیمه جان این شهر بوده است. (ز) در خصوص علت فروپاشی این شهر در حال حاضر با قطعیت نمی توان اظهارنظری نمود اما همان گونه که از محتوای کلی متون برمی آید - با وجود همه کاستی ها و دشواری هایی که این متون دارند - فروپاشی به علت پدیده های ویرانگر طبیعی امثال سیل یا زلزله قابل پذیرش نیست و در هیچ متنی به چنین پدیده ای هیچ اشاره ای نشده است و شواهد باستان شناختی نیز وقوع چنین پدیده هایی را نشان نمی دهند. در نتیجه علل فروپاشی شهرنشینی را در جیرفت باید در عوامل انسانی جست، خاصه این که این اتفاق یکباره نبوده و به صورت روندی و آرام رخ داده است. البته بایستی تأکید کرد که در جیرفت تنها شهر و پدیده شهرنشینی دچار فروپاشی شد و زندگی در منطقه وسیعی که بعدها همچنان جیرفت نامیده شد به شیوه های دیگری روستانشینی، کوچ نشینی یا عشایری و به ویژه شیوه نیمه یکجانشینی ادامه یافت. در پژوهش های باستان شناسی محوطه های بسیاری زیادی متعلق به اوایل سده هفتم هجری به بعد، که عموماً در مناطق حاشیه ای جیرفت قرار دارند، شناسایی شده اند که هیچ کدام ویژگی های یک استقرار شهری را دارا نیستند. نگارنده در مقاله ای به توضیح این روند پرداخته است (موسوی حاجی و شهسواری، ۱۳۹۲).

نتیجه گیری

با توجه به بررسی ها و پژوهش های صورت گرفته و تطابق آن ها با یافته ها و کاوش های باستان شناختی در محوطه باستانی شهر قدیم جیرفت می توان مواردی را درباره این شهر و منطقه جیرفت مطرح کرد. این شهر برخلاف گفته و نوشته برخی از مورخان پیش از حمله عرب نیز وجود داشته و از مراکز شهری مهم ایالت کرمان در آن روزگار به شمار می رفته است. شهر جیرفت تا سده ششم هجری همچنان اهمیت خود را حفظ کرد و همواره از کانون های مهم تحولات دستکم ایالت کرمان بود؛ شواهد باستان شناختی این نظر را تأیید می کنند. منظور از جیرفت در منابع و متون تاریخی دستکم تا سده های میانی هجری، منطقه ای است برابر با جنوب استان کنونی کرمان به همراه بخش هایی از استان هرمزگان امروزی «چنان که در این دوران همواره هرموز (میناب فعلی) بندر کرمان به شمار می رفته است. این منطقه بنابر متون یادشده با عنوان ولایت جیرفت داخل در ایالت کرمان بوده است و تا سده

اخیر نیز همچنان چنین حالتی وجود داشت. مرکز این ولایت محوطه باستانی موسوم به شهر دقیانوس است که امروزه در سمت راست جنوب شهر امروزی جیرفت و چسبیده به این شهر واقع است. در حقیقت این محوطه بقایای همان شهر جیرفت است که در منابع و متون تاریخی و جغرافیایی کهن از آن نام برده شده است. اما از اواسط سده هفتم هجری به بعد رفته رفته و نه یکباره این شهر اهمیت خود را به عنوان یک مرکز شهری از دست می‌دهد و با اینکه نام آن (جیرفت) همچنان در متون به چشم می‌خورد اما در همان متون هیچ‌گاه نشانی از شهر جیرفت وجود ندارد و در واقع نام جیرفت در این متون به یک ناحیه جغرافیایی اطلاق می‌گردد. شواهد باستان‌شناختی بسیار اندکی متعلق به سده‌های هشتم هجری تا دوران معاصر در سطح محوطه یادشده وجود دارد. درباره ساختار شهر جیرفت در دوره‌های مختلف چیزی نمی‌توان گفت، با اینکه احتمال وجود دیواری سراسری که تمام شهر را دربرگیرد منتفی است، ولی فضایی محصور در محدوده محوطه باستانی یادشده وجود داشته که می‌توان کارکرد ارگ برای آن در نظر گرفت. از متون چنین پیداست که این فضا تا اواسط سده هشتم هجری همچنان مورد استفاده گروه‌های مختلف بوده است. درباره حمله مغول به منطقه اظهار نظر قطعی نمی‌توان کرد اما براساس شواهد متنی به نظر نمی‌رسد این منطقه مورد حمله قرار گرفته باشد. با این همه وجود امنیت در دوران پرآشوب مغول امتیازی برای منطقه جیرفت نشد و در جلوگیری از فروپاشی و متروک شدن شهر جیرفت تأثیری نداشت، به طوری که روند فروپاشی شهرنشینی که از چندین دهه پیش تر آغاز شده بود، در منطقه جنوب کرمان فعلی ادامه یافت.

منابع و مأخذ

- ۱- شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۷۸). *جغرافیای حافظ‌ابرو*، مقدمه تصحیح و تحقیق صادق سجادی. جلد سوم. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب.
- ۲- ابن خردادبه (۱۳۷۱). *مسالك و ممالک*. ترجمه سعید خاکرند، با مقدمه‌ای از آندره میکس. تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل.
- ۳- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۲). *تاریخ کامل*. برگردان حمیدرضا آذیر. جلد (۱۱). انتشارات اساطیر. چاپ یکم.
- ۴- ابن حوقل (۱۳۶۶). *سفرنامه*، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار. موسسه انتشارات امیرکبیر. تهران: چاپ دوم.
- ۵- ابن خلدون (۱۳۶۴). *العبر تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی. جلد (۲). تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ اول.
- ۶- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵). *اعلاق النفیسه*. ترجمه و تألیف دکتر حسین قره‌چانلو. تهران:

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۹۳

- انتشارات امیرکبیر. چاپ اول.
- ۷- استخری ابو عبدالله. احمد بن محمد (۱۳۴۷). *مسالك و ممالک*. به کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۸- اعتصامی، علی (۱۳۹۱). *ادیان و مذاهب کرمان از ورود اسلام تا پایان دوره سلجوقی*. کرمان: انتشارات خدمات فرهنگی.
- ۹- افضل الدین کرمانی، افضل الدین ابوحامد (۲۵۳۶). *عقدالعلی*. به تصحیح و اهتمام علیمحمد عامری نایینی. تهران: انتشارات روزبهان.
- ۱۰- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۲). [مقدمه]. *سمطالعلی اللحضره العلیا*. تألیف ناصرالدین منشی کرمانی، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۱۱- ----- (۱۳۸۹). *تاریخ مغول*، قم: انتشارات نیلوفرانه.
- ۱۲- امیرحاجلو، سعید (۱۳۹۳). «تبیین نقش متغیرهای بوم‌شناسی در حیات شهر اسلامی جیرفت». *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*. شماره ۷، دوره چهارم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: صص ۱۷۳-۱۹۲.
- ۱۳- امیرحاجلو، سعید و میثم شهسواری (در دست چاپ). «تحلیل سیستم دفاعی ساکنان دشت جیرفت در سده‌های نخست تا میانه هجری». *مجله مطالعات تاریخی*. انجمن ایرانی تاریخ.
- ۱۴- بارتولد، ولادیمیر (۱۳۷۲). *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*. ترجمه حمزه سردادور. تهران: انتشارات توس. چاپ سوم.
- ۱۵- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۸). *مرآةالبلدان*. جلد چهارم، با تصحیحات و حواشی به کوشش دکتر عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶- بادنج، معصومه (۱۳۸۶). «جیرفت»، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، جلد (۱۱). تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- ۱۷- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم (۲۵۳۵). [دبیاچه]. *تاریخ شاهی*. به اهتمام و تصحیح محمدابراهیم باستانی‌پاریزی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۸- ----- (۱۳۸۵). [حواشی و تعلیقات]. *تاریخ کرمان*. نوشته احمدعلیخان وزیری. تصحیح و تحشیه باستانی‌پاریزی. تهران: نشر علم، چاپ پنجم.
- ۱۹- ----- (۱۳۸۶). [حواشی و تعلیقات]. *سلجوقیان و غز در کرمان*. تحریر میرزا محمدابراهیم خبیصی حسینی. تصحیح و مقدمه باستانی‌پاریزی. تهران: نشر علم. چاپ اول.
- ۲۰- پیروزفر، سهیلا و فهیمه اکبرزاده یزدی (۱۳۹۵). «ارزیابی رجالیان درباره محمد بن بحر رهنی»، *دو فصلنامه علمی پژوهشی حدیث پژوهی*، سال هشتم، شماره شانزدهم: صص ۷۵-۹۸.
- ۲۱- *تاریخ سیستان* (۱۳۶۶). تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تهران: انتشارات پدیده خاور. چاپ دوم.
- ۲۲- *تاریخ شاهی* (۲۵۳۵). *تاریخ شاهی قراختاییان از مؤلفی ناشناخته در قرن هفتم هجری*. به اهتمام

- و تصحیح محمدابراهیم باستانی‌پاریزی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۳- چیهانی ا. (۱۳۶۸). *اشکال العالم*. ترجمه علی بن عبدالاسلام کاتب. با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری. تهران: شرکت به‌نشر. چاپ اول.
- ۲۴- چوبک، حمیده (۱۳۷۶). «یافته‌های گورهای سنگی چاهان»، *خلاصه مقالات دومین گردهمایی باستان‌شناسی ایران*. تهران: سازمان میراث فرهنگی (پژوهشگاه). چاپ اول.
- ۲۵- چوبک، حمیده، (۱۳۸۳). *تسلسل فرهنگی جازموریان - شهر قدیم جیرفت*. رساله دکتری. دانشگاه تربیت مدرس.
- ۲۶- چوبک، حمیده و محمدیوسف کیانی، (۱۳۸۳). «حوزه جغرافیایی جازموریان در بررسی‌های باستان‌شناسی». *فصلنامه مدرس*. دوره هشتم، شماره چهارم (پیاپی ۳۵): صص ۳۱-۶۹.
- ۲۷- چوبک، حمیده، (۱۳۸۵). [جازموریان (محوطه‌های باستانی)]. *دانشنامه جهان اسلام*، جلد (۱۰). تهران.
- ۲۸- چوبک، حمیده و محسن احمدی (۱۳۹۰). «جیرفت»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*. جلد (۱۹). تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۹- چوبک، حمیده (۱۳۹۱). «سفالینه‌های دوران اسلامی». *مجله مطالعات باستان‌شناسی*. دوره ۴، شماره ۱. بهار و تابستان ۱۳۹۱. شماره پیاپی ۵. صص ۸۳-۹۶.
- ۳۰- *حدودالعالم من المشرق الى المغرب* (۱۳۶۱). به کوشش دکتر منوچهر ستوده. تهران: انتشارات طهوری.
- ۳۱- خبیصی حسینی، محمدابراهیم (۱۳۸۶). *سلجوقیان و غز در کرمان*، به کوشش باستانی‌پاریزی. تهران: نشر علم.
- ۳۲- خداوردی تاج‌آبادی، محمد (۱۳۸۶). *تاریخ سیاسی و اجتماعی کرمان از ورود اسلام تا پایان آل بویه*، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- ۳۳- *دایرةالمعارف تشیع* (۱۳۹۱). زیر نظر احمد حاج‌سیدجوادی، کامران فانی بهاء‌الدین خرمشاهی. جلد (۵). تهران: مؤسسه انتشارات حکمت.
- ۳۴- سایکس، سرپرسی (۱۳۶۸). *تاریخ ایران*. ترجمه سیدمحمدتقی فخر داعی‌گیلانی. جلد (۲). تهران: دنیای کتاب. چاپ چهارم.
- ۳۵- ستار زاده، ملیحه (۱۳۸۶). *سلجوقیان*. تهران: انتشارات سمت. چاپ اول.
- ۳۶- شهسواری، میثم (۱۳۸۸). *بررسی باستان‌شناختی تپه باستانی تمب‌خرگ واقع در رودبار جنوب، استان کرمان*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- ۳۷- شهسواری، میثم و رضا مهرآفرین (۱۳۸۹). «جغرافیای تاریخی سرزمین رودبار جنوب در دوران اسلامی و مطالعه یکی از مکان‌های باستانی متعلق به این دوره: قلعه خرق (قلعه دختر

- تمب‌خرگ). «مجله مطالعات ایرانی». سال نهم، شماره هژدهم.
- ۳۸- صفا، عزیزالله (۱۳۷۲). *تاریخ جبرفت و کهنوج*. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- ۳۹- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*. جلد (۵). ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات اساطیر. چاپ پنجم.
- ۴۰- طباطبایی، ابوالفضل (۲۵۳۵). [مقدمه مترجم] *سفرنامه، احمد بن فضلان العباس بن راشد بن حماد*. ترجمه ابولفضل طباطبایی. تهران: انتشارات شرق.
- ۴۱- علی‌دادی‌سلیمانی، نادر و میثم شهسواری (۱۳۹۲). *شش گفتار در باستان‌شناسی و تاریخ جبرفت*. تهران: ناشر مؤلف.
- ۴۲- غفار، قمر (۱۳۷۰). *قدیم‌ترین جغرافیدانان مسلمان*. دهلی‌نو: ناشر رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران دهلی‌نو.
- ۴۳- قدامه بن جعفر کاتب بغدادی (۱۳۷۰). *الخراج*. ترجمه حسین قره‌چانلو. تهران: نشر البرز.
- ۴۴- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، (۱۳۷۳). *آثار البلاد و اخبار العباد*. ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار. به تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴۵- گابریل، آلفونس (۱۳۴۸). *تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران*، ترجمه از فتحعلی خواجه‌نوری. تکمیل و تصحیح از دکتر هومان خواجه‌نوری. تهران: انتشارات ابن سینا. چاپ اول.
- ۴۶- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر بن محمد بن نصر (۱۳۳۶). *نزهة القلوب*. با مقابله و حواشی و تعلیقات و فهرس به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: کتابخانه طهوری.
- ۴۷- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر (۱۳۶۲). *تاریخ گزیده*، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴۸- مقدسی، ا. م. ا. (۱۳۶۱). *احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم*، بخش دوم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول.
- ۴۹- ملامحمد مومن کرمان (۱۳۸۴). *صحفه الارشاد (تاریخ افشار کرمان - پایان کار صفویه)*. تصحیح و تحشیه و مقدمه باستانی‌پاریزی. تهران: نشر علم. چاپ یکم.
- ۵۰- منزوی، علی‌نقی (۱۳۸۳). [حواشی و تعلیقات] *معجم‌البدان*. یاقوت حموی، جلد (۱) - بخش نخست. ترجمان دکتر علینقی منزوی. تهران: معاونت پژوهشی سازمان میراث‌فرهنگی (پژوهشگاه). چاپ اول.
- ۵۱- میرزا محمدابراهیم خبیصی حسینی (۱۳۸۶). *سلاجوقیان و غز در کرمان*، تصحیح و مقدمه باستانی‌پاریزی. تهران: نشر علم. چاپ اول.
- ۵۲- موسوی‌حاجی، سیدرسول. باهو، محمدرضا. شهسواری، میثم، (۱۳۸۷). «یک سازه معماری در بستر سیاسی و اجتماعی عصر خود: مقبره خواجه اتابک مسئله‌ها و فرضیه‌ها». *مجله مطالعات ایرانی*. شماره ۱۳، بهار ۱۳۸۷.

- ۵۳- موسوی حاجی، سیدرسول. شهسواری، میثم، (۱۳۹۲). «شهر قدیم جیرفت: توضیحی برای روند و چرایی متروک شدن آن با نگاهی به شهر جدید جیرفت»، مجله پژوهش‌نامه خراسان بزرگ. سال چهارم. شماره ۱۱، تابستان ۱۳۹۲.
- ۵۴- ناصرالدین منشی کرمانی (۱۳۶۲). *سمط العلی للحضره العلیا*. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی. تهران: انتشارات اساطیر. چاپ دوم.
- ۵۵- نویری، شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب (۱۹۸۵). *نهایت الأرب فی فنون الادب*. تحقیق محمد فوزی العنتیل. جلد (۲۶). قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیه.
- ۵۶- وزیر، احمدعلی خان (۱۳۸۵ الف). *جغرافیای کرمان*. به کوشش باستانی پاریزی. تهران: نشر علم.
- ۵۷- ----- (۱۳۸۵ ب). *تاریخ کرمان*. به تصحیح و تحشیه باستانی پاریزی. تهران: نشر علم.
- ۵۸- یاقوت حموی بغدادی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۳). *معجم البلدان*، ترجمان دکتر علیتقی منزوی. جلد (۲). تهران: معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی (پژوهشگاه). چاپ اول.

References

- Afḍal al-Dīn Kirmānī, Afḍal al-Dīn Abāw Hāmid, (2536), 'aqd al-'ulā, bih Taṣḥīḥ wa Ihtimāmi 'alī Muḥammad 'āmīrī Nāyīnī, Tihṙān: Intishārāti Rūzbahān.
- 'aldādī Suliyāmānī, Nādīr. Shāhsawārī, Miṯṯam (2013), Shish Guftār dar Bāstān Shināsī wa Tārīkhi Jīruft, Tihṙān: Nāshiri Mu'allif.
- Amīr Ḥajlū, Sa'īd, (2014), [Tabyīni Naqshi Mutaghayyirhāyi Būm Shināsī dar Ḥayāti Shāhri Islāmīyi jīruft], Pazhūhishhāyi Bāstān Shināsīyi Irān, Shumārīhi 7, Durīhi Chāhārum, Pāyīz wa Zimistān 2014, ṣṣ: 173-192.
- Amīr Ḥajlū, Sa'īd. Shāhsawārī, Miṯṯam, (dar Dasti Chāp), [Taḥlīli Sīstimi Difā'iyyi Sākināni Dashti Jīruft dar Sadihhāyi Nukhust tā Mīyānihi Hijrī], Majallīhi Muṯālī'āti Tārīkhī, Anjumani Irānīyi Tārīkh.
- Bādīn, Ma'sūmīh, (2007), [Jīruft], Dānishnāmīhi Jahāni Islām, Jild (11), Zīri Nazāri Ghulām 'alī Ḥaddād 'ādīl, Tihṙān: Bunyādi Dāyirat al-Ma'ārifi Islāmī.
- Bārtuld Wilādīmīr, (1993), Tadhkirīhi Jughrāyīyi Tārīkhīyi Irān, Tarjumīhi Ḥamzih Sardādwar, Tihṙān: Intishārāti Tūs, Chāpi Siwwum.
- Bāstānīyi Pārīzī, 2007, [ḥawāshī wa Ta'līqāt], Saljūqīyān wa Ghaz dar Kirmān, Taḥrīri Mīrzā Muḥammad Ibrāhīmi Khabīshī Ḥusīynī, Taṣḥīḥ wa Muqaddamīhi Bāstānīyi Pārīzī, Tihṙān: Nashri 'ilm, Chāpi Awwal.
- Bāstānīyi Pārīzī, Muḥammad Ibrāhīm, (2006), [ḥawāshī wa Ta'līqāt], Tārīkhi Kirmān, Niwīshīhi Aḥmad 'alī Khān Wazīrī, Taṣḥīḥ wa Taḥshīhiyi Bāstānī Pārīzī, Tihṙān: Nashri 'ilm, Chāpi Panjum.
- Bāstānīyi Pārīzī, Muḥammad Ibrāhīm, (2535), [Dībāchih], Tārīkhi Shāhī, bih Ihtimām wa Taṣḥīḥi Muḥammad Ibrāhīm Bāstānī Pārīzī, Tihṙān: Intishārāti Bunyādi Farhangī Irān.
- Chūbak, Ḥamīdīh, (1997), [Yāftihhāyi Gūrhāyi Sangīyi Chāhān], Khulāshīhi Maqālāti Duwwmīn Girdi Ham Āyīyi Bāstān Shināsīyi Irān, Tihṙān: Sāzmāni Mīrāthi Farhangī (Pazhūhishgāh) Chāpi Awwal.
- Chūbak, Ḥamīdīh, (2004), [Tasalsuli Farhangī Jāzmūrīyān – Shāhri Qadīmi Jīruft], Risālīhi Dukturī, Dānishgāhi Tarbiyat Mudarris.
- Chūbak, Ḥamīdīh, (2006), [Jāzmūrīyān (Muḥawwaṭihhāyi Bāstānī)], Dānish Nāmīhi Jahāni Islām, Tihṙān: Jildi (10).

- Chūbak, Ḥamīdih, (2012), [Sufālīnihhāyi Durāni Islāmī], Majallihyi Muṭālī'āti Bāstān Shināsī, Durihyi 4, Shumārihyi 1, Bahār wa Tābistāni 2012, Shumārihyi Piyāpiy 5, ṣṣ: 83-96.
- Chūbak, Ḥamīdih. Aḥmadī, Muhsin, (2011), [Jīruft], Dāyirat al-Ma'ārifī Buzurgi Islāmī, Jildi (19), Tīhrān: Markazi Dāyirat al-Ma'ārifī Buzurgi Islāmī.
- Chūbak, Ḥamīdih. Kīyānī, Muḥammad Yūsif, (2004), [ḥuzihyi Jughrāfiyāyī Jāzmūrīyān dar Barrasīhāyi Bāstān Shināsī], Faṣlnāmihi Mudarris, Durihyi Hashtum, Shumārihyi Chahārum (Payāpiy 35), ṣṣ: 31-69.
- Dāyirat al-Ma'ārifī Tashayyu', (2012), Jildi (5), Ziri Nazari Aḥmad Ḥāj Siyyid Jawādī, Kāmran Fānī Bahā' al-Dīn Khurram Shāhī, Tīhrān: Mu'assisihyi Intishārāti Ḥikmat.
- Gābriyil Ālfuns (1969), Taḥqīqāti Jughrāfiyāyī Rāji' bih Īrān, Tarjumih az Fath 'lī Khājīhnūrī, Takmīl wa Taṣḥīḥ az Duktur Hūmān Khājīhnūrī, Tīhrān: Intishārāti Ibn Sīnā, Chāpi Awwal.
- Ghaffār, Qamar, (1991), Qadīmārīn Jughrāfidānāni Musalmān, Dihlī Nu: Nāshiri Rāyzanīyī Farhangīyī Sifārati Jumhūrīyī Islāmīyī Īrān Dihlī Nu.
- Ḥudūd al-'ālam Min al-Mashriq Ilā al-Maghrib, (1982), bih Kūshishi Duktur Manūchihr Sutūdih, Tīhrān: Intishārāti Ṭahūrī.
- Ibn Athīr, 'iz al-Dīn 'alī, (2003), Tārīkhi Kāmil, Jildi (11), Bargardāni Ḥamīd Riḍā Āzhīr, Intishārāti Asāṭīr, Chāpi Yikum.
- Ibn Ḥuqal, (1987), Safarnāmiḥ, Tarjumih wa Tuḍīḥi Duktur Ja'far Shu'ār, Mu'assisihyi Intishārāti Amīr Kabīr, Tīhrān, Chāpi Duwwum.
- Ibn Khaldūn, (1985), al-'ibar Tārīkhi Ibn Khaldūn, Jildi (2), Tarjumihyi 'abd al-Muḥammad Āyatī, Tīhrān: Mu'assisihyi Muṭālī'āt wa Taḥqīqāti Farhangī, Chāpi Awwal.
- Ibn Khurdādbih, (1992), Masālik wa Mamālik, Tarjumihyi Sa'īd Khākrand, bā Muqaddamihiyī az Āndrīh Mīkil, Tīhrān , Mu'assisihyi Muṭālī'āt wa Intishārāti Tārīkhiyī Mīrāthi Milal.
- Ibn Rastih, Aḥmad Ibn 'umar, (1986), I'lāq al-Nafisah, Tarjumih wa Ta'līfī Duktur Ḥusiyn Qarachānlū, Tīhrān: Intishārāti Amīr Kabīr, Chāpi Awwal.
- Iqbāl Āshṭiyānī, 'abbās, (1983), [Muqaddamiḥ], Samṭ al-'ulā al-Iḥādrat al-'ulyā, Ta'līfī Nāshir al-Dīn Munshī Kirmānī, Tīhrān: Intishārāti Asāṭīr.
- _____, (2010), Tārīkhi Mughul, Qum: Intishārāti Nīlūfarānih.
- Istakhrī, Abū 'abdullah. Aḥmad Ibn Muḥammad, (1968), Masālik wa Mamālik, bih Kūshishi Īraj Afshār, Tīhrān: Intishārāti Bungāh, Tarjumih wa Nashri Kitāb.
- I'timād al-Saltaniḥ, Muḥammad Ḥasan Khān, (1989), Mīrāt al-Buldān, Jildi Chahārum, bā Taṣḥīḥāt wa Ḥawāshī bih Kūshishi Duktur 'abd al-ḥusiyn Nawāyī wa Mīr Hāshim Muḥaddith, Tīhrān: Intishārāti Dānishgāhi Tīhrān.
- I'tiṣāmī, 'alī, (2012), Adyān wa Madhāhibi Kirmān az Wurūdi Islām tā Pāyāni Durihyi Saljūqī, Kirmān: Intishārāti Khadamāti Farhangī.
- Jiyhānī A, (1989), Ashkāl al-'ālam, Tarjumihyi 'alī Ibn 'abd al-Salām Kātib, bā Mughaddamiḥ wa Ta'līqāti Fīrūz Manṣūrī, Tīhrān: Shirkatī Bih Nashr, Chāpi Awwal.
- Khabīshī Ḥusiynī, Muḥammad Ibrāhīm, (2007), Saljūqīyān wa Ghaz dar Kirmān, bih Kūshishi Bāstānī Pārīzī, Tīhrān: Nashri 'ilm.
- Khudāwirdī Tāj Ābādī, Muḥammad, (2007), Tārīkhi Siyāsī wa Ijtīmā'īyī Kirmān az Wurūdi Islām tā Pāyāni Āli Būyih, Kirmān: Markazi Kirmān Shināsī.
- Marco Polo, 1903, the Book of Sir Marco Polo, Vol 1, Translated and Edited by Henry Yule, London: John Murray. (Book)
- Mīrzā Muḥammad Ibrāhīm Khabīshī Ḥusiynī, (2007), Saljūqīyān wa Ghaz dar Kirmān, Taṣḥīḥ wa Muqaddamihiyī Bāstānī Pārīzī, Tīhrān: Nashri 'ilm, Chāpi Awwal.
- Mulla Muḥammad Mu'min Kirmān, (2005), Ṣaḥfat al-Irshād (Tārīkh Afshāri Kirmān – Pāyāni Kāri Ṣafawīyih), taṣḥīḥ wa Taḥshīyih wa Muqaddamihiyī Bāstānī Pārīzī, Tīhrān, Nashri 'ilm, Chāpi Yikum.

- Munzawī, 'alī Naqī, (2004), [ḥawāshī wa Ta'liqāt], Mu'jam al-Buldān, Yāqūt Ḥamawī, Jildi (1) – Bakhshi Nukhust, Tarjumāni Duktur 'alī Naqī Munzawī, Tih-rān: Mu'awinati Pazhūhishīyi Sāzmāni Mīrāthi Farhangī (Pazhūhishgāh), Chāpi Awwal.
- Muqaddasī, A. M. A., (1982), Aḥsan al-Taqa'sīm Fī Ma'rifat al-Aqālīm, Bakhshi Duwwum., Tarjumihyi Duktur 'alī Naqī Munzawī, Tih-rān: Shirkati Mu'allifān wa Mutarjimāni Irān, Chāpi Awwal.
- Mūsawī Ḥājī, Siyyid Rasūl. Bāhū, Muḥammad Riḍā. Shawsawārī, Miytham, (2008), [Yik Sāzihiyi Mi'mārī dar Bistari Sīyāsī wa Ijtimā'iyyi 'aṣri Khud: Maqbarihyi Khājih Atābak Mas'alihhā wa Farḡiyihhā], Majallihyi Muṭālī'āti Irānī, Shumārihiyi 13, Bahār 2008.
- Mūsawī Ḥājī, Siyyid Rasūl. Shawsawārī, Miytham, (2013), [Shahri Qadīmi Jiruft: Tuḏīhī barāyi Rawand wa Chirāyi Matrūk Shudani Ān bā Nigāhī bih Shahri Jadīdi Jiruft], Majallihyi Pazhūhishnāmihiyi Khurāsāni Buzurg, Sāli Chahārum, Shumārihiyi 11, Tābistān 2013.
- Mustufī Qazwīnī, Ḥamdullah Ibn Abī Bakr Ibn Aḥmad Ibn Naṣr, (1983), Tārīkhi Guzīdih, bih Ihtimām Duktur 'abd al-ḥusiyān Nawāyī, Tih-rān: Intishārāti Amīr Kabīr.
- Mustufī Qazwīnī, Ḥamdullah Ibn Abī Bakr Ibn Muḥammad Ibn Naṣr, (1957), Nizhat al-Qulūb, bā Muqābilih wa Ḥawāshī wa Ta'liqāt wa Fahāris bih Kūshishi Muḥammad Dabīr Sīyāqī, Tih-rān: Kitāb Khānihyi Tahūrī.
- Nāṣir al-Dīn Munshī Kirmānī, (1983), Samṭ al-'ulā li al-ḥaḍrat al-'ulyā, bih Taṣḥīḥ wa Ihtimāmi 'abbās Iqbāl Āshtīyānī, Tih-rān: Intishārāti Asāfīr, Chāpi Duwwum.
- Nuwiyārī, Shāhāb al-Dīn Aḥmad Ibn 'abd al-Wahhāb, (1985), Nahāyat al-'arb fī Funūn al-Adab, Jildi (26), Taḥqīqi Muḥammad Fuzī al-'antīl, Qāhirih: Dār al-Kutub wa al-Wathāyiq al-Qumīyih.
- Pīrūzfar, Suihlā. Akbarzādihiyi Yazdī, Fahīmih, (2016), Arzyābiyi Rijālīyān Darbārihiyi Muḥammad Ibn Baḥri Rahnī, Du Faṣlnāmihiyi 'ilmī-Pazhūhishīyi Ḥadīth Pazhūhī, Sāli Hashtum, Shumārihiyi Shānzdahum, ṣ: 75-98.
- Qazwīnī, Zakarīyā Ibn Muḥammad Ibn Maḥmūd, (1994), Āthār al-Bilād wa Akhbār al-'ibād, Tarjumih bā Idāfāt az Jahāngīr Mīrzā Qājār, bih Taṣḥīḥ wa Takmīli Mīr Hāshim Muḥaddith, Tih-rān: Intishārāti Amīr Kabīr.
- Qudāmīh Ibn Ja'far Kātib Baghdādī, (1991), al-Kharāj, Tarjumihyi Ḥusiyān Qarachānlū, Tih-rān: Nashri Alburz.
- Ṣafā, 'azizullah, (1993), Tārīkhi Jiruft wa Kahnūj, Kirmān: Markazi Kirmān Shināsī.
- Sattārzādih, Malīhīh, (2007), Saljūqīyān, Tih-rān: Intishārāti Samt, Chāpi Awwal.
- Sāyks, Sirprisī, (1989), Tārīkhi Irān, Jildi (2), Tarjumihyi Siyyid Muḥammad Taqī Fakhr Dā'ī Gilānī, Tih-rān: Duniyāyi Kitāb, Chāpi Chahārum.
- Shāhāb al-Dīn 'abdullah Khawāfī, (1999), Jughrāfiyāyi Ḥāfiz Abrū, Jildi Siwwum, Muqaddamih Taṣḥīḥ wa Taḥqīqi Ṣādiq Sajjādī, Tih-rān, Daftari Nashri Mīrāthi Maktūb.
- Shawsawārī, Miytham, (2009), [Barrasiyi Bāstān Shinākhtīyi Tappihyi Bāstāniyi Tumbi Kharag Wāqī' dar Rūdbāri Junūb, Ustāni Kirmān], Pāyānnāmihiyi Kārshināsīyi Arshad, Dānishkadīhiyi Adabīyāt wa 'ulūmi Insānī, Dānishgāhi Sīstān wa Balūchīstān.
- Shawsawārī, Miytham. Mihr Āfarīn, Riḍā, (2010), [Jughrāfiyāyi Tārīkhīyi Sarzamīni Rūdbāri Junūb dar Durān Islāmī wa Muṭālī'ihyi Yikī az Makānhāyi Bāstāniyi Muta'alliq bih Īn Durīh: Qal'ihyi Kharq (Qal'ihyi Dukhtari Tumbi Kharag)], Majallihyi Muṭālī'āti Irānī, Sāli Nuhum, Shumārihiyi Hizdahum.
- Ṭabarī, Muḥammad Ibn Jarīr, (1996), Tārīkhi Ṭabarī, Jildi (5), Tarjumihyi Abū al-Qāsim Pāyandīh, Tih-rān: Intishārāti Asāfīr, Chāpi Panjum.
- Ṭabāṭabāyī, Abū al-Faḍl, (2535), [Muqaddamihyi Mutarjim] Safar Nāmih, Aḥmad Ibn Faḍlān al-'abbās Ibn Rāshid Ibn Ḥamād, Tarjumihyi Abū al-Faḍl Ṭabāṭabāyī, Tih-rān: Intishārāti Sharq.
- Tārīkhi Shāhī, (2535), Tārīkhi Shāhīyi Qarākatāyīyān az Mu'allifī Nāshinākhtih dar Qarni Haftumi Hijrī, bih Ihtimām wa Taṣḥīḥi Muḥammad Ibrāhīm Bāstānī Pārīzī, Tih-rān:

Intishārāti Bunyādi Farhangī Īrān.

- Tārīkhi Sīstān, (1987), Taṣḥīṣi Malik al-Shu‘arāyi Bahār, Tīhrān: Intishārāti Padīdihyi Khāwar, Chapi Duwwum.
- Wazīrī, Aḥmad ‘alī Khān, (2006 Alif), Juḡhrāyīyāyi Kirmān, bih Kūshishi Bāstānī Pārīzī, Tīhrān: Nashri ‘ilm.
- Wazīrī, Aḥmad ‘alī Khān, (2006 Bi), Tārīkhi Kirmān, bih Taṣḥīḥ wa Taḥshīyihyi Bāstānī Pārīzī, Tīhrān: Nashri ‘ilm.
- Yāqūt Ḥamawī Baghdādī, Yāqūt Ibn ‘abdullah, (2004), Mu‘jam al-Buldān, Jildi (2), Tarjumāni Duktur ‘alī Naqī Munzawī, Tīhrān: Mu‘āwinati Pazhūhishīyi Sāzmāni Mīrāthi Farhangī (Pazhūhishgāh), Chāpi Awwal.

A Contemplation on the Geographic Meaning of the State and the City of Jiroft during the Islamic Era, from the Early Centuries to the Eight Century AH¹

Meysam Shahsavari²

Receive: 26/11/2018
Accept: 7/5/2019

Abstract

In ancient sources and documents, geographic, historic or whatever, references to Jiroft are rare but remarkable. Although these fail to provide even a vague or fragmented portrait of Jiroft, they do include some really pivotal clues that decisively contribute to an accurate description of region as clearly as possible. Applying the librarian and field methodology, this essay set out to tap into such sources seeking out references to Jiroft. Generally speaking, the findings of this essay boil down to the following. Jiroft goes well back into pre-Muslim invasion era. Its name keeps coming up to the sixth century as a seat of incidents in south-eastern Iran. All the same, Jiroft starts to gradually go down in significance as an urban center in the subsequent centuries and although, in the light of old documents, its name (Jiroft) kept coming up, no clear reference has ever been made to Jiroft itself in the very same documents. In fact, in such documents Jiroft is referred to not as a city or urban center, but a vast geographical region to the south of the state of Kerman

Keywords: Jiroft, Ancient site of Old city of Jiroft, Early to Medieval centuries AH, Archeology

1. DOI: 10.22051/hii.2019.23140.1843
2. PhD in Archeology, Tarbiat Modarres University; shahsavari2891@gmail.com
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۲، پیاپی ۱۳۲، تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۰۱-۱۲۶

بررسی نظری مفهوم «هنر شیعی» با تأکید بر مطالعه رویکردهای شیعی در معماری عصر تیموری^۱

وحید عابدین پور^۲
معصومه سمائی^۳

تاریخ ارسال: ۹۷/۶/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۲/۶

چکیده

سیاست تسامح‌گرایانه دولتمردان تیموری، پیوند تشیع با جریان تصوف و تلاش شیعیان به‌ویژه بعد از سقوط خلافت عباسی زمینه‌ای را فراهم ساخت تا مذهب تشیع در عصر تیموریان (۷۷۱-۹۱۳ق) در ابعاد مختلف رشد پیدا کند. این موضوع سایر مؤلفه‌های هویت ایرانی و از جمله هنر و معماری را هم تحت تأثیر قرار داد و از اسباب گسترش تدریجی رویکردهای شیعی در هنر و معماری ایرانی از این زمان گردید. در این ارتباط، تعریف و چگونگی شکل‌گیری این هنر به‌طور کلی و ارتباط معماری با مذهب تشیع در دوره تیموریان به صورت خاص، پرسش اصلی تحقیق حاضر است که به روش توصیفی-تحلیلی و با بررسی میدانی و استناد به منابع کتابخانه‌ای به آن پرداخته شده است. یافته‌های مبتنی بر فرضیات تحقیق مؤید رواج مستمر و افزایش کاربرد نمادهای (بصری و نوشتاری حاوی مضامین و درونمایه‌های) شیعی در بناهایی نظیر بقاع امامزادگان، حرم امام هشتم (ع)، مساجد جامع، آرامگاه‌ها و دیگر بناها در قرن نهم ق بوده است. به عبارتی دیگر، تعریف هنر (معماری) شیعی در این زمان عمدتاً شامل مضامین مذهبی متبلور شده در کالبد هنر (معماری) اسلامی است.

واژه‌های کلیدی: تیموریان، مذهب تشیع، هنر، معماری، هویت ایرانی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.21733.1762

۲. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان. abedinpoorv@yahoo.com

۳. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان. masoomeh.samaei@yahoo.com

مقدمه

تیموریان سلسله‌ای ترکی - مغولی بودند که در فاصله سال‌های (۷۷۱-۹۱۳ق) عموماً در نواحی ماوراءالنهر و ایران حاکمیت داشتند. تجربه هم‌زمان زندگی یکجانشینی و کوچ‌نشینی در آلاس جغتای و آسیای مرکزی باعث شد تا تیمور و جانشینانش با اسلام و فرهنگ ایرانی آشنایی و ارتباط نزدیکی داشته باشند. به همین سبب و همچنین علل و زمینه‌های تاریخی چون سقوط خلافت عباسی، مؤلفه‌های هویت ایرانی از جمله هنر و مذهب تشیع در این زمان فرصت رشد و وحدت بیشتری یافتند. به گونه‌ای که از این زمان به بعد عقاید و اندیشه‌های شیعی در هنر ایرانی به صورت مداوم (بدون انقطاع تاریخی) رواج یافت و در عصر صفوی بود که هنر شیعی دوران اوج خود را سپری نمود.

از طرفی شاخه‌های مختلف هنری و از جمله معماری نیز دارای ظرفیت‌های قابل توجهی در جذب، حفظ و نمایش و حتی تطبیق با باورهای دینی و مذهبی هستند. شکل‌گیری و نام‌گذاری سبکی با نام «معماری اسلامی» خود گویای این مدعاست. نکته دیگر این که معماری نظیر معماری ایرانی علاوه بر فراز و فرودهای فیزیکی و عینی در قالب محتوا و درون‌مایه نیز در طول زمان پذیرای تحولاتی بوده و هست. افزایش رویکردهای شیعی در معماری تیموری (موضوع تحقیق حاضر) از جمله نمونه‌های قابل ذکر در این خصوص است. ساخت آرامگاه‌ها (شامل: مقبره، بقعه، زیارتگاه، قبور، حظیره، آستانه، بارگاه، امامزاده و مدفن) و مساجد جامع (در اصفهان، یزد، هرات، مشهد) با این رویکرد و به‌ویژه گسترش کم‌نظیر حرم امام هشتم (ع) در این دوره مواردی هستند که در این بررسی سعی شده با دقت در نوع بنا، موقعیت مکانی، بانیان و کتیبه‌های آن‌ها، چگونگی ورود و حضور مؤلفه‌های شیعی به لحاظ ساختار و شکل و از منظر درون‌مایه و مفاهیم به‌کاررفته در آن‌ها، مورد واکاوی قرار گیرد.

در باب پیشینه تحقیق افرادی مانند علی‌اصغر کلاتر در اثرش با عنوان «بررسی تطبیقی کاربرد متون مذهبی در هنر شیعی مازندران»، هانیه کریمی در پایان‌نامه خود با عنوان «بررسی نمادهای شیعی در هنر ایران»، سید هاشم حسینی و حسن فراشی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل جنبه‌های نمادین شیعی در تزئینات مسجد جامع یزد» و به‌ویژه مهناز شایسته‌فر محقق پرکار در موضوع «هنر شیعی» و صاحب کتابی به همین عنوان و دیگر محققان از جمله کسانی هستند که در آثار خود به مواردی چون: تأثیر مذهب تشیع به‌طور مستقیم (خوشنویسی و معماری) و غیرمستقیم (هنرهای وابسته به معماری) در تولید آثار هنری، عصر ایلخانی و تیموری به‌عنوان دوران رونق هنر شیعی، تقسیم نمادهای این هنر به دو دسته نمادهای بصری و نوشتاری و اصل خدامحوری در همه این نمادها و تعریف هنر شیعی طبق کتیبه‌ها و آثار نوشتاری و

ادبیات تحقیق

در ادبیات مربوط به تاریخ هنر و از جمله هنر شیعی، سه دسته تحقیق و به فراخور آن محقق وجود دارد: دسته اول که تعداد آن‌ها به مراتب بیشتر از بقیه است، به ویژگی‌های کالبدی آثار هنری می‌پردازند. دسته دوم عمدتاً به خصلت‌های اجتماعی و تاریخی آثار توجه دارند. دسته سوم بین این دو دسته قرار دارند و به عبارتی به صورت ترکیبی از جنبه‌های تاریخی و اجتماعی و کالبدی و فنی آثار توجه دارند. در مورد بررسی و تعریف هنر با پسوند موصوفی (نظیر هنر شیعی، ایرانی، اسلامی، غربی، چینی) لازم است نگاه ترکیبی و از نوع سوم به این مقوله ارائه گردد؛ موضوع و رویکردی که در تحقیق حاضر به کار گرفته شده است. چرا که به منظور تعریف درست هنر شیعی می‌بایست علاوه بر آثار ملموس و جنبه‌های عینی آثار هنری، به زمینه‌های اجتماعی و تاریخی شکل‌دهنده و به‌وجودآورنده این نوع آثار نیز توجه شود. در غیر این صورت تعاریف و مبانی، نادرست یا ناقص خواهند بود.

هنر با رویکرد شیعی (به‌ویژه در عصر مورد نظر) عمدتاً به واسطه دورن‌مایه‌ها و شاخص‌های ناملموس نسبت به جنبه‌های کالبدی در معماری جلوه‌گر شده است (ElGemaiey, 2014: 273-289؛ کریمی داور، ۱۳۹۳: ۵۵). این مهم حاکی از قوت جنبه‌های مفهومی و محتوایی و جلوه‌های تزئینی این هنر نسبت به خصوصیات کالبدی آن است. به‌عنوان مثال شیعی بودن مسجد گوهرشاد مشهد در مقایسه با اسلامی بودن مسجدالنبی را بیشتر به واسطه وجود آرایه‌های شیعی، نزدیکی به حرم امام هشتم (ع) و کارکردهای تاریخی آن می‌توان تشخیص داد تا این که بتوان شکل خاص گنبد یا مناره و طاق آن‌ها را عاملی برای این نام‌گذاری قرار داد. به عبارت دیگر، اگر شاخصه‌های مهم برای تعریف و شناخت یک اثر معماری را شامل: ۱. طرح (پلان)، ۲. سازه‌های بنا (ایوان، طاق، رواق، گنبد، ستون‌ها، صحن، مناره‌ها) ۳. مصالح (آجر، سنگ، کاشی، گچ، خاک) ۴. تزئینات (مقرنس، اسلیمی، ختایی، گلدان، نیلوفر، نقوش گیاهی، هندسی و جانوری، کاشیکاری و گچ‌بری و نماهای آجری) ۵. تکنیک ساخت ۶. نوع بنا ۷. سبک و دوره تاریخی ۸. معمار و هنرمند ۹. موقعیت مکانی و جغرافیایی بتوان عنوان کرد، شیعی بودن معماری (تیموری) بیش از آن که به لحاظ شاخص‌هایی چون طرح، سازه، مصالح و تکنیک ساخت، تعریف و تعیین پیدا کند، از زاویه درون‌مایه و تزئینات خاص، کتیبه‌ها، نوع بنا، کارکرد بنا، معمار و هنرمند، دوره تاریخی و موقعیت مکانی و جغرافیایی قابل بررسی است. یکی از دلایل این مهم، گسترده‌گی تاریخی و جغرافیایی و

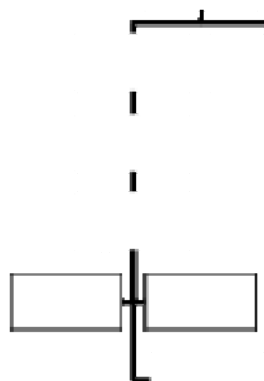
اشتراکات کالبدی آن با معماری اسلامی است.

بنابراین اصطلاح هنر شیعی به بخشی از هنر اسلامی اطلاق می‌شود که به بیان، نمایش و یا انتقال همراه با ذوق و سلیقه فرد از اعتقادات، تفکرات، ارزش‌ها، مفاهیم، شخصیت‌ها، آداب و آیین‌ها، مراسم، جریان‌ها و حوادث برگرفته از تاریخ و مذهب تشیع می‌پردازد. نکته مهم در نسبت (یا تشخیص) میان هنر شیعی و اسلامی، تأکید بر مقوله امامت از نظر فقهی و تاریخی است که در زیرمجموعه ابعاد درونی (محتوا) این هنر قرار می‌گیرد (El Gemaiey, 2014: 273-289).

به‌عنوان مثال مسجد شاه مشهد (هفتاد و دو تن) دارای ویژگی‌هایی است که با در نظر گرفتن مجموع آن‌ها می‌توان آن را یک اثر با رویکرد شیعی خواند. ویژگی‌هایی که عبارتند از: دارا بودن قالب و کالبد هنر اسلامی؛ وجود آرایه‌های شیعی اعم از اسامی، آیات،

القاب و اذکار؛ قرار گرفتن بر روی مزار امامزاده یا شخصیت شیعی مذهب؛ احداث آن توسط و یا تحت کنترل شیعیان (یا محبان اهل بیت) و در عصر و زمانه‌ای که دوران رشد و گسترش مذهب تشیع به شمار می‌رود. به همین ترتیب وقتی از شیوع هنر شیعی در عصر تیموریان یاد می‌شود، منظور نه فقط آثار هنری دارای آرایه‌های شیعی بلکه شرایط تاریخی زمینه‌ساز آن نیز مدنظر است.

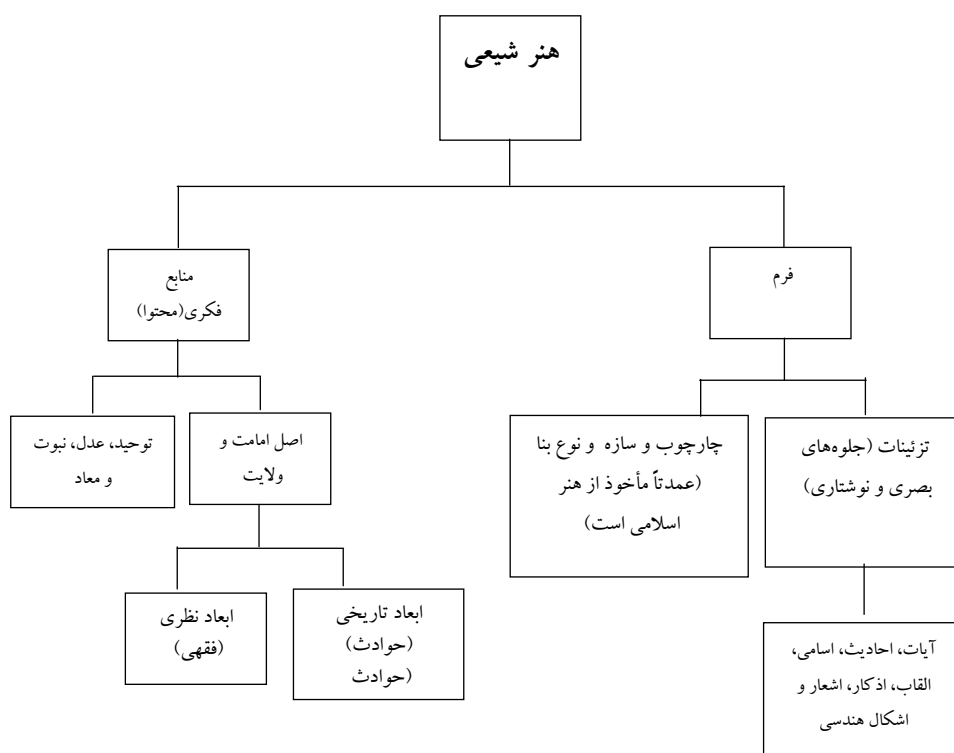
ویژگی دیگر هنر مذکور برقراری ارتباط نزدیک با فرهنگ و مؤلفه‌های هویت ایرانی است. نبوغ قومی ایرانیان در بهبود و کیفیت اجرا و سبک این هنر نقش ملموسی داشته است. در این باره بورکهارت عقیده دارد دید احساسی و تفکری هنر ایرانی تا حد زیادی وابسته به محیط اجتماعی شیعی است که مرزی بین شریعت و حال دل (طریقت) می‌باشد (بورکهارت، ۱۳۶۵: ۴۴). به استثنای ادواری مثل آل‌بویه که به صورت مقطعی از کتیبه‌های شیعی در هنر و معماری استفاده می‌شد،^۱ شروع، شیوع و به‌ویژه تداوم هنر شیعی در تاریخ ایران به تدریج و بعد از



شکل ۱- نمودار چگونگی شکل‌گیری هنر شیعی (مأخذ: یافته‌های تحقیق)

۱. کتیبه‌های نام دوازده امام در تخت‌جمشید و مرقد امام علی (ع) در نجف که به دستور عضدالدوله نوشته شد. همچنین کتیبه‌های سردر مسجد جامع نائین و بقعه دوازده امام یزد از دوره آل‌بویه‌اند (خسروبیگی، ۱۳۹۲: ۸۶-۱۰۰؛ شایسته‌فر، ۱۳۸۴: ۲۵).

هجوم مغولان و سقوط خلافت عباسی و از عصر حاکمیت تیموریان به بعد اتفاق افتاد. به عبارت دیگر، با توجه به وجود دو زمان قطعی و تقریبی برای ایجاد و رواج انواع هنرها، عصر تیموری را می‌توان زمان تقریبی رواج (نه شروع) و تداوم حضور مؤلفه‌های شیعی در هنر ایرانی دانست که در عصر صفویه به زمان قطعی مبدل گردید. با توجه به مطالب فوق، مدل زیر، نمونه‌ای نظری برای تعریف هنر شیعی است.



شکل ۲- مدل مفهومی (برای تعریف) هنر شیعی (مأخذ: یافته‌های تحقیق)

رویکردهای شیعی در معماری تیموری

یک بنا را بیشتر از قالب و عنصر و سازه خاص در معماری، می‌توان به واسطه و برمبنای کتیبه‌های مفهومی آن در موضوع آیات و ادعیه و احادیث شیعی، انجام آیین‌ها و مراسم و آداب مربوط به پیروان این مذهب، مکان قرارگیری یک بنا در نزدیکی مدفن یک امام و شخصیت و یا شهری شیعی، نوع بنا نظیر دارالسیاده‌ها، بانیا و انگیزه آن‌ها و نهایتاً تأثیرگذاری معماران، در ردیف آثار شیعی قرار داد. مواردی که تحقیق حاضر نیز روی آن‌ها متمرکز است؛

چرا که پرداختن به ابعاد فنی، تحقیق مستقلی را می‌طلبد. همچنین باید به این نکته اشاره کرد که وجود برخی طراحی‌ها و عناصر ویژه مثل برج‌ها، طاق‌ها و اشکال هندسی (۱۲ ضلعی) و یا نمادهای خاص شیعی را نیز می‌توان در زمره ظرافت‌های هنری در معماری شیعی قید نمود. ویژگی‌های مذکور را می‌توان در حمام ساخته‌شده در عمارت امیر غیاث‌الدین علی به سال ۸۴۱ ق در شهر یزد پیگیری نمود. اعطای صفت شیعی به این بنا ناشی از عوامل متعددی چون شهر یزد که مأمن شیعیان بود، بانی بنا، کاتب کتیبه، اشعار به‌کاررفته و انتساب و انتقال بنا به خاندان صوفیان شیعی است. ویژگی‌های مذکور سوای بیان ماهیت مذهبی معماری بنا، بیانگر موقعیت اجتماعی تشیع و شیعیان در جامعه یزد و در حکومت شاهرخ تیموری است که به تعصب در تسنن شهره بود. بدین ترتیب اهمیت اسناد هنری و آثار معماری در روشن‌شدن زوایای تاریک حقایق تاریخی ملموس‌تر می‌شود. نکته دیگر این‌که آرایه‌های شیعی صرفاً در بناهایی مذهبی به کار نرفته و در دیگر بناها هم می‌توان ردپایی از آن‌ها را پیدا کرد. نکته‌ای که برای پی‌جویی گسترش تشیع قبل از رسمیت‌یافتن آن در عصر صفوی قابل تأمل می‌باشد.

۴-۳-۱- آرامگاه‌ها:

تعدد ساخت آرامگاه‌ها که عناوینی چون مقبره، بقعه، زیارتگاه، قبور، حظیره، آستانه، بارگاه، امامزاده و مدفن را هم می‌توان در ذیل آن‌ها قرار داد، از ویژگی‌های معماری این دوره محسوب می‌گردد. چنان‌که درصد قابل توجهی از امامزادگان متعدد موجود در ایران در این زمان یا دارای بقعه و بارگاه شده و یا مدفن آن‌ها ترمیم و بازسازی گردید. با توجه به پراکندگی جغرافیایی این نوع ابنیه، نمی‌توان وجود جهت‌گیری‌های مذهبی مؤثر در این خصوص را نادیده گرفت. مازندران، یزد، قزوین، قم و خراسان از عمده مراکز قابل ذکر در این زمینه‌اند. فراتر از مرزهای فعلی ایران، تیمور طی فتح دمشق و عراق، با مشاهده وضع بد مقابر اهل بیت(ع)، دستور به ساخت عمارت‌هایی بر روی آنان را داد. علاوه بر این‌که با لحنی انتقادی (و البته همراه با جهت‌گیری سیاسی) به مقایسه خانه‌های تجملی اهل دمشق و عراق با قبور ره‌اشده خاندان پیامبر پرداخت (شامی، ۱۳۶۳: ۲۳۶). جدول ۱ دارای فهرستی از برخی امامزادگانی است که در عصر تیموری احیاء شده و دربر دارنده تحلیل‌هایی در باب معماری شیعی این دوره‌اند.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۱۰۷

جدول ۱- فهرست مقابر امامزادگانی که در عصر تیموری مرمت یا ساخته شدند.

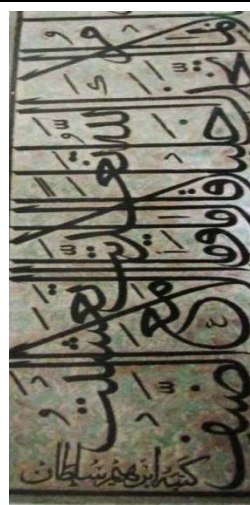
(مأخذ: یافته‌های تحقیق)

ردیف	نام امامزادگان	مکان	زمان (مرمت/ساخت)	بانی / معمار	ویژگی
۱	امامزاده کمال	قزوین	۸۶۱ق	خضر بن بابا حاجی	نواده امام کاظم ^(ع) ، با بقعه‌ای آجری
۲	ابوالقاسم	مازندران	قرن ۹ق	سید علی آملی	وجود حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» بر روی درب آن.
۳	ابراهیم	قم	۸۰۵ق	_____	ذکر نام ۱۲ امام روی کاشی‌ها
۴	سلطان محمد طاهر	بابل	۸۷۵ق	بانی: سید مرتضی الحسینی(نواده سید بزرگ مرعشیان) معمار: شمس‌الدین المطهری	از نسل امام موسی کاظم ^(ع)
۵	علی	قزوین	۸۴۸ق	استاد درویش نورالدین	_____
۶	خدیجه خاتون	یزد	۸۳۱ق	_____	_____
۷	سید نظام‌الدین	یزد	۸۵۸ق	_____	_____
۸	ابوجعفر محمد	یزد	۸۵۴ق	خواجه احمد فراش؛ ملازم سلطان محمد بن بایسنغر	نواده امام صادق ^(ع) ، وجود کتیبه‌ای به نام ۱۲ امام و همراه با ذکر شهادتین شیعی
۹	میر سید	یزد	قرن ۹ق	_____	_____
۱۰	علی بن محمد باقر	اردبیل	۸۳۰ق	_____	_____
۱۱	قاسم	بروجرد	۸۰۸ق	_____	_____
۱۲	علی بن جعفر	دامغان	۸۱۵ق	_____	_____
۱۳	محمد بن علی	یزد	۸۵۹ق	معین‌الدین علی یزدی	نواده امام صادق ^(ع) ، این بنا بارها توسط بزرگان یزد مرمت شد.

۱۴	ابوجعفر محمد	یزد	قرن ۹ق	جهانشاه قراقویونلو	در حادثه سیل ۸۶۰ ق به امامزاده هیچ آسیبی نرسید.
۱۵	شاهزاده فاضل	یزد	قرن ۹ق	_____	نواده امام موسی کاظم ^(ع) ، همراه با نسب‌نامه شیعی موجود در کتیبه بنا (ر.ک. شکل ۲)
۱۷	شمس‌الدین	کاشان	قرن ۹ق	_____	نواده امام سجاده ^(ع) ، وجود عناصر معماری با ماهیت شیعی در بنا
۱۸	ابوالقاسم	هرات	قرن ۹ق	_____	فرزند امام صادق ^(ع)
۱۹	سید محمود	هرات	قرن ۹ق	_____	از نوادگان امام کاظم ^(ع) و مشهور به پیر غیبی (شاه زنده)
۲۰	شش نور (سادات سته)	هرات	قرن ۹ق	_____	از نوادگان امام سجاده ^(ع) ، زین‌الدین خوافی از زائران اصلی آن بود.
۲۱	عبدالله الواحد شهید	هرات	قرن ۹ق	سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر	از نوادگان امام حسن مجتبی، همراه با القاب و اذکار شیعی
۲۲	شیرمحمد	سمرقند	قرن ۹ق	ألغ بیک	نواده امام صادق ^(ع) ، ألغ بیک مدرسه‌ای کنار آن ساخت.
۲۳	علی بن حمزه	شیراز	قرن ۹ق	ابراهیم سلطان	نواده امام کاظم ^(ع) ، شاهزاده در کنار آن مدرسه‌ای ساخت که در آن دفن شد. (ر.ک. شکل ۲)
۲۴	میرعلاء‌الدین و خواهرش ام المؤمنین	شیراز	قرن ۸ق	_____	نوادگان امام کاظم ^(ع) ، معروف به امامزاده در آهنی

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۱۰۹

۲۵	عبدالله	فارسیجان	قرن ۹ق	_____	_____
۲۶	کمال‌الدین	خراسان	۸۶۱ق	_____	_____
۲۷	آق شاه بالو	مازندران	۸۴۰ق	_____	_____
۲۸	سه تن	مازندران	قرن ۹ق	_____	_____
۲۹	احمد (بلند امام)	مازندران	۸۷۳ق	_____	_____
۳۰	سلطان محمد	خراسان	۸۳۲ق	شاهرخ / عبد العلی حسن المشهدی	از نوادگان امام کاظم (ع) (بنای گنبد خشتی)
۳۱	امامزاده یحیی	مازندران	۸۴۹ق	_____	همراه با ذکر صلوات کبیر در صندوق چوبی آن
۳۲	امامزاده عباس	مازندران	۸۹۷ق	_____	همراه با ذکر صلوات کبیر در صندوق چوبی آن (کلانتر، ۱۳۹۳: ۱۱)



شکل ۳- کتیبه موجود در بقعه امامزاده علی بن حمزه از ابراهیم سلطان به خط ثلث (راست) (صحراگرد، ۱۳۹۲: ۵۹) و کتیبه موجود در شاهزاده فاضل یزد، قرن ۹ق (چپ) (دانش یزدی، ۱۳۸۷: ۱۶۸)

طبق آمار جدول فوق شهرهای یزد، مازندران و هرات از فراوانی بیشتری در این زمینه برخوردارند. این در حالی است که سه کانون مهم شیعی مشهد، قم و شیراز که امام هشتم (ع) و خواهر (حضرت معصومه (س)) و برادر وی (علی بن حمزه) را در خود جای داده‌اند نیز در این زمان مورد عنایت قرار گرفتند. به عبارت دیگر در این مورد، یک عامل را می‌بایست هم از نظر

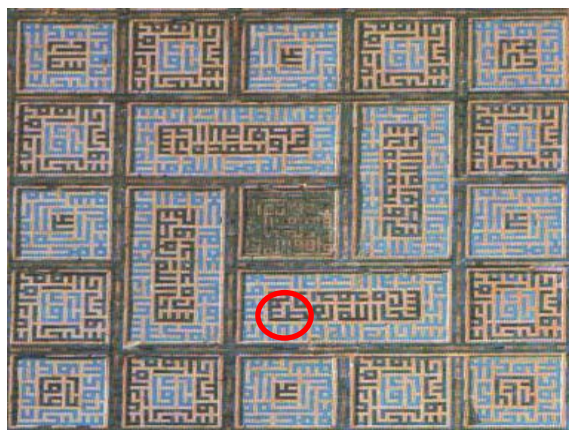
۱۱۰ / بررسی نظری مفهوم «هنر شیعی» با تأکید بر مطالعه رویکردهای شیعی در ... / وحید عابدین پور و ...

فراوانی و هم به لحاظ اهمیت مورد بررسی قرار داد. در همین رابطه بیشترین تعداد امامزادگان را فرزندان و نوادگان امام صادق^(ع)، امام کاظم^(ع) و برادران و برادرزادگان امام رضا^(ع) تشکیل داده‌اند. به این ترتیب شبکه‌ای از امامزادگان در این زمان بازسازی و احیا شدند که نقطه اتصال آن‌ها حرم امام هشتم^(ع) در مشهد بود. توجه و اهمیت جایگاه حرم امام هشتم^(ع) در این دوره را می‌توان معلول حضور شیعیان و سادات در مدیریت و تولیت آن، موارث فرهنگی و هنری تیموریان و احترام و حمایت سلاطین ترک و بیگانه نسبت به آن دانست.
(may Farhat, 2014: 201-216; may Frahat, 2002: 82-110)

با توجه به اظهارات مذکور و توضیحاتی که در ادامه داده خواهد شد، بارگاه امام رضا^(ع) را می‌توان به‌عنوان یک مدل جامع عینی و مفهومی هنر شیعی و الگویی برای توسعه آن عنوان نمود. مدلی که به‌ویژه از قرن ۹ ق و مقارن با جریان روبه‌رشد تشیع اهمیت یافت و در گسترش این هنر در سایر نواحی نیز اثر گذاشت. نمونه آن معماری گنبد خشتی یا بنای مربوط به امامزاده سلطان محمد در شمال مزار امام هشتم^(ع) است. ساده‌نگاری است اگر معماری زمان‌بر، پردقت، همراه با جزئیات زیاد و هزینه‌بر بنا و به‌ویژه گنبد آن را با فضای مذهبی جامعه عصر تیموری بی‌ارتباط بدانیم. به‌خصوص که محققان حوزه معماری، گنبد آن را از نمونه‌های نادر گنبدسازی در معماری ایرانی می‌دانند (اوکین، ۱۳۸۶: ۲۹۳). بدیهی است علایق مذهبی و وجود جمعیت کثیر زائران در این زمینه بی‌تأثیر نبوده‌اند. به واسطه همین اعتقاد عمومی بود که درصد بالایی از واقفان و بانیان بازسازی آرامگاه امامزادگان را دولتمردان و شاهزادگان تیموری تشکیل می‌دادند. خارج از موضوع اعتقاد یا عدم اعتقاد آن‌ها، همراهی و احترام به عقاید عمومی به‌دلایل سیاسی، شاهزادگانی نظیر شاهرخ، بایسنغر و الغ بیک را به این کار تحریض و یا تحریک می‌کرد (سمرقندی، ۱۳۶۷: ۱۷۵). در این میان نقش و اهتمام ویژه سلطان حسین بایقرا به همراه وزیرش امیرعلیشیر نوایی سبب شد تا شهر هرات از نظر احیا و توجه به مزار امامزادگان، در مقام مقایسه با شهرهای مذهبی ایران نظیر یزد قرار گیرد. امامزاده «شش نور» در این شهر علاوه بر این‌که از نمونه‌های نادر معماری تیموری محسوب می‌شد، زائرانی چون زین‌الدین خوافی هم داشت که پیوسته و به منظور طلب حاجت به زیارتش می‌رفتند (واعظ هروی، بی‌تا، حصه اول: ۸۵).

در کنار کالبد و ماهیت مذهبی این نوع ابنیه، روبنا و تزئینات آن‌ها نیز به لحاظ دربر داشتن مفاهیم مهم شیعی نظیر آیات، احادیث، نسب‌نامه‌ها، اشعار، اذکار و اسامی، همسو و تأثیرگذار بودند. مزار عبدالله عریضی در یزد تبدیل به کانونی شد که در اطراف آن قبور بزرگان علمی، سیاسی و مذهبی طبق وصیت آن‌ها قرار گرفتند. افرادی که اغلب در مرمت و اختصاص دادن

اوقاف به این مزار هم شرکت داشتند. وجود «آیه تطهیر» (سوره احزاب، آیه ۳۳) به همراه اشعار زیر در این کانون کوچک مذهبی، بازتاب ایجاد فضای مناسب به منظور نشر اندیشه‌های اصیل شیعی در مناطق ایران مرکزی و جامعه مذکور است. (کاتب، ۱۳۴۵: ۱۵۰)



شکل ۴- شهادتین شیعی و تکرار نام علی در آرامگاه خواجه

عبدالله انصاری (شایسته‌فر، ۱۳۸۴: ۱۰۱)

جمله کانون‌های مناسبی برای این منظور بودند. در این نوع ابنیه فراتر از نوع مفاهیم به‌کاررفته، شیوه کاربرد آرایه‌ها و نقش‌مایه‌ها هم اغلب متناسب با نوع کارکرد و ماهیت بنا انتخاب می‌شد. چنان‌که ترکیب و تکرار کلمه علی در قالب اشکال هندسی و گیاهی به‌صورت منفرد و یا در ترکیب با کلمه الله در دورتادور مناره هشت ضلعی بقعه شاه نعمت‌الله ولی در ماهان کرمان به سال ۸۴۰ ق، (شایسته‌فر، ۱۳۸۴: ۱۰۵) نمونه‌ای از نمایش اذکار، آداب و اعمالی است که جنبه صوفی - شیعی داشتند. آرامگاه خواجه عبدالله انصاری از دیگر نمونه‌های شاخص از حیث ماهیت عرفانی، توجه حکمرانان و احترام عمومی است که کاربرد ذکر شهادتین شیعی و اسامی تکراری الله، محمد و علی در آن، جایگاه تشیع را در سه مورد فوق نشان می‌دهد.

اما مهمتر از این موارد وجود آیه ۵۵ سوره مائده است (ویلبر، ۱۳۷۴: ۶۸۷) که به عقیده شیعه از آیات متقن در اثبات امامت و ولایت بعد از پیامبر (ص) می‌باشد. وجود اذکار و شهادتین و تزئینات شیعی در آرامگاه عطار نیشابوری، که تحت نظارت و حمایت امیرعلیشیرنوایی انجام پذیرفت (مرادی غیاث‌آبادی، ۱۳۹۲: ۱۰۴۷)، مؤلفه سومی به نام زبان و ادب فارسی را نیز به دو مؤلفه عرفان و تشیع اضافه می‌کند و مجموعه‌ای از چیدمان هنرمندانه مؤلفه‌های هویت ایرانی را شکل می‌دهد.

در سال ۸۸۵ق در روستای خواجه خیران در نزدیکی بلخ سنگ قبری پیدا شد که با استناد به اخبار گذشته و نوشته‌های روی آن، مزار حضرت علی^(ع) نامیده شد. هزینه‌های سلطان حسین بایقرا اعم از احداث بنای عظیم روی قبر، جاری‌ساختن کاریزی برای آن، تخصیص موقوفات متعدد و گماردن نقیبان و متولیان برای اداره آن (خوافی، ۱۳۵۷: ۲۷۸/۱؛ خواندمیر، ۱۳۶۲: ۱۷۲/۴؛ فرهانی‌منفرد، ۱۳۸۲: ۱۵۲) زمینه‌ساز توسعه روستا و شکل‌گیری شهری به نام مزار شریف گردید. شهری که شهرت شهر بلخ را تحت‌الشعاع قرار داد. بی‌شک سوای توجه دولت، اقبال عمومی به این مکان که در زمره آثار زیارتگاهی جای می‌گیرد، سبب توسعه آن گردید و از سوی دیگر توسعه معماری بنا سبب گسترش شهر و اندیشه‌های شیعی شد. منزه معتقد است تأیید عجولانه سلطان حسین بایقرا، ناشی از اندیشه ظل‌اللهی و احترام به اماکن مقدس می‌باشد (منزه، ۱۳۹۲: ۳۱۹) اما با توجه به این‌که وجود این زیارتگاه سبب تبدیل تدریجی روستای مذکور به شهری مهم گردیده است، روند روبه‌رشد تشیع در این مهم اهمیت بیشتری نسبت به موارد فوق دارد. به عبارت دیگر ساخت دارالسیاده‌ها را — که به لحاظ تعداد و اهمیت، می‌توان نوع سوم از آرامگاه‌های مذهبی بعد از آرامگاه امامزادگان و شیوخ صوفی دانست — مرهون علاقه و احترام به سادات و روحانیون چه در دوران حیات و چه پس از وفات ایشان از سوی حکومت و جامعه بودند (زمجی اسفزاری، ۱۳۳۹: ۱۷۱/۲).

این نوع بنا معمولاً یا به صورت مجزا و یا بر روی قبور سادات بنا شده و تولید آن‌ها هم به فردی از همین قشر تعلق می‌گرفت. مانند بقعه شهشهان در اصفهان که به دستور سلطان محمد بن بایسنغر (م ۸۵۸ق) در سال ۸۵۲ق بر روی مزار سید شاه علاءالدین محمد (نقیب سادات اصفهان) بنا شد و تولیت آن نیز به یکی از سادات تعلق گرفت (خوافی، ۱۳۳۹: ۱۱۳/۲؛ جوادی، ۱۳۶۳: ۵۰۷/۲؛ منزه، ۱۳۹۲: ۲۸۰). دارالسیاده گوهرشاد را که مابین مسجد و حرم رضوی قرار گرفت به لحاظ نوع کتیبه‌ها، موقعیت مکانی و کارکردهای آن، می‌توان به عنوان الگو و مدلی جامع از این دست ابنیه معرفی نمود. هنرمندانی چون سلطانعلی مشهدی و میرعلی هروی در این محل اشعار و ذوق کتابت خود را به امام هشتم^(ع) تقدیم نموده‌اند.

محل دفن و مقابر سادات (دارالسیاده) در این زمان همچنین از ظرفیت تبدیل‌شدن به گورستان‌های عمومی و سلطنتی هم برخوردار بودند. به طوری‌که سید برکه که توسط تیمور از کرمان به سمرقند منتقل گردید، پس از مرگ، محل دفنش تبدیل به «گور امیر» یا قبر تیمور و فرزندان و نوادگانش گردید (سمرقندی، ۱۳۶۷: ۱۷۴؛ واعظ هروی، بی‌تا، حصه اول: ۲۱).

۴-۳-۲- مساجد

از آنجا که مساجد کانون شکل‌گیری و رشد فرهنگ و تمدن اسلامی بوده‌اند، توجه به معماری این نوع بنا اعم از کالبد و تزئینات آن از مسیرهای اصلی بررسی سیر تحول، تغییر و تداوم هنر اسلامی و البته هنر شیعی می‌باشد. هرچند در این میان واکاوی نوع اندیشه‌ها و عقاید مذهبی منتقل شده از طریق آنان، از اهمیت بیشتری برخوردار است. چرا که علاوه بر تأثیرگذاری بر سبک‌های هنری، در فهم فضا و عناصر پیرامونی دخیل در ایجاد یا عدم ایجاد آن‌ها، نوعی سند تاریخی به حساب می‌آیند. از منظر تاریخی سقوط خلافت عباسی مقطعی است که بعد از آن به تدریج مساجدی با ساختار و تزئیناتی متناسب و همسو با عقاید شیعی افزایش یافتند. این موضوع به‌ویژه در مورد مناطقی مانند ایران که شیعیان در حال افزایش بوده و ثانیاً در پی تقویت مقام و موقعیت خویش بودند، ملموس‌تر بود. چنان‌که از دوره ایلخانی و خاصه عصر تیموری تغییرات ایجاد شده در مساجد از پیش موجود و نویناد مؤید این مطلب‌اند.

جدول ۲- رویکردهای شیعی در برخی مساجد جامع مهم و تاریخی ایران در عصر تیموری

ردیف	نام	سال/مکان	بانی/هنرمند	شاخصه‌های شیعی
۱	مسجد جامع گوهرشاد	۸۲۱ق/مشهد	گوهرشاد/ قوام‌الدین شیرازی	درب‌گیرنده مجموعه‌ای از مؤلفه‌های شیعی نظیر آیات، ادعیه، احادیث، نسب‌نامه‌ها و اسامی شیعی و فضاهای خاص معماری
۲	مسجد جامع اصفهان	۸۵۱ق/اصفهان	محمدبن بایسنغر/عماد ورزنه‌ای	قسمت بیت‌الشتاء با حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» در قرن ۹ق به آن اضافه شدند.
۳	مسجد جامع یزد	قرن ۹ق/یزد	شاه نظام کرمانی / بهاء‌الدین هزار اسپ	به کار رفتن اسامی ۱۲ امام و شهادتین شیعی بر روی گنبد و دعایی که بقای دولت شاهرخ را در سایه عنایت اهل بیت می‌داند.
۴	مسجد جامع ورزنه	۸۴۷ق/اصفهان	محمود بن مظفر ورزنه‌ای	در زمان شاهرخ همرا با کتیبه‌هایی در ذکر شهادتین شیعی و تمجید از اهل بیت ساخته شد.

در قرن ۹ ق ساخته شد و دارای کتیبه‌های شیعی است. (okane,1995: 137)	—	۸۷۸ق/یزد	مسجد جامع بُندرآباد یزد	۵
دروازه ورودی و مناره آن دارای اسامی الله، محمد و علی می‌باشد. (شایسته‌فر، ۱۳۸۱: ۸۳)	تیمور	(۸۰۸-۸۰۱ق)	مسجد جامع سمرقند	۶
کتیبه‌هایی همراه با ستایش دوازده امام (شایسته‌فر، ۱۳۸۱: ۸۶)	جلال‌الدین امیر چخماق شامی	یزد/۸۴۱ق	مسجد جامع میرچخماق یزد	۷

علامت — نمایشگر عدم اطلاعات است.



شکل ۵- تصویر چپ: تکرار نام علی در کتیبه مسجد جامع ورزنه (مأخذ: آرشیو شخصی استاد راهنما). تصویر راست: کتیبه شهادتین شیعی بر روی گنبد مسجد گوهرشاد مشهد (منبع: آرشیو شخصی نگارنده)

وجود تغییرات جزئی در مساجد، بیانگر تغییرات در سطح کلان اجتماعی است. چنان‌که دقت در موارد فوق نشان می‌دهد که اولاً این ابنیه از نوع مساجد جامع هستند که نسبت به مساجد از نوع محلی و تدفینی هم که در این دوره وجود داشتند، از جایگاه مهم‌تری برخوردارند. ثانیاً از نظر اهمیت، این مساجد در عصر حاضر نیز به لحاظ شهرت، قدمت، تزئینات و نوع معماری از آثار شاخص مذهبی کشور به حساب می‌آیند. ثالثاً در مقابل ۴۰٪ از آمار فوق که در این دوره مرمت شده و از تزئیناتی برخوردار شدند، ۶۰٪ مابقی در قرن ۹ق احداث شدند که برخی از آنها مانند مسجد جامع گوهرشاد از شهرت فراگیر و ماندگار برخوردار گردیدند. این مسجد که با حمایت مستقیم گوهرشاد خاتون، همسر شاهرخ در سال ۸۲۱ق ساخته و دارالسیاده و دارالحفاظی به منظور توسعه حرم به آن افزوده گردید (منشی‌قمی، ۱۳۵۹: ۸۰)، از چند منظر حائز ویژگی‌های قابل تعمقی در باب جستجوی خط سیر تشیع و هنر شیعی است. اولاً به دلیل نزدیکی بنا به روضه مقدسه امام رضا(ع) آن را در میان سایر موارد مشابه، شاخص ساخته است. ثانیاً دخالت و نظارت شاهرخ و همسرش، بایسنغرمیرزا کاتب ایوان مقصوره و قوام‌الدین شیرازی معمار بنا، موضع دولت را در خصوص جریان تشیع روشن می‌کند. ثالثاً وجود آیات، احادیث، ادعیه و اشعار شیعی است که در کتیبه‌های آن به کار رفته است. رابعاً وقف‌نامه‌ای که توسط گوهرشاد تنظیم شده و حضور و توجه به شیعیان در آن مشهود است (اوکین، ۱۳۸۶: ۲۴۷-۲۴۸؛ شایسته‌فر، ۱۳۸۴: ۱۲۲).



شکل ۶- تصویر ذکر صلوات بر ائمه در مسجد شاه (هفتاد و دو تن) مشهد
(تصویر، آرشیو شخصی نگارنده)

باب‌شدن ساخت ابنیه علمی، آرامگاهی، عبادی، مذهبی و اجتماعی در جوار مقابر علویان یکی از ویژگی‌های معماری شیعی ایرانی قرن نهم قمری و قبل از ظهور صفویه است. در این باره همچنین به مدارسی می‌توان اشاره کرد که علاوه بر این موضوع، به لحاظ نیت بانی، کتیبه‌ها و نوع کاربری، دارای ماهیت شیعی بودند. پریزاد (ندیمه گوهرشاد) با اضافه مصالحتی که گوهرشاد از بقایای مسجد در اختیارش قرار داد، مدرسه‌ای را به همین نام در کنار حرم رضوی و در فاصله سال‌های ۸۲۰ تا ۸۳۰ق بنا نهاد. این مدرسه در زمره قدیمی‌ترین مدارس علمیه

شهر مشهد است که در مجاورت مسجد گوهرشاد و روبه‌روی مدرسه دو در احداث شده است. این بنا زمانی در حاشیه بازار قدیمی زنجیر قرار داشت. بانی مدرسه پس از احداث، آن را وقف طلاب زائر امام رضا^(ع) می‌کند و موقوفات بسیاری نیز بر آن وقف می‌کند. در بخشی از وقف‌نامه‌ای که به تاریخ ۸۲۳ق تنظیم شده آمده که قسمتی از درآمد حاصل از مزارع موقوفه صرف پذیرایی از خادمین حرم در روز عید غدیر گردد و قسمتی به طلاب علوم دینی اختصاص یابد. در مقابل آن مدرسه «دودر» توسط امیر یوسف خواجه بهادر (م ۸۴۶ق) از اعقاب شیخ علی بهادر (از سرداران تیمور) در ۸۴۳ق با دو گنبد ساخته شد. دور تا دور این مدارس با واژه‌ها و آرایه‌های شیعی تزئین شده است. حدیث «برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه بر دیگر ستارگان است» از حضرت علی(ع) که متناسب با مکانش انتخاب شده، در محراب مدرسه پرزاد به کار رفته است (اوکین، ۱۳۸۶: ۴۴۷؛ خزائی، ۱۳۸۸: ۶۵). در فضای حرم رضوی همچنین مدرسه شاهرخی (بالا سر) در ۸۳۰ق و در نزدیکی پنجره فولاد ساخته شد (منشی‌قمی، ۱۳۵۹: ۶۲). مدارس مهم دیگری هم در شهرهایی چون اصفهان (نصرآباد)، هرات (اخلاصیه) و خواف (غیاثیه) ساخته شدند. در کتیبه‌های مدرسه غیاثیه (ساخته: ۸۴۵ق) حدیث معروف «انا مدینه العلم و علی بابها» به شکل هنرمندانه و به صورت اسامی علی در گرداگرد نام محمد طراحی شده است (شایسته‌فر، ۱۳۸۴: ۱۰۵). یا مدرسه اخلاصیه که علاوه بر علم، مدفن سادات و زیارتگاه زائران هم بود (واعظ هروی، بی تا، حصه اول: ۱۱۹). اهمیت یافتن مراسم روضه‌خوانی در مصیبت اهل بیت (به‌ویژه حادثه کربلا و روز عاشورا) که به همراه تألیف کتبی با محتوای مذکور صورت پذیرفت، زمینه‌ساز توسعه «حسینیه‌ها» در این دوره گردید (افشار، ۱۳۴۸: ۷۶/۱). حسینیه‌ها بیشتر به لحاظ عنوان و نوع کارکردشان از ظرفیت ویژه‌ای در انعکاس ارتباط معماری و هویت ایرانی برخوردارند. در این زمان کتیبه‌ها و آرایه‌های شیعی در بناهایی با ماهیت سیاسی و اقتصادی همچون بنای آق سرای (کاخ سفید، ۷۸۱ق) در سمرقند و بازار میر چخماق در یزد هم به کار رفتند (شایسته‌فر، ۱۳۸۴: ۱۱۵؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۲/۱). وجود کتیبه‌هایی در مدح دوازده امام در مسجد جامع و بازار میرچخماق یزد به‌عنوان دو عنصر کلیدی و مهم هر شهر بیانگر پراکندگی وسیع تشیع اثنی‌عشری در شهر یزد به‌خصوص در عصر حاکمیت امیر چخماق و شاهرخ تیموری، که در مذهب تسنن تعصب داشت، می‌باشد. (افشار، ۱۳۴۸: ۷۶/۱؛ هنرفر، ۱۳۵۵: ۶-۱۹)

۴-۳-۳- حرم امام رضا^(ع)

در قرن ۹ق و هم‌زمان با دوران حاکمیت تیموریان فصل قدیمی معماری بارگاه امام هشتم^(ع)

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۱۷

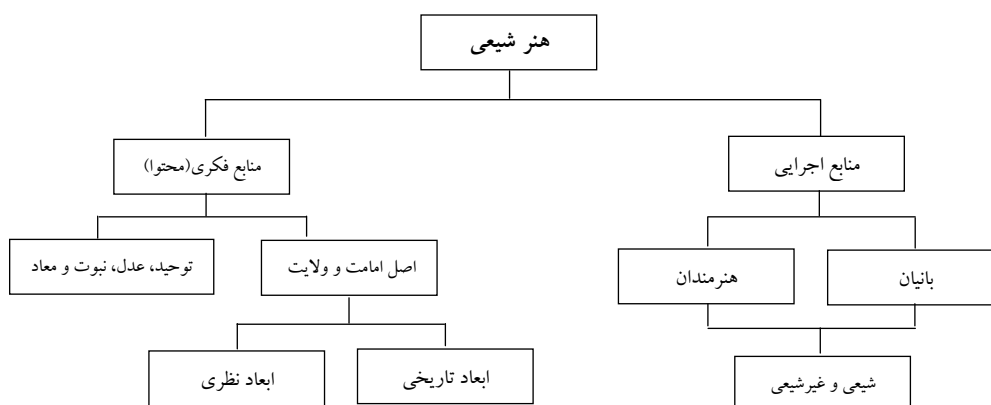
سپری شده و فصل جدیدی در آن شروع شد. به عبارتی پس از جسارت مغولان و برای اولین بار از سوی حکومت توجه ویژه و نسبتاً زیادی نسبت به ادوار ماضی به این بنا صورت پذیرفت. همچنین حرم به لحاظ وسعت ارضی، تأسیسات زیرساختی، آثار معماری و حجم تزئینات در این زمان، دوران متفاوتی را سپری نمود. توجه به فهرست اقدامات انجام شده موضوع را بهتر تبیین می‌کند.

جدول ۴- انواع فعالیت‌های عمرانی و فرهنگی در حرم رضوی در عصر تیموری

ردیف	انواع فعالیت‌های عمرانی و فرهنگی در حرم رضوی در عصر تیموری
۱	احداث مسجد بزرگ گوهرشاد در سال ۸۲۱ق با هنرمندی بایسنغر میرزا و معماری قوام‌الدین شیرازی همراه با اضافه کردن دارالسیاده و دارالحفاظ (عطاردی، ۱۳۷۱: ۲۰۲/۱)
۲	احداث مدرسه شاهرخی در نزدیکی پنجره فولاد با حمایت شاهرخ (عطاردی، ۱۳۷۱: ۲۰۲/۱)
۳	تکمیل عمارت گوهرشاد و اضافه نمودن چهارباغ و اقامتگاه توسط شاهرخ (میرخواند، ۱۳۷۳: ۱۱۵۴/۶)
۴	تکمیل تزئینات و کتیبه‌های حرم در زمان سلطان حسین بایقرا و با هنرمندی میرعلی هروی و سلطانعلی مشهدی (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۰۲/۱)
۵	دفن هنرمندانی همچون سلطانعلی مشهدی در نزدیکی پنجره فولاد و شاهزادگان و امرایی نظیر امیر شاه ملک (زمجی اسفزاری، ۱۳۳۹: ۱۰۲/۱)
۶	ساخت مدرسه پریزاد (۸۳۰-۸۲۰) و مدرسه دو در (۸۴۳ق)
۷	اجرای رسومی همچون رسم صدقه‌دادن، ادعیه‌خوانی، تقارن‌زنی و اهدای نذورات در کنار حرم توسط شاهزادگانی نظیر ابوسعید میرزا و سلطان حسین بایقرا (سمرقندی، ۱۳۸۳: ج ۲، ۸۷۹/۲د، ۱۰۱۱)
۸	ساخت اولین پنجره فولاد برای قبر مطهر در زمان شاهرخ با توجه به وجود قدیمی‌ترین پنجره فولادی که مربوط به این زمان می‌باشد و به‌نوعی تأییدکننده احتمال ساخت اولین ضریح برای قبر مطهر در قرن ۹ق می‌باشد. همچنین اهدای قندیلی به وزن ۵۰۰ یا ۳۰۰۰ مثقال توسط شاهرخ به حرم مذکور. (حافظ ابرو، ۱۳۷۲: ۶۹۳/۲؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۱۱۵۴/۶)
۹	ساخت قنات و کاریز برای حرم در اواخر قرن ۹ق و در دوره حکومت سلطان حسین بایقرا. (ویلبر، ۱۳۷۴: ۶۹۹)
۱۰	احداث و اضافه نمودن صحن عتیق و ایوان جنوبی توسط امیر علیشیر نوایی در سال ۸۷۵ق. در این ایوان صفه‌ای به نام امیر علیشیر و کتیبه‌ای با نام سلطان حسین بایقرا هم وجود داشت. (نوایی، ۱۳۶۳: مقدمه یا؛ عطاردی، ۱۳۷۱: ۲۰۲/۱)
۱۱	جاری ساختن آب از چشمه گل (گلسب) در شمال مشهد به سمت شهر مشهد و حرم توسط

<p>امیر علیشیر نوایی. این چشمه را شاه عباس در ۱۰۲۲ق در وقف زوآر حرم قرار داد. (نوایی، ۱۳۶۳: مقدمه یه؛ عطاردی، ۱۳۷۱: ۲۳۶/۱)</p>	
<p>۱۲ تعمیر و گسترش مسجد بالاسر (از اولین مساجد ساخته شده در کنار مدفن امام، مقبره خالصی فعلی) هم‌زمان با ساخت دارالسیاده مسجد گوهرشاد و نصب درب منبت کاری شده امیرنظام عبدالحی ابن امیر طاهر) در آن می‌باشد. (اداره پژوهش آستان قدس رضوی، شماره ۹۳۰۶۵۴)</p>	

اما علاوه بر ابعاد تاریخی، حرم امام هشتم^(ع) را می‌توان به‌عنوان یک مدل عینی و مفهومی هنر شیعی معرفی نمود. مدلی که در مقطع مذکور به میزان قابل توجهی در ابعاد مختلف رشد یافته و به قالب تکامل یافته خویش نزدیک گردید. مهم‌ترین شاخصه حرم، وجود امامی مدفون در آن است. امامی که علاوه بر ویژگی‌های خاص خود، نمادی از مجموعه ویژگی‌های اصلی امامت در اسلام و به‌خصوص مذهب تشیع می‌باشد. اصلی که در کنار اصول توحید، عدل، نبوت و معاد هویت می‌یابد. هویتی که هم به لحاظ تاریخی و هم در قالب نظری موجودیت یافته و تداوم دارد. آیات، احادیث، منابع فقهی، کلامی و تفاسیر موجود به‌عنوان منابع نظری و شخصیت‌ها، حوادث و وقایع، سیره و سنت زندگی پیامبر^(ص) و ائمه^(ع) ابعاد تاریخی آن را تشکیل می‌دهند. اصل امامت همچنین کلیتی بود که موضوعاتی چون دوازده امام، غیبت و ظهور، عدالت، ولایت و تداوم حکومت اسلامی با جانشینی رهبر منصوب را دربر می‌گرفت. جدای از این مفاهیم، شیوه و شمایل هنر شیعی است که متناسب با مفاهیم و اصول مذکور بوده و به‌عنوان جزئی از هنر اسلامی، قابلیت انعکاس آن‌ها را به صورت عینی و ذهنی داشت. چنان‌که ساختار و سبک معماری، خوشنویسی، نقاشی، موسیقی و کاشیکاری به‌کاررفته در حرم امام هشتم^(ع) (به ویژه در عصر مورد نظر) بازگوکننده بخشی از آن‌هاست.



شکل ۷- نمودار سنجش ماهیت هنر شیعی از منظر حرم امام هشتم^(ع) (مأخذ: یافته‌های تحقیق)

اما کاریست و یا به اصطلاح اجرای عناوین مذکور به دست عناصر و افرادی بود که به دو گروه عمده حامی (حمایت سیاسی، مذهبی و مالی) و مجری (هنرمندان) تقسیم می‌شدند. نکته مهم که به‌ویژه در مورد حامیان مصداق دارد، این بود که عناصر مذکور لزوماً از شیعیان نبودند. هرچند بدون شک وجود اعتقاد به باورهای شیعی (به‌ویژه در هنرمندان) در خلق چنین آثاری نقش مستقیم داشته است. چنان‌که در مورد حرم مورد نظر در عصر تیموری دیده می‌شود، اغلب هنرمندان مانند سلطانعلی مشهدی الهام و توسل به منبع امامت را سرچشمه الهام هنری خود می‌دانستند. در مقابل هنرمندانی چون بایسنغر میرزا و بانیانی نظیر شاهرخ، گوهرشاد، سلطان حسین بایقرا و امیرعلیشیر نوایی از اهل تسنن به شمار می‌آمدند. به این ترتیب بارگاه امام رضا^(ع) در ایران را می‌توان به عنوان الگو و مصداق هنر شیعی در ابعاد فکری، اجرایی، روش و سیر تاریخی در نظر گرفت.

نتیجه‌گیری

هنر از حیث ماهیت دارای دو بعد عمده عینی و ذهنی یا ملموس و ناملموس و ساختاری و مفهومی است. به همین ترتیب انواع هنرها تعریف و ساخته می‌شوند. نقص یا ضعف در یکی از ابعاد، سبب جای‌گرفتن یک هنر در ذیل و یا در جزء هنر دیگر و البته با حفظ تعریف خویش می‌گردد. بنابراین تقسیم هنرها به کلی و جزئی از این مقوله نشأت می‌گیرد. در این خصوص بدیهی است که از حیث اولویت و تقدم، بُعد محتوایی و مفهومی مقدم بر بُعد ساختاری و کالبدی در هنر و معماری است. به دیگر سخن، تا محتوا و درون‌مایه‌ای از یک موضوع، باور و یک هویت موجود نباشد، تجسم آن در هنرهای تجسمی و معماری را نمی‌توان متصور بود. عنصر زمان عامل دیگری برای تکامل هنر در ابعاد دوگانه خویش و برحسب تقدم ذکر شده است. هنر اسلامی اگرچه در نیمه دوم قرن اول هجری و عمدتاً در نمادهای بصری و نوشتاری به کار رفته در معماری متبلور گردید، اما تا اواخر قرن دوم هجری استقلال در ابعاد دوگانه و یا تعریف «هنر اسلامی» را پیدا نکرد. به همین نسبت هنر شیعی در ادوار مختلف تاریخی سیر تکاملی خود را طی نمود. بعد از سقوط خلافت عباسی و از قرن هفتم هجری به بعد و با گسترش اندیشه‌های کلامی و عقلی مذهب تشیع و پیوند با جریان‌هایی نظیر تصوف، بستری برای انعکاس و نمایش درون‌مایه‌های مذهبی به‌ویژه در معماری پدید آمد. بالطبع و با توجه به تعریف هنر، در این زمان و تا قبل از روی‌کارآمدن صفویان، وجه محتوایی این هنر پررنگ‌تر بوده و تعریف هنر شیعی عمدتاً در قالب کاربرد نمادهای بصری (اشکال هندسی، تصاویر، نقوش و نقش‌مایه‌ها) و نمادهای نوشتاری (کتیبه‌های

۱۲۰ / بررسی نظری مفهوم «هنر شیعی» با تأکید بر مطالعه رویکردهای شیعی در ... / وحید عابدین پور و ...

دربرگیرنده آیات، احادیث، اشعار، روایات، اذکار و سخنان) در بستر و زمینه معماری اسلامی شکل گرفت. شکل‌گیری چنین هنری در این زمان هرچند به صورت غیرمستقیم تبیین‌کننده واقعیت تاریخی رشد تدریجی این مذهب در جامعه ایران قبل از تشکیل حکومت صفویه می‌باشد. چرا که تحول و تغییر در درون‌مایه‌های هنر بازگوکننده تحولات اجتماعی هم‌زمان با آن می‌باشد. در این رابطه باید افزود که زمانی یک اثر هنری صفت شیعی می‌گیرد که نه به واسطه یک نشانه و نمود بصری بلکه در کنار آن به لحاظ دارا بودن مجموعه‌ای از عوامل نظیر: موقعیت مکانی، شرایط تاریخی و بنیان‌های نظری و اجتماعی شکل‌دهنده آن نیز واجد چنین صفتی باشد. موضوعی که تحقیق حاضر بیشتر به آن‌ها پرداخته است.

از طرفی و با توجه به وجود دو زمان قطعی و تقریبی برای ایجاد و رواج انواع هنرها، عصر تیموری را می‌توان زمان تقریبی رواج (نه شروع) و تداوم حضور مؤلفه‌های شیعی در هنر و به‌ویژه معماری ایرانی دانست که در عصر صفویه به زمان قطعی مبدل گردید. در این رابطه و از نظر نوع بنا، انواع دارالسیاده‌ها، زیارتگاه‌ها، امامزادگان، مساجد جامع، مدارس و آرامگاه‌های شیعی ساخته یا بازسازی شدند و از نظر تزئینات و درون‌مایه هم اذکار، احادیث و آیاتی با این رویکرد در تزئینات و کتیبه‌های این ابنیه به کار رفتند. در همین رابطه حرم امام هشتم (ع) در مشهد را می‌توان به‌عنوان یک مدل جامع عینی و مفهومی معماری شیعی در ایران و همچنین الگویی برای تداوم تاریخی آن عنوان نمود. با عنایت به جایگاه مساجد جامع در رصد تحولات مذهبی در جوامع اسلامی، حرکت مهم دیگر در این زمان ساخت و یا تزئین و مرمت مساجد جامع نظیر مسجد جامع اصفهان، ورزنده، مشهد، یزد، هرات و سمرقند با رویکرد شیعی بود.

به‌طورکلی اصطلاح هنر و معماری شیعی در این زمان به بخشی از هنر اسلامی اطلاق می‌شود که به بیان، نمایش و یا انتقال اعتقادات، تفکرات، ارزش‌ها، مفاهیم، شخصیت‌ها، آداب و آیین‌ها، مراسم، جریان‌ها و حوادث برگرفته از تاریخ و مذهب تشیع در ابعاد عینی و محتوایی می‌پردازد.

منابع و مأخذ:

- افشار، ایرج (۱۳۴۸): یادگارهای یزد، ج ۱ و ۲، تهران، انجمن آثار ملی.
- اوکین، برنارد (۱۳۸۶). *معماری تیموری در خراسان*. ترجمه علی آخشینی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- بورکهارت، تیتوس (۱۳۶۵). *هنر اسلامی زبان و بیان*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: سروش.
- تولستوی، لئون (۱۳۸۸). *هنر چیست*. ترجمه کاوه دهگان. تهران: امیرکبیر.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۵). *تاریخ تشیع در ایران*. جلد ۲. قم: انصاریان.
- جوادی، آسیه (۱۳۶۳). *معماری ایران*. جلد ۲. تهران: خوشه.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۷۲). *زبدۃالتواریخ*، تصحیح سید کمال حاج‌سیدجوادی. جلد ۲. تهران: نشر نی.
- حسینی، سید محسن (۱۳۹۰). *کتیبه‌های تیموری در خراسان*. جلد ۱. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- حسینی، هاشم و فراشی، حسین (۱۳۹۳). «*تحلیل جنبه‌های نمادین شیعی در تزئینات مسجد جامع یزد*». *فصلنامه نگره*. شماره ۲۹: صص ۳۳ - ۳۴.
- خزائی، محمد (۱۳۸۱). *مجموعه مقالات اولین همایش هنر اسلامی*. تهران: مؤسسه مطالعات هنر اسلامی.
- ----- (۱۳۸۸). «*ساختار و نقش مایه‌های مدارس تیموری*». *مطالعات هنر اسلامی*، شماره ۱۱: صص ۵۹ - ۷۸.
- خسروبیگی، هوشنگ (۱۳۹۲). «*نقش آل‌بویه در تعمیق فرهنگ شیعی*». *پژوهش‌نامه تاریخ*. سال هشتم. شماره ۳۰: صص ۸۶ - ۱۰۰.
- خوافی، ابوالقاسم شهاب‌الدین (۱۳۵۷). *منشأ الانشاء*، ۲ جلد. به قلم نظام‌الدین عبدالواسع نظامی باخزری. به کوشش رکن‌الدین همایونفرخ. تهران: دانشگاه ملی ایران.
- خوافی، فصیح‌الدین احمد (۱۳۳۹). *مجموعه فصیحی*. ۳ جلد. تصحیح محمد فرخ. مشهد: باستان.
- خواندمیر، غیاث‌الدین محمد (۱۳۶۲). *حبیب‌السير*، زیر نظر محمد دبیرسیاقی. جلد ۳ و ۴. تهران: کتابفروشی خیام. چاپ ۳.
- ----- (۱۳۷۲). *مآثر الملوک (به ضمیمه خلاصه الاخبار)*، تصحیح میرهاشم محدث، بی‌جا: رسا.
- دانش یزدی، فاطمه (۱۳۸۷). *کتیبه‌های اسلامی شهر یزد*. تهران: سبحان نور.
- زمجی اسفزاری، معین‌الدین (۱۳۳۹). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*. به کوشش سیدمحمدکاظم امام. جلد ۲. تهران: دانشگاه تهران.

۱۲۲ / بررسی نظری مفهوم «هنر شیعی» با تأکید بر مطالعه رویکردهای شیعی در ... / وحید عابدین پور و ...

- سمرقندی، عبدالجلیل و ابوطاهر (۱۳۶۷). *تقدیه و سمریه (دو رساله در مزارات و جغرافیای سمرقند)*. به کوشش ایرج افشار. تهران: مؤسسه فرهنگ جهانگیری.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳). *ظفرنامه*. به اهتمام پناهی سمناقی. تهران: بامداد.
- شایسته‌فر، مهناز (۱۳۸۴). *هنر شیعی*. تهران: مؤسسه مطالعات هنر اسلامی.
- ----- (۱۳۸۱). *عنصر الوهیت در نگارگری تیموری*. همایش هنر اسلامی. تهران: مطالعات هنر اسلامی.
- شوان، فریتهوف و دیگران (۱۳۸۳). *هنر و معنویت*. ترجمه انشاءالله رحمتی. تهران: فرهنگستان هنر.
- صحراگرد، مهدی (۱۳۹۲). *شاهکارهای هنری در آستان قدس رضوی*. مشهد: مؤسسه آفرینش‌های هنری.
- عطاردی، عزیزالله (۱۳۷۱). *تاریخ آستان قدس رضوی*. جلد ۱. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۲). *پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویه*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فیروزان، مهدی (۱۳۸۰). *راز و رمز هنر دینی*. تهران: سروش.
- کاتب، احمدبن حسین بن علی (۱۳۴۵). *تاریخ جدید یزد*. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- کریمی داور، هانیه (۱۳۹۳). *پایان‌نامه: بررسی نمادهای شیعی در هنر ایران*. دانشگاه محقق اردبیلی. اردبیل: گروه باستان‌شناسی.
- کلانتر، علی اصغر (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی کاربرد متون مذهبی در هنر شیعی مازندران با تمرکز بر آثار شهرستان ساری». *فصلنامه نگره*. شماره ۲۹. بهار.
- گرابر، اولک (۱۳۷۹). *شکل‌گیری هنر اسلامی*. ترجمه مهرداد وحدتی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- مرادی غیاث‌آبادی، رضا (۱۳۹۲). *فرهنگنامه عکس ایران*. شیراز: نوید شیراز.
- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۸۵). *جامع مفیدی*. جلد ۱ و ۲. به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- منز، بثاتریس فوربز (۱۳۹۲). *قدرت، سیاست و مذهب در عصر تیموریان*. ترجمه حسن اسدی. تهران: مولی.
- منشی قمی، قاضی احمد (۱۳۵۹). *گلستان هنر*. تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران: کتابخانه منوچهری.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه (۱۳۷۳). *روضه الصفا*. تصحیح عباس زریاب. جلد ۶. تهران: علمی.
- نصر، سید حسین (۱۳۸۵). *در جستجوی امر قدسی*. ترجمه مصطفی شهرآئینی. تهران: نشر نی.
- نقی زاده، محمد (۱۳۸۴). *مبانی هنر دینی در فرهنگ اسلامی*. جلد ۱. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۱۳۳

- واعظ هروی، اصیل‌الدین (بی‌تا). *مزارات هرات*. حصه اول و دوم. تصحیح فکری سلجوقی. بی‌جا. بی‌نا.
- ویلبر، دونالد و گلمبک، لیزا (۱۳۷۴). *معماری تیموری در ایران و توران*، ترجمه کرامت‌الله افسر و محمد یوسف کیانی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- هنرفر، لطف‌الله (۱۳۵۵). «صفهان در دوره جانشینان تیمور». *مجله هنر و مردم*. سال ۱۴. شماره ۱۶۳: ص ۱۹-۶.
- یزدی، شرف‌الدین (۱۳۸۷). *ظفرنامه*. تصحیح سعید میرمحمدصادق و نوایی. ۲ جلد. تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- اداره پژوهش و معرفی آثار آستان قدس رضوی

References

- 'atārudī, 'azīzullah (1992): *Tārīkhi Āstāni Qudsi Raḍāwī*, J 1, Tihārān, Wizārati Farhang wa Irshādi Islāmī.
- Burkhardt, Tütüs (1986): *Hunari Islāmīyi Zabān wa Bayān*, Tarjumihyi Mas'ūd Rajabnīyā, Tihārān, Surūsh.
- Dānish Yazdī, Fāṭimih (2008): *Katibihhāyi Islāmīyi Shahri Yazd*, Tihārān, Subhāni Nūr.
- El Gemaiey, Ghada Abdel Monem (2014): IDEOLOGICAL CONNOTATIONS OF THE INSCRIPTIONS OF JUMA MASJED OF ISFAHAN, *Mediterranean Archaeology and Archaeometry*, Vol. 14, No 1, pp. 273-289. (مقاله)
- Farhānī Munfarid, Miḥdī (2003): *Piywandi Siyāsāt wa Farhang dar 'aṣri Zawāli Tiymūriyān wa Ḍuhūri Ṣafawīyih*, Tihārān, Anjumani Āthār wa Mafākhirī Farhangī.
- Firūzān, Miḥdī (2001): *Rāz wa Ramzi Hunari Dīnī*, Tihārān, Surūsh.
- Girābir, Ulik (2000): *Shiklgrīyi Hunari Islāmī*, Tarjumihyi Mihrdād Waḥdatī, Tihārān, Pashūhishgāhi 'ulūmi Insānī.
- Ḥāfīz Abrū, 'abdullah Ibn Luṭfullah (1993): *Zubdat al-Tawārīkh*, Taṣṭiḥi Siyyid Kamāl Ḥāj Siyyid Jawādī, J2, Tihārān, Nashri Niy.
- Hunarfār, Luṭfullah (1976): *Iṣfahān dar Durihyi Jānishīnāni Tiymūr*, Majallihyi Hunar wa Mardum, Sāli 14, Sh 163, ṣ 6-19.
- Ḥusiyānī, Hāshim wa Farrāshī, Ḥusiyān (2014): *Taḥlīli Janbihhāyi Nimādīni Shī'ī dar Taz'īnāti Masjid Jāmi'i Yazd*, Faṣlnāmihyi Nigarih, Shumārihyi 29, ṣṣ 33-43.
- Ḥusiyānī, Siyyid Muḥsin (2011): *Katibihhāyi Tiymūrī dar Khurāsān*, J1, Mashhad, Bunyādi Pashūhishhāyi Islāmī.
- Ja'farīyān, Rasūl (1996): *Tārīkhi Tashayyū' dar Īrān*, J2, Qum Anṣārīyān.
- Jawādī Āsiyih (1984), *Mi'mārī dar Īrān*, J2, Tihārān, Khūshih.
- Kalāntar, 'alī Aṣghar (2014): *Barrasīyi Taṭbīqīyi Kārburdi Mutūni Madhhabī dar Hunari Shī'īyi Māzandarān bā Tamarkuz bar Āthāri Shahristāni Sārī*, Faṣlnāmihyi Nigarih, Sh 29, Bahār.
- Karīmī Dāwar, Hānīyih (2014): *Pāyānāmih: Barrasīyi Namādhāyi Shī'ī dar Hunari Īrān*, Dānishgāhi Muḥaqqīq Ardībīlī, Ardībīl, Gurūhi Bāstān Shināsī.
- Kātib, Aḥmad Ibn Ḥusiyān Ibn 'alī (1966): *Tārīkhi Jadīdi Yazd*, bih Kūshishi Īraj Afshār, Tihārān, Amīr Kabīr.
- Khāndmīr, Ghīyāth al-Dīn Muḥammad (1983): *Ḥabīb al-Siyar*, Zīri Naẓari Muḥammad Dabīr Sīyāqī, J 3 , 4, Ch 3, Kitābfurūshīyi Khayyām, Tihārān.

- _____, (1993): Ma'āthir al-Mulūk (bih Ḍamīmihi Khulāṣat al-Akḥbār), Taṣḥīḥi Mīr Hāshim Muhaddith, Bī Jā, Rasā.
- Khawāfī, Abū al-Qāsim Shahāb al-Dīn (1978): **Mansha' al-Inshā'**, 2 j, bih Qalami Nizām al-Dīn 'abd al-Wāsi' Nizāmī Bākhzarī, bih Kūshishi Rukn al-Dīn Humāyūn Farrukh, Tihṙān, Dānishgāh, Dānishgāhi Millīyi Īrān.
- Khawāfī, Faṣḥ al-Dīn Aḥmad (1960): **Mujmali Faṣḥī**, 3 J, Taṣḥīḥi Muḥammad Farrukh, Mashhad, Bāstān.
- Khazā'ī, Muḥammad (2002): **Majmū'ihyi Maqālāti Awwalīn Hamāyishi Hunari Islāmī**, Tihṙān, Mu'assisihyi Muṭālī'āti Hunari Islāmī.
- _____ (2009): Sāktār wa Naqsh Māyihhāyi Madārisi Tiymūrī, Muṭālī'āti Hunari Islāmī, Shumārihi 11, 59-78.
- Khusru Biygī, Hūshang (2013): **Naqshi Āli Būyih dar Ta'mīqi Farhangi Shī'ī**, Pazhūhishnāmīhi Tārīkh, Sāli Hashtum, Shumārihi 30, ṣṣ 86-100.
- Manz, Bī 'ātrīs Furbz (2013): **Qudrat, Siyāsāt wa Madhhab dar 'aṣri Tiymūrīyān**, Tarjumihyi ḥasan Asadī, Tihṙān, Mūlī.
- May Farhat (2002) "Dynastic Legitimacy and Islamic Piety: The Shrine of 'Ali b. Musa al-Rida in Mashhad" (PhD diss, Harvard University), 82-110.
- _____ (2014) Taqwāyi Shī'ih wa Mashrū'iyati Pūyā: Mashhad Taḥṭi Shāhāni Awwalīyihyi Ṣafawī, Muṭālī'āti Īrān, 47:2, 201-216. (Journal)
- Mīrkḥānd, Muḥammad Ibn Khāwandshāh (1994): **Ruḍat al-Ṣafā**, Taṣḥīḥi 'abbās Zaryāb, J 6, Tihṙān, 'ilmī.
- Munshī Qumī, Qāḍī Aḥmad (1980): **Gulistāni Hunar**, Taṣḥīḥ Aḥmad Suhīylī Khānsārī, Tihṙān, Kitābkhānihyi Manūchihīrī.
- Murādī Ghīyāth Ābādī, Riḍā (2013): **Farhangnāmīhi 'aksi Īrān**, Shīrāz, Nawīdi Shīrāz. – Mustuff Bāfqi, Muḥammad Mufīd (2006): **Jāmi'i Mufīdī**, J 1, 2, bih Kūshishi Īraj Afshār, Tihṙān, Aṣāṭīr.
- Naqīzādīh, Muḥammad (2005): **Mabāniyi Hunari Dīnī dar Farhangi Islāmī**, J 1, Tihṙān, Daftari Nashri Farhangi Islāmī.
- Naṣr, Siyyid Ḥusiyn (2006): **Dar Justujūyi Amri Qudsi**, Tarjumihyi Muṣṭafā Shahrāyīnī, Tihṙān, Nashri Niy.
- Okane, Bernard (1995): Studies in Persian Art and Architectur, Cairo, The American university press, pp 137- 140. (Book)
- Ṣaḥrāgard, Mihdī (2013): **Shāhkārhāyi Hunarī dar Āstāni Qudsi Raḍawī**, Mashhad, Mu'assisihyi Āfarīnīshhāyi Hunarī.
- Samarqandī, 'abd al-Jalīl wa Abū ṭāhir (1988): **Qandīyih wa Samarīyih (Du Risālīh dar Mazārāt wa Jughrafīyāyi Samarqand)**, bih Kūshishi. Īraj Afshār, Tihṙān, Mu'assisihyi Farhangi Jahāngīrī.
- Shāmī, Nizām al-Dīn (1984): **Zafarnāmīh**, bih Ihtimāmi Panāhī Simnānī, Tihṙān, Bāmdād.
- Shāyistīhfar, Mahnāz (2005): **Hunari Shī'ī**, Tihṙān, Mu'assisihyi Muṭālī'āti Hunari Islāmī.
- _____ (2002): 'unṣuri Ulūhiyat dar Nigārgarī Tiymūrī, Hamāyishi Hunari Islāmī, Tihṙān, Muṭālī'āti Hunari Islāmī.
- Shūān, Frithuf wa Dīgarān (2004): **Hunar wa Ma'nawīyat**, Tarjumihyi Inshā'allah Raḥmatī, Tihṙān, Farhangistāni Hunar.
- Tulstuy, Li'un (2009): **Hunar Chīst**, Tarjumihyi Kāwih Dahīgān, Tihṙān, Amīr Kabīr.
- Ukiyn, Bīrnārd (2007): **Mī'mārīyi Tiymūrī dar Khurāsān**, Tarjumihyi 'alī Ākshīnī, Mashhad, Bunyādī Pazhūhīshhāyi Islāmī.
- Wā'iz Hirawī, Aṣīl al-Dīn (Bī Tā): **Mazārāti Harāt**, Ḥīshīhi Awwal wa Duwwum, Taṣḥīḥi Fīkrīyi Saljūqī, Bī Jā, Bī Tā.
- Wīlbīr, Dunāld wa Gulumbīk, Līzā (1995): **Mī'mārīyi Tiymūrī dar Īrān wa Tūrān**, Tarjumihyi Kirāmatullah Afsar wa Muḥammad Yūsif Kīyānī, Tihṙān, Sāzmāni Mīrāthī Farhangīyi Kīshwar.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۱۲۵

- Yazdī, Sharaf al-Dīn (2008): **Zafarnāmih**, Taṣḥīḥi Saʿīd Mīr Muḥammad Ṣādiq wa Nawāyī, 2 J, Tih-rān, Markazi Asnādi Majlisi Shurāyi Islāmī.
- Zimjī Asafzārī, Muʿīn al-Dīn (1960): **Ruḍāt al-Jannāt Fī Uṣāfi Madīnat Harāt**, bih Kūshishi Siyyid Muḥammad Kāzim Imām, J 2, Tih-rān, Dānishgāhi Tih-rān.

**Theoretical Review of the Concept of “Shiite art” Emphasizing the Study of
Shiite Approaches In the Timurid Era Architecture¹**

Vahid Abedinpoor²
Masoomeh Samaei³

Receive: 3/9/2018
Accept: 26/4/2019

Abstract

Tolerance policy of Timurid statesmen, Shi'ite bond with Sufism flow and the effort of Shi'ites, especially after the fall of the Abbasid caliphate provided a ground for the Shi'ite religion to grow in the Timurid era (913-771 AH) in various dimensions. This point affects other components of Iranian identity, including art and architecture, and the causes gradual development of Shi'ite approaches in Iranian art and architecture from this time onward (Some use the term "Shiite art"). Increasing the use of Shiite ornaments in buildings such as Imam Zadehan, the shrine of the Eighth Imam (Pbuh), important Iranian mosques and other monuments in the 9th century, confirms this point. In this regard, the definition and formation of this art in general, and the relationship of architecture and the Shi'ite religion in the Timurid era in particular is the main question of the present article. The research is done by the use of descriptive-analytical method, field study, and referring to library resources.

Keywords: Timurids, Shi'a religion, Art, Architecture, Iranian identity.

1. DOI: 10.22051/hii.2019.21733.1762

2. PhD in History of Islamic Iran, University of Isfahan; abedinpoorv@yahoo.com

3. PhD in History of Islamic Iran, University of Isfahan; masoomeh.samaei@yahoo.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۲، پیاپی ۱۳۲، تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۴۸-۱۲۷

بررسی و تبیین عوامل مؤثر در شیوع قحطی و بحران نان در عصر مظفری^۱

محمد عباسی^۲

عبدالرفیع رحیمی^۳

حجت فلاح توتکار^۴

حسین آبادیان^۵

تاریخ ارسال: ۹۷/۵/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۲/۹

چکیده

این مقاله با استفاده از روش تحلیلی - تاریخی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای در پاسخ به پرسش‌های متنوع درباره علل بروز قحطی و بحران نان در دوره مظفری، این فرضیه را مطرح می‌نماید که علاوه بر خشکسالی و بلایای طبیعی، مهم‌ترین عامل بروز بحران نان عوامل سیاسی و اجتماعی و ناتوانی حکومت در مدیریت صحیح بازار داخلی و سوءاستفاده بعضی از حکومتگران از شرایط به‌وجودآمده بود. این مسئله خود پیامدهای ناگواری از جمله رکود دادوستد و تجارت، کاهش شدید کشت و زرع، شیوع بیماری‌های واگیردار، مهاجرت، مرگ‌ومیر و ناامنی را در پی داشت. به همین دلیل شاهد اعتراض‌های شهری گوناگون و مستمری در دوره مظفری هستیم. دستاوردهای پژوهش نشان می‌دهد که مشکلات اقتصادی عصر مظفری اساس جامعه و حکومت وابسته به آن را با چالش شدید و تغییرات بنیادین مواجه ساخت. **واژه‌های کلیدی:** بحران نان، مظفرالدین شاه، تبعات اجتماعی و اقتصادی، اعتراضات شهری.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.21569.1739

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، (نویسنده مسئول)، msusanpoor79@yahoo.co

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)؛ rahimi@hum.ikiu.ac.ir

۴. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)؛ fallah@hum.ikiu.ac.ir

۵. استاد گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)؛ abadian@hum.ikiu.ac.ir

مقدمه

عصر قاجار دوران بحران‌های بزرگ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. سیاست‌های نادرست شاهان قاجاری هر روز مردم را گرفتار مشکل تازه‌ای می‌کرد. یکی از بحران‌های مهم دوره مظفردالدین شاه، قحطی نان بود. در این زمان احتکار غلات و آذوقه توسط دولتمردان و ثروتمندان و فروش آن به بهای گزاف به مردم، سبب تشدید بحران نان شد. این بحران به صورت اعتراضات شهری خود را نشان داد؛ اعتراض‌هایی که سرانجام به انقلاب مشروطیت منجر شد. محور اصلی این مقاله بر یافته‌هایی استوار است که از پاسخ به پرسش‌های زیر به دست آمده است: ۱. علل و عوامل بروز و شیوع قحطی در دوره مظفری چه بود؟ ۲. پیامدهای اجتماعی و اقتصادی ناشی از بحران نان کدام بود؟ درباب پیشینه پژوهش باید ذکر شود که تنها پژوهش قابل توجهی که در این زمینه منتشر شده است مقاله دکتر سهراب یزدانی تحت عنوان «اعتراضات شهری در دوره مظفری» می‌باشد که آن هم بسیار خلاصه با تأکید بر بررسی زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی این جنبش، نقش اعتراض‌های شهری در عصر مظفردالدین شاه را بررسی می‌کند. چند پایان‌نامه هم با کمی تقدم و تأخر زمانی در این زمینه نوشته شده، که از لحاظ موضوعی و نه زمانی به مسئله فوق پرداخته‌اند؛ از جمله مهدی میرزایی در پایان‌نامه‌اش تحت عنوان «بحران‌های سیاسی و اقتصادی ناشی از مسئله بحران نان» به بررسی این پدیده در عصر ناصرالدین شاه پرداخته است؛ دیگری پایان‌نامه داود رستمی می‌باشد که تحت عنوان «تحولات سیاسی اجتماعی ایران» به بحث بحران نان در دوره پهلوی دوم اشاره نموده است و کورش کاظم‌بیگی هم در پایان‌نامه‌اش تحت عنوان «محمدعلی شاه و مشروطیت» به صورت پراکنده بحران نان را در این دوره مورد بررسی قرار داده است. اما می‌توان گفت به‌رغم اطلاعات پراکنده و جسته و گریخته، تحقیق مستقلی که علل و عوامل بروز بحران نان و تبعات اجتماعی و اقتصادی آن را در دوره مظفری به‌طور کامل مورد بررسی قرار داده باشد وجود ندارد. مقاله حاضر دقیقاً در جهت رفع خلاء و نقص مزبور به چنین کاری دست زده است.

آغاز بحران نان در دوره مظفری

ریشه‌های بحران نان در دوره مظفری را باید در دوره ناصری جستجو کرد. در دوره ناصری بحران‌های بزرگ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به وجود آمد. در این عصر احتکار غلات و آذوقه توسط دولتمردان و ثروتمندان و فروش آن به بهای گزاف به مردم، سبب تشدید بحران نان گردید. محمدعلی غفاری در این باره می‌نویسد: «از تلف شدن مخلوق خدا و پریشانی عموم خلق، کتاب‌ها باید نوشت» (غفاری، ۱۳۶۱: ۴۱). منابع تاریخی در دوران قاجاریه به‌ویژه

از اواسط دوره ناصری مملو از اعتراض مردم به کمبود و گرانی است. این وضعیت در زمان مظفردالدین شاه شدت بیشتری به خود گرفت. در سال ۱۳۱۳ ق و قایع اتفاقیه می نویسد «روزی پنجاه شصت نفر می میرند، مردم خیلی فقیر و بی پای بی چیز شده اند، متمولین از فقرا پریشان تر شده اند» (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۴۹۱).

اگرچه بحران اقتصادی، تورم و افزایش قیمت ها در دوره ناصری آغاز شد اما در دوره مظفردی به دلایلی این قیمت ها افزایش بیشتری پیدا کرد. در واقع افزایش قیمت ها به ماه صفر ۱۳۱۴ برمی گردد به طوری که عبدالحسین سپهر می نویسد: «قیمت گوشت در تبریز به یک من یک تومان رسید و تا حال به این قیمت نشده بود» (سپهر، ۱۳۸۶: ۳۷/۱).

هرچند در هر دو دوره افزایش قیمت تحت تأثیر خشکسالی یا بلایای طبیعی ممکن بود به صورت مقطعی بالا رود؛ اما در دوره ناصری با سیاست تقریباً درستی که اعمال شد، اغلب انبارهای دولتی از اقلام غذایی مورد نیاز پر بود و در حوادث بحرانی - اقتصادی این مواد در اختیار مردم قرار می گرفت؛ به عنوان نمونه در ماه جمادی ۱۳۱۵ (ه ق) نرخ اجناس و غله مازندران از قرار ذیل بود: گندم خرواری ۳ تومان، جو ۲ تومان و ۸ هزار، آرد ۴ تومان و ۴ هزار، برنج خرواری ۵ تومان، گوشت ۱ من ۲ هزار دینار، نان ۶۰۰ دینار، ابریشم ۱ من ۶ تومان، روغن ۱ من ۷ هزار، باقلا ۱۰ من ۴ هزار، ۴۰ من تبریز شلتوک ۱ تومان (همان: ۱۲۲). کمبود مواد غذایی از اوایل سال ۱۳۱۶ قمری شکل جدی به خود گرفت به گونه ای که پیدا کردن نان و گوشت خیلی سخت شده بود، چنان که مردم از صبح تا عصر در نانوایی به صف بودند تا شاید یکی دو نان به زحمت به دست آورند. تازه آن هم بد و مخلوط از جو و گندم بود. همچنین در تبریز گندم خرواری به ۴۰ تومان رسیده بود (همان: ۲۲۹).

قحطی و بحران نان محدود به شهرهای بزرگ نبود و شهرهای کوچک و روستاها هم دچار این مشکل بزرگ شده بودند. به عنوان مثال در شهر سلماس مثل سایر بلاد ایران قحطی گندم بود. به همین منظور مجلسی از سران شهر تشکیل شد و احتیاجات شهر را برشمردند. لذا هفتصد خانوار شد که محتاج نان بودند. ملاکین کمک کردند و یک نانوایی نان سنگک باز نمودند و قرار گذاشتند که یک من هفت عباسی بفروشند (سپهر، ۱۳۸۶: ۳۳۱/۱). همچنین قحطی در کردستان به حدی بود که چندین روز مردم نان پیدا نمی کردند و برگ درخت می خوردند (همان: ۴۰۳).

قحطی و تعدیات و غارت درباریان در سال ۱۳۱۹ ق روزه روز افزایش می یافت. نوز و بلژیکی ها و تمام خارجی ها خصوصاً روس ها مختار مطلق در ایران شده بودند و دولت مقروض و پریشان بود. در این میان کم کم صنایع ملی ایران هم از میان می رفت. حکام کشور

به جای اینکه چاره‌ای بیندیشند قوت خود را از روس و انگلیس طلب می‌کردند (سیاح، ۱۳۴۶: ۵۱۵). نظام‌السلطنه مافی اشاره دارد که در این سال «قیمت برنج و روغن و ذغال و گوشت به جایی رسیده است که دسترس دارندگان نیست، چه رسد به فقرا و ضعفا... برنج خرواری ۴۲ تومان، روغن خرواری ۱۸۰ تومان» (نظام‌السلطنه مافی، ۱۳۶۲: ۶۰۵/۳). احمد تفرشی حسینی در یادداشت‌های خود به تاریخ ۲۲ صفر ۱۳۲۱ می‌نویسد: «... اوائل ماه محرم و صفر ۱۳۲۱ نان‌ها را پاشتری کرده یعنی سوای آرد گندم همه چیز دارد و قوت آن را ندارد که سنگگ بپزند. دکان سنگگی هم پاشتری می‌پزد و در ظاهر هم یک من شش عباسی است ولی چهار سیر کم می‌دهند و در بیستم یک من سی شاهی شده به شرط آنکه تمام باشد...» (تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۳-۲).

علل قحطی و بحران نان در عصر مظفری

عوامل قحطی و بحران غله در دوره مظفری را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود:

۱. عوامل طبیعی

در توضیح عوامل طبیعی و تأثیر آنها بر حیات انسانی باید گفت وجود عوامل طبیعی در وهله اول جزو ذات بی‌وقفه طبیعت جهان است و بدون این امر چرخه حیات همه موجودات به خطر خواهد افتاد. به هر حال زمانی که این عوامل به صورت طبیعی و ذاتی، جهان اقتصادی و جغرافیایی و اجتماعی موجودات و به خصوص انسان‌ها را تحت تأثیر قرار دهند و انسان‌ها نتوانند آنها را مهار کنند و یا با آنها مقابله نمایند، اهداف اقتصادی و مسکونی انسان‌ها مورد تهدید قرار گرفته و تخریب می‌شود. بعد از این است که اصطلاح عوامل طبیعی، از منظر انسانی نام بلایای طبیعی به خود می‌گیرد به خصوص زمانی که این عوامل خسارت زیادی به بار آورند؛ مثلاً کمبود باران خشکسالی به بار خواهد آورد و زیادی آن هم سیل که هر دو مخرب هستند. در دوره قاجاریه و به خصوص دوره مظفری حوادث و سوانح طبیعی زاینبار و مخربی به شکل خشکسالی، زلزله و سیل رخ داد که نتایج و پیامدهای ناگواری را در پی داشت. در این باره می‌توان به عنوان نمونه به وقوع طوفانی در تاریخ چهارده جمادی‌الاول سال ۱۳۱۴ ق در آستارا اشاره کرد که سپهر آن را گزارش می‌کند؛ طوفانی که خسارت جانی و مالی زیادی در پی داشت (سپهر، ۱۳۸۶: ۴۷/۱-۴۸).

خشکسالی یکی از مهم‌ترین حوادثی بود که در این دوره بر اثر عوامل طبیعی به عنوان یک بلا در جامعه ایران نمود پیدا کرد. این امر به کمبود محصول گندم و بحران نان در عصر مظفری دامن زد. نظر به اینکه کشاورزی ایران در بسیاری از مناطق بر کشت دیم مبتنی بود و

ارتباط مستقیمی با میزان بارش سالانه پیدا می‌کرد، بنابراین در صورت کمی باران یا زیادی بارندگی (سیل) محصولات کشاورزی آسیب فراوانی می‌دیدند. مظفرالدین شاه خود در هنگام برگشت از سفر در منطقه آذربایجان به خشکسالی و قحطی اشاره دارد (سفرنامه مبارکشاهی، ۹ محرم ۱۳۱۸: ۳۱). سهام‌الدوله بجنوردی در خاطرات خود درباره کمبود بارندگی و در نتیجه کمی محصول می‌نویسد: «از گرمخان به فاصله یک فرسخ که رفتیم به قلعه شیخ رسیدیم. قلعه شیخ از توابع بجنورد است. چون امسال بارندگی کم شده زراعت و محصولات دیمی آنها عمل نخواهد کرد، به این جهت مقدار دوازده خروار جنس آنها را تخفیف دادم» (سهام‌الدوله بجنوردی، ۱۳۷۴: ۱۵۴).

در سال ۱۳۱۴ ق روزنامه حبل‌المتین درباره خشکسالی در بلوچستان این چنین گزارش می‌دهد: «امسال قحط و غلا در اغلب بنادر ایران و بلوچستان موجود است... در بنادر بلوچستان بلکه در خود بلوچستان، گندم به کلی نایاب است» (سپاهی، ۱۳۸۵: ۲۳۲).

خشکسالی همچنین باعث افزایش قیمت‌ها و در نتیجه گسترش فقر شده بود. «بی‌سببی قحطی و آفت آسمانی و ارضی یک دفعه گندم از پنج تومان خرواری هجده تومان شد و به حکم حکومت این هفته چهارده تومان فروخته شد. خداوند رحم کند. [در حاشیه] همدان پارسال این ماه چهارتومان بود». (میرزا جواد مؤتمن‌الممالک همدانی، نسخه شماره ۱۶۷۴۷ کتابخانه مجلس شورای اسلامی).

از جمله عوامل طبیعی دیگری که باعث قحطی و کمبود محصولات کشاورزی در این دوره شد، حمله آفات به بسیاری از محصولات کشاورزی بود، که البته خشکسالی و سیل نیز در تشدید و ایجاد این آفات مؤثر بودند؛ هجوم ملخ‌ها به مزارع کشاورزی به نابودی محصولات کشاورزی می‌انجامید که نتیجه مستقیم آن کمبود و قحطی محصولات کشاورزی بود. مسئله ملخ‌خوارگی در سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ قمری زیاد شده بود، به طوری که نگرانی مردم را فراهم آورده بود. در سال ۱۳۲۳ در بسیاری از نقاط خراسان ملخ فراوان به مزارع هجوم آوردند که همین امر باعث شده بود در این منطقه گندم و جو کمیاب شود (والیزاده معجزی، ۱۳۶۰: ۷۷۹). همچنین در سلماس ملخ‌ها باعث از بین رفتن مزارع گندم شده بود (همان: ۷۸۴). یا اینکه در سال ۱۳۲۴ در اطراف شیراز ملخ‌های دریایی به مزارع هجوم بردند که آفات فراوانی برای جو و گندم به همراه داشت (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۵۲۴) همچنین هجوم ملخ‌ها به مزارع مرودشت موجب آسیب فراوانی به صیفی‌جات و درختان شده بود (همان: ۵۲۵).

از جمله موارد مهم دیگری که به طور غیرمستقیم باعث قحطی و کمبود مواد غذایی شد، آفات و شیوع امراض انسانی در این دوره بود با توجه به اینکه بیماری‌های مُسری به‌راحتی

می‌توانند با گرفتن تلفات مهیب انسانی، نیروی کار به‌خصوص در حوزه کشاورزی را از بین برده و کار تولید را زمین‌گیر کنند؛ این امر به‌نوبه خود باعث گرانی و بحران معیشتی می‌شود. در این باره به‌عنوان مثال می‌توان به مرض وبایی اشاره کرد که در سال ۱۳۲۲ ق از طریق عتبات وارد کرمانشاه شد و به‌علت فقدان و کمبود وسایل بهداشتی جان خیلی‌ها را گرفت (فلور، ۱۳۸۶: ۱۶). شیوع وبا در همدان با تلفاتی بالغ بر ۴۰۰ تن در روز همراه بود. در همین سال در کاشان هم وبا بروز کرد (تبریزی، ۲۵۳۵: ۱۷۵). وبا همچنین به تهران نیز سرایت نمود، به همین دلیل اضطراب شدیدی در بین مردم پدید آمد. مردم فوج‌فوج تهران را رها و به بیلاقیات مسافرت می‌کردند. (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱) و تبعات این مهاجرت تعلیق تولید در منطقه مبدأ و گران‌کردن و نایاب‌شدن اقلام معیشتی در منطقه مقصد بود.

۲. عوامل سیاسی و اجتماعی

۱- احتکار

احتکار و قبضه‌کردن بازار به‌وسیله بعضی از مقام‌های دولتی، عوامل بانفوذ و مالکان بزرگ و سودجو که از هر فرصتی برای پرکردن جیب خود استفاده کرده و در ظاهر با احتکار مبارزه می‌کردند، از عوامل مؤثر در قحطی به‌شمار می‌رفت. ترس از کمبود مواد غذایی مثل نان قحطی به همراه داشت که این امر دلیلی بود تا عده‌ای دست به احتکار بزنند. ممکن است گاهی اوقات منشأ قحطی همین احتکار باشد (کتابی، ۱۳۸۴: ۳۷). بدون شک یکی از عوامل بحران نان در دوره مظفری به احتکار گندم توسط برخی از افراد دولتی برمی‌گردد. «تا حالا هیچ‌یک از حکام کرمان مثل بهجت‌الملک به چنین ثروت عظیمی نیافته است... وی تمام تولیدات محلی را مثل گندم، جو و برنج و... را در انبارها احتکار می‌کرد و در فصل زمستان به سه برابر قیمت آنها را می‌فروخت (عیسوی، ۱۳۶۲: ۶۳). البته سیاست‌های غلط مظفرالدین شاه در اداره اقتصادی کشور و خالصه‌بخشی‌های او و امین‌السلطان مقدار زیادی غله در اختیار افراد سودجو گذاشت و به همان اندازه از گندم انبار کاست. این اعمال شوق واردات و صادرات را کمرنگ نمود؛ و تمرکز این قلم مهم معیشتی در دست بعضی از درباریان و عدم برنامه‌ریزی برای شرایط بحرانی، کشور را دچار مشکل کرد. این بود که با وقوع هر خشکسالی که در هر دو سه سالی طبیعتاً یکبار اتفاق می‌افتاد، قیمت گندم دو برابر و موجب ازدحام مردم در دکان‌های نانوايي شد. این وضع در تمام دوره سلطنت مظفرالدین شاه و دوره مشروطه برقرار بود (مستوفی، ۴۳: ۱۳۸۴).

کاساکوفسکی نمونه‌های فراوانی از احتکار را که بعضی از اشراف با همدستی دربار انجام

می دهند، گزارش می کند. او می نویسد: در سال ۱۳۱۵ق چند محترک تمام غله را به قیمت های ارزان خریداری نموده اند که وقتی ذخیره مردم به کلی تمام شد به بهای گران بفروشدند. این محترکان همگی متنغد و اکثراً از اشراف و روحانیون بزرگ هستند. امیرنظام پیشکار آذربایجان که از دست ولیعهد به تنگ آمده به شاه تلگراف می زند که اجازه دهد انبارهای بزرگ محترکان را به زور باز و غله را به بهای عادلانه بفروش برسانند... محترکان عمده عبارت از مقربین فعلی شاه یا از کله گنده های سابق تبریز و یا از عداد کسانی هستند که در ظرف این دو سال سلطنت مظفردالدین شاه تمول به هم زده و الان در صدد آنند که از وحشتناک ترین بلیه اجتماعی یعنی قحطی استفاده کرده و با سرمایه ای که به دست آورده بودند، باز هم بر ثروت و مکننت خود بیفزایند. همین است دلیل تلگراف عجیب غریب شاه در جواب امیرنظام که اجازه شکستن انبارهای محترکین داده می شود (کاساکوفسکی، ۱۳۵۵: ۲۵۱).

مخبرالسلطنه هدایت نیز درباره احتکار افراد بانفوذ می نویسد: «جنس در آذربایجان کم است و ملاک در فروش خودداری می کنند، مجبوریم به فتوای شرع انبارها را جستجو کنیم، مستلزم سختی و تشدد است، اگر سخت نگیریم جنس به دست نمی آید و اگر سخت بگیریم آه و ناله صاحبان جنس به آسمان می رود؛ احتکار به حدی هم زمان با قحطی گسترش پیدا کرد که مظفردالدین شاه در هنگام برگشت از فرنگ که در زنجان توقف داشت. مجبور شد در آنجا دستور بدهد، هرکس غله ها را احتکار کرده از انبارها در آورده و با قیمت مناسبی به نانوایا بفروشد. چراکه در دو سال گرانی غله به مردم فقیر سخت گذشته و تعداد فقرا زیاد شده اند» (سفرنامه مبارکشاهی، ۲۹ ذیحجه ۱۳۱۷: ۲۴).

۲- فساد و ستم اجزاء مختلف حکومت

حضور حکومت قاجاریه در دنیای جدید با لباس سنت و غلبه تفکر روحانیونی که حاضر به کوچک ترین بازبینی و نقدی بر افکار مذهبی خود نبودند و بر روان و مذهب مردم حکومت می راندند، جامعه و حکومت را به سوی قهقرا برد و بدین سان این وضعیت به خلق نظامی ناکارآمد، به خصوص از لحاظ اداری و مالی انجامید که این به نوبه خود فساد و ستم اجزاء حکومت را گسترش داده و نهادینه کرد؛ فسادی که امثال ناظم الاسلام کرمانی درباره آن می نویسند: «عمده هیجان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفردالدین شاه و سلسله خود و طایفه قاجاریه قسمت فرمود» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۰۵/۱). پاولویچ نیز ساختار سیاسی ایران عصر مظفری را این گونه ترسیم می کند: «... ایران از نظر سیاسی، اصول اداره

باستانی بر کشور حاکم بود که چیزی جز فرمانروایی مطلق و غیرمحدود پادشاه و اسارت بردگی میلیون‌ها رعیت نبود... والی ایالت در محل مأموریت خود شاه کوچکی محسوب می‌شد و با استبداد مطلق فرمانروایی می‌نمود (پاولویچ، ۱۳۵۷: ۱۲۹).

حاج سیاح نیز معتقد بود که اطرافیان شاه جواهر و ذخایر دولت را تلف می‌کردند، گویا همه یقین داشتند که ایران مال ایرانی نخواهد بود، لذا برای آینده ذخیره می‌کردند... حتی محمدعلی میرزا ولیعهد که خود را شاه آینده می‌دانست در خرید و غصب املاک در آذربایجان نهایت سعی را داشت (سیاح، ۱۳۴۶: ۵۰۵). به‌عنوان مثال در سال ۱۳۱۷ق که غله کم و گران شد بعضی از منابع علت آن را حکام و دیوانیان می‌دانستند. چرا که غله‌فروشی را منحصر به خود می‌کردند و از دکاکین نانوائی یا قصابان یا سایر اصناف مثلاً از هریک روزی ده تومان و بیشتر یا کمتر می‌گرفتند. در عوض به آنها توصیه می‌کردند که کم‌فروشی نمایند یا اینکه آرد را مخلوط کنند و یا اجازه داشتند نان را گران بفروشدند. به همین علت در تهران از این دخالت حکومت گندم خرواری به ده تومان رسید. در برابر هر دکان خبازی مردان و زنان بی‌شماری جمع شده بودند اما هر قدر هم شکایت می‌کردند راه به جایی نمی‌بردند (همان، ۵۰۷). روزنامه حبل‌المتین دربارهٔ فساد مالی می‌نویسد: «چیزی که اسباب خرابی هر ملت و دولت گردیده به‌ویژه مایهٔ خرابی ملت و ذلت کافه هیئت اجتماعیه شده رشوه است رشوه، و رشوه را جز قانون اساسی صحیح مانع نتواند گردید» (حبل‌المتین، س ۱۴، ش ۱۱، ۱۳۲۴: ۳).

ستم اعیان و حاکمان در ایالت‌ها و شهرهای بزرگ نیز کاملاً عیان بود؛ در فارس، حکومت شاهزاده شعاع‌السلطنه بر دوش مردم سنگینی می‌کرد (براون، ۱۳۸۰: ۱۱۷). در دورهٔ مظفری شعاع‌السلطنه به‌عنوان حاکم شیراز «به‌جای احقاق حق رعایای غارت‌شده [حاکم] دستور می‌دهد گوش و دماغ و ریش آنها را می‌برند» (افشار، ۱۳۶۱: ۲۸۵/۱). رفتار چنین حاکمانی باعث شد که تجار و بازرگانانی مثل بندرعباسی و مضافات آن به دلیل ناکارآمدی کارگزاران دولتی و در نتیجه رسیدگی نکردن آنان به امور عمومی مردم به تدریج از حکومت جدا شوند و توان و نیروی خود را برای نشان‌دادن نارضایتی خود به کار گیرند. نمونه‌های مختلف نارضایتی تجار از عملکرد کارگزاران و به‌ویژه مأموران حکومتی و گمرکی به چشم می‌خورد (حبیبی، وثوقی، ۱۳۸۷: ۳۵۶، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۸۱، ۳۸۴). البته باید خاطر نشان ساخت که یکی از علل مهم ناکارآمدی حکومت در مقولهٔ اقتصاد سقوط شدید ارزش نقره (فلز مورد استفاده در مسکوکات کشور) در بازارهای بین‌المللی بود که علاوه بر اینکه هزینه‌های کالاهای وارداتی را افزایش می‌داد، اعتبار پول محلی را نیز کاهش می‌داد و باعث تورم شدید می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۷۳) و این تورم هم توان رقابتی بازرگانان ایرانی را در برابر اروپاییان کاهش می‌داد.

آبراهامیان معتقد است که مظفرالدین شاه با پیروی از سیاست‌های اقتصادی غیرمردمی ناخودآگاه عمر رژیم خود را کوتاه کرد. او بازرگانان داخلی را وادار کرد تا تعرفه‌های بیشتری بپردازند و زمین‌های مالیاتی را از صاحبان قبلی آن گرفت. مهم‌تر اینکه درهای کشور را دوباره به روی سرمایه‌گذاران خارجی گشود و به فکر گرفتن وام خارجی افتاد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۹۶).

ناکارآمدی دولت و نتایج منتج به فساد آن در حوزه حمل‌ونقل نیز گریبان حکومت و مردم را گرفت؛ کمبود وسایل حمل‌ونقل و فقدان راه‌های مناسب باعث می‌شد اقلام معیشتی اندکی هم که وجود داشت به‌موقع به دست مردم نرسد و این خود فشار خشکسالی و بلایای طبیعی را بر مردم بیشتر می‌کرد و باعث نایابی و گرانی کالاها می‌شد، که این عمل به‌نوبه خود اعتراض و شورش مردم را در پی داشت و حکومت را پریشان ساخت. بر اثر همین معضل بود که در دوره مظفیری دولت نتوانست گندم اندکی هم که وجود داشت به‌موقع به دست مردم در برخی از شهرها برساند. از نظر برخی از رجال آن دوره، اگر کشور ایران حداقل وسایل مدرنی مثل راه‌آهن در سراسر میهن داشت، هم اصلاحات زیادی صورت می‌گرفت و هم مردم دچار قحطی و گرانی نمی‌شدند (شهید راه آزادی، سیدجمال واعظ اصفهانی، ۲۵۳۷: ۱۰). گفته‌ی لرد کرزن در مورد راه‌های ایران به‌خوبی وضعیت بد راه‌ها را نشان می‌دهد. «من چندین بار خاطر نشان کرده‌ام که یکی از مشخصات بارز خاورزمین فقدان همان چیزی است که ما جاده می‌خوانیم که به‌واسطه بی‌مایگی و یا بی‌انصافی لغت‌نامه انگلیسی است که من و دیگران نیز به ناچار همواره این اصطلاح جاده را درباره چیزی به کار می‌بریم که در واقع کوره‌راه یا اثر پای اسب و قاطر و الاغ بیش نیست» (کرزن، ۱۳۸۰: ۶۲۷/۱). کنسول رابینو که درباره‌ی تولید غلات در کرمانشاه گزارش می‌داد در ۱۹۰۳م/۱۳۲۱ق نوشت، «معمولاً صدور غلات مازاد از کرمانشاه به داخل ایران تقریباً غیرممکن است. هزینه حمل‌ونقل به‌حدی بالاست که صدور گندم صرفه اقتصادی ندارد» (سیف، ۱۳۸۰: ۲۱۴). در زمان گزارش رابینو، قیمت یک خروار گندم در کرمانشاه ده تا هیجده قران بود. جدول زیر هزینه حمل و نقل یک خروار گندم از کرمانشاه به چند شهر مختلف را نشان می‌دهد.

هزینه حمل یک خروار گندم از کرمانشاه در ۱۹۰۳/۱۳۲۱ق به قران (همان: ۲۱۵)

مقصد	حداقل	حداکثر
رشت	۱۱۰	۱۸۰
قزوین	۱۰۰	۱۷۰
اصفهان	۱۰۰	۱۵۰

۱۰۰	۷۰	قم
۲۰۰	۱۴۰	تهران
۱۰۰	۷۰	کاشان

رابینو متذکر شد که «در دهات مقدار زیادی گندم در حال پوسیدن است و مشاهده کسی که صدها بلکه هزارها خروار غله دارد ولی در عین حال، برای گذران هزینه‌های روزمره زندگی پول ندارد، غیرمعمول نیست» (همان) یا اینکه راه شوسه از آستارا تا اردبیل بسیار بد بود. این راه که طریق مظفری نام داشت (ثریا، س ۵، ش ۱۶، جمادی‌الثانی ۱۳۲۱: ۲) به دلیل سختی راه بسیار گران بود و حدود پنج تا ده تومان برای هر بار هزینه برمی داشت. این راه همچنین تلفات جانی به دنبال داشت (حبل‌المتین، س ۱۰، ش ۲: ۱۱-۱۲).

۳- سفرهای شاه به فرنگ؛ تشدید قحطی

مظفرالدین شاه مانند پدرش مشتاق سفر به فرنگ بود ولی با خزانه خالی، امکان تأمین هزینه چنین سفری فراهم نبود به همین خاطر با قراردادهایی که به بیگانگان می داد مخارج سفرهای خود را تأمین می کرد. حاج سیاح در خاطرات خود سفرهای مظفرالدین شاه به فرنگ در سال ۱۳۱۷ را این گونه توصیف می کند: «... کارهای مملکت هرج و مرج تر شده، تعدیات و جرائم یکی بر چند بالا رفت، غلط‌بخشی شاه و جلونگرفتن صدراعظم (امین‌السلطان) برای تقرب خود دولت را دچار فلاکت کرده است. صدراعظم این شاه را که فکرش از بچه پنج ساله هم کمتر بود خواست به چیزی سرگرم کند به توسط شریکان خود مذاکره قرض و سفر شاه را به فرنگستان جلو کشیدند». (سیاح، ۱۳۴۶: ۵۰۳).

ناظم‌الاسلام در «تاریخ بیداری ایرانیان» در باب سفرهای مظفرالدین شاه به فرنگ می نویسد: «از بدبختی‌ها آن که این درباری‌های خائن سالی یکبار پادشاه را به بهانه استعلاج می برند به خارجه و در باطن خود به فکر عیش و مداخل هستند کلی پول ملت را در فرنگستان خرج خانم‌های فرنگ می کنند و یا عوض برای ما سگ کوچک و موش بزرگ می آورند، خاک گلدان‌ها را باید از خارجه بیاورند برای آنکه اگر یکی وقتی یکی از خانم‌های تازه رسیده را مهمان کنند به او بگویند خاک این گلخانه را از وطن تو آوردیم تا خاطر عزیز آن عزیز خورسند شود» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۸۱/۱). شاه می خواست خود را به وسیله مسافرت معالجه کند ولی بدون شک او نیز مانند پدرش می خواست از چیزهای فرح‌بخش و لذایذ اروپا تمتعی بردارد، به علاوه یک جماعت گرسنه‌ای از اتباع دور او را گرفته بودند که در خلال تبریکات و تهنیت‌هایشان امید پادشاه‌های زیادی برای خدمات گذشته خود در دل

می‌پروراندند. بنابراین تهیه وسایل و منابع عایدات از جمله مسائل فوری بود (سایکس، ۱۳۸۰: ۵۳۸/۲). شاه که به فکر نابسامانی کشور نبود به نظام‌السلطنه تلگراف زد که برای سفرش به فرنگ، که از راه تبریز خواهد رفت، دوازده هزار خروار غله آماده نماید؛ اما نظام‌السلطنه در جواب گفت که من از تأمین آذوقه امسال آذربایجان عاجزم، از کجا می‌توانم دوازده هزار خروار آماده کنم، یا من استعفا می‌کنم یا شاه از این راه به اروپا نرود (سپهر، ۱۳۸۶: ۱/۴۹۳). اما گرانی و بحران نان هم در تصمیم شاه مؤثر نیفتاد و وی عازم فرنگ شد که این امر با واکنش و اعتراض مردم مواجه شد. پس از رفتن شاه چون کار تأمین نان مغشوش شده بود، شعاع‌السلطنه که در حقیقت جای شاه نشسته بود خبازان را فراخواند و در حضور آنها قسم خورد که اگر نان بعد از این کم و مغشوش شود آنها را در تنور خواهد سوزاند (همان: ۵۰۶). شاه مجبور بود برای تهیه تدارکات سفرش از کشورهای دیگر قرض نماید که این مسئله موجب اعتراضات زیادی می‌شد، از جمله روزنامه حبل‌المتین در این باره می‌نویسد: «... رأی ما بر این است دولت علیه ایران را ضرورتی پیش نیامده که محتاج به استقراض باشد...» (حبل‌المتین کلکته، س ۷، ش ۱۴، ۱۴شوال ۱۳۱۷: ۱۶۸).

علاوه بر سفرهای خارجی شاه، سفرهای داخلی او هم همراه با خدم و حشم فراوان بود و بار مالی فراوانی به جا می‌گذاشت. به طوری که رشديه که وضع قم را با ورود افواج سوار تشریفات و آن همه ملتزمان رکاب نامناسب دیده و تنگی ارزاق و صد مزاحمت دیگر را پیش‌بینی می‌کرد، تلگرافی را به تهران فرستاد که در آن اشاره کرده بود که در صورت تهیه نشدن ارزاق لازم ایجاد قحطی خواهد شد (رشديه، ۱۳۶۲: ۵۶).

۴- نقش نانوایان در بحران نان

نانوایی‌ها هم به نوبه خود سهمی در بحران نان ایفا نمودند. در سال ۱۳۱۶ق که قحطی فشار زیادی به مردم آورده بود و تقریباً محصولات کشاورزی به کمتر از نصف نسبت به سال گذشته تقلیل پیدا کرده بود، به این جهت بار گندم هر روز کمتر می‌آمد و آرد به خبازخانه دیر می‌رسید. همچنین کرایه بارگیری گندم از شهرهای دور، بر قیمت گندم قدری می‌افزود. به همین دلیل، خبازان بهانه به دست آورده، ابتدا پخت نکردند و قیمت نان را بالا بردند؛ و در آرد، سبوس و خاک اریه و بعضی چیزهای دیگر مخلوط کردند و بر نمک نان‌ها افزودند. شاطران نانوایی هم به دستور استادان خبازخانه، در پختن نان و نان‌درآوردن از تنور اهمال می‌کردند چرا که با این کار مردم در نانوایی جمع شوند و از نبودن نان هراسان گردند و به قیمت گران بخرند (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۸۷). کمبود آرد در نانوایی‌ها باعث می‌شد که پخت

نان از سه نوبت به یک نوبت برسد و سرانجام هم نانوائی‌ها تعطیل شد. تعطیل شدن نانوائی‌ها مردم را در تنگنا قرار داده، موجب بروز تشنج می‌شد و دامنه این تشنجات نیز به اغلب شهرستان‌ها کشیده می‌شد. افضل‌الملک در این باره می‌نویسد: «سبحان‌الله! این طایفه جاکش‌صفت، بسی بی‌اعتدالی کردند؛ و نزدیک بود از بی‌نظمی، مثل دوره ناصری که در سی سال قبل وقوع یافت،^۱ قیمت یک من نان به پنج قران یا پنج هزار دینار و شش هزار دینار رسد، که آدمیان بچگان را دزدیده و در دیگ پخته و خوردند و سگان را کشتند و قوت خود کردند» (همان: ۲۸۸).

هنگامی که عمل نان تهران خیلی مغشوش شده بود و علت بیشترش را از تقلب نانوائی‌ها می‌دانستند، لذا به حکم شاه مختارالسلطنه وزیر نظمیه جمعی از خبازان را گرفته در سبز میدان چوب زد لیکن فردای آن روز نان بدتر شد. اغلب نانواها بستند و مابقی که باز بودند نان گیر کسی نمی‌آید (سپهر، ۱۳۸۶: ۱/۴۱۵).

پیامدهای اجتماعی و اقتصادی ناشی از بحران نان

۱. ازدحام در برابر نانوائی‌ها

کمبود غله و به تبع آن بحران نان یک رشته پیامدهایی را در جامعه عصر مظفری به دنبال داشت. در واقع اولین پیامد این بحران ازدحام مردم در برابر نانوائی‌ها بود که این صف‌های طولانی مردم برای به دست آوردن یک لقمه نان بسیار اسف‌بار بود. در دوران فحطی، نان مانند سایر مایحتاج زندگی مردم گران شد و البته راه برای سودجویی عده‌ای باز گردید. گزارش زیر حکایت درگیری چند زن با نانوائی محل‌شان است که معترض‌گرانی و بی‌کیفیتی نان بودند. در خبری که روزنامه ایران سلطانی منتشر کرده بود می‌نویسد: «در کرمان و سیستان مانند سایر نقاط ایران نان گران شد و در نتیجه در بگو مگویی که میان زنان و نانوا در گرفت، نانوا کتک خورد و زنان هم برای اعتراض و هم برای جلوگیری از تبعات برخوردشان با نانوا به خانه علما و عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه، حاکم کرمان و سیستان پناه بردند» (روزنامه ایران سلطانی، س ۵۶، ش ۸، ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۱: ۶).

حتی مردم مقابل قصابی‌ها هم صف کشیده بودند اما گوشت به همه نمی‌رسید. به عنوان مثال «در ماه اول حمل ۱۳۲۳، در طهران عمل گوشت خیلی سخت شده و در هر دکانی دو سه [لاشه] گوسفند بیشتر نیست و مردم در اطراف دکان قصابی ازدحام دارند» (سپهر، ۱۳۸۶: ۷۵۷/۲).

۱. مقصود سال مجاعه ۱۲۸۸ هجری قمری است.

۲. گسترش فقر، ناامنی و افزایش راهزنی

گسترش فقر، ناامنی و افزایش راهزنی فقط نتیجه بلایای طبیعی از جمله خشکسالی نیست، هرچند این امر کاملاً در موارد فوق تأثیرگذار است. به هر حال ما در این دوره با حکومتی طرف هستیم که حتی بدون خشکسالی هم در ایجاد رفاه حداقلی برای مردم مشکل دارد؛ افزایش بیکاری و تنگدستی طبقه پیشه‌ور و کارگر زحمت‌کش یکی از تبعاتی بود که بحران غله در آن دخیل بود؛ و افزایش قیمت‌ها بر قشرهای فرودست جامعه سنگینی می‌کرد چرا که آنها همواره در معرض بیکاری و فقر بودند. اساسی‌ترین دغدغه این اقشار تأمین حداقل معیشت بود (یزدانی، ۱۳۸۲: ۳۸۳). وقتی کالایی اساسی که بیشتر مردم به آن نیازمندند نایاب شود، کمترین مقدار آن نیز بالطبع گران می‌گردد، و اینجاست قشرهای ضعیف از راه‌های دیگر وارد می‌شوند. لذا با افزایش گرانی و کمبود غله دزدی و غارت هم بیشتر شد. وقایع اتفاقیه گزارش‌های مفصلی از رویدادها و اوضاع و احوال مملکت و حکومت فارس به‌ویژه تحولات بعد از بحران نان در دوره مظفری ارائه می‌دهد. این کتاب در مورد مشکلات ناشی از بحران نان از جمله دزدی و غارتگری می‌نویسد: «چنان راه‌ها مغشوش است که روزی نیست خبر دزدی از اطراف نرسد، در حقیقت مردم فارس جری شده‌اند، سارقین و مرتکبین شرارت‌هایی که در هنگامه قتل شاه شهید آن شرارت‌ها و دزدی‌ها را کرده‌اند هیچ‌کدام گرفتار نشده که سیاست و تنبیهی از آنها بشود، تمام به همان حال شرارت و دزدی باقی هستند و باکی هم از کسی ندارند این است که متصل راه‌ها را مغشوش می‌کنند» (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۵۳۳). یا در جای دیگری اشاره می‌کند که هیچ کس جرأت ندارد هنگام غروب آفتاب از خانه خود بیرون برود چرا که دزدان به او حمله کرده و اموال او را به غارت می‌برند (همان: ۵۵۰).

عبدالحسین خان سپهر درباره گرانی و تأثیر آن بر وضع زندگی مردم می‌نویسد: «... مردم تهران خیلی پریشان می‌باشند. نرخ گران، پول کم، مواجبه‌های نوکر باب که نمی‌رسد. عدد گدا از شماره بیرون است. تحدید جمعیت تهران را این اوقات نموده‌اند بالغ بر یک کرور است» (سپهر، ۱۳۸۶: ۶۶۰/۲). تعداد گدا آن قدر زیاد شده بود که حکومت می‌خواست آنها را به شهرهای خود برگرداند. به همین دلیل سعیدالسلطنه وزیر نظمی در تهران اعلانی منتشر کرده بود که مردمان بیکار که از دیگر نقاط به تهران آمده‌اند و گدایی می‌نمایند، به وطن خود برگردند و الا آنها را زندانی و جریمه می‌کنیم، اما هیچ کس گوش به این اخطاریه نمی‌داد و «کثرت گدای طهران به حدی رسیده که کسی از ترس آنها از خانه بیرون نمی‌رود. هرگاه پول به ایشان شخص [ندهد] فحش به او می‌دهند و رسوایش می‌سازند» (همان: ۷۲۷).

روزنامه ادب هم به بسیاری از این شرارت‌ها و دزدی‌ها اشاره می‌کند (ادب، شانزدهم

شوال ۱۳۱۸، ش ۷: ۵۴). دزدی و شرارت آن قدر زیاد شده بود که حکومت اطلاعیه‌هایی به دیوار مساجد و کاروانسراها می‌چسباند و این افراد را تهدید می‌کرد که اگر دست از این شرارت‌ها برندارند به سختی مجازات خواهند شد (ادب، س ۱، ۱۳ ذیحجه ۱۳۱۸: ۱۶۳) عبدالحسین سپهر همچنین اشاره می‌کند که در سال ۱۳۲۲ق، در اطراف کوه‌گیلویه، بعضی اشرار از ایلات مشغول راهزنی بودند و بعضی دهات را غارت نموده بودند. مردم این منطقه نیز از دست اشرار فرار کرده و در مسجد شیراز بست نشستند (سپهر، ۱۳۸۶: ۷۳۹/۲). در ایلات قشقایی هم خیلی اغتشاش بود، امام‌قلی خان قشقایی و بهادر خان پسر سهراب خان قشقایی با عبدالله خان پسر داراب خان قشقایی و سلطان ابراهیم خان پسر حاجی نصرالله خان ایلخانی در نزاع بودند و چندین نفر هم کشته تلفات دادند (وقایع اتفاقیه، ۱۳۸۳: ۵۰۳).

۳. مهاجرت از شهرها و روستاها و کاهش جمعیت

یکی از پیامدهای کمبود غله مهاجرت از روستاها و شهرها به مناطق دیگر برای تأمین معیشت بود. مجاورت با روسیه به‌خصوص قفقاز موجب ارتباط نزدیک بین اهالی آذربایجان و قفقاز بود، در نتیجه هر ساله عده‌ی کثیری از ایرانیان برای کار به قفقاز می‌رفتند. بنابراین انگیزه‌هایی مانند فقر و ستم سیاسی در ایران باعث بیشتر این مهاجرت‌ها شده بود. در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه سالانه حدود دویست تا سیصد هزار نفر ایرانی برای کار به روسیه مهاجرت می‌کردند. مهاجرت به کشورهای بیگانه از استان‌های شمالی بیشتر از سایر نواحی بود و این به سبب آن بود که بیشتر جمعیت ایران در این استان‌ها متمرکز شده بود (Hakimian, 1990: 50). قشر عظیمی از مهاجرین استان‌های شمالی به‌صورت فوج‌فوج به نواحی ماوراءقفقاز خصوصاً به آذربایجان رفتند (عیسوی، ۱۳۶۲: ۷۵). میزان مهاجرت در دوره مظفری نسبت به دوره ناصری افزایش یافته بود. به عنوان مثال در سال ۱۸۹۱ میلادی فقط در تبریز ۲۶۸۵۵ ویزا داده شده و در سال ۱۹۰۳م این تعداد به ۳۲۸۶۶ ویزا رسید. از ویزاهایی که در سال ۱۹۰۴م در تبریز و ارومیه داده شده ۵۴۸۴۶ مورد ویزای کارگرانی بود که هیچ‌گونه تخصصی نداشتند (همان: ۷۶). مطلب فوق‌گویی آن است که هرچند وجود چاهای نفت و صنعتی شدن روسیه و پیشرفت صنعتی این کشور یکی از مهم‌ترین جذابیت‌های مهاجرت بود؛ اما برای کارگران غیرمتخصص ایرانی که با مشکلات معیشتی و فقر گریبانگیر بودند، دلایل مهاجرت عمده می‌توانست چیزی غیر از جذابیت صنعتی محض باشد. احصائیه رسمی که رقم این مهاجران را از قریب پنجاه و پنج هزار نفر در سال ۱۳۲۲(ه ق) به سیصد هزار تن در سال ۱۳۲۳(ه ق) می‌رساند (آدمیت، ۱۳۶۳: ۱۵)، می‌تواند مدافع این نکته باشد که بیشتر عامل اقتصادی و

معیشتی مردم را به ترک یار و دیار مجبور نمود.

ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان نامه‌ای خطاب به وزیر داخله می‌آورد و از مهاجرت مردم فقیر و عدم توجه وزرا گلایه می‌کند. در بخشی این نامه آمده است: «... آیا تاکنون اسباب مهاجرت این همه ایرانی را که به ممالک روس و عثمانی و هند پراکنده می‌شوند تحقیق فرموده تدبیری برای منع این کار به کار برده‌اید؟... چرا اسباب پریشانی و پراکندگی ملت را نمی‌پرسید که سبب چیست سالیانه چندین هزار رعیت ایران ترک دار و دیار خود گفته به خاک عثمانی و روس و هند می‌ریزند و در ممالک غربت در پیش دوست و بیگانه بدان ذلت و خواری و پریشان‌روزگاری به سر می‌برند؟ آیا هنوز زمان آن نرسیده که وزرای ایران رعیت را به حکام و حکام را به پیشکار و پیشکار را به بیگلربیگی و داروغه و آنان به کدخدایان و ایشان هم به فراشباشی و نایب نفروشدند» (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۱۶۷/۱).

۴. گسترش اعتراضات شهری

در نتیجه بحران اقتصادی اوایل سال ۱۳۲۳ق ضربه نهایی وارد شد. برداشت بد محصول در سراسر کشور و افول ناگهانی تجارت در مناطق شمالی به دلیل شیوع وبا، به افزایش سریع قیمت مواد غذایی در ایران منجر شد. در سه ماهه اول ۱۲۸۴ قیمت قند و شکر ۳۳ درصد و گندم ۹۰ درصد در تهران، تبریز، رشت و مشهد بالا رفت (حبل‌المتین، ۲۳ اسفند ۱۲۸۵: ۲). در این هنگام که درآمدهای حاصل از گمرکات در حال کاهش و قیمت مواد غذایی در حال افزایش بود و درخواست وام‌های جدید رد می‌شد، این بحران اقتصادی بلافاصله موجب اعتراضات شهری شد که سرانجام به انقلاب ۱۳۲۴ منجر شد که در ادامه به چندین نمونه از این اعتراضات اشاره می‌کنیم.

در ماه جمادی‌الآخر ۱۳۱۶، که پیدا کردن نان در تبریز سخت شده بود ملاکین گندم را انبار می‌کردند. بعضی منابع میرزا محمد رفیع آقای نظام‌العلماء طباطبایی را علت کمبود نان می‌دانستند و می‌گفتند بیش از دیگران گندم احتکار کرده است. همین امر سبب شد که رفته‌رفته عوام تبریز را تحریک کردند تا کسبه تبریز مغازه‌ها را بستند و بنای هیاهو گذاشتند و در بقعه امامزاده سید حمزه اجتماع نموده و اعتراض کردند (سپهر، ۱۳۸۶: ۲۸۵/۱). روز بعد از بقعه بیرون آمدند و به خانه نظام‌العلمای طباطبایی حمله کردند. در نتیجه نزاع بین مدافعان خانه و جمعیت مهاجم، که قصد داشتند از دیوارها بالا بروند، کار به تیراندازی کشید و جمعی از طرفین مجروح و مقتول شدند. حسنعلی خان امیرنظام، دو دفعه میان آن جماعت رفت و آنها را به زبان نصیحت و وعده و وعید متفرق ساخت. فردای آن روز جمعیت، به اغوای محرکین،

در ابتدای روز، بی‌خبر به خانه نظام‌العلماء ریختند و درها را شکسته داخل شدند و آنچه یافتند بردند و در و پنجره را سوزانیدند. آنان مابقی را خراب کرده و خانه علاءالملک برادر نظام‌العلماء و خانه ثقة‌الدوله منشی‌باشی ولایت‌عهد برادرزاده نظام‌العلماء را نیز به تاراج بردند (همان، ۲۸۶). دامنه شورش چندان گسترده بود که به نوشته مخبرالسلطنه پایه قدرت صدراعظم امین‌السلطان را در پایتخت سست کرد و شاه را به تویخ ولیعهد واداشت. سرانجام به دستور ولیعهد مجلسی به ریاست امیرنظام از امرا و تجار و اعیان و ملاکان تشکیل شد و با چاره‌جویی این مجلس بهای نان پایین آمد و تا مدتی نان در شهر فراوان شد (یزدانی: ۳۸۴).

در ذی‌قعدة ۱۳۱۶ در تبریز شورش سختی علیه امیرنظام به جهت کمبود غله به وجود آمد. پس از آن‌که به جهت گرانی و نبودن نان در تبریز بر ضد امیرنظام شورش کردند، گفتند ما او را نمی‌خواهیم و از شهر بیرونش کردند و امیرنظام از حکومت استعفا کرد و شاه مجبور شد قبول کند (سپهر، ۱۳۸۶: ۳۵۳/۱).

در جمادی‌الثانی ۱۳۱۷ در تهران اعلانی به صورت ذیل به دیوار چسبیده شد: «ای مردم امسال از بابت نبودن غله به مردم سخت خواهد گذشت. تا زود است فکری برای خود بکنید یا جلای وطن نمایید که فقرا امسال از گرسنگی خواهند مرد» (همان: ۴۴۷). این اعلان بسیاری از مردم را به هیجان درآورد. البته کمبود مواد غذایی مختص تهران نبود بلکه تمامی نقاط کشور از این مشکل رنج می‌بردند. در روز ۹ صفر ۱۳۱۷، مردم کردستان شوریدند و به احتشام‌السلطنه گفتند پول حاضر است. باید گندم از هر جا ممکن است حاضر کنی والا تو را پاره‌پاره خواهیم کرد. احتشام‌السلطنه قبول کرد که گندم فراهم نماید (همان: ۴۰۳).

از سال ۱۳۲۱ به بعد دامنه این اعتراضات شهری گسترش یافت. از اول این سال بود که نان و گوشت در تهران کم شد. به همین علت شایع شده بود که علت گرانی رشوه‌ای است که عین‌الدوله از دو صنف خباز و قصاب گرفته بود (سپهر، ۱۳۸۶: ۶۵۸/۲). سپهر درباره وضعیت ایران می‌نویسد: «در ماه ربیع‌الثانی، اغلبی از ولایات ایران اغتشاش کامل است و هرج و مرج می‌باشد و دولت از تسکین آنها عاجز است» (همان: ۶۶۴).

در سال ۱۳۲۱، در مشهد دوباره اغتشاش می‌شود. در این وقت تلگرافی از دولت روس به مظفرالدین شاه ارسال می‌شود که خراسان مغشوش است، رعیت ما محفوظ نیستند یا امنیت آنها را تأمین نمایید، یا خود ما قزاق می‌فرستیم و شهر را امن می‌نماییم. شاه از این تلگراف ترسید و هنگامی که دید چاره‌ای ندارد به اتابک گفت که این کار از قوه من خارج است، هرچه صلاح می‌دانی بکن. اتابک هم کاری از پیش نبرد در نتیجه شاه به ناچار اختیارنامه‌ای به او داد که هر که را می‌خواهد بردارد و هر که را می‌خواهد نصب کند (همان: ۶۶۳).

در فارس هم شورش‌های زیادی نسبت به سیاست‌های حکومت شکل گرفت. بررسی تلگراف‌هایی که میان دولت مرکزی و حکام فارس رد و بدل شده بود نشان می‌دهد که مردم انتظاراتی از حکومت داشتند که برآورده نشده بود. شورش‌های شیراز از ناخرسندی از حکومت شعاع‌السلطنه پسر مظفرالدین شاه نشأت می‌گرفت. وقایع‌التفایه اطلاعات بسیار ارزنده‌ای از شورش‌ها و عدم امنیت فارس در این دوره ارائه می‌دهد. برای مثال می‌نویسد: «اطراف شیراز همه‌جا کمال اغتشاش را دارد، در خود شهر هم خیلی اغتشاش است، همه از بی‌عرضگی و طمع بیگلربیگی است» (وقایع‌التفایه: ۵۵۴).

در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ در اصفهان بلوای بزرگی برای نان برپا شد، زیرا که نان را یک من سه هزار یا سی شاهی می‌فروختند. (سپهر، ۱۳۸۶: ۹۵۸/۲).

نتیجه‌گیری

با آنکه می‌توان کمبود نان را به عنوان مشکل همیشگی دوره قاجاریه مورد توجه قرار داد، اما آنچه این مسئله را در دوره مظفری شاخص می‌سازد و به آن ویژگی خاص می‌دهد، عدم آمادگی و فقدان برنامه‌ریزی و مدیریت صحیح حکومت برای مقابله با چنین بحران‌های است؛ مشکلی که ساختار سنتی و شرایط سخت سیاسی و اجتماعی حکومت نیز آن را دوچندان ساخته بود. این بحران هرچند علل طبیعی داشت، اما مردم به‌درستی تشخیص دادند که حکومت نیز در این زمینه مقصر است و چون رابطه مستقیمی با معیشت مردم داشت، بنابراین خیلی سریع و بی‌پرده مردم را رودرروی حکومت قرار داد لذا مردم به‌شدت از حکومت پاسخ خواسته و آن را به چالش کشیدند. ازجمله نتایج دیگر پژوهش حاضر این است که مشکلات اقتصادی در هر دوره‌ای و با هر شکل و شمایلی که حادث شوند می‌توانند اساس یک جامعه و حکومت آن را با بحران‌های شدید و تغییرات بنیادین مواجه سازند؛ چیزی که در این دوره در قالب بحران نان و اعتراضات سیاسی و اجتماعی شروع شد و سرانجام قاجاریه را مجبور به تغییر ساختار حکومتی نمود.

منابع و مأخذ

۱. آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
۲. آدمیت، فریدون (۱۳۶۳). *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*. تهران: پیام.
۳. *ادب*. سال ۱. ۱۳ ذیحجه ۱۳۱۸. ص ۱۶۳.
۴. ----- سال ۱. شانزدهم شوال ۱۳۱۸. شماره ۷. ص ۵۴.
۵. ----- سال ۱. شماره ۱۲. ۲۱ دیقعه ۱۳۱۸. ص ۶۳.
۶. ----- سال ۱. ۱۸ صفر ۱۳۱۹. ص ۱۹۲.
۷. ----- سال ۱. شماره ۲۲. ۳ صفر ۱۳۱۹. ص ۱۷۲.
۸. *ایران سلطانی*. سال ۵۶، شماره ۸. ۱۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۱. ص ۶.
۹. افضل‌الملک، غلامحسین (بی‌تا). *سفرنامه خراسان و کرمان*. به تصحیح قدرت‌الله روشنی. تهران: توس.
۱۰. بجنوردی، سهام‌الدوله (۱۳۷۴). *سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی*. مصحح قدرت‌الله روشنی. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۱. براون، ادوارد (۱۳۸۰). *انقلاب مشروطیت ایران*. ترجمه مه‌ری قزوینی. تهران: انتشارات کویر.
۱۲. پاولویچ، م؛ و تریا س. ایرانسکی (۱۳۵۷). *سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران*. ترجمه م. هوشیار. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
۱۳. تبریزی، علی (۲۵۳۵). *مجموعه آثار قلمی ثقة‌الاسلام شهید تبریزی*. به تصحیح نصرت‌الله فتحی. تهران: انجمن آثار علمی.
۱۴. تفرشی حسینی، سید احمد (۱۳۵۱). *روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران*. [به کوشش] ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
۱۵. *ثریا*، سال ۵، شماره ۱۶. جمادی‌الثانی ۱۳۲۱. ص ۲.
۱۶. *حبل‌المتین*. ۲۳ اسفند ۱۲۸۵. ص ۲.
۱۷. ----- سال ۱۰. شماره ۲. صص ۱۱-۱۲.
۱۸. حبیبی، حسن و وثوقی، محمدباقر (۱۳۸۷). *بررسی تاریخی، سیاسی و اجتماعی اسناد بندرعباس*. تهران: بنیاد ایران‌شناسی.
۱۹. *دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی* (۱۳۸۰). به کوشش ایرج افشار. ۳ جلد. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
۲۰. دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). *حیات یحیی*. ۴ جلد. تهران: عطاران.
۲۱. رشدیه، شمس‌الدین (۱۳۶۲). *سوانح عمر*. تهران: نشر تاریخ ایران.
۲۲. سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰). *تاریخ ایران*. ترجمه سید محمدتقی فخر داعی‌گیلانی، ۲ جلد. تهران: افسون.

۲۳. سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۵). *بلوچستان در عصر قاجار (بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان از ابتدای سلطنت قاجار تا نهضت مشروطه)*. قم: گلستان معرفت. ۱۳۸۵.
۲۴. سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۸۶). *مرآت الوقایع مظفری*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب
۲۵. سیاح محلاتی، محمدعلی (۱۳۴۶). *خاطرات حاج سیاح، یا، دوره خوف و وحشت*، بکوشش حمید سیاح، تهران: کتابخانه ابن سینا.
۲۶. سیف، احمد (۱۳۸۰). *استبداد، مسئله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران*. تهران: رنسانس.
۲۷. *شهید راه آزادی سیدجمال واعظ اصفهانی* (۲۵۳۷). به کوشش اقبال یغمایی. تهران: توس.
۲۸. عیسوی، چارلز (۱۳۶۲). *تاریخ اقتصادی ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: گستره.
۲۹. غفاری، محمد علی (۱۳۶۱). *خاطرات و اسناد، محمدعلی غفاری*. به تصحیح منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
۳۰. فلور، ویلم (۱۳۸۶). *سلامت مردم در ایران عصر قاجار*. ترجمه دکتر ایرج نبی پور. بوشهر: مرکز پژوهش های سلامت خلیج فارس.
۳۱. کتابی، احمد (۱۳۸۴). *قحطی های ایران*. تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
۳۲. کاساکوفسکی، ولادیمیر آندری یوی (۱۳۵۵). *خاطرات کلنل کاساکوفسکی*. ترجمه عباسقلی جلی. تهران: سیمغ.
۳۳. کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۸۰). *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلام علی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۴. مخبرالسلطنه هدایت، مهدیقلی (۱۳۸۵). *خاطرات و خطرات*. تهران: زوار.
۳۵. میرزا حسین خان (۱۳۸۲). *خاطرات دیوان بیگی*، به تصحیح ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت. تهران: اساطیر.
۳۶. ناظم الاسلام کرمانی (۱۳۸۴). *تاریخ بیداری ایرانیان*. ۳ جلد. تهران: امیرکبیر.
۳۷. نظام السلطنه مافی، حسین قلی خان (۱۳۶۲). *خاطرات و اسناد حسین قلی خان نظام السلطنه مافی*. به تصحیح معصومه مافی و منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان و حمید رام پیشه. تهران: نشر تاریخ ایران.
۳۸. مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴). *شرح زندگانی من*، چاپ: پنجم، تهران: انتشارات زوار
۳۹. والیزاده معجزی، محمدرضا (۱۳۸۰). *تاریخ لرستان روزگار قاجار*. تهران: انتشارات حروفیه.
۴۰. *وقایع اتفاقیه* (۱۳۸۳). به کوشش سعیدی سیرجانی. تهران: نشر آسیم.
۴۱. *دومین سفرنامه مبارکه همایونی مظفرالدین شاه قاجار به اروپا*. به کوشش احمد صنیع السلطنه. تهران: بی تا.
۴۲. یزدانی، سهراب (۱۳۸۲). «اعتراضات شهری در عصر مظفری»، *مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت*.

References

- Tafrishī Husiynī. Siyyid Aḥmad (1972). Rūznāmihi Akhbāri Mashrūṭiyat wa Inqilābi Irān. [bih Kūshishi] Īraj Afshār, Tihṛān, Amīr Kabīr.
- Ābrāmīyān, Yirwānd (1998), Irān Biyini Du Inqilāb, Tarjumihyi Aḥmad Gul Muḥammadī, Tihṛān, Nashri Niy.
- Ādamīyat, Firiydūn (1984), Fikri Dimukrāsīyi Ijtimā'ī dar Nihḍati Mashrūṭiyati Irān, Tihṛān, Payām.
- Afḍal al-Mulk, Ghulām Husiyn (Bi Tā), Safarnāmihi Khurāsān wa Kirmān, bih Taṣḥīḥi Qudratullah Rushanī, Tihṛān, Tūs.
- Brawn, Idwārd (2001), Inqilābi Mashrūṭiyati Irān, Tarjumihyi Mihṛī Qazwīnī, Tihṛān, Intishārāti Kawīr.
- Bujnūrdī, Sahām al-Dulih (1995), Safarnāmihi Sahām al-Dulihyi Bujnūrdī, Muṣaḥiḥ: Qudratullah Rushanī, Tihṛān, 'ilmī wa Farhangī.
- Daftari Tārīkhi Majmū'ihyi Asnād wa Manābi'i Tārīkhī (2001), bih Kūshishi Īraj Afshār, 3 Jild, Tihṛān, Bunyādi Muqūfāti Duktur Maḥmūd Afshār.
- Dulat Ābādī, Yahyā (1992), Ḥayāti Yahyā, 4 jild, Tihṛān, 'atārān.
- Duwwumīn Safarnāmihi Mubārakihyi Humāyūnīyi Muẓaffar al-Dīn Shāhi Qājār bih Urūpā, bih Kūshishi Aḥmad ṣanī' al-Salṭanih, Tihṛān, Bitā.
- Flur, Wilim (2007), Salāmati Mardum dar Irāni 'aṣri Qājār, Tarjumihyi Duktur Īraj Nabīpūr, Būshih, Markazi Pazhūhishhāyi Salāmati Khalījī Fārs.
- Ghaffārī, Muḥammad 'alī (1982), Khāṭirāt wa Asnād, Muḥammad 'alī Ghaffārī, bih Ṭaṣḥīḥi Manṣūrih Ittihādīyih wa Sīrūs Sa'dwandīyān, Tihṛān, Nashri Tārīkhi Irān.
- Ḥabībī, Ḥasan wa Wuthūqī, Muḥammad Bāqir (2008), Barrasīyi Tārīkhī, Sīyāsī wa Ijtimā'īyī Asnādi Bandar 'abbās, Tihṛān, Bunyādi Irān Shināsī.
- Hakīmīān, Ḥasan (1990) Labour Transfer and economic development, New York, harvester wheatsheaf. (Book)
- 'isawī, Chārlz (1983), Tārīkhi Iqtisādīyī Irān, Tarjumihyi Ya'qūb Āzand, Tihṛān, Gustarih.
- Kāsāgufskī, Wilādīmīr Āndrī Yuy (1976), Khāṭirāti Kulunil Kāsākufskī, Tarjumihyi 'abbās Qulī Jalī, Tihṛān, Sīmurgh.
- Kirzun, Jurj Nātānīyil (2001) Irān wa Qaḍīyihyi Irān, Tarjumihyi Ghulām 'alī Waḥīd Māzandarānī, Tihṛān, 'ilmī wa Farhangī, Mukhbir al-Salṭanih, Mihdī Qulī Hidāyat (2006), Khāṭirāt wa Khaṭarat, Tihṛān, Zuwwār.
- Kitābī, Aḥmad (2005), Qaḥṭihāyi Irān, Tihṛān, Daftari Pazhūhishhāyi Farhangī.
- Mīrzā Husiyn Khān (2003), Khāṭirāti Dīwān Biygī, bih Taṣḥīḥi Īraj Afshār wa Muḥammad Rasūl Daryā Gasht, Tihṛān, Asāṭir.
- Nāzīm al-Islām Kirmānī (2005), Tārīkhi Bīdārīyī Irānīyān, 3 Jild, Tihṛān, Amīr Kabīr.
- Nizām al-Salṭanih Māfi, Husiyn Qulī Khān (1983), Khāṭirāt wa Asnādi Husiyn Qulī Khān Nizām al-Salṭanih Māfi, bih Ṭaṣḥīḥi Ma'sūmih Māfi wa Manṣūrih Ittihādīyih wa Sīrūs Sa'dwandīyān wa ḥamīd Rāmpīshih, Tihṛān, Nashri Tārīkhi Irān.
- Pāuluwīch, M; wa Tiryā S. Irānskī (1978), Sih Maqālīh Darbārihi Inqilābi Mashrūṭiyati Irān, Tarjumihyi M. Hushyār, Tihṛān, Shirkati Sahāmīyī Kitābhāyi Jībī.

- Rushdīyih, Shams al-Dīn (1983), Sawānih 'umr, Tihrān, Nashri Tārīkhi Īrān.
- Sāyks, Sirpīrsī (2001), Tārīkhi Īrān, Tarjumihyi Siyyid Muḥammad Taqī Fakhr Dā'ī Gīlānī, 2 jild, Tihrān, Afsūn.
- Sayyāh Maḥallātī, Muḥammad 'alī (1967), Khāṭirātī Hāj Sayyāh, Yā, Durihyi Khuf wa Waḥshat, bih Kūshishi Ḥamīd Sayyāh, Tihrān, Kitāb Khānihyi Ibn Sīnā.
- Shahīdī Rāhī Āzādī Siyyid Jamāl Wā'iz Iṣfahānī (2537), bih Kūshishi Iqbāl Yaghmayī, Tihrān, Tūs.
- Sipāhī, 'abd al-Wadūd, Balūchistān dar 'asri Qājār (Barrasīyi Uḍā'i Siyāsī wa Ijtimā'īyi Balūchistān az Ibtidāyi Saltānati Qājār tā Nihḍati Mashrūtiḥ), Qum, Gulistāni Ma'rifat, 2006.
- Sipīhr, 'abd al-Husiyn Khān (2007), Mirāt al-Waqāyi 'i Muẓaffarī, bih Taṣḥīḥi 'abd al-Husiyn Nawāyī, Tihrān, Mīrāthi Maktūb.
- Siyf, Aḥmad (2001), Istibdād, Mas'alihyi Mālikīyat wa Anbāshti Sarmāyih dar Īrān, Tihrān, Runisāns.
- Tabrīzī, 'alī (2535), Majmū'ihyi Āthāri Qalamīyi Thiḡat al-Islām Shahīd Tabrīzī, bih Taṣḥīḥi Nuṣratuallh Fathī, Tihrān, Anjumani Āthāri 'ilmī.
- Wālīzādīh Mu'jizī, Muḥammad Riḍā (2001), Tārīkhi Luristāni Rūzigāri Qājār, Tihrān, Intishārātī ḥurūfiyih.
- Waqāyi 'i Itifāqīyih (2004), bih Kūshishi Sa'īdī Sirjānī, Tihrān, Nashri Āsīm.
- Yazdānī, Suhrāb (2003), I'tirādātī Shahrī dar 'asri Muẓaffarī, Majmū'ihyi Maqālātī Hamāyishi Barrasīyi Mabānīyi Fikrī wa Ijtimā'īyi Mashrūfiyat.

Rūznāmihhā wa Majallāt

Adab, S1, 13 Dhīḥajjih 1318 (3 āwrīl 1901), ṣ 163

_____, S1, 6 Fiwrīyih 1901, Sh 7, ṣ 54.

_____, S1, Sh 12, 12 Mārs 1901, ṣ 63

_____, S1, 6 Zhu'an 1901, ṣ 192.

_____, S1, Sh 22, 22 Miyy 1901, ṣ 172.

Ḥabl al-Matīn, 15 Mārs 1907, ṣ 2.

_____, S10, Sh2, ṣ 11-12.

Īrān Sultānī, S 56, Sh 8, 14 Zhu'an 1903, ṣ 6.

Thurayyā, S5, Sh 16, āgūst 1903, ṣ 2.

Investigating and Explaining the Affecting Factors in the Prevalence of Famine and Bread Crisis in the Mozafari Era¹

Mohammad Abbasi²
Abdorrafi Rahimi³
Hojjat Fallah Tootkar⁴
Hossein Abadian⁵

Receive: 6/8/2018
Accept: 29/4/2019

Abstract

One of the important issues facing the government and the people in the Mozafari era was a phenomenon called famine and the crisis of bread. This has endangering consequences, including trade and trade stagnation, severe decline in cultivation, the spread of contagious diseases, migration. Caused mortality and insecurity to the people. This crisis has led to the spread of poverty, theft, and so on. As a result, there are many urban protests during the Mozafari period, which led to the Constitutional Revolution. This paper aims to study the causes and factors of the bread crisis in the Mozafari era, and its process and its consequences, based on the documents and historical sources. The main focus of this paper is based on the findings of the answer to the following questions: 1. what was the cause and frequency of famine in the Mozafari period? What are the social and economic outcomes of the bread crisis?

Keywords: Bread crisis, Mozaffaroddin Shah, Social and economic consequences, Urban protests

1. DOI: 10.22051/hii.2019.21569.1739

2. PhD Candidate in History of Islamic Iran, Imam Khomeini International University (Corresponding Author); susanpoor79@yahoo.com

3. Assistant Professor, Department of History, Imam Khomeini International University; rahimi@hum.ikiu.ac.ir

4. Assistant Professor, Department of History, Imam Khomeini International University; fallah@hum.ikiu.ac.ir

5. Professor, Department of History, Imam Khomeini International University; abadian@hum.ikiu.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۲، پیاپی ۱۳۲، تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۷۱-۱۴۹

الکسی پتروویچ یرملوف و مدیریت استعمار تزاری در جنوب قفقاز (۱۸۲۷/۱۲۴۲-۱۸۱۶/۱۲۳۱)^۱

جواد مرشدلو^۲

تاریخ ارسال: ۹۷/۷/۷

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱/۱۷

چکیده

اشغال نظامی تفلیس و ولایات ایرانی آن سوی ارس در ربع نخست سده سیزدهم/نوزدهم گام نخست روسیه تزاری در جهت تأسیس یک نظم جدید استعماری در جنوب قفقاز بود. این نظم جدید استعماری، زمینه‌ای فراهم کرد که در بستر آن روند تغییر نظام سیاسی، اداری و اجتماعی حاکم بر اراضی تصرف شده و الحاق ساختاری آن به امپراتوری تزاری مدیریت شود. در پژوهش پیش‌رو کوشش شده است ماهیت راهبرد استعماری روسیه تزاری در قبال حوزه مسلمان نشین جنوب قفقاز و سازوکار عملیاتی آن در مراحل آغازین، بر محور رفتار و اقدامات یک چهره محوری آن یعنی الکسی پتروویچ یرملوف بررسی شود. پرسش محوری تحقیق ناظر بر تبیین رابطه‌ای است که می‌توان میان اقدامات یک فرماندار نظامی و سیاست‌کشور متبوع وی جهت ایجاد یک ساختار استعماری تشخیص داد. این بررسی با رویکرد تاریخ سیاسی و اداری و با تکیه بر اطلاعات موجود در گزارش‌ها و اسناد آرشیوی به زبان‌های مختلف از جمله روسی انجام شده است. مقاله در سه بخش تنظیم شده است: بخش نخست به اقدامات سیاسی و نظامی یرملوف اختصاص یافته، بخش دوم، سیاست وی در جهت پی‌ریزی یک ساختار اداری جدید را می‌کاود و در بخش سوم، تدابیر اقتصادی وی بررسی شده است. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که نظم استعماری روسی در جنوب قفقاز، به ویژه در مراحل نخست تأسیس آن، سرشتی نظامی، دستوری و شخصیت محور داشت. به بیان دیگر، فرماندهان نظامی روس و اقدامات شخصی آنها در شکل‌گیری و توسعه این نظم استعماری نقش محوری داشت. واژه‌های کلیدی: استعمار روسی، روسیه تزاری، قفقاز، نظم استعماری، یرملوف.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.22314.1783

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس؛ j.morshedloo@modares.ac.ir

مقدمه

سال‌های پس از امضای مصالحه گلستان دوره‌ای مهم در تاریخ مردمی بود که موطن آنها در نتیجه یک جنگ فرساینده اشغال شد. مردم این سرزمین و حاکمان سنتی آن پس از یک دوره کشمکش نظامی شاهد قطعی شدن سلطه روسیه تزاری بر سرنواخت خود بودند. وضعیت جدید به معنای شکل‌گیری یک نظم نوین سیاسی و اداری در سرزمین‌های اشغالی و تغییراتی بود که در چهارچوب سیاست استعماری روسیه تزاری معنا می‌یافت. چهره‌ای که قرار بود این مرحله از تغییرات استعماری را مدیریت کند، الکسی پتروویچ یرملوف نام داشت. یرملوف سه سال پس از امضای یک توافق اولیه میان ایران و روسیه برای توقف جنگ، به مقام فرمانداری کل متصرفات روسیه در ماورای قفقاز منصوب و مأمور ساماندهی به امور این متصرفات شد. حضور یرملوف در این مقام نتایج و منافع معینی برای حکومت تزاری داشت که توجه به آن برای درک ماهیت استعمار روسی در قفقاز و روند شکل‌گیری و تثبیت و نیز، پیامدهای دیرپای آن برای مناسبات تاریخی ایران و قفقاز اهمیت دارد. وانگهی، بررسی کارنامه یرملوف در مقام فرماندار نظامی قفقاز و کسی که مدیریت مقطع مهمی از سیاست استعماری روسیه تزاری در قفقاز را برعهده داشت، می‌تواند ابعادی از روند گذار ساختاری جنوب قفقاز از دوره پیشاستعماری به دوره استعماری را روشن کند. در پژوهش پیش‌رو با تمرکز بر سیاست یرملوف در قبال متصرفات مسلمان‌نشین حکومت تزاری در جنوب قفقاز به این موضوع پرداخته می‌شود. پرسش محوری پژوهش ناظر بر چیستی، چگونگی و منطق حاکم بر اقدامات یرملوف برای تثبیت استیلای نظامی روسیه در جنوب قفقاز و پیشبرد سیاست استعماری حکومت تزاری در حوزه مسلمان‌نشین این منطقه است. به نظر می‌رسد این اقدامات را می‌توان ذیل سه عنوان بررسی کرد: ۱) اقدامات نظامی معطوف به تثبیت پایه‌های اقتدار سیاسی روسیه ۲) تدابیر ناظر بر تغییر نظم سیاسی و اداری حاکم بر متصرفات و ۳) تدابیر اقتصادی و مالی ناظر بر انتقال ثروت اراضی تصرف‌شده به خزانه امپراتوری. این پژوهش بر مبنای بررسی همین سه مقوله ساماندهی شده است.

به لحاظ روش‌شناسی، این پژوهش از جنس تاریخ سیاسی است و در قلمرو تاریخ‌نگاری مرسوم بازساخت‌گرا قرار می‌گیرد؛ به این معنا که تلاش می‌شود بر پایه اطلاعات گردآوری‌شده از اسناد آرشیوی و منابع مختلف اعم از آثار تاریخ‌نگاری، گزارش‌های آماری و دیگر منابع دست اول، تا حد امکان روایت دقیق و جامعی از موضوع ارائه شود. در عین حال، منطق حاکم بر این روایت ناظر بر واکاوی این اطلاعات درون بستر زمانی آن و تحلیل و تبیین علّی رفتار و کردار یرملوف در چهارچوب رابطه دوسویه‌ای است که میان استقلال عمل، منش

و تشخیص یک فرماندار نظامی و ساختار سیاست استعماری روسی وجود داشت. به نظر می‌رسد کارنامه یرملوف را می‌توان شاخصی برای ارزیابی سرشت استعمار تزاری در قفقاز و سازوکار حاکم بر آن در مرحله تکوین اولیه‌اش قلمداد کرد. داده‌های خام مرتبط با موضوع از منابع روایی و آرشیوی به زبان‌های فارسی، روسی و لاتین گردآوری، و در پیوند با مسئله پژوهش پالایش و پردازش شده است. بیشتر این اطلاعات از منابع سندی و گزارش‌های آماری گردآوری شده است که به تازگی در دسترس قرار گرفته و برای نخستین بار در این پژوهش استفاده می‌شود. هم‌زمان تلاش شده است که دیدگاه‌های دیگر پژوهشگران درباره این شخصیت برجسته با نگاه انتقادی لحاظ شود.^۱

در میان فرمانداران نظامی روس که در نیمه نخست سده سیزدهم/نوزدهم و در کشاکش رویارویی ایران قاجاری و روسیه تزاری بر سر قفقاز نقش‌آفرینی کردند، یرملوف در حافظه تاریخی ایرانیان جایگاه ویژه‌ای دارد. سفارت پرطمطراق یرملوف به تهران و گزارش‌های به‌نسبت مفصلی که در منابع تاریخ‌نگاری و سندی درباره این سفارت و نتایج آن آمده است، از توجه ویژه دستگاه حاکمه قاجار به وی حکایت دارد. با وجود این، شمار پژوهشگران ایرانی که به کارنامه این سردار برجسته روس پرداخته‌اند در مجموع اندک است. توجه بیشتر این پژوهشگران ایرانی به یرملوف در حاشیه روایت آنان از تاریخ ایران دوره قاجاریه و روابط سیاسی دولت قاجاری با روسیه تزاری بوده است.^۲ تنها پژوهش مستقل فارسی به قلم رشتیاتی (۱۳۹۳) نیز از همین زاویه نوشته شده است، هرچند پرتوی که وی بر این مقطع از حیات سیاسی یرملوف تابانده در مقایسه با پژوهشگران پیشین سیمای او را به مراتب روشن‌تر کرده است. در مقایسه با ایرانی‌ها، پژوهشگران روس و هم‌تایان انگلیسی‌نویس آنها عنایت بسیار بیشتری به این شخصیت و کارنامه سیاسی و نظامی وی داشته‌اند. در این میان، حجم مطالب اختصاص‌یافته به یرملوف در نوشته‌های مورخان نظامی و محققان روسی که به تاریخچه حکومت استعماری روسیه در قفقاز پرداخته‌اند، چشمگیر است.^۳ اما این مطالب از

۱. بخش مهمی از این منابع، گزارش‌هایی است که در چند سال اخیر به همت دکتر جورج برونوتیان به زبان انگلیسی تصحیح و ترجمه شده و در اختیار پژوهشگران قرار گرفته است. لازم می‌دانم مراتب سپاسگزاری و امتنان خویش را از ایشان که بزرگوارانه شماری از این منابع را در اختیارم قرار دادند و نیز، خواهش بنده را برای مطالعه پیش‌نویس مقاله و تذکر ایرادات احتمالی آن پاسخ گفتند اعلام کنم.

۲. برای نمونه نک. علی اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*. تهران: انتشارات مدیر. ۱۳۷۵. صص ۸۶-۹۰؛ علی‌اکبر بی‌نا، *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، جلد اول: از گلناباد تا ترکمنچای*. تهران: دانشگاه تهران: ۱۳۴۲. صص ۲۰۱-۲۰۵؛ فتح‌الله عبدالله‌یف، *گوشه‌ای از تاریخ ایران*. ترجمه غلامحسین متین. تهران: انتشارات ستاره [۱۳۵۶]، صص ۱۰۷-۱۲۳.

۳. درباره سیمای یرملوف در منابع روسی برای نمونه بنگرید به:

زاویه روسی و با محوریت شخصیت نظامی یرملوف نوشته شده است. وانگهی، ابعادی از کارنامه وی را پوشش نمی‌دهد که برای خوانندگان ایرانی و به‌ویژه علاقمندان به تاریخ استعمار تزاری در قفقاز جذابیت دارد. در بیشتر پژوهش‌های موجود به زبان‌های اروپایی نیز بحث درباره یرملوف بر مدار شخصیت نظامی وی جریان دارد؛ فیروزه مستشاری (Mostashari: 2006: 18-24) از معدود پژوهشگرانی است که در این زمینه آگاهی‌های ارزشمندی ارائه کرده است. اما او نیز بیشتر از همان زاویه اسناد روسی به شخصیت یرملوف و کارنامه استعماری وی نظر کرده است. ضمن اینکه بُعد اقتصادی سیاست‌های یرملوف در پژوهش وی نمود معناداری ندارد. در این مقاله تأکید اصلی بحث بر محور آن بخش از سیاست‌های استعماری یرملوف است که به اداره متصرفات روسیه در حوزه مسلمان‌نشین جنوب قفقاز بازمی‌گشت. تلقی نویسنده آن است که این سیاست‌ها نقش قاطعی در تثبیت پایه‌های اقتدار روسیه تزاری و شکل‌گیری یک نظم جدید سیاسی و اداری در قالب حکومت استعماری ماورای قفقاز ایفا کرد.

تثبیت اقتدار نظامی روسیه در قفقاز

در سال ۱۲۳۱/۱۸۱۶ که الکسی پتروویچ یرملوف (۱۷۷۷-۱۸۶۱ م.) به فرمانداری کل قفقاز گماشته شد، نزدیک به دو دهه از گسیل پیتر کوالنسکی^۱ به تفلیس در مقام نخستین فرماندار کل می‌گذشت (Dubrovin, 1884: 79). کوالنسکی، کنورینگ^۲ و سیسیانف^۳ سه چهره اصلی در مرحله آغازین اشغال قفقاز بودند که هر یک سهمی مؤثر در ایجاد ساختار استعماری و تغییر نظم سیاسی در جنوب قفقاز ایفا کردند. تمرکز کار این سه چهره نخست بر برچیدن پادشاهی گرجستان و تبدیل تفلیس به پایگاه حکومت استعماری جدید بود. در این میان، سیسیانف که خود تبار گرجی داشت و به زبان و فرهنگ سرزمین نیاکانش آشنا بود مؤثرتر واقع شد. او کار ناتمام دو فرماندار پیشین در برانداختن پادشاهی ریشه‌دار گرجستان را به انجام رساند، ساختار سیاسی جدیدی در تفلیس پی‌ریخت و با تصرف گنجه و کشتن فرمانروای آن، که وفاداری خدشه‌ناپذیری به شاه ایران داشت، استوارترین دژ ایران در مرز گرجستان را از سر راه برداشت (Lapin, 2011: 177-305; Rayfield, 2015: 260-264). سیسیانف جدی‌ترین فرماندار نظامی قفقاز پیش از انتصاب یرملوف به این مقام بود. اما او خیلی زود قربانی جاه‌طلبی و

V. A. Feodorova, *Zapiski A. P. Ermolova, 1798-1826*, (Moscow: *Vis'shaya Shkola*: 1991), vols. 1-2; N. Potto (ed.), *Utverzhdenie Russkago Vladichestva na Kavkaz'* (Tiflis: 1906) vol. IV/1: 3-179; AKAK/VI (1)

1. Piotr Ivanovich Kovalensky
2. Karl Feodorovich Knorring
3. Pavel Dmitrovich Tsitsianov

غروری شد که چشمش را به روی برخی واقعات و پیچیدگی‌های حوزه مسلمان‌نشین بسته بود. یرملوف شباهت‌های زیادی به سیسیانف داشت؛ جاه‌طلب و مغرور بود و همچون وی نگاه تحقیرآمیزی به «آسیایی‌ها»^۱ داشت. رفتار او نیز همچون سیسیانف خشن و متکی بر مشت آهنین بود. اما دست کم در مواجهه با ایران بخت با او بیشتر یار بود. وی در موقعیتی مأمور رتق و فتق امور قفقاز شد که ضعف نظامی و سیاسی دولت قاجاریه شاه و نایب‌السلطنه را به قبول مصالحه واداشته بود و بنابراین، فرصت بیشتری برای تحقق برنامه خود داشت. با وجود این، هنوز موانع بزرگی پیش روی یرملوف قرار داشت که مهم‌ترین آنها مقاومت جدی و فرساینده مسلمانان شمال قفقاز بود.

از نظر تزار الکساندر یکم، یرملوف گزینه مناسبی برای اداره متصرفات قفقازی پس از مصالحه با ایران و تثبیت قدرت روسیه در آن سرزمین‌ها بود. یرملوف که همچون سیسیانف خاستگاه اشرافی و تحصیلات نظامی داشت، شایستگی نظامی خود را در جنگ‌های پیشین به‌ویژه جنگ‌های ناپلئونی اثبات کرده بود (Feodorova, 1991: 7-9). با این حال، در مقایسه با سیسیانف و رتیشچف که بیشتر در جبهه ایران گرفتار بودند، مأموریت سخت‌تری داشت؛ سرکوبی و مهار اقوام مسلمان شمال قفقاز به رهبری شیخ شامل داغستانی که حاضر به تمکین از قدرت نظامی روسیه نبودند (Esadze, 1897/1: 32).^۲ او به این منظور یک راهبرد نظامی فراگیر اتخاذ کرد و سیاست خشنی که در این زمینه به کار بست یادآور رفتار سلفش (سیسیانف) با خان گنجه بود. از نظر یرملوف که نگرش غرب‌گرای مضاعفی داشت، روس‌ها مأمور گسترش تمدن در قفقاز بودند و «آسیایی‌ها» جز مشت آهنین، از چیز دیگری حساب نمی‌بردند. در نگاه او کوه‌نشینان قفقاز مردمی «وحشی» بودند که بایستی «رام» و به «روس‌های حقیقی» تبدیل می‌شدند (Sunderland, 2006: 114; Andreeva, 2007: 81). به تعبیر بدلی، نزد یرملوف مطلوب آن بود که مهابت «نام» و «آوازه‌اش» بیش از قلعه‌های نظامی توان محافظت از مرزهای امپراتوری داشته باشد (Baddeley, 1908: 97). سیمای یرملوف نزد ایرانیان نیز بازتابی

1. Asiatics

۲. درباره شیخ شامل و مقاومت داغستان و چچن در برابر روسیه تزاری پژوهش‌های زیادی به زبان فارسی و انگلیسی موجود است، از جمله: فیتس روی مک‌لین، *شیخ شامل داغستانی*، ترجمه و تلخیص کاوه بیات، (تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۷۰)؛ افسانه منفرد و کاوه بیات، *چچن‌ها در گذر تاریخ*. (تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۴) و نیز:

John B. Dunlop, *Russia Confronts Chechnya: Roots of a separatist conflict*, (Cambridge, Cambridge University Press: 1998); Moshe Gammer, *Muslim resistance to the Tsar: Shamil and the conquest of Chechnia and Daghestan*, London, Routledge: 1994); T. Sanders, E. Tucker & G. Hamburg (eds.), *Russian-Muslim confrontation in the Caucasus*, (London & New York: RoutledgeCurzon: 2004).

از همین نگرش وی بود؛ توصیف خاوری شیرازی را می‌توان بیانگر ذهنیت هیئت حاکمه ایران از یرملوف در مقام نخستین سفیر روسیه پس از مصالحه گلستان و دلیل بدگمانی‌شان نسبت به اهداف وی دانست. به نوشته خاوری، یرملوف «با جمعیتی خلاف عادت سرداران سابق به سرداری ممالک قفقاز آمد و این جمعیت و تدارکات او باعث توهّمات دور و دراز شد. همواره با کمال خشونت و سختی سخن گفتی و در کاری که مستبدالرأی شدی، جواب حساب از احدی نشنفتی. با جمعیتی تمام و ثروتی مالاکلام و تدارکی افزون از حوصله اوهام به سرداری ممالک قفقاز و حاجی ترخان و غیره سرافراز و به سفارت دربار این دولت علیه نیز از همگان ممتاز گشته، وارد تفلیس و پس از چندی از نظم کارهای آن‌جا مطمئن گشته، عازم دربار فلک تأسیس گردید» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۵۶/۱).^۱

یرملوف زمانی به فرمانداری کل قفقاز گماشته شد که موقعیت روسیه در جبهه قفقاز به رغم مصالحه با ایران، هنوز با مخاطرات جدی مواجه بود. طبق یک بند الحاقی و علی‌حده به مصالحه گلستان، دولت قاجاری به شرط میانجیگری سرگور اوزلی برای راضی کردن تزار به استرداد بخشی از متصرفات با متارکه و توافق موقت موافقت کرده بود. اما میرزا ابوالحسن خان، سفیر فوق‌العاده ایران در روسیه پس از چند سال معطلی در آن کشور سرانجام با دست خالی و وعده‌های بی‌پایه بازگشته بود (علوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۲۶۲). از سوی دیگر، ناخشنودی از وضعیت پیش‌آمده و بدگمانی به اهداف روس‌های مهاجم نه‌تنها در میان اهالی مسلمان خان‌نشین‌ها، که نزد طیفی از اشراف زمیندار و طبقات فرهیخته گرجی نیز جدی بود. ضمن این‌که شاهزاده الکساندر باگراتیونی نیز همچنان با سرسختی به دنبال بازگرداندن تاج و تخت ازدست‌رفته خاندان خویش بود (Jones, 1987: 60-61; Feodorova, 1991: 280-282). با این همه، تهدید جدی‌تری نیز از ناحیه اقوام مسلمان داغستان و دامنه‌های قفقاز جریان داشت که سرسختانه مانع از تثبیت اقتدار نظامی روسیه بر جنوب و شمال این کوهستان بودند. به همه اینها باید گرفتاری تزار در اروپا را نیز افزود که حل و فصل مسائل آن اولویت داشت. این وضعیت نه فقط ایران که عثمانی را نیز به تکاپو انداخته بود تا از این فرصت مغتنم برای

۱. توصیف محمدصادق وقایع‌نگار نیز مضمون مشابهی دارد: «این ایلچی بزرگ با اسم یرملوف جنرال است و به رسم از اجله سرداران باعزت و جلال به نسبت جوچی‌نژاد و چنگیزی نشان است سرکرده کل توپخانه و سردار تفلیس و ولایت حاجی ترخان است از آداب و رسوم حروب و خطوب آکاه و خبیر بود و بقواعد و قوانین رسالت و سفارت دانا و بصیر شیوه خدمت ملوک و سلاطین فلک تمکین را نیک دانستی و مکالمت و مصالحت پادشاهان گیتی ستان را خوب توانستی...» (تاریخ جهان آرا، نسخه خطی شماره ۱۳۷۶۶ مجلس، گ ۱۷۳، ص ۳۴۳-۳۴۴)؛ نیز بنگرید به: محمدتقی سپهر، ناسخ‌التواریخ (قاجاریه). تصحیح محمدباقر بهبودی. (تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۴۴. جزء یکم)، صص ۲۹۱-۲۹۳.

بازگرداندن نفوذ از دست‌رفته‌اش در قفقاز بهره بگیرد (Whitlock, 1959: 54). «اختیار کلی» یرملوف در مقام فرماندار نظامی کل قفقاز و اعتماد تزار الکساندر یکم به وی ناظر بر پاسداری از اقتدار سست روسیه در این حوزه و تقویت پایه‌های آن بود (افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند ۳۵۳). مأموریت‌های اصلی یرملوف در این سفارت تثبیت ادعای روسیه بر اراضی تصرف شده و پایان دادن به ادعاهای دولت قاجاریه درباره قول‌و‌قراری بود که رتیشچف و گور اوزلی در وضعیت اضطراری سال ۱۲۲۷/۱۸۱۲ تعهد کرده بودند (افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند ۴۰۲).^۱ در دستورالعمل مفصل تزار به یرملوف نیز هیچ اشاره‌ای به آن تعهدات نیامده بود (AKAK, VI/2: 122-127). در عین حال، یرملوف مأمور بود که در صورت مساعد بودن شرایط، زمینه تکوین یک رابطه پایدار میان دو دولت را با هدف سامان‌دادن به وضعیت اراضی اشغالی فراهم کند (Potto, 1902/IV(1): 6-7). تردیدی نیست که رابطه ایران و روسیه در این مقطع بیش از هر چیز منوط به حل مسائل مرزی میان دو کشور بود. در این زمینه یرملوف دستور داشت پیش از عزیمت به ایران، خود از ولایات اشغالی بازدید و امکان تعامل با دولت قاجاریه را در این زمینه بررسی کند (Feodorova, 1991: 288, 430). اما از قرار معلوم، این بازدید صرفاً عزم او را برای تثبیت مرز دو کشور در رود ارس مصمم‌تر کرد. او از توافق اضطراری سال ۱۲۲۸/۱۸۱۳ راضی نبود و در چند سال بعد کوشید تا بهانه‌ای برای گسترش دامنه متصرفات روسیه به ایروان و نخجوان بیابد (Bournoutian, 2016: 5-6).

به‌رغم تدارکات وسیع و پرهزینه دولت قاجار برای میزبانی از یرملوف، از نگاه تخیترآمیز او ایران قاجاری در قیاس با روسیه مدرن، کشوری آسیایی و عقب‌مانده بود که هم‌اوردطلبی‌اش با روسیه در قفقاز جای تأمل نداشت (Andreeva, 2007: 81). بنابراین لزومی نداشت روسیه در مذاکرات مرزی قدمی عقب بنشیند و هرگونه امتیازدادن به ایران به جایگاه

۱. اسناد فارسی آرشیو ملی گرجستان (کوت‌نوشت: افاگ)، فوند ۱۴۵۲، اسناد ۴۰۲ و ۴۰۳، «چون میان وکلاء دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنا براین شد که بعد از وقع مصالحه میمونه برای استقرار دوستی و اتحاد سفرها آمد شد نمایند لهذا سفیری که از دولت علیه ایران به دولت بهیه روس می‌رود مطالبی را که در باب ولایات و غیره حال ناتمام می باشد نزد امپراطور دولت روس اظهار نماید تا بخواست خدا مطالب مذکور فیصل یاب گردد و از فضل الهی انقراض روزگار دوستی و اتحاد دولتین پایدار محکم و برقرار ماند و سردار دولت روس ینارال ردیشچف نیز تعهد نمود که در حصول مطالب ایران حتی المقدور کوشش و سعی کامل بعمل آورد». نیز بنگرید به: غلامحسین زرگری‌نژاد، «موافقت‌نامه گلستان: قرارداد متارکه جنگ یا عهدنامه قطعی؟»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، سال سوم، بهار، شماره ۸، صص ۷۸-۱۰۱؛ جواد مرشدلو (۱۳۹۲)، «دیپلماسی، جنگ و حاکمیت سیاسی: نگاهی دوباره به مناسبات ایران و انگلستان در ابتدای سده سیزدهم/نوزدهم»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، بهار و تابستان، شماره ۵، صص ۱۵۷-۱۷۴.

متزلزل این قدرت در قفقاز آسیب می‌زد. میرزا یوسف قراباغی، تاریخ‌نویس ارمنی، نوشته است که یرملوف به‌رغم موافقت تزار که «قپلان‌کوه» را به عنوان سرحد میان دو کشور تعیین کرده بود، «بنا بر هوای کار، رود ارس را سرحد» گذاشت (قراباغی، ۱۳۹۰: ۲۲۳). اما این تفسیر میرزایوسف خوش‌بینانه و ناشی از بی‌اطلاعی وی از منطق رفتار فرماندار کل قفقاز بود که از اختیارات گسترده و استقلال عمل او مایه می‌گرفت. طبق فرمانی که تزار الکساندر در ۲۳ مه ۱۸۰۳/۰۱/۱۲۱۸ خطاب به سیسیانف صادر کرده بود گسترش مرز امپراتوری روسیه به رودهای کُر و ارس راهبرد حکومت تزاری بود (Bournoutian, 1998:107). در جریان مذاکرات سال‌های بعد با گودویچ و ترماسف نیز روس‌ها از این راهبرد عقب‌نشستند و ارس را رودی می‌دانستند که «از روزگار ازل مقدر بود مرز میان دو امپراتوری باشد» (افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند ۶۷۵). طبعاً از نگاه افسر نظامی کارکنته‌ای چون یرملوف کوه‌های تالش و دره رود ارس بهترین موقعیت طبیعی برای تحمیل مرز جدید به دولت قاجاری بود.

به‌ترتیب، نتیجه سفارت‌های میرزا ابوالحسن خان و یرملوف تأیید رسمی مصالحه گلستان و توافق برای ادامه دیپلماسی بر سر منازعه قفقاز بود (وقایع‌نگار مروزی، گ ۱۷۴؛ رشتیانی، ۱۳۹۲: ۷۴-۹۵). این توافق موقت دستاورد ارزشمندی برای یرملوف بود؛ او اکنون می‌توانست با آسودگی خیال از سوی ایران، نیرو و وقت خود را صرف ساماندهی به اراضی تصرف‌شده، مهار شورش‌های احتمالی و از همه مهم‌تر، تمرکز بر فرماندهی جنگ با اقوام مسلمان داغستان و چین کند (Feodorova, 1991: 430-431). از این زمان تا سال ۱۸۲۷/۱۲۴۲ که نیکولای اول یرملوف را از فرمانداری کل قفقاز برکنار و پاسکویچ را به جای او منصوب کرد، او در مقام فرماندار نظامی قفقاز افزون بر هدایت جنگ در مناطق کوهستانی، اقدامات اداری مهمی در جهت ایجاد یک نظم نوین استعماری به انجام رساند (قراباغی، ۱۳۹۰: ۲۲۳؛ Mostashari, 1999: 77-84). مدیریت روند انحلال ساختارهای سیاسی محلی در جنوب قفقاز و بسط اقتدار فرمانداری نظامی مستقر در تفلیس به سراسر اراضی اشغالی از مهم‌ترین این اقدامات بود که در بخش بعدی بررسی می‌شود.

تأسیس نظم نوین سیاسی و اداری در جنوب قفقاز

الف) حذف ساختارهای سیاسی محلی

به نوشته بدلی، که نخستین گزارش کلاسیک از تسلط روسیه بر قفقاز را به زبان انگلیسی به دست داده است، ایده محوری یرملوف این بود که کل قفقاز به امپراتوری تزاری الحاق شود (Baddeley, 1910: 99). بر این اساس، انحلال حکومت‌های محلی مستقل یا نیمه‌مستقل،

فارغ از تعلقات دینی، فرهنگی و دشت‌نشین یا کوه‌نشین بودن آن‌ها جای درنگ نداشت. یرملوف به حکومت خوانین بدبین بود و آن را مانعی جدی بر سر راه تثبیت استیلای روسیه بر قفقاز می‌دانست. اصولاً در چهارچوب نظم استعماری جدید که مستلزم میزانی از تمرکزگرایی اداری و نوسازی بود تداوم این ساختارهای سیاسی نیمه‌خودمختار و ناهمگن توجیهی نداشت (Swietochowski, 1992: 11). بر این اساس، یرملوف در عین احترام ظاهری به اعتبار پیمان‌هایی که زوئف و سیسیانف در سال‌های گذشته با خوانین ایرانی بسته بودند، مترصد فرصتی بود تا با دستاویز قرار دادن رفتار و کردار خوانین یا بهانه دیگری، ساختار سیاسی خان‌نشین‌ها را یک به یک برچیند. این کار ادامه سیاستی بود که پرده نخست آن را سیسیانف در برچیدن پادشاهی کاخت و کارتیل و حکومت خانی گنجه به نمایش گذاشته بود. با انعقاد مصالحه گلستان، خوانین در برابر اراده فرمانفرمای روس، نه مجال قدرت‌نمایی داشتند و نه ارزش حمایت؛ همچنین فاقد پایگاه اجتماعی استواری بودند که زمینه شورش علیه روس‌ها را فراهم کنند. یرملوف این هوشمندی را داشت که فرماندهان نظامی مورد اعتمادی را در هر ایالت مستقر کند تا زمینه یک شورش احتمالی را زیر نظر داشته باشند. کنیاز مددوف، افسری ارمنی تبار که به نیابت از او بر امور قراباغ، شیروان و تالش نظارت داشت یکی از این فرماندهان کارآمد بود (قراباغی، ۱۳۹۰: ۲۲۴). از سوی دیگر، اختلاف و رقابت در میان اعضای درجه یک خاندان حاکم و امیدواری رقیبان به پاداشی که فرمانفرمای روس در قبال خدمت به ایشان می‌داد، موقعیت خوانین را سخت‌ناستوار ساخته بود. در قراباغ افزون بر گروه بانفوذ ارمنی، که وفاداری خدشه‌ناپذیری به روس‌ها داشتند، جعفرقلی آقا برادرزاده خان حاکم که حکومت را طبق قرارنامه کورک‌چای (۱۲۲۰/۱۸۰۵) حق خود می‌دانست، آماده همکاری با یرملوف بود (مرشدلو، ۱۳۹۳: ۹۲-۱۱۱).

پژوهشگری به‌درستی الحاق قطعی دو ایالت شیروان و قراباغ به روسیه را دستاورد یرملوف دانسته است (Barrat, 1972: 386). واقعیت این است که زمینه این رخداد دست‌کم به لحاظ حقوقی با امضای مصالحه گلستان فراهم شده بود. هنر یرملوف در این زمینه، بهره‌گیری از فرصت‌هایی بود که ساختار نامنسجم فرمانروایی خان‌نشین‌ها و اقتدار سست و لرزان خوانین شیروان و قراباغ پیش‌روی او می‌نهاد. تملک قطعی هر دو خان‌نشین به واسطه موقعیت ژئوپلیتیکی و ثروت چشمگیرشان برای تثبیت و توسعه نظم استعماری جدید اهمیت راهبردی داشت. یرملوف با تکیه بر پایگاهی که قدرت نظامی روسیه و همراهی نیروهای بومی به‌ویژه ارمنی‌ها فراهم آورده بود، به شیوه‌ای سنجیده و گام به گام دایره اقتدار نظامی خود را در متصرفات مسلمان‌نشین افزایش داد و خوانین شیروان و قراباغ را برای تمکین کامل از اراده

خود تحت فشار نهاد. سرنوشت جوادخان زیاداوغلو، خان گنجه و ابراهیم خلیل خان جوانشیر به مانند شمشیر دموکلس بالای سر دیگر خوانین قرار داشت. مصطفی خان شیروانی شاهد کاهش روزافزون اقتدار خویش و تجاوز گماشته‌های نظامی روس به قلمروش بود و مهدیقلی خان، فرمانروای قراباغ خود را بازیچه سیاست دوگانه و خدعه‌آمیز یرملوف می‌دید (قراباغی، ۱۳۹۰: ۲۲۷). در نتیجه، خوانین این دو ایالت هراسان از سرنوشت حکومت نیم‌بند خود و به امید یافتن راهی برای مقابله با این روند، به دولت قاجاریه پناهنده شدند. بالطبع، این اقدام ایشان در نظر یرملوف معنایی جز عهدشکنی و خیانت به «امپراتور اکرم» نداشت؛ بنابراین دستاویزی موجه به او داد تا بلافاصله انحلال حکومت خانی در این دو ایالت را اعلام و با تأسیس «دیوانخانه» و گماشتن فرمانداران نظامی، زمینه الحاق ساختاری این دو ایالت را به پیکره حکومت استعماری فراهم کند (Bournoutian, 2004: 223; AKAK, 4/1: 810, 848; Bournoutian, 2016b: 15-17).

در عین حال، انحلال حکومت خانی «شکی» نیز اقدام یرملوف بود. حکومت این ایالت پس از پناهندگی سلیم خان، فرمانروای اصلی آن به دربار قاجاری در سال ۱۲۲۲/۱۸۰۶، تا سال ۱۲۳۴/۱۸۱۹ در اختیار جعفرقلی خان دنبلی و پس از درگذشت او، پسرش اسماعیل خان باقی ماند. گماشتن خان دنبلی به حکومت شکی پاداش همکاری و همراهی وی با روسیه تزاری در برابر دولت قاجاری بود. خان دنبلی و پسر وی که حکومت خود را مدیون «اعلیحضرت تزار» بودند خدمت شایانی به تثبیت حکومت استعماری روسیه در قفقاز کردند. با وجود این، مرگ اسماعیل خان در سال ۱۲۳۴/۱۸۱۹ بدون وارث و ناخشنودی چشمگیر مردم شکی از حکومت دنبلی‌ها، یرملوف را برآن داشت تا حذف دستگاه حکومت محلی در شکی را نیز به نام خود رقم زند (Bournoutian, 2016a: 11-15). یرملوف از ماهیت استبدادی و ظالمانه حکومت خوانین و سستی پایگاه اجتماعی آنها آگاه بود و می‌دانست که هیچ‌یک از این خوانین، فرزندان و خویشان یا «بیگ‌های» هوادار آنها توان ایستادگی در برابر اعلامیه‌های تند و «مشت آهنین» او را ندارند. سرنوشت نصیب‌سلطان، حاکم شمس‌الدین‌لو که از همان اوان اشغال گرجستان با درجه (چین) «مایور» به خدمت روس‌ها درآمد و در دور نخست جنگ‌ها نیز به آنان وفادار ماند، نمونه دیگری از سلوک یرملوف با حکام محلی قفقاز بود؛ او و برادرش مصطفی آقا به اتهام خیانت دستگیر و محبوس شدند و عریضه‌های پرشمار «آقایان و کدخدایان و عموم رعایای ارمنی و مسلمان محال شمس‌الدین‌لو» برای آزادی آنان ثمری نداشت (افاگ، فوند ۱۴۵۲: ۳۱).

پی‌ریزی ساختار اداری جدید

حذف ساختار سیاسی موجود یک روی سیاست یرملوف در پی‌ریزی نظم جدید استعماری بود. روی دیگر آن جذب عناصر بومی به بدنه ساختار جدید و بهره‌گیری از توان آنها بود. محققان یرملوف را چهره برجسته‌ای در میان مدیران متعلق به گرایش به اصطلاح «بومی‌گرا»^۱ در اداره قفقاز دانسته‌اند (Rhineland, 1981: 20-21; Bournoutian, 2001: 453). مدیران متعلق به این طیف سعی ویژه‌ای در زمینه جذب نخبگان محلی و بهره‌گیری از توان آنها داشتند. به نوشته راینلندر، یرملوف کوشید تا توازن کارایی میان سنت‌های بومی و نیازهای اداری حکومت استعماری ماورای قفقاز ایجاد کند (Rhineland, 1975: 224). حکومت یازده ساله او بر قفقاز دستاوردهای چشمگیری برای تثبیت سلطه روسیه بر این حوزه داشت. اغلب مورخان روس و پیروان انگلیسی‌نویس آنها تمرکز اصلی گزارش خود از دوره زمامداری یرملوف را بر کارنامه او در زمینه نظامی و مهار مقاومت کوه‌نشینان داغستان و چچن قرار داده‌اند (برای نمونه نک. Sunderland, 2006: 112-115; Whittock, 1959: 55-59). این امر نباید مانع از پرداختن به موفقیت چشمگیری وی در اداره ولایات اشغالی و تثبیت حکومت استعماری شود. تردیدی نیست رویکرد یرملوف به این حوزه نیز از مشی نظامی او تبعیت می‌کرد، با وجود این، سهم وی در پی‌ریزی شالوده‌های یک حکومت استعماری پایدار در قفقاز برجسته است. یرملوف در خلال ده سالی که دست خود را در امر اداره این قلمرو گشوده یافت، مبانی دستگاه اداری کارآمدی را پی‌ریخت که در دوره‌های بعد، به‌ویژه در دوره حضور کنت وارونتسوف^۲ توسعه یافت (Rhineland, 1999: 86). عباسقلی آقا قدسی مشهور به باکیخانوف از تبار خوانین باکو و فرزند میرزامحمدخان ثانی، میرزاجمال جوانشیر، منشی و تاریخ‌نویس خاندان جوانشیر، میرزا آدی‌گودل‌بیگ، بیگ‌زاده‌ای از قراباغ و بسیاری دیگر از جمله این نخبگان بومی بودند که یرملوف آنان را به دستگاه نظامی اداری قفقاز جذب نمود و از توانایی‌شان برای مدیریت دوره انتقالی بهره گرفت. باکیخانوف در دوره جانشینان یرملوف نیز به عنوان معتمد آنان باقی ماند و با فراگرفتن زبان روسی و تهیه گزارش‌های تاریخی و قوم‌شناختی خدمت شایانی به افزایش شناخت روس‌ها از تاریخ شیروان و داغستان، بافت قومی و فرهنگ این حوزه کرد (باکیخانوف، ۱۳۸۳؛ Bakikhanov, 1983: 299-325).

شناسایی و استفاده از قوانین و سنت‌های محلی برای اداره بهتر مناطق مختلف قفقاز از دیگر روش‌هایی بود که مدیران بومی‌گرا به آن تشبث جسته بودند. بهره‌گیری از «قانون‌نامه» وختانگ ششم و ترجمه آن به زبان روسی و سفارش تهیه گزارش‌هایی از تاریخ و فرهنگ

1. Regionalist

2. Mikhail Semyonovich Vorontsov (1782-1856)

بومی توسط مطلعان محلی از جمله این اقدامات بود (Rhineland, 1983: 90-91). در حوزه مسلمان‌نشین، فقدان یک سازوکار قانونی و غلبه سنت‌های استبدادی ریشه‌دار بر ذهنیت فرهنگی جامعه و مناسبات قدرت، کار اداره خان‌نشین‌ها را در نبود خوانین دشوار می‌کرد. تلقی پیشینی و جافتاده روس‌ها از سنت‌های فرهنگی و عرف اجتماعی مسلمانان جنوب قفقاز تحت تأثیر درک آنان از جوامع تاتار روسیه و شمال قفقاز بود. حیات اجتماعی این اقوام بر دو مبنای «شریعت» و «عادت» یا هنجارهای عرفی استوار بود (Kenan, 1874: 183-184; Lemercier-Quelquejey, 1984: 132-133). یرملوف به تجربه دریافته بود که بهترین راه برای اداره قلمرو تحت‌امر خود، بهره‌گیری از قواعد و سنت‌های محلی و تکیه بر عناصر نخبه بومی و وفادار است. از نظر وی رأی و صلاح‌دید کاربدستان دیوانی محلی ارزش و اهمیت زیادی برای پیشبرد اهداف استعماری روسیه در قفقاز داشت و از این رو، می‌کوشید از فرصت‌هایی که این عوامل محلی در اختیارش می‌نهاد به خوبی بهره‌گیرد. برای مثال، او در سال ۱۲۳۹/۱۸۲۴، از علما و مراجع دینی قفقاز خواستار آن شد که مسلمانان این سرزمین را به رعایت «زکات» فراخوانند (Crews, 2006: 83). آشکار است که هدف از این تدبیر، تأمین مالی سیاست‌های استعماری دولت روسیه در قفقاز بود.

درک این واقعیت که گستره بزرگی از جنوب قفقاز هم از نظر فرهنگی و هم به لحاظ ساختارهای سیاسی و اجتماعی بخشی از سپهر تمدنی جهان ایرانی است، برای مدیران استعماری روس آسان نبود. به این منظور آنها دست به کار انجام مطالعه و بررسی وضعیت پیچیده فرهنگی در جنوب قفقاز شدند (Zubof, 1833/4: 110-157; AKAK, VI/1: 361-481). اما شکل‌گیری یک شناخت دقیق و کارآمد از این وضعیت متنوع فرهنگی در کوتاه‌مدت ممکن نبود. چاره کار اعتماد به مراجع فرهنگی محلی بود. اما وضعیت جنگی و بدگمانی یرملوف به علما و ملایان شیعه که نخبگان فرهنگی و مراجع سنتی جامعه به شمار می‌آمدند کارآمدی این تدبیر را نیز با مشکل مواجه می‌کرد (افاگ، فوند ۱۴۵۲، سند ۸۱۳). یرملوف به خوبی از اهمیت تشیع به مثابه حلقه پیوند فرهنگی ایران و جنوب قفقاز آگاه بود و سیاست معینی را در قبال این مسئله اتخاذ کرد (مرشدلو، ۱۳۹۴: ۱۳۳-۱۴۷).

شناخت ساختار اجتماعی خان‌نشین‌ها و اشرافیت ایلی-زمیندار مسلط بر آنها مسئله دیگری فراروی یرملوف بود. به این منظور، او شورایی را مأمور تهیه یک گزارش دقیق از وضعیت، وظایف و امتیازات گروه‌های بانفوذ اجتماعی به‌ویژه زمینداران عمده و اشرافیت سنتی کرد که با لقب «بیگ» و «آقا» شناخته می‌شدند. وی در سال‌های ۱۲۳۷/۱۸۲۲ و ۱۲۳۸/۱۸۲۳ دستور داد فهرست جامعی از اسامی این بیگ‌ها و آقاها تهیه شود

(Mostashari, 1995: 334). بخشنامه‌ای که یرملوف در سال ۱۲۳۹/۱۸۲۴ ناظر بر اختیارات و تعهدات بیگ‌های خان‌نشین قبه تدوین کرد، نمونه دیگری از این اقدامات بود (AKAK, XIII: 476-478). این سند حد و مرز اقتدار سستی بیگ‌ها در محله‌ها (محال) را لغو و مبنای تازه‌ای برای اختیارات آن‌ها در زمینه تخصیص و گردآوری مالیات تعیین می‌کرد. بنابراین، گام مهمی بود در جهت توسعه دامنه قدرت فرمانداری نظامی تفلیس و اعمال نظارت بر بانفوذترین قشر اجتماعی در حوزه خان‌نشین‌های جنوب قفقاز. با وجود دعوی تمدن‌گستری، سیاست کلی حکومت استعماری در قبال ساختار اجتماعی و مناسبات زمینداری جنوب قفقاز به حفظ ساختار موجود گرایش داشت. در روسیه این روزگار هنوز شاکله و شالوده نظام زمینداری برپایه‌های فرهنگی و حقوقی دوره میانه استوار بود و سازوکار نظام سرواژ و مناسبات کهن ارباب‌ورعیتی تا صدور فرمان لغو آن در سال ۱۲۷۸/۱۸۶۱ اعتبار داشت (Moon, 2003: 386-389). این امر یرملوف را از تغییر نظام ارباب و رعیتی خان‌نشین‌ها و انجام اصلاحات جدی بی‌نیاز می‌کرد. بنابراین، برخی اصلاحات جزئی و ساماندهی دوباره این مناسبات در جهت تأمین منافع حکومت استعماری کافی بود. از نگاه قشر ممتاز زمیندار نیز تفاوت زیادی نداشت که مالیات خود را به خزانه خان پرداخت کنند یا به خزانه امپراتوری. با وجود این، سیاست یرملوف برای ساماندهی این مناسبات بر مبنای جدید، گام مهمی در جهت قاعده‌مندسازی آن و تقویت تمرکزگرایی بود.

بر مبنای بخشنامه مذکور، منابع، کیفیت و میزان درآمد مالیاتی بیگ‌ها به شکل نسبتاً دقیقی تعیین شده بود؛ هر سال ده یک محصول انواع غلات یک آبادی به بیگ مالک آن تعلق می‌گرفت. افزون بر این، به ازای هر خانوار رعیت، دو پشته هیزم، یک پیمانانه بذر یا یک کیسه کاه برای او بایستی کارسازی می‌شد. اگر دهی که بیگ مالک آن بود، این اقلام را نداشت می‌توانست آن‌ها را با هر محصول دیگری که در آن جا کشت می‌شد، جایگزین کند. البته رعایایی که فاقد گاو یا حیوان کاری دیگری بودند، از پرداخت هیزم و بذر معاف بودند. اگر در دهات پیشه‌ورانی حضور داشتند که می‌توانستند در قبال محصولات رعایا، کالایی عرضه کنند، بیگ‌ها نباید رعایا را مجبور می‌کردند که محصول خود را به شهرها ببرند. هر خانوار رعیت باید سالانه یک نفر «بیگار» به بیگ می‌داد. اگر بیگ می‌خواست خانه‌ای برای خود در آبادی اش بسازد، اهالی آن ده باید شش روز در هفته بدون مزد برای او کار کنند، البته صرفاً در وقت بیکاری‌شان. اگر بیگ در یک لشکرکشی حضور داشته باشد یا فرمانده روس از او خواستار گسیل چاپاری شود، رعایا باید یک رأس اسب برای او مهیا کنند. این اسب بعداً بازگردانده می‌شد و دهات با جمعیت کمتر از سی خانوار از این وظیفه معاف بودند. اگر بیگ توقع کار

رایگان داشته باشد، باید خرج کارگرها را به خوبی فراهم کند. اگر بیگی منتظر ریش سفید ده برای گردآوری مالیات نماند و آدم خودش را برای این منظور گسیل کند، خود پاسخ‌گوی رفتار و کردار او در صورت هرگونه بدرفتاری خواهد بود. هر خانوار موظف است تا سه ظرف گندم اعلا به بیگ بدهد. بیگ حق داشت خواستار آوردن سهم نان شخصی‌اش از ده به شهر شود. این سهم عبارت بود از خانواری دو قرص برای دهاتی که فاصله یک منزلی تا شهر داشتند و چهار قرص برای دهاتی که دورتر بودند. سرانجام، در این بخشنامه ذکر شده بود «محال»ی که بیش از ده خانوار جمعیت داشت می‌توانست به جای موارد بالا، یک نفر نوکر، دهقان و مهتر به بیگ بدهد. بیگ‌هایی نیز که صاحب دهاتی با جمعیت کمتر از ده خانوار بودند از فراهم کردن نگاهبان، یساول یا هرگونه «فعله» دیگری برای دولت معاف بودند (AKAK, 1860/VIII: 476-477).^۱ بخشنامه دیگری که یرملوف در سال ۱۲۳۲/۱۸۱۷ ناظر بر اداره شهر گنجه (بلیساوت‌پول)، صادر کرد، پرتو دیگری بر سیاست اداری وی در قبال خان‌نشین‌ها می‌افکند. بر این اساس، نظارت بر اهالی گنجه در اختیار کلانتر شهر بود؛ اداره ارمنی‌های روستانشین را ملیک‌ها و ریش سفیدان خودشان برعهده داشتند؛ و دهات و محال مسلمان‌نشین نیز در نظارت و سرپرستی بیگ‌ها و آقاهای آن مناطق بود (AKAK, 1860/VIII: 477).

تدابیر اقتصادی و مدیریت مالی

بعد اقتصادی و مالی پیامدهای جنگ‌های ایران و روسیه بر سر قفقاز هنوز نیازمند واکاوی است. تمرکز روایت‌های تاریخی از این جنگ‌ها بر ابعاد نظامی و سیاسی، مانع از توجه به این بُعد مهم از مسئله شده است. واقعیت این است که شکست نظامی و سیاسی ایران در این جنگ‌ها به معنای انتقال مستقیم و غیرمستقیم ثروت هنگفتی به خزانه حکومت استعماری روسیه در ماورای قفقاز بود. این ثروت در وهله نخست شامل خراجی بود که خوانین و حکام این منطقه زرخیر به دولت مرکزی می‌پرداختند. این خراج مازاد مداخلی بود که آنها از محل املاک شخصی، تیولداری، منابع و معادن و تجارت و غیره تحصیل می‌کردند. میزان این مداخل و پرداخت آن بسته به شرایط زمانی و درجه اقتدار دولت مرکزی نوسان داشت؛ طبق مدارک بازمانده از دوره صفوی میزان این مداخل در اواخر حیات این دولت چشمگیر بود (نک. میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۷۲-۷۹، ۱۸۱، ۲۱۰؛ نصیری، ۱۳۶۳: ۸۰). در روزگار مورد بحث یعنی آغاز سده سیزدهم/نوزدهم، سستی پایه‌های اقتدار دولت نوپای قاجاری و به همان نسبت، تقویت

1. AKAK, VIII, (doc. 354, zapiska o bekov, agalarov, naibov, ctarshin magal'nikh i pr. i o blianii vladel'tsev na poselian i obyazannosti cikh poslednikh k pomeshschikam), pp. 476-477.

استقلال خوانین باعث شده بود که این ثروت به طور کامل روانه خزانه حکام و صرف تقویت پایه‌های اقتدار محلی آنان شود (Bournoutian, 2016b: 19-36). اما شکست ایران در جنگ و تحمیل مصالحه گلستان به دولت قاجاری به معنای پایان این سازوکار و استقلال خوانین بود. البته درک این واقعیت برای خوانین دشوار و مایه تلخکامی بود. آنها به توافقاتی دلخوش بودند که با فرماندهان روسی چون زوئف و سیسیانف امضا شده بود. طبق یک ماده از این توافقات که سیسیانف با خوانین قراباغ و شیروان امضا کرد طرف روسی متعهد می‌شد که در قبال واریز سالانه هشت هزار اشرفی به خزانه امپراتوری امنیت و استقلال خوانین را به رسمیت بشناسد (AKAK, II: 665-666, 668, 704-705). اما این توافقات موقت بود و به منطق حاکم بر شرایط پیش از مصالحه گلستان تعلق داشت.

یرملوف در چند سال نخست مأموریت خود به وضعیت موجود رضایت داد و هم‌زمان، ارزیابی و برآورد آماری اراضی اشغالی را که از برنامه‌های اولویت‌دار فرمانداران پیشین بود پیشنهاد خاطر ساخت. آمار و درجه کارایی آن برای اعمال مدیریتی نظام‌مند و بسامان از ذهن یرملوف دور نماند. پیش از او سیسیانف نیز در این زمینه گام برداشته و به دستور او نخستین آمارگیری در حوزه قفقاز در سال ۱۸۰۴/۱۲۱۹ و با هدف برآورد جمعیت مناطق گرجستان و گنجه (بلیزآوت‌پول) انجام شده بود (Bournoutian, 2001: 111-114). ژنرال رتیشچف نیز در سال‌های ۱۸۱۶/۲۳۲ و ۱۸۱۷/۲۳۳ خواستار انجام برآوردی آماری از کل ایالاتی شده بود که در آن زمان زیر سیطره روسیه قرار گرفته بودند. هدف از این آمارگیری رسیدگی به شکایات رعایا از سنگینی مالیات و عدم تطابق رقم مالیات‌دهندگان با جمعیت واقعی بود (Idem, 2001: 198-199). اما گام‌های به مراتب فراتر در این زمینه را خود یرملوف برداشت. وی در سال ۱۸۱۷/۲۳۳ دستور انجام یک آمارگیری سری از «اویزد» تفلیس را صادر کرد. آمار ولایت شکی در سال ۱۸۲۳/۲۳۸ و پس از مرگ کلنل اسماعیل خان گرفته شد و در سال ۱۸۲۴/۲۳۹ با هدف بررسی ادعاهای بیگ‌ها در رابطه با مالکیت رعایای متعلق به دولت تکرار شد. در شیروان پس از فرار مصطفی خان، آن ایالت در سال ۱۸۲۰/۲۳۵ آمارگیری شد و در پی فرار مهدیقلی خان در سال ۱۸۲۳/۲۳۸ ایالت قراباغ نیز آمارگیری شد. نیز از سال ۱۸۱۷/۲۳۲ به بعد تهیه اطلاعات آماری از مناطق مختلف قفقاز به منظور اداره بهتر و نظام‌مندتر خان‌نشین‌ها در پیش گرفته شد (Idem, 2012: 11; Bournoutian, 2001: 386-387; Idem, 2016a: 43-45; Idem, 2016b: 13-17).

از قرار معلوم، این سیاست و هم‌زمان، رفتار مزورانه و تفرقه‌انگیز یرملوف بدگمانی خوانین را درباره سرنوشت خود در وضعیت جدید برانگیخت تا جایی که راه چاره را در فرار و

پناهندگی به دربار شاه قاجاری یافتند (جهانگیر میرزا، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۲). فرار خوانین و شماری از اعضای وفادار آنان به دربار قاجاری موقعیتی طلایی در اختیار یرملوف قرار داد تا فارغ از هر نگرانی دست به کار مصادره ثروت شخصی آنان به نفع خزانه امپراتوری و ساماندهی دوباره ساختار اقتصادی خان‌نشین‌ها در چهارچوب نظم جدید استعماری شود. به این منظور، چند تن از کارپردازان روس مأمور شدند تا با همکاری نیروهای بومی و «میرزاه‌ها»یی که در خدمت دستگاه مالی خان بودند کار شناسایی منابع طبیعی، دامی و انسانی قلمرو خوانین و برآورد آماری از این منابع را به انجام رسانند. این کار پیش از این در سال ۱۲۱۹/۱۸۰۴ و در مقیاس محدود درباره خان‌نشین گنجه به انجام رسیده بود (Bournoutian, 2001: 11-113). اکنون نوبت ایالات شکی، شیروان و قراباغ بود تا وضعیت آنها در نبود حکام موروثی‌شان روشن شود.

شکی نخستین خان‌نشین بود که دستور انجام «ارزیابی توصیفی»^۱ مفصل آن در ۱۲۳۴/۱۸۱۹ صادر شد. این ارزیابی‌ها شامل بررسی و برآورد آماری جمعیت، منابع انسانی، منابع آب، زمین، دام و دیگر منابع اقتصادی، میزان و انواع مالیات‌ها و سازوکار گردآوری آنها و دیگر اطلاعاتی می‌شد که برای اداره ایالت در چهارچوب نظم استعماری جدید ضرورت داشت (Bournoutian, 2016a: 15-19). ارزش این اطلاعات در مرتبه نخست به استفاده اقتصادی و مالی آنها برای مدیریت نظم جدید بازمی‌گشت. سرزمین‌های پست و بلند جنوب قفقاز با بهره‌مندی از مزیت جغرافیایی و اقلیمی بستر مساعدی برای تولید ثروت بود. این ثروت به صورت محصولات کشاورزی و دامی تولید و مازاد آن در چهارچوب نظام مالیات‌گیری گردآوری و در اقتصاد محدود محلی به پول تبدیل می‌شد. ابریشم، برنج و غلات اقلام اساسی کشاورزی به شمار می‌آمد اما در کنار اینها، محصولات باغی و هیزم نیز به عنوان مالیات گردآوری می‌شد. وضعیت خان‌نشین‌ها از این نظر تفاوت داشت؛ در شکی که به صورت سنتی مرکز تولید ابریشم بود این کالا از اقلام اصلی به شمار می‌آمد (Ibid: 36, 193). در قراباغ به نسبت تنوع چشمگیر محصولات مالیات‌ها نیز متنوع بود و در شیروان افزون بر محصولات کشاورزی مانند ابریشم و برنج که با حجم زیاد تولید می‌شد، نفت، نمک و شیلات نیز از اقلام اصلی ثروت به شمار می‌آمد که بهره‌برداری از آنها پیش از جنگ در انحصار خان و خاندان وی بود و پس از انحلال حکومت خانی به نفع خزانه امپراتوری مصادره شد.

در میان ایالت‌هایی که در دور نخست جنگ‌ها به تصرف روسیه درآمد، شیروان و قراباغ

ثروتمندتر بودند. طبق برآورد بورنوتیان از نتایج ارزیابی آماری این دو ایالت، مجموع مداخل ایالت شیروان در ۱۲۳۵/۱۸۲۰ نزدیک به ۵۶،۹۴۴ روبل طلای روس و مداخل ایالت قراباغ در ۱۲۳۹/۱۸۲۳ حدود ۳۲،۴۳۳ روبل طلای روس بود. بخشی از این درآمد به مداخل خوانین از املاک و مستغلات آنها تعلق داشت و بخشی دیگر مالیاتی بود که داروغه‌ها و تیولداران کارسازی می‌کردند. این دو گروه که لقب «بیگ» داشتند و اعضای طبقه ممتاز به شمار می‌آمدند، یا خویشاوند خونی خان بودند و یا برکشیده او. سیاست یرملوف در برخورد با این منابع ثروت تصرف حداکثری بود و فرار خوانین به ایران دست او را بازگذاشت تا با متهم کردن آنها به خیانت ثروت و دارایی‌های شخصی‌شان را مصادره کند (Bournoutian, 2012: 405; Idem, 2016b: 200). بخشی از این ثروت درآمدهای انحصاری خان به شمار می‌رفت؛ برای نمونه، خان شیروان مالک انحصاری منابع نفت، نمک و شیلات در قلمرو خویش بود که به صورت اجاره واگذار شده بود (Idem, 2016b: 25-28). بخش دیگر نیز ثروتی عظیمی را شامل می‌شد که در موقعیت جدید تحت نظارت و اداره حکومت روسی تفلیس قرار می‌گرفت. بی‌تردید، تصرف این منابع درآمدی فوری و کم‌دردسر را نصیب یرملوف می‌کرد که کمک چشمگیری به تقویت اقتدار و پیشبرد سیاست استعماری‌اش به شمار می‌رفت.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد تا نقش الکسی پتروویچ یرملوف در تثبیت و پیشبرد سیاست استعماری روسیه در جنوب قفقاز و عملکرد وی به مثابه جلوه‌ای از این سیاست بررسی شود. چنان‌که بررسی اسناد و مدارک نشان داد یرملوف نه تنها نقش مهمی در تثبیت سلطه نظامی روسیه بر سرزمین‌های اشغالی داشت بلکه از همان ابتدای کار اقدامات هدفمند و حساب‌شده‌ای جهت ایجاد یک نظم استعماری جدید به انجام رساند. در چهارچوب این نظم استعماری، ساختارهای حکومتی محلی که میراث نظام کشورداری صفوی بود و گرایش فرمانروایان آنها به خودمختاری نقش مؤثری در هموار شدن راه استیلای نظامی روسیه ایفا کرد، منحل و به درون ساختار فراگیرتری یعنی حکومت استعماری روسیه منضم می‌شد. انحلال حکومت‌های خانی شکی، قراباغ و شیروان با توجه به موقعیت راهبردی این ولایات و منابع ارزشمند انسانی و مداخل آنها مرحله مهمی از این سیاست بود. از این رو که افزون بر حذف تهدید بالقوه‌ای که از ناحیه خوانین متوجه اقتدارگرایی فرماندار روس و سیاست تمرکزگرای وی بود، منابع چشمگیری را به خزانه تفلیس هدایت می‌کرد. این منابع ثروت به

سهم خود پایه‌های اقتدار یرملوف را استوارتر و وفاداری رعایا و طبقات بانفوذ از جمله بیگ‌ها و مُلایان را به وی تقویت می‌کرد. اصولاً شکل‌گیری نظم جدید که ماهیتی تمرکزگرا و مدرن داشت با حفظ ساختارهای سیاسی و اداری پیشین ممتنع بود. با وجود این، یرملوف با اینکه خاستگاه نظامی داشت به این مصلحت نیز واقف بود که هم‌زمان با حذف ساختارهای سیاسی، حفظ منافع طبقات بانفوذ محلی و در رأس آنها اشرافیت زمین‌دار ایلی ضرورت دارد. بنابراین، او تدابیری برای حفظ منافع این طبقات بانفوذ به انجام رساند که تعریف یک مبنای جدید برای امتیازات و شئون اجتماعی ایشان از آن جمله بود. رفتار یرملوف در قبال خوانین و دارایی‌های آنها جلوه‌ای از منش وی و البته، معرف سرشت استعمار روسی در قفقاز بود. یرملوف در مقام فرماندار نظامی دست خود را باز می‌دید تا فارغ از دغدغه‌ها و رویه‌های حقوقی و برخلاف توافقاتی که سیسیانف با این خوانین داشت خزانه و دارایی‌های آنان را مصادره کند. این رفتار در عین حال که می‌تواند بازخوردی از وضعیت نامشخص و جنگی قفقاز تلقی شود، باید در زمینه نگرشی درک شود که فرماندهان نظامی روس به حقوق مردم سرزمین‌های اشغال‌شده داشتند. چنان‌که بیشتر محققان اشاره کرده‌اند رفتار یرملوف بیش از هر چیز نماینده یک فرمانده نظامی و سیاست «مشت آهنین» بود که آن را برای پیشبرد اهداف روسیه در قفقاز کارآمد می‌دانست. از این منظر الگوی رفتار یرملوف و دیگر فرمانداران نظامی قفقاز با خوانین به مراتب مستبدانه‌تر از الگوی شاهان ایران بود.

منابع و مأخذ:

- اسناد فارسی آرشیو دولتی گرجستان (کوت‌نوشت: اف‌اگ): فوند ۲، ۱۴۵۰، ۱۴۵۲.
- باکیخانوف، عباسقلی آقا (۱۳۸۳). *گلستان ارم*. چاپ علمی-انتقادی به همت عبدالکریم علی‌زاده. تهران: ققنوس.
- بینا، علی‌اکبر (۱۳۴۲). *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران*. جلد اول. از گلناباد تا ترکمنچای. تهران: دانشگاه تهران.
- جهانگیرمیرزا قاجار (۱۳۸۴). *تاریخ نو*. به سعی و اهتمام عباس اقبال. تهران: علم.
- خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله (۱۳۸۰). *تاریخ ذوالقرنین*. چاپ ناصرافشارفر. تهران: انتشارات مجلس.
- دنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۸۳). *مآثر سلطانیه*. تصحیح غلامحسین زرگری‌نژاد. تهران: مؤسسه ایران.
- رشتیانی، گودرز (۱۳۹۲). «دیپلماسی در میانه دو جنگ: سفارت ژنرال یرملوف به ایران و دستاوردهای آن». *مطالعات اوراسیای مرکزی*. دوره ۶. شماره ۱۲. بهار و تابستان. صص ۷۴-۹۵.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۹۰). «موافقت‌نامه گلستان: قرارداد متارکه جنگ یا عهدنامه قطعی؟!». *مطالعات اوراسیای مرکزی*. دوره ۶. شماره ۱۲. بهار و تابستان. صص ۷۴-۹۵.

- مطالعات تاریخ اسلام. سال سوم. بهار. شماره ۸. صص ۷۸-۱۰۱.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۴۴). *ناسخ التواریخ، جزء اول، سلاطین قاجاریه*. تصحیح محمدباقر بهبودی. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۱). *تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجار*. تهران: انتشارات علمی.
- عبدالله‌یف، فتح‌الله [۱۳۵۶]. *گوشه‌ای از تاریخ ایران*. ترجمه غلامحسین متین. تهران: انتشارات ستاره.
- علوی شیرازی، میرزاحمدهادی (۱۳۶۳). *دلیل السفراء، سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلیچی به روسیه*. تصحیح محمد گلبن. تهران: دنیای کتاب.
- قراباغی، میرزایوسف (۱۳۹۰). *تاریخ صافی، تاریخ قراباغ از ابتدا تا دوره دوم جنگ‌های روس و ایران*. به کوشش حسین احمدی. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- مرشدلو، جواد (۱۳۹۲). «دیپلماسی، جنگ و حاکمیت سیاسی: نگاهی دوباره به مناسبات ایران و انگلستان در ابتدای سده سیزدهم/نوزدهم». *پژوهش‌های علوم تاریخی*. بهار و تابستان. شماره ۵. صص ۱۵۷-۱۷۴.
- (۱۳۹۳)، «آخرین سال‌های حکومت خاندان جوانشیر بر قراباغ: پژوهشی بر مبنای اسناد آرشیوی»، *مطالعات علوم تاریخی خوارزمی*. سال دوم، شماره دوم، صص ۹۱-۱۱۳.
- (۱۳۹۴). «استعمار روسی و اسلام شیعی: سیاست روسیه تزاری در قبال شیعیان در نخستین سال‌های اشغال قفقاز». *مطالعات تاریخ اسلام*. سال هفتم. شماره ۲۶. پاییز. صص ۱۲۷-۱۴۹.
- مک‌لین، فیتس روی (۱۳۷۰). *شیخ شامل داغستانی*، ترجمه و تلخیص کاوه بیات. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- منفرد، افسانه و کاوه بیات (۱۳۷۴). *چچن‌ها در گذر تاریخ*. تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- میرزاسمیعا (۱۳۶۸). *تذکره الملوک*. به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی. به ضمیمه *سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر.
- نصیری، علی‌نقی (۱۳۷۱). *القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه*. تصحیح یوسف رحیم‌لو. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- وقایع‌نگار مروزی، میرزا محمدصادق. *تاریخ جهان‌آرا*. نسخه خطی شماره ۱۳۷۶۶. مجلس شورای اسلامی.

References

- 'abdullahiyif, Fathullah [1977] Gūshihyī az Tārīkhi Īrān, Tarjumihyī Ghulām Ḥusiyān Matīn, Tihrān: Intishārāti Sītārih.
- Akty sobrannye Kavkazkoiu Arkheograficheskoiu Kommissiei, 12 vols. (Tiflis: Arkhiv Glavno Upravleniia Namestnika Kavkazskogo, 1866-1904), abbr. AKAK. (Book)

- 'alawī Shīrāzī, Mīrzā Muḥammad Hādī (1984) *Dalīl al-Sufarā'*, Safarnāmihi Mīrzā Abū al-ḥasan Khān Īlchī bih Rūsīyih, Taṣḥīḥi Muḥammad Gulbun, Tīhrān: Dunyāyi Kitāb.
- Andreeva, Elena (2007), *Russia and Iran in the Great Game: Travelogues and Orientalism*, London: Routledge. (Book)
- Asnādi Fārsīy Ārshīwi Dulatīyi Gurjestān (Kūtah Niwisht: AFAG): Fund 2, 2028, 2030.
- Atkin, Muriel (1979), "The Strange death of Ibrahim Khalil Khan of Qarabagh", *Iranian Studies*, 12/1-2. Aktin, Muriel (1979), "Dargudhashti 'ajbi Ibrāhīm Khalīl Khān az Qarabāgh", *Muāṭli'āti Īrān*, 12/1-2. (Journal)
- Baddeley, John F. (1908), *The Russian Conquest of the Caucasus*, First Published, London. (Book)
- Bakikhanov, A. K. (1983), *Sochinenia, Zapiski, Pis'ma*, Baku: Elm.
- Bātkhānuf, 'abbās Qulī Āqā (2004). *Gulistāni Iram, Chāpi 'ilmī-Intiqādī bih Himmati 'abd al-Karīm 'alīzādih*, Tīhrān, Quqnūs.
- Barrat, Glynn R. (1972), "A Note on the Russian Conquest of Armenia, (1827)", *The Slavonic and East European Review*, 50/120, pp. 386-409. (journal)
- Beavois, Daniel, (1978), "Un polonaise au service de la Russie: Jean Potocki et l'expansion en Transcaucasie, 1804-1805", *Cahier du Monde russe et sovietique*, vol. 19, no. 1/2, pp. 175-189. (Book)
- Bīnā, 'alī Akbar (1963) *Tārīkhi Sīyāsī wa Dīplumāsīyi Īrān*, Jildi Awwal, az Gulnābād tā Turkamānchāy, Tīhrān: Dānishgāhi Tīhrān.
- Bournoutian George (2004) (Introduction and Annotated Translation) *Two Chronicles on the History of Karabagh*, Costa Mesa: Mazda Publishers. (Book)
- Bournoutian George (2012), *The 1823 Russian Survey of the Karabagh Province, A Primary Source on the Demography and Economy of Karabagh in the Early 19th Century*, Costa Mesa: Mazda Publishers. (Book)
- Bournoutian George (2016a), *The 1819 Russian Survey of the Khanate of Sheki [Shakki], A Primary Source on the Demography and Economy of An Iranian Province Prior to Its Annexation by Russia*, Costa Mesa: Mazda Publishers. (Book)
- Bournoutian George (2016b) *The 1820 Russian Survey of the Khanate of Shirvan, A Primary Source on the Demography and Economy of an Iranian Province prior to Its Annexation by Russia*, UK: Gibb Memorial Trust. (Book)
- Bournoutian, George (1998), *Russia and the Armenians of Transcaucasia, 1797-1889*, a documentary record, Costa Mesa: Mazda Publishers. (Book)
- Crews, Robert D. (2006), *For Prophet and Tsar, Islam and Empire in Russia and Central Asia*, Harvard University Press. (Book)
- Dubrovin, N. F. (1886), *Istoria Voiniy i Vladichestva Russkikh na Kavkaz'*, St. Petersburg . (Book)
- Dunbulī, 'abd al-Razzāq Biyg (2004), *Ma'āthir Sulṭānīyih, Taḥīḥi Ghulām Ḥusiyin Zargarīnizhād*, Tīhrān: Mu'assisihyi Īrān.
- Dunlop, John B (1998), *Russia Confronts Chechnya: Roots of a separatist conflict*, Cambridge, Cambridge University Press; (Book)
- Esadze, S. (1907), *Istorieskaia zapiska ob upravlenii Kavkazom*, 2 vols. Tiflis: 1907. (Book)

- Feodorova, V. A. (1991), Zapiski A. P. Ermolova, 1798-1826, Moscow: Vis'shaya Shkola. (Book)
- Gammer, Moshe (1994) Muslim resistance to the Tsar: Shamil and the conquest of Chechnia and Daghestan, London; (Book)
- Jahāngīr Mīrzā Qājār (2005), Tārīkhī Nu, bih S'ay wa Ihtimāmi 'abbās Iqbāl, Tihrān: 'ilm.
- Jones, Stephen F. (1987), "Russian Imperial Administration and the Georgian Nobility: The Georgian Conspiracy of 1832", The Slavonic and East European Review, vol. 65/1, pp. 53-76. (Book)
- Kennan, George (1874), "The Mountains and Mountaineers of the Eastern Caucasus", Journal of the American Geographical Society, 5 (1874), pp. 169-193. (Book)
- Khāwarī Shīrāzī, Mīrzā Faḍlullah (2001), Tārīkh Dhū al-Qarniyn, Chāpi Nāshir Afshārfar, Tihrān: Intishārāti Majlis.
- Khodarkovsky, Michael (1999), "Of Christianity, Enlightenment, and Colonialism: Russia in the North Caucasus, 1550-1800", The Journal of Modern History, 71/2, pp. 394-430. (Journal)
- King, Charles (2008), The Ghost of Freedom, a History of the Caucasus, (Oxford University Press. (Book)
- Lapin, Vladimir (2011), Tsitsianov, Moscow: Molodaya Gvardiya.
- Lemercier-Quelquejay, Chantal (1984) "La structure sociale, politique et religious du Caucase du nord au XVIe siècle", Cahiers du Monde russe et sovietique, 25/2-3, pp. 125-148; (Journal)
- Mak Liyn, Fīts Ruy (1991) Shiykh Shāmil Dāghistānī, Tarjumih wa Talkhīsi Kāwih Bayāt, Tihrān: Daftari Pazhūhishhāyi Farhangī;
- Mīrzā Samī'ā (1989) Tadhkirat al-Mulūk, bih Kūshishi Siyyid Muḥammad Dabīr Sīyāqī, bih Damīmihyi Sāzmāni Idārīyi Hukūmati Šafawī yā Ta'līqāti Mīnurskī, Tarjumihyi Mas'ūd Rajabniyā, Tihrān: Amīr Kabīr.
- Moon, David (2006) "Peasant and Agriculture", in D. Lieven (ed.) The Cambridge History of Russia, vol. II: Imperial Russia, 1689-1917, Cambridge University Press, pp. 369-393.
- Mostashari, Firouzeh (1995), "Tsarist Colonial Policy, Economic Change, and the Making of the Azerbaijan Nation: 1828-1905," PhD diss., University of Pennsylvania. (Book)
- Mostashari, Firouzeh (2006), On the Religious Frontier: Tsarist Russia and Islam in the Caucasus, London: I.B. Tauris. (Book)
- Munfarid, Afsānih wa Kāwih Bayāt (1995), Chichanhā dar Gudhari Tārīkh, Tihrān: Bunyādi Dāyirat al-Ma'ārifi Islāmī;
- Murshidlū, Jawād (2013), "Dīplumāsī, Jang wa Hākīmīyati Sīyāsī: Nigāhī Dubārīh bih Munāsibāti Īrān wa Ingilistān dar Ibtidāyi Sadihiyi Sīzdahum/Nzūdahum", Pazhūhishhāyi 'ulūmi Tārīkhī, Bahār wa Tābistān, Shumārīhi 5, ṣṣ 157-174.
- Murshidlū, Jawād (2014), " Ākharīn Sālhāyi Hukūmati Khāndāni Jawānshūr bar Qarābāgh: Pazhūhishī bar Mabnāyi Asnādi Ārshīwī", Mṭālī'āti 'ulūmi Tārīkhīyi Khārazmī, Sāli Duwwum, Shumārīhi Duwwum, ṣṣ 91-113.
- Murshidlū, Jawād (2015), "Istī'māri Rūsī wa Islāmī Shī'ī: Sīyāsati Rūsīyīhi Tizārī dar Qibālī Shī'ayān dar Nukhustīn Sālhāyi Ishghālī Qafqāz", Muṭālī'āti Tārīkhī Islām, Sāli Haftum, Shumārīhi 26, Pāyīz, ṣṣ 127-149.
- Naṣīrī, 'alī Naqī (1992) Alqāb wa Mawājibi Durīhi Salāṭini Šafawīyih, Taṣhīhi Yūsif Raḥīmīlū, Mashhad: Dānishgāhi Firdusī Mashhad.
- Potto, N. (ed.), (1906) Utverzhdenie Russkago Vladichestva na Kavkaz', vol. IV/1, Tiflis.

(Book)

- Qarābāghī, Mīrzā Yūsif (2011) Tārīkhi Šāfi, Tārīkhi Qarābāgh az Ibtidā tā Durīhyi Duwwumi Janghāy Rūs wa Īrān, bih Kūshishi Ḥusiyin Aḥmadī, Tīhrān: Mu'assisīhyi Muṭālī'āti Tārīkhi Mu'āshir.
- Rashtīyānī, Gūdarz (2013), "Dīplumāsī dar Mīyāniyi Du Jang: Sifārati Zhinirāl Yirmiluf bih Īrān wa Dastāwardhāyi Ān", Muṭālī'āti Urāsīyāyi Markazī, Durīhyi 6, Shumārīhyi 12, Bahār wa Tābistān, § 74-95.
- Rayfield, Donald (2012), Edge of Empires, A History of Georgia, London. (Book)
- Rhineland, L. H. Hamilton (1975), "Russia's Imperial policy: The Administration of the Caucasus in the first half of Nineteenth Century", Canadian Slavonic Papers, 17. (Journal)
- Rhineland, L. H. Hamilton (1981) "The Creation of the Caucasian Vicegerency", The Slavonic and East European Review, 59/1, pp. 15-40. (Journal) (مقاله خبرنگاری)
- Rhineland, L. H. Hamilton, (1983) "Viceroy Vorontsov's Administration of the Caucasus", in R. G. Suny, Transcaucasia, Nationalism and Social Change, Michigan, pp. 89-110.
- Sanders, T., E. Tucker, G. Hamburg (eds.) (2004), Russian-Muslim confrontation in the Caucasus, London & New York: RoutledgeCurzon. (Book)
- Shamāim, 'alī Aṣghar (1992) Tārīkhi Īrān dar Durīhyi Salṭanati Qājār, Tīhrān: Intishārāti 'ilmī.
- Šīpihr, Muḥammad Taqī Lisān al-Mulk (1965) Nāsikh al-Tawārīkh, Juz' i Awwal, Salāṭīni Qajārīyih, Taṣḥīḥi Muḥammad Bāqir Bihbūdī, Tīhrān: Kitābfurūshīyi Islāmīyih.
- Smith, Sebastian (2006), Allah's mountains: the battle for Chechnya, London; (Book)
- Sunderland, Willard (2006), "The Caucasian Tangle", Kritika, 7/1, pp. 111-122. (Book)
- Swietochowski, Tadeusz (1945) Russian Azerbaijan, 1905-1920, the Shaping of National Identity in a Muslim Community, Cambridge: Cambridge University Press. (Book)
- Waqāyi' Nigāri Marwazī, Mīrzā Muḥammad Šādiq, Tārīkhi Jahānārā, Nushkhihyi Khaṭī Shumārīhyi 13766, Majlisi Shurāyi Islāmī.
- Whittock, Michael (1959), "Feodorova-Proconsul of the Caucasus", Russian Review, 18/1, pp. 53-60. (Journal)
- Zargarīnizhād, Ghulāmḥusiyin (2011), "Muwāfiqatnāmīhyi Gulistān: Qarārdādi Mutārīkihyi Jang yā 'ahdnāmīhyi Qaṭ'ī?!", Muṭālī'āti Tārīkhi Islām, Sāli Siwwum, Bahār, Shumārīhyi 8, §§ 78-101.
- Zubov, Platon (1833), Kartina Kavkazs'kogo Kraya, vol. 4, S. Petersburg.

**P. Yermolov and His Administration of Russian Colonial Rule of
Transcaucasia¹**

Javad Morshedloo²

Receive: 29/9/2018
Accept: 6/4/2019

Abstract

Tsarist Russia's conquest of Southern Caucasia in the early 19th century was her first step toward establishing a new colonial order in the region. This colonial order prepared the situation for more extensive changes in political, social and administrative fields and was of crucial importance for structural integration of the region into the Russian empire. Focusing on the career of A. P. Yermolov and his policies, this paper aims to re-evaluate the earliest phases of these colonial changes. With a political and administrative approach and based on contemporary sources and archival data, it aims to prepare an explanation of the nature of Russian colonialism in Transcaucasia. This paper is organized into three parts; the first one deals with the politico-administrative aspect of Yermolov policy, the second one surveys his policies to establish a new social and administrative order, and the last part sheds lights on his economic policies to strengthen the new colonial established order. As the results show, the nature of Russian colonial rule in Transcaucasia was apparently affected from the military-instructive approaches of its founders.

Keywords: Caucasus, Colonial order, khanate, Russian colonialism, Yermolov

1. DOI: 10.22051/hii.2019.22314.1783

2. Assistant Professor, Department of History, Tarbiat Modares University;
j.morshedloo@modares.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۲، پیاپی ۱۳۲، تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۹۷-۱۷۳

سیاست‌های نوگرایانه دولت پهلوی در ساختار شهری و تأثیر آن بر بافت تاریخی بین سال‌های ۱۳۰۴ - ۱۳۴۰ شمسی (مطالعه موردی: بافت تاریخی شهر یزد)^۱

مهدی وزینی افضل^۲

تاریخ ارسال: ۹۷/۲/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۸/۲/۲۷

چکیده

به چالش کشیده شدن چارچوب‌های قدرت سیاسی کهن در انقلاب مشروطه، منجر به تحولات عدیده در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی ایران شد که بخشی از نوگرایی و نوزایی آن، تشکیلات شهری را نشانه رفت. این پژوهش تجددگرایی، شهرسازی قدیم را نماد عقب‌ماندگی می‌داند که در هماهنگی با بخش‌های دیگر جامعه، می‌بایست ظاهری نو به خود می‌گرفت. اندیشه‌های تجددگرایانه در دوره رضاشاه، سنت‌زدگی را ترویج، و جایگزینی انگاره‌ها و طرح‌های نوین شهرسازی را دنبال می‌کرد. وجود زیرساخت‌های مدیریت شهری همچون بلدیه‌ها برای اجرای چنین طرح‌هایی الزام‌آور بود. بنابراین با تشکیل بلدیه شهر یزد در سال ۱۳۱۰ش، طرح‌های نوسازی شهری، که نماد آن خیابان‌های صلیب شکل بود، در نقاط مختلف شهر یزد اعمال شد که نمونه آن ساخت دو خیابان پهلوی و شاه و گذر این خیابان‌ها درست از وسط بافت تاریخی بود. شتابزدگی در پیاده‌سازی طرح‌های شهرسازی بخش مهمی از آثار تاریخی را از میان برد، کالبد تاریخی را مورد اهانت قرار داد و باعث چیرگی عناصر جدید در برابر هویت اجتماعی شد. این تحقیق سعی کرده است اقدامات دولت پهلوی در توسعه فیزیکی بافت تاریخی شهر یزد را با استفاده از اسناد تاریخی در قالب نرم‌افزار جغرافیایی GIS مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: پهلوی، خیابان‌کشی، توسعه شهری، یزد، آثار تاریخی، تغییر کاربری اراضی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2019.20044.1628

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه جیرفت؛ drmahdivazin@gmail.com

کالبد شهری و معضلات آن تا تشکیل بلدیه در ایران

تا قبل از دوره مشروطه، نگرش به شهر، نگاهی کاملاً عینی، ساده‌انگارانه و قابل لمس بود و شهرها به صورت ارگانیک رشد کرده و پاسخگوی نیازهای روزمره مردم بودند. بنابراین شکل کالبدی این شهرها، با توجه به نیازهای عادی ساکنان طراحی و اجرا می‌شد. در این شهرهای کهن، دیوارهای دور شهر که از آنها با نام «بارو» یاد می‌شود، چارچوب کلی شهرها را می‌ساخت. این دیوارها جنبه دفاعی و امنیتی داشتند و تا قبل از تغییر مفاهیم امنیت و ناکارآمدی آنها به عنوان ابزاری دفاعی، تا اواخر دوره قاجار همچنان پابرجا باقی ماندند (گرگر، ۱۳۶۶: ۸۱/۱). داخل این حصارها، فضاهاى شهری به صورت سلسله‌مراتب، از مرکز به اکناف چیده شده بودند. در عمق این سیستم شهری، دارالحکومه و حاکمیت سیاسی قرار گرفته بود که حراست و سیاست‌های فضایی شهری را برعهده داشت و بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها، تأسیسات شهری و مالکیت متعلق به همین نایبان سیاسی شاه بودند (ساکما، شماره سند ۲۹۵/۲۷۲۶، برگ ۱). وجود بازار و مسجد جامع به عنوان دو رکن اصلی دیگر این مثلث قدرت شهری، شاکله شهرهای سنتی ایران را به وجود آورده بود. این چیدمان، با تمام تناقض‌هایی که در آن وجود داشت، معمولاً به شکل یک انگاره جمعی غیرقابل تغییر، در شهرها اعمال می‌شد. در ساختار شکل‌گیری این شهرها، کنترلی آگاهانه بر محیط فیزیکی و اجتماعی وجود نداشت و آنچه بروز می‌کرد، مجموعه‌ای از خواست‌های اجتماعی بدون تسلط و کنترل انسان‌ها بر اطراف و کنترل کالبدی بود. البته این بدان معنا نیست که نظام اجتماعی، در ریخت‌شناسی شهرها نقشی ایفا نمی‌کردند بلکه کاملاً برعکس، شکل شهرها، نتیجه تصمیمات متعدد اқشار، اصناف، گروه‌ها و سیاسیونی بود که نگاه متفاوت و گاه متناقض به شهرها داشتند و این تفاوت در دیدگاه، شکل ظاهری شهرها را می‌ساخت (ساکما، آلبوم شماره ۶۲۵، برگ ۸۳، نقشه شماره ۱).

اگر به نظام شهری در ایران در قالب یک سیستم نگاه شود، این سیستم به سه قسمت جامعه، کالبد و مدیریت شهری قابل تفکیک است. تا دوره مشروطه، عملاً قسمت سوم یعنی مدیریت شهری معنایی ندارد و جامعه و کالبد، دو قسم اصلی شهرها بودند. جامعه و کالبد، عناصر مذهبی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در شهرها را شامل می‌گشت که در کنار هم، منجر به ایجاد شبکه‌ای مرتبط و هماهنگ می‌شد که تفاوت ارزش‌ها در هرکدام از این عناصر، به صورت مقطعی آنها را در کنار هم قرار داده بود و ذاتاً این بافت تشکیل شده، دارای تعارضاتی بود که لاینحل باقی مانده و یا لاقلاً نظام اجتماعی شهرها از کنار آن گذشته و یا به آن خو گرفته بودند. البته این حرکت مسالمت‌آمیز، همیشه بدون مشکل نبود و بسیار اتفاق

می‌افتاد بخش‌های مختلف شهری بر سر همین تقسیم‌بندی‌ها، به یکدیگر نزاع و درگیری پیدا می‌کردند. در این مشکلات و معضلات شهری، نوک انتقادات به سمت حاکم شهر و در تعریف کلی، نظام سیاسی نشانه می‌رفت. نظامی که سیستم پاتریمونیال آن بر تک‌تک رفتارها و فضاهای شهری تأثیر گذاشته و مدیریت آن را برعهده داشت و ذات این نوع سیستم، از هرگونه خلاقیت در کالبد شهری جلوگیری می‌کرد (Weber, 1978, p.1010). انقلاب مشروطه و به دنبال آن به قدرت رسیدن رضاشاه، این انگاره‌های شهری را دچار تغییر کرد و شکل جدیدی به شهرهای ایران بخشید.

با توجه به این مقدمه، با کمک اسناد بلدیه و منابع پژوهشی، روند تغییرات شهری و ساخت خیابان‌ها و میداين در یزد مورد تحلیل قرار می‌گیرد و به این سؤالات پاسخ داده می‌شود که در عصر پهلوی اول، چه سیاست‌هایی در قبال کالبد تاریخی شهر یزد انجام شد؟ و این سیاست‌ها، چه تأثیری در ریخت‌شناسی شهری و بافت تاریخی شهر به جا گذاشت؟

پیشینه تحقیق: از بررسی پژوهش‌های متعدد مرتبط با موضوع مشخص می‌شود که تاکنون چندین پژوهشگر سیاست‌ها و چالش‌های توسعه در شهر یزد را بررسی کرده‌اند. از این منابع می‌توان به کتاب «معماری خشت و گل (ساختارپژوهی و آسیب‌شناسی معماری شهر یزد)» اثر مینا مهدلو اشاره کرد. این کتاب بیشتر بر معماری شهری یزد تأکید دارد و جای اسناد و گزارش‌های تاریخی در آن بسیار کم‌رنگ می‌باشد. محمود توسلی در کتاب «طراحی شهری در بافت قدیم شهر یزد»، به روند تغییرات شهری یزد اشاره داشته و پیشنهادهایی برای توسعه بهتر این شهر ارائه داده است. این کتاب از دیدگاه معماری، جغرافیایی و یا شهرسازی شهر یزد را مورد بررسی و واکاوی قرار داده است. محسن حبیبی در کتاب «تحول و گسترش تهران در زمان رضاشاه»، سیاست‌های ملی‌گرایانه دولت رضاشاه را در قالب معماری به‌خوبی تحلیل کرده است. نویسنده چندین مقاله و کتاب در این زمینه تألیف کرده است اما اکثر این آثار، تغییرات کالبدی شهر تهران و اصفهان را نقد کرده و در آنها اثری از تأثیر سیاست‌های رضاشاه در بافت تاریخی شهر یزد ذکر نشده است.

تغییرات کاربری اراضی بیشتر در محدوده مطالعات شهری و جغرافیایی بررسی می‌شود و پژوهشگران تاریخ، کمتر وارد این حیطه شده‌اند. این امر باعث شده است در آثار منتشرشده، کمتر ردپایی از اسناد تاریخی و منابع مطالعات تاریخی به چشم بخورد و پژوهش‌های مستخرج، بیشتر بر محور نرم‌افزارهای جغرافیایی استوار هستند. مهم‌ترین ویژگی نوشته حاضر، بررسی زوایای پنهان تغییرات کاربری اراضی در بافت قدیم یزد در دوره رضاشاه با توجه به اسناد است.

تغییرات شهری در دوره قاجاریه

ورود ایران به قرن نوزدهم میلادی، سرآغاز هجوم سریع‌تر مظاهر مدرن غربی به جامعه سنتی ایران بود. دوره‌ای که فرهنگ جدید و غربی، بسیاری از سنت‌ها و الگوهای اجتماعی، فرهنگی و در نهایت سیاسی را به چالش کشید و انقلاب مشروطه را در پی داشت. یکی از این حوزه‌ها که تغییرات عمده اما تدریجی را تجربه کرد، معماری و شهرسازی بود. تا قبل از ورود به عصر جدید، شهرهایی در ایران شکل گرفته بود که فضای عمومی شهری را بیش از هر چیز، کوچه‌های کج، کثیف، بی‌نظم، بی‌نقشه و تهوآور اشغال کرده بود. کوچه‌ها و معابر که از فضولات حیوانی، پس‌مانده غذاها، گل‌ولای و زباله پر بود و بوی تعفن این کوچه‌ها، برای معهود خارجیانی که به ایران سفر می‌کردند، یادآور کوچه‌های لندن و پاریس در اوایل قرن هجدهم بود. وجود کوچه‌های باریک، تنگ، محصور در باروها، بدون هیچ‌گونه نظم‌ی که حاصل رشد ارگانیکی شهرها بود، از شاخصه‌های اصلی شهرهای سنتی ایران به شمار می‌رفت (دیالافوا، ۱۳۶۱: ۱۴۲-۱۴۹).

اولین طرح شهری به سبک اروپایی، در سال ۱۲۸۴/ق ۱۸۶۷م و در تهران برنامه‌ریزی شد که در آینده به مکتب تهران معروف گردید. مجموعه‌ای از معماران داخلی به مدیریت عبدالغفارخان نجم‌الملک و خارجی به رهبری مسیو بهلر فرانسوی، طرحی آماده کردند که تهران را در یک قالب منظم‌تر از گذشته در یک هشت ضلعی با دوازده شهر قرار می‌داد. در این طرح، میدانی مختلف، خیابان‌های منشعب از این میدانی، بولوارها و پارک‌ها پیش‌بینی شد. ظهور مکتب تهران و در پی آن تلاش برای نشان‌دادن نوپردازی و تجددطلبی قاجارها، منجر به ساخت میدان توپخانه (امام خمینی فعلی)، خیابان‌های باب‌همایون، ناصری (ناصرخسرو) و درب‌اندرون و جابه‌جایی نقطه مرکزی شهر از میدان ارگ به میدان توپخانه شد؛ ولی این تغییرات عملاً مداخله‌ای در بافت کهن شهری تهران محسوب نمی‌شد و دخالت‌های سنگین در تغییرات شهری به حساب نمی‌آمد (حبیبی، ۱۳۸۵: ۲۱).

در اواخر دوره ناصری، اقتصاد و بازار سنتی، ناکارآمدی نظام مالی موجود و افزایش کفه واردات بر صادرات، منجر به بحران‌های اقتصادی و آسیب شدید به بخش کشاورزی و تجارت شد. در نتیجه تعداد زیادی از روستاییان در جستجوی فرصت‌های شغلی بهتر روانه شهرها شدند. شهرنشینی نیز یک نوع آشنایی و آگاهی سیاسی و فرهنگی مردم را در پی داشت. چون شهر گاه به‌صورت مرکز قدرت پرولتاریا، باعث افزایش اطلاعات و فرهنگ مردم و تکامل گر کاتالیزور سیاسی می‌گردد که نتیجه آن افزایش علقه اجتماعی میان اقشار مختلف اجتماعی در مقابل نهاد سیاسی است. همه این عوامل انقلاب مشروطه را به دنبال داشت،

انقلابی که اساس نظام سیاسی و اجتماعی ایران را تغییر داد و نوع جدیدی از این نظام را روی کار آورد که در آن برای برطرف ساختن وظایفی که تا به حال در شهرها برعهده حکمرانان و امرا بود، باید سازمان‌هایی تشکیل می‌شد. تشکیل این سازمان‌ها، بدون وجود قوانین و ضوابط امکان‌پذیر نبود، بنابراین قوانین بلدیة در مجلس شورای ملی مورد تصویب قرار گرفت تا زمینه برای اعمال مدیریت جدید شهری در لوای قانون، در شهرها مهیا شود (ساکما، شناسنامه سند ۲۴۰/۵۰۹۰۷، برگ ۲۰-۱؛ شناسنامه سند ۲۴۰/۶۵۳۳، برگ ۴).

تشکیل بلدیة و توسعه شهری در دوره رضاشاه

با وقوع انقلاب مشروطه، آرمان‌های انقلابیون بر تمرکززدایی و واگذاری اختیارات به مردم استوار گردید. این تمرکززدایی به منزله از میان برداشتن نهادهای سنتی تصمیم‌گیر در امور شهرها و جایگزینی نهادهای تازه‌تأسیس و کارآمدتر بود (ظهیرالدوله، ۱۳۵۱: ۲۴۸). بنابراین ایجاد بلدیة به عنوان نهادی مردمی و تصمیم‌گیر در مورد مدیریت شهری، در اولویت کارهای مجلس شورای ملی قرار گرفت. در دوره‌های پرتلاطم مجالس اول تا سوم شورای ملی، سعی شد با قانون‌گذاری‌های مستمر، جان تازه‌ای به حل مشکلات شهری داده شود. همچنین مشروطه‌طلب‌ها گمان می‌کردند با تصویب قوانین جدید شهری اولاً تعداد مکاتباتی که روزانه از شهرها به مجلس ارائه می‌شد کاهش یابد و ثانیاً قدرت مشروطه در شهرها تثبیت شود (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۵۹۶/۳). در این راستا نخستین قانون بلدیة در ۱۹ خرداد سال ۱۲۸۶ش، در مجلس شورای ملی مصوب شد (ساکما، ۲۴۰/۲۶۸۰۶، برگ ۲-۱) و هدف از تصویب این قانون ۱۰۸ ماده‌ای، تأمین منافع شهرها و رفع نیاز شهرنشینان اعلام شد. مفاد این قانون بر تشکیل انجمن بلدیة و انتخاب اعضای این انجمن توسط مردم هر شهر تأکید داشت. ریاست اداره بلدیة برعهده رئیس انجمن بود که با اکثریت آراء در میان اعضای بلدیة انتخاب می‌شد و عنوان کلانتر داشت. این قانون بسیار ابتدایی و دارای مشکلات عدیده بود و مسائل مختلفی از دید این قانون پنهان مانده بود مانند قوانین مربوط به انتخاب وکلای بلدیة، مسائل مالی بلدیة‌ها و محل تأمین هزینه‌های بلدیة. بنابراین قوانین دیگری جهت کارآمدی بهتر بلدیة‌ها تصویب شد که مهم‌ترین آنها قانون مالیات بر وسایل نقلیه (ساکما، ۲۴۰/۱۳۸۱۰، برگ ۱) و قوانین انتخاب وکلای بلدیة (ساکما، ۲۹۷/۲۷۸۸۰، برگ ۱) بود. مشکلات سیاسی متعدد در دوران پس از مشروطه که به جنگ جهانی اول منتهی گردید، عملاً بهبود شرایط شهرها را منجر نشد و بلدیة‌ها ناکارآمد جلوه می‌کردند.

با به قدرت رسیدن رضاشاه، تمرکز بر بوروکراسی نوین با محوریت نقش مجلس، با شتاب

برنامه‌ریزی و اجرایی گردید. مشخصه این بوروکراسی، تمرکزگرایی آن و سلب اختیار از نهادهای مردمی بود. در حوزه بلدی‌ها، اختیاراتی که قوانین مشروطه به شهرها برای انتخاب وکلای شهرداری و شهردار داده بودند سلب گردید و این انتصاب‌ها در اختیار وزارت کشور (وزارت داخله) گذاشته شد. مجلس شورای ملی در دوره هفتم، به‌طور جدی قانون بلدی‌ها را پیگیری و در اردیبهشت ۱۳۰۹ش، در یک ماده و ۲ تبصره به تصویب رساند و در همان سال نظامنامه بلدی‌ه مورد تصویب قرار گرفت (ساکما، ۲۹۰/۸۴۷۵، برگ ۲۸-۱).

قوانین اولیه مصوب در مجلس، منجر به تحولات بیشتری در عرصه شهری شد و شهرداری‌های مختلفی از جانب وزارت داخله عازم شهرها شدند. این شهرداری‌ها که بیشتر عناصر نظامی وابسته به رضاشاه بودند، خلق و خوی نظامی را وارد مباحث شهری کردند که مهم‌ترین ممیزه آن عجله و شتابزدگی در نوگرایی، نادیده‌گرفتن ارزش‌های تاریخی و فرهنگی شهری و اجرای طرح‌ها بدون نظر کارشناسی بود. تا این زمان بعضی از شهرها دارای بلدی‌ه بودند مانند تهران، اصفهان و تبریز و در بعضی دیگر بلدی‌ه و کلاً واژه شهر و شهرنشینی، یک واژه جدید و نوظهور بود مانند چالوس، نوشهر و رودسر. در این بین شهر یزد، با وجود قدمتی چنددهزار ساله و مهم در عرصه اقتصادی و مذهبی، همچنان بدون بلدی‌ه بود. روند ایجاد بلدی‌ه یزد، با تأخیر زیادی نسبت به شهرهای هم‌تراز خود انجام شد. حتی شهرهای خوی، دزفول، مراغه و ماکو که از لحاظ ساخت شهری و توان اقتصادی با یزد قابل مقایسه نبودند، بسیار زودتر دارای شهرداری شدند (قاضی‌نسب، ۱۳۸۶: ۱۱). رضاشاه در سال ۱۳۰۹ش، سفری کوتاه به یزد داشت. بعد از این سفر، مباحث ایجاد بلدی‌ه یزد بیش از پیش قوت گرفت و زمینه‌های تأسیس این اداره مهیا شد. یک سال بعد، رسماً بلدی‌ه یزد به‌عنوان نهادی زیرمجموعه وزارت کشور با انتخاب اعضای انجمن از طرف دولت، در داخل فرمانداری یزد گشایش یافت (ساکما، ۲۹۳/۱۱۶۵۶، برگ ۱۲-۱۴). در همان سال‌های آغازین کار بلدی‌ه و انتصاب فرماندار جدید یزد، با تأکید بر مصوبات مجلس، نقشه جدید یزدی طراحی گردید (قلمسیاه، ۱۳۷۰: ۲۶۱).

ساختار کهنه سیاسی و اجتماعی دولت قاجار، جوابگوی نیازهای جدید شهروندی و شهری نبود. نیازهای روزمره شهری به‌طور مستمر افزایش پیدا می‌کرد ولی دولت قاجار قادر به رفع این نیازها نبود و این امر منجر به اعتراضات اجتماعی وسیعی گشت. دولت پهلوی که با شعار تجدد و غلبه بر مشکلات دوره قاجار، مشروعیتی نسبی به دست آورده بود، می‌بایست به اصلاح این معایب دست بزند. ولی مشکل اساسی دولت رضاشاه این بود که جامعه مذهبی ایران عکس‌العملی تند در قبال غرب در پیش گرفته بود و شعار دینی و ملی خود را در مبارزه با ارزش‌های غربی قرار داده بود بنابراین وجود عناصر غربی در مدیریت شهری، نمی‌توانست

با تفکرات آحاد مردم سازوکار باشد. از طرف دیگر، نیاز به برطرف کردن مشکلات عدیده شهری، انتظاری بود که طبقه شهری در حال فزون، از دستگاه دولتی داشت. بنابراین می توان به چنین استدلالی دست یافت که دولت پهلوی در یک حالت تناقض گونه قرار داشت: تناقضی میان سنت گرایی و مدرنیته.

در سال ۱۳۰۹ش، نقشه ای مفصل از شهر تهران با الگوگیری از شهرسازی قرن نوزدهم اروپا ترسیم شد. در این نقشه سیستم اداری شهر در داخل بافت کهن شهر پیش بینی شده بود. همچنین پارک ها خارج از حصار شهر، خیابان های منظم با میدانی داخل شهر، کمربندی به دور شهر، خیابان های شطرنجی خارج از محدوده قدیمی شهر و ایجاد کارخانجات در خارج از شهر پیش بینی شده بود. این نوع برنامه ریزی شهری، روش شهرسازی صلیب گونه (چلیپایی) هوسمان را به یاد می آورد. اهداف هوسمان فرماندار شهر پاریس در دوران ناپلئون سوم، آمیزه ای از اهداف بهداشتی، سیاسی، نظامی و زیبایی شناسانه بود. طرح امتداد خیابان ریوولی در پاریس، که شرق را به غرب پیوند می داد، الگویی شد برای شهرهای ایران که سعی شد با احداث خیابان هایی مستقیم، شرق شهر به غرب و جنوب به شمال شهر متصل شود. مسیر ارتباطی شمال به جنوب در پاریس که منجر به شکل گیری بلوار سباستوپل شد و مسیر ارتباطی شرق به غرب پاریس، که خیابان ریوولی از دل آن بیرون آمد، یک شبکه ضربدری بزرگ در مرکز پاریس به وجود آورد که یک منطقه بزرگ تاریخی را دچار تحولات اساسی کرد (گیدیون، ۱۳۹۱: ۷۱۲). اقدامات هوسمان فرماندار شهر پاریس بر دو مقصد متفاوت متکی بود: اول توسعه زیرساخت های شهری، بهداشتی و نوسازی ساختمان های قدیمی به منظور زیبا کردن چهره پاریس. دومی ایجاد تحولی اجتماعی در پاریس تا از وقوع انقلابات اجتماعی نظیر آنچه در سال ۱۸۴۸م رخ داده بود، جلوگیری کند.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که شکل فضایی شهرها، چه رابطه ای با مسائل سیاسی داشتند؟ آیا همچنان که طراحی شهری پاریس در قرن نوزدهم، مستقیماً با انگیزه های سیاسی و نظامی ناپلئون سوم سازگار بود، در دوره پهلوی اول هم این انگیزه های سیاسی، در طراحی نقشه های شهری مؤثر بود؟ در پاسخ باید گفت سیاستی که دولت پهلوی اول دنبال کرد بسیار هوسمان گونه بود. دوره بارون هوسمان با دخالت و اقدامات مستبدانه و با اهداف سیاسی، ۴۰۰ کیلومتر خیابان در پاریس ساخته شد.

دولت پهلوی تصمیم گرفت مظاهر شهر مدرن را به شیوه غرب، بر پیکره شهرها ترسیم کند. شیوه ای که در آن خیابان و خیابان سازی مظهر اصلی تجدد و گسست از الگوهای پیشین بود. در این بین قوانین مربوط به انجام این طرح ها، مانند آنچه در پارلمان فرانسه اتفاق افتاده

بود، الزامی بود. بر این اساس در دوره پهلوی، سه مرحله طراحی شهری در سال‌های ۱۳۰۹، ۱۳۱۶ و ۱۳۴۰، برنامه‌ریزی گردید. بر طبق نقشه سال ۱۳۰۹ش، یک خیابان صلیب‌شکل در تهران ایجاد شد که بافت قدیم و تاریخی شهر را درید و خیابان بوذرجمهری (۱۵ خرداد فعلی) و خیابان اکبرآباد (خیام فعلی) از آن بیرون آمد، خندق‌های شهر پر گردید و به همراه اراضی بایر و زمین‌های حریم شهر در اختیار شهرداری قرار گرفت (تکمیل همایون، ۱۳۷۸: ۴۹).

کالبد تاریخی یزد تا تشکیل بلديه

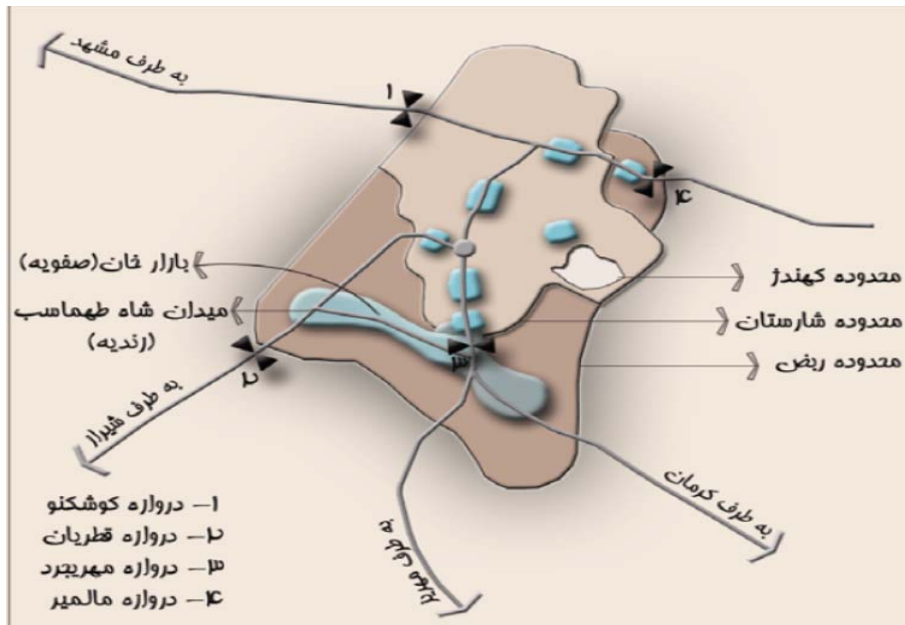
شهر یزد در پویش تاریخی دو هزار ساله خود و تا پیش از دوره تجددگرایی، مانند اکثر شهرهای سنتی ایران از الگوی رشد ارگانیک پیروی کرده است. در این فرایند، عناصر کالبدی هم‌شکل و غیرهم‌شکل در کنار هم قرار گرفته و تیپولوژی سنتی همگون را خلق کردند. این الگو، شهری فشرده و یکپارچه را نشان می‌دهد که دارای انسجام فضایی است و رابطه مستقیمی با جغرافیا و منطق معماری کویری دارد که در آن زمین کفایت کاربری‌های سنتی را می‌دهد و برحسب شرایط اقتصادی - اجتماعی شهر، فضای شهر را به صورت ارگانیک سامان می‌بخشد. (سرای، ۱۳۸۶: شماره ۸۴: ۹۵). این الگوی جغرافیایی و وضع توپوگرافی یزد، ساخت‌خانه‌های شهر در دوران قبل از اسلام را تحت تأثیر قرار داد، یعنی خانه‌ها به سمت کانال‌های آب و زمین‌های کشاورزی و به صورت مستطیل ساخته می‌شدند. بعد از ورود اسلام به ایران و پیوند معماری با ارزش‌های دینی، خانه‌های مسلمانان به سمت قبله ساخته شدند. این درحالی بود که خانه‌های زرتشتیان و یهودیان بر طبق روال گذشته ساخته می‌شد. این چندگانگی مؤلفه‌های مختلف در توسعه شهری، اوضاعی نابسامان به شهر داده بود. ناپیر مالکوم که در اواخر دوره قاجار به یزد سفر کرده است، بی‌نظمی ساختار شهری او را شوکه می‌کند (مالکوم، ۱۳۹۳: ۳۴).

یزد در دوره اسلامی دچار تغییرات گسترده اما تدریجی گردید. در دوره حکومت آل کاکویه، ساخت بارو و خندق به دور شهر آغاز شد و چهار دروازه برای این بارو تعریف گردید و در سال‌های بعد، تعداد دروازه‌ها با توجه به گستردگی سکنه و در نتیجه باروی شهر، افزایش یافت (جعفری، ۱۳۳۸: ۲۵). این توسعه فضایی - کالبدی، به سمت جنوب و جنوب غرب شهر کشیده شد زیرا وجود تپه‌های ماسه‌ای ژئومرفولوژی ناشی از شرایط بیابانی شمال یزد، مانند سدّی طبیعی، مانع از توسعه شهر به سمت شمال می‌گردید. بدین ترتیب اولین ستون اقتصادی شهر که از شمال به جنوب کشیده شده بود، شکل گرفت و بازارهای شمالی شهر

جایگاه خود را از دست دادند و مجموعه مسجد جامع، جایگاه خود را به عنوان نقطه اتکایی و مرکزی شهر تثبیت کرد.

رونق اقتصادی و آرامش سیاسی، این فرصت را در اختیار شاخص‌های مختلف شهری و جمعیتی قرار داد تا در دوره آل مظفر، شهر حدود دو برابر شود. این افزایش نفوس، نیاز شهر را به واحدهای اقتصادی شهری افزایش داد که همین امر مراکز جدید بازرگانی را طلب می‌نمود. حاکم یزد، امیرچخماق شامی، بیرون از دروازه‌های شهر، مجموعه‌ای از مسجد، بازار، حمام و حاکم‌نشین را بنا کرد که الگویی شناخته‌شده در سازوکار مجموعه‌های اقتصادی ایرانی بود. با پیدایش این قطب جدید اقتصادی، قلب اقتصادی شهر از مسجد جامع به میدان امیرچخماق کشیده شد و فعالیت‌های بازرگانی رشد قابل‌ملاحظه‌ای پیدا کرد که این استخوان‌بندی جدید توسعه محله‌های منسجم شهری را به دنبال داشت (کاتب، ۱۳۸۶: ۷۸). قسمت تجاری مابین میدان امیرچخماق و میدان شاه طهماسب، به علت تعدد فضاهای باز و بسته از تنوع زیادی برخوردار است: چهار فضای باز یعنی مصلی، تکیه امیرچخماق، میدان شاه طهماسب و میدان خان. این محور قوی عمود بر محور تاریخی شهر، تا امروز همچنان قدرت اصلی اقتصادی بافت قدیم را دربر می‌گیرد.

توسعه محور شرق به غرب، از دوره تیموری آغاز و در دوره صفوی، با اضافه‌شدن میدان شاه طهماسب به عنوان تکیه‌گاه ضلع غربی تکمیل شد. دوره صفوی، به واسطه تغییر جریان‌های اقتصادی جهانی و حضور کمپانی‌های تجاری غربی در خلیج فارس و همچنین رونق بازار ابریشم، شهرهایی همچون کرمان و یزد، به عنوان محور مواصلاتی توزیع کالا بیش‌ازپیش مطرح شدند. این امر تقویت اقتصادی یزد را به دنبال داشت و منجر به ایجاد مراکز جدید اقتصادی در حاشیه غربی شهر شد. صفوی‌ها با گردهم آوردن چند عنصر شهری متشکل که به مجموعه شاه طهماسب معروف شد، یک محور قوی اقتصادی عمود بر بافت تاریخی شهر ایجاد کردند که منجر به توسعه موزون و متعادل ارگانیک شهر شد (Bonine, 1987: 186).



نقشه شماره ۱: محدوده شهر و محورهای تجاری آن در دوره صفویه

منبع: طرح حفاظت جامع بافت تاریخی شهر یزد، ۱۳۸۶: ۶۳.

تأثیرات شهرسازی نوین بر بافت تاریخی یزد

دولت پهلوی قصد ساماندهی مکانی و فضایی فعالیت‌ها و عملکردهای شهری براساس خواست‌ها و نیازهای جامعه شهری را داشت. نیازهایی که با افزایش روزافزون جمعیت، فشار توسعه و گسترش شهرنشینی، توسعه فیزیکی شهرها و تغییرات در بافت شهری الزام‌آور می‌نمود. این اهداف در حوزه اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی و کالبدی - فضایی قابل تحلیل و گفتگو هستند. ایجاد خیابان و نوسازی شهر یزد در دوره رضاشاه از دو منظر کاملاً متفاوت و حتی متناقض قابل بررسی می‌باشد. بعضی از صاحب‌نظران این اقدامات را در زمان خود مناسب ارزیابی می‌کنند و معتقدند دولت پهلوی اول در برپایی ایرانی نوین با چهره‌ای جدید و نو موفق عمل کرده است و شهر یزد برای گذار از دوره سنتی به مدرن باید این دوره را پشت سر می‌گذاشت. برخی دیگر بدون انکار نیاز بافت شهر یزد به نوگرایی معتقدند سیاست‌های رضاشاه، منجر به نابودی بخش وسیعی از آثار تاریخی و فرهنگی و ایجاد بحران هویت در این شهر شد.

سؤال اینجاست که دولت پهلوی چگونه می‌توانست بافت تاریخی را از گزند تخریب نجات دهد ولی در حین حال، این شهر تاریخی را از مدرنیته دور نگه ندارد؟ آیا تخریب بافت

قدیمی اجتناب‌ناپذیر بود و آیا طرح‌هایی برای حفاظت از این آثار ارائه گشت؟ برای پاسخ به این سؤال می‌توان نظریات معماران متخصص بافت تاریخی را مرور کرد و اینکه دیگر کشورهای دارای بافت تاریخی که در آستانه مدرنیته قرار داشتند، چه سیاست‌هایی را در مدیریت شهری در پیش گرفتند؟

تفکر حاکم بر معماری در این دوره متفاوت و گاه متناقض است. در عرصه بین‌المللی افرادی مانند لوکوربوزیه، هوارد و رایت معتقد به حرکتی انقلابی در طراحی شهری بودند. آنها تعارضات و مصایب اجتماعی شهرهای قدیمی را نمی‌پسندیدند و بر این باور بودند که امکان اصلاح قدم‌به‌قدم مشکلات شهری به پایان رسیده است و باید تحولی کلی در محیط شهری رقم بخورد. عصر ماشین و دنیای جدید، این گروه از متفکران شهری را به این نتیجه رسانده بود که برای گذار از مرحله سنتی به دنیای متمدن به ناچار باید از شهرسازی سنتی عبور کرد (کمپل، فاینشتاین، ۱۳۸۸: ۴۰) و برای نیل به این مقصود و بهبود کارکرد بافت‌های قدیمی، ابنیه باارزش را حفظ کرد و مابقی بناها را تخریب نمود. تفکر غالب بر این گروه بر خیابان‌های هندسی‌شکل، منظم، عریض، طویل و میادین منظم تأکید داشت که در بهترین حالت شهرهای شطرنجی از دل آن بیرون می‌آمد. اگر دولت پهلوی قصد داشت با توجه به این نظریه‌پردازان در یزد عمل کند، می‌بایست تک بناها مانند بناهای خان، امیرچخماق، مسجد جامع و چند تک بنای با ارزش زیاد را حفظ و مابقی بناها را قربانی سیاست‌های توسعه شهری خود کند.

دسته دوم کاملاً مخالف دسته اول بودند و این نوع شهرسازی را بسیار کسل‌کننده و بدون شادابی تلقی می‌کردند که صرفاً بر روی کاغذ و استفاده از خط‌کش زیبا به نظر می‌آید و در عمل با شرایط زیست اجتماعی انسان‌ها همخوانی ندارد. کامیلو سیت Camillo Sitte از مهم‌ترین معماران علاقه‌مند به این نوع تفکر و منتقد شهرهای جدید است. او می‌گوید شهرهای جدید بیش از حد یکنواخت، نازیبا، بی‌تناسب و فاقد ارزش هنری هستند و برعکس علاقه خود را نسبت به معماری زیبا و هماهنگ شهرهای تاریخی کتمان نمی‌کند. این معمار وجود شبکه‌ای از خیابان‌های بدون ارتباط با کالبد تاریخی شهر را نمی‌پذیرد و بر آن خرده می‌گیرد و مخالف ورود ماشین به بافت‌های قدیمی بود. این گروه، بناها را به دو دسته زنده و مرده تقسیم می‌کردند و اعتقاد داشتند بناهای زنده را باید احیا و بناهای مرده را به صورت موزه درآورد و مخالف تلفیق شهر قدیم و جدید بودند. اگر دولت پهلوی تفکرات این دسته از نظریه‌پردازان را در مورد یزد اجرا می‌کرد، عملاً خیابان‌های پهلوی، شاه و ثریا شکل نمی‌گرفت و شهر یزد با کمی فاصله از شهر قدیم ساخته می‌شد. اتفاقی که در شهر لایسستر انگلستان با بافت تاریخی پیچیده اتفاق افتاد که طراحان انگلیسی تصمیم گرفتند تغییرات عمده و

خیابان‌کشی گسترده در بافت قدیمی ایجاد نکنند و برای ارتباط بافت قدیم و جدید، آنها را به وسیله خیابان‌هایی به یکدیگر وصل کنند (حناچی، ۱۳۹۱: ۴۱).

دسته سوم معماران بودند که به التقاطی‌گری (اکلکتیسم) معتقد بودند. روشی که به مرمت‌کار اجازه می‌داد به بناهای تاریخی تزئین‌هایی که با اصالت بنا همخوانی ندارد، اضافه کنند. اوژن ویوله لودوک از طرفداران این ایده بود. با توجه به این پیشینه، نقدهای بر مدیریت شهری دوره پهلوی اول در شهر یزد وارد آورد که مهم‌ترین آن، عدم توجه به آثار تاریخی، عدم حفظ کارکردهای بافت سنتی شهر، نواقص متعدد قانونی و شتاب و عجله در اجرای طرح‌ها بدون نظر کامل کارشناسی بود. در زیر به بعضی از این خلل وارد، پرداخته می‌شود.

در دوره پهلوی، جنبشی در بین معماران نوظهور ایرانی به وجود آمد که بسیار تحت تأثیر لوکوربوزیه و اقدامات او در فرانسه بودند و اعتقاد داشتند در جنبش معماری جدید، حفظ تمام بناها لازم نیست بلکه تک‌بناهای مناسب به صورت موزه‌ای قابل حفاظت هستند و مابقی بناها می‌تواند مورد تخریب قرار گیرد. افرادی همچون مهندس فروغی، سیحون و غیائی جزء این دسته‌اند. این دسته احترام خاصی برای بافت تاریخی قائل نیستند و به نوسازی و نوگرایی و ساختن ساختمان‌های بلند و مجلل علاقه بیشتری دارند، هرچند در بعضی از آثارشان، نمودهای معماری سنتی ایران نیز به چشم می‌خورد. از مبانی فکری این گروه می‌توان استنباط کرد از نظر آنها بافت قدیمی یزد توانایی هماهنگی با شریان زندگی جدید و مدرن را ندارند و در حقیقت فضاهای مرده‌ای هستند که باید حذف، تخریب و یا تغییر شکل یابند. در حقیقت دولت پهلوی به دنبال نظم آگاهانه در شهر و قربانی کردن کالبد شهری در برابر ساختار شهری بود و در شهرسازی جدید، به صورت عامدانه و نه سهواً، به دنبال حذف مفاهیم کهن شهری بود که آنها را نمادهای عقب‌ماندگی شهرها قلمداد می‌کرد. در حقیقت سیاست‌های دولت پهلوی در برابر بافت تاریخی شهر یزد، کاملاً با تفکرات کامیلو سیت و هم‌قطارانش مبنی بر حفظ کامل بافت قدیمی در تناقض بود.

سیاست‌های دولت رضاشاه در مقوله شهرسازی در تهران، به سرعت در شهرهای دیگر از جمله یزد پیاده‌سازی شد و نقشه‌های آن از طریق وزارت کشور به شهرداری‌ها ابلاغ گردید. با مقایسه نقشه تهران و یزد، به طرز شگفت‌انگیزی شباهت‌های خیابان‌سازی در هر دو شهر به چشم می‌خورد. خیابان خیام و ۱۵ خرداد از دل بازار تهران گذشت همچنان‌که خیابان شاه و پهلوی از دل بازار در یزد گذشتند. ارگ‌های قدیمی پشت بازار در هر دو شهر ویران شدند و جاهای آنها را پارک و مراکز اداری گرفت. ساخت پارک هفت تیر و پارک شهرداری پشت دژ قدیمی شهر، ساخت محله‌های جدید شطرنجی جدید، ایجاد بانک ملی بر سر خیابان مسجد

جامع، ایجاد شهرداری و فرمانداری در خیابان روبه‌روی مسجد جامع، نمونه‌ای از این دست کارها بود (حبیبی، ۱۳۸۹: ۸۸).

از زمان تشکیل بلدیة در یزد تا سال ۱۳۳۲ش، مجموعاً پنج خیابان اصلی در یزد ایجاد شد. در دوره رضاشاه و در سال ۱۳۱۴ش، اولین خیابان شهر یزد، یعنی خیابان پهلوی سابق (امام خمینی فعلی) با پاره‌کردن بخش میانی بافت تاریخی ساخته شد. محدوده ساخت این خیابان، از اداره دارایی یزد (خیابان فرمانداری امروز) شروع و تا میدان پهلوی (میدان مجسمه هم گفته می‌شد و امروزه میدان شهید بهشتی نام دارد) کشیده شد. انتظار می‌رفت مانند شهرهای دیگر، خیابانی صلیب‌گونه به خیابان پهلوی وصل شود. در سال ۱۳۲۲ش، شهرداری یزد ساخت خیابانی را شروع کرد که از میدان امیرچخماق شروع و با ایجاد طرحی صلیب‌گونه خیابان پهلوی و بازار را شکافت و در انتهای بازار به میدانی تازه‌ساز ختم شد. این میدان به میدان شاه (چهارراه بعثت کنونی) معروف بود و مجسمه رضاشاه در وسط آن نصب شد (نقشه شماره ۲). بنابراین خیابان شاه (خیابان قیام فعلی) به‌عنوان دومین خیابان ساخته‌شده در یزد، عملیاتی شد. در طرح جامع شهری مصوب سال ۱۳۰۹ش، مقرر شده بود که خیابان‌ها جدید بر مسیر خندق قدیم شهر ایجاد شود. خیابان شاه و پهلوی هم تا حدود زیادی براساس همین طرح جامع عملیاتی شد.

در سال ۱۳۲۳ش، سومین خیابان یزد احداث گردید که از میدان مجسمه شروع و به میدانی که دو سال قبل به همت مارکار ساخته شده بود ختم گردید. محدوده این خیابان خارج از بافت اصلی شهر قرار داشت و عبور و مرور به سمت شرق و کرمان از این مسیر انجام می‌شد به همین دلیل به خیابان کرمان (۱۱ فروردین فعلی) شهره شد.

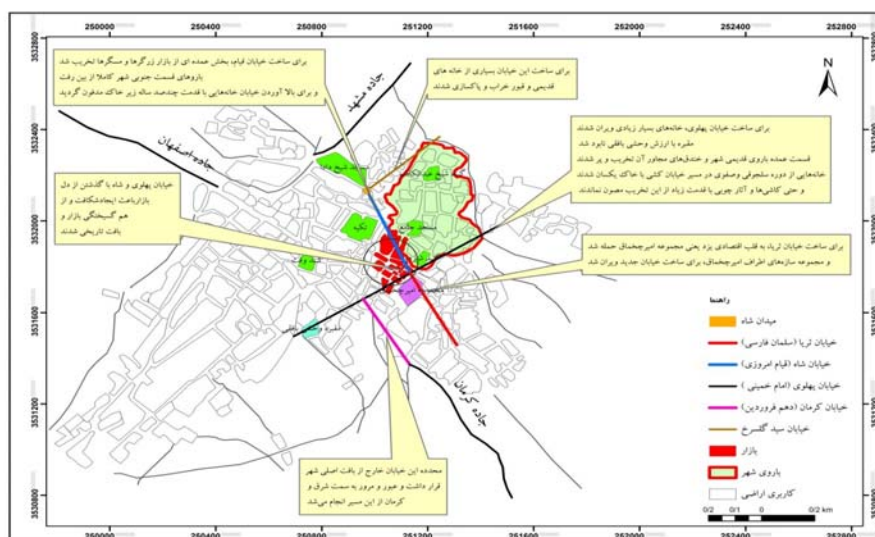
چهارمین خیابان یزد، در حقیقت امتداد خیابان شاه به سمت جنوب بود. این خیابان از پشت مسجد امیرچخماق شروع و با دو تکه‌کردن محله قدیمی گازرگاه، به سمت شرق ادامه پیدا کرد. این خیابان که در سال ۱۳۲۵ احداث شد به خیابان ثریا (سلمان فارسی امروزی) معروف شد (ساکما، ۲۹۳/۱۱۳۱۶، برگ ۵). در سال ۱۳۲۵ پنجمین خیابان یزد نیز ساخته شد. در حقیقت این خیابان ادامه خیابان پهلوی به سمت شمال بود. برای ساخت این خیابان، قبور روبه‌روی امیرچخماق خراب و پاکسازی شدند (گلشن، ۱۳۸۴: ۱۹؛ شناسنامه سند ۹۶/۲۹۸/۵۸۳۲، برگ ۱).

سیاست‌های خیابان‌کشی شهرداری‌ها، باعث تخریب بسیاری از خانه‌ها شد، کوچه‌های زیادی برای توسعه تخریب گشتند، در بازار گسست عمیقی ایجاد شد و بخش عمده‌ای از بافت تاریخی از بین رفت که به موجب آن از هم گسیختگی اجتماعی و شکاف عمیق بافت

فرهنگی و اقتصادی شهر یزد را موجب شد (Bonine, 1981, 238). این سیاست‌های شهری، انتقاد خیلی از معماران داخلی و خارجی را در پی داشت. ویلفرد بلانت که در ساخت خیابان پهلوی یزد از نزدیک شاهد ماجرا بوده است، در گزارش‌های خود به شدت از نحوه خیابان‌سازی در شهر تاریخی یزد متحیر می‌شود و از خراب‌کردن بسیاری از آثار کهن و تاریخی انتقاد می‌کند (Blunt, 1957, 196). انتقاداتی که به‌حق سال‌ها پیش بر هوسمان و سیاست‌های بلندپروازانه او گرفته شد و منتقدان هوسمان، او را متهم به نابودی بخش اعظمی از بناهای تاریخی و مزارع کردند، حتی بناهای باشکوهی که به هزینه‌ای گزاف در زمان لئوی شانزدهم ساخته شده بودند (گیدین، ۱۳۹۱: ۷۱۵).

توسعه خیابان‌ها و معابر، قطعاً با مشکلاتی نیز همراه بود. در مسیر این خیابان‌سازی‌ها، ممکن بود مساجد، خانه اعیان، اماکن و ابنیه دولتی، ابنیه تاریخی، سفارتخانه و در نهایت دکاکین و منازل عموم مردم مورد تخریب قرار بگیرد. در یزد، برای ساخت خیابان پهلوی، خانه‌های بسیار زیادی ویران شدند، مقبره بارزش وحشی بافقی نابود شد، قسمت عمده باروی قدیمی شهر و خندق‌های مجاور آن تخریب و پر شدند، خانه‌هایی از دوره سلجوقی و صفوی در مسیر خیابان‌کشی با خاک یکسان شدند و حتی کاشی‌ها و آثار چوبی با قدمت زیاد از این تخریب مصون نماندند و همه برای یک خیابان مستقیم و بدون انعطاف قربانی گشتند. همچنین برای ساخت خیابان قیام، بخش عمده‌ای از بازار زرگرها و مسگرها تخریب شد، باروهای قسمت جنوبی شهر کاملاً از بین رفت و برای بالا آوردن خیابان خانه‌هایی با قدمت چندصد ساله زیر خاک مدفون گردید. همچنین برای ساخت خیابان ثریا، به قلب اقتصادی یزد یعنی مجموعه امیرچخماق حمله شد و مجموعه سازه‌های اطراف امیرچخماق، برای ساخت خیابان جدید ویران شد (در نقشه شماره ۴؛ جدول شماره ۱). این در حالی بود که وجود بسیاری از اماکن و ابنیه تاریخی یزد، نه تنها به موجودیت عناصر جدید آسیب نمی‌زد بلکه در هماهنگی با این عناصر، می‌توانست بر زیبایی شهری بیفزاید. از بین بردن لجام‌گسیخته آثار دوره قاجار به بهانه توسعه و مدرنیته، الگوهای تاریخی را از بین برد و به جای آن مجموعه بناهایی شکل گرفت که رابطه بسیار ضعیفی با سنت‌های تاریخی و معماری شهر یزد داشت. در بین تجددگرایانی که اصول مدرن کردن شهرها را دنبال می‌کردند، افرادی حضور داشتند که معتقد بودند مدرن‌گرایی به معنای نابودی شهر قدیم نیست و تجددگرایی در شهرسازی به معنای از بین بردن بخش‌های قدیمی شهر و جایگزینی عناصر جدید به جای آن نیست. بلکه شهر قدیم می‌تواند در دیوارهای خود، مانند موزه‌ای حفاظت‌شده محفوظ بماند اما به دلیل نقش پایین این نخبگان در اجرای طرح‌های شهری، عملاً به صحبت‌های آنان توجهی نشد.

دولت پهلوی اول، باید برنامه‌ریزی منظمی براساس روند ارگانیک بافت‌های قدیمی برای توسعه شهری در نظر می‌گرفت اما بدون توجه به این مسائل، خیابان‌هایی را در طول و عرض بافت قدیمی شهر یزد اجرا کرد. البته این مسئله فقط در مورد شهر یزد نبود بلکه در شهرهای دیگر مانند اصفهان، کاشان، تهران و تبریز دقیقاً تکرار و به نابودی بناهای متعدد تاریخی در این شهرها نیز منجر شد. مطلق‌گرایی در گفتمان شهری و عدم وجود نهادهای مدنی و سیاسی ناظر، راه را برای هجوم لجام‌گسیخته مسئولان شهری بر پیکره بافت کهن یزد مهیا کرد و آن تعداد محدود منتقد هم سرکوب و ساکت شدند. انتقادات به از بین بردن بناها و آثار تاریخی در محیط بسته دوره رضاشاه، آن قدر زیاد بود که در سال ۱۳۱۵ش از وزارت داخله به مسئولین استان‌ها ابلاغ شد تا در ایجاد خیابان‌های جدید، به ابنیه تاریخی و فرهنگی توجه ویژه‌ای شود و از تخریب آنها جلوگیری گردد (کیانی، ۱۳۹۳: ۴۲۶؛ ساکما، شناسنامه سند ۹۶/۲۹۸/۵۸۴۰، برگ ۱). البته این دستور کمی دیر صادر شد و در بین سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۵، شاکله خیابان‌ها در بافت‌های تاریخی شکل گرفته بود و به بافت‌های تاریخی آسیب‌های جدی وارد شده بود. البته با این دستورالعمل نیز بافت تاریخی از گزند مصون نماند و تخریب آن در شهرهای مختلف حتی در خارج از ایران به بهانه توسعه و مدرنیته ادامه پیدا کرد (حناچی، ۱۳۹۱: ۳۲).



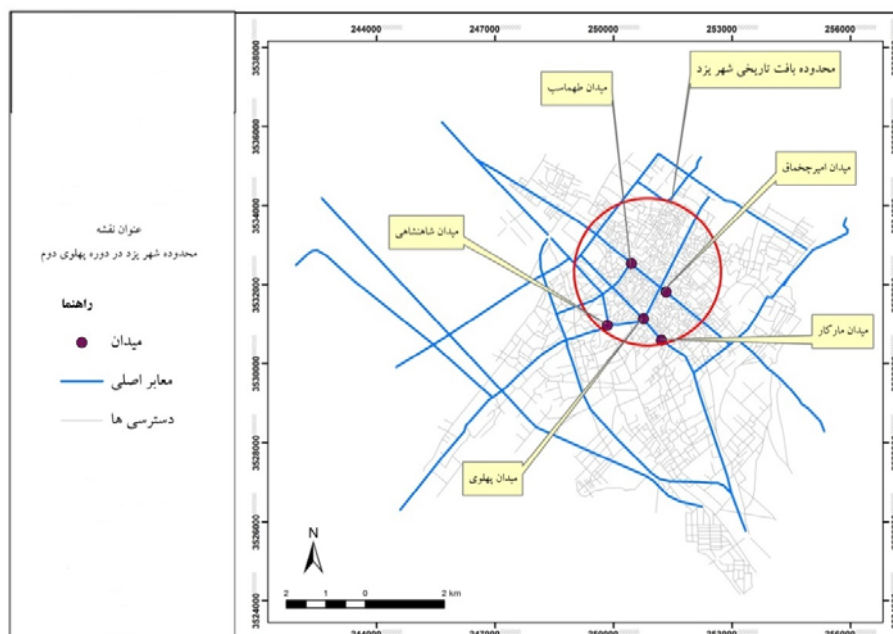
نقشه شماره ۲: نقشه شهر یزد در دوره قاجار و تغییرات آن در دوره رضاشاه

منبع: نقشه خام: شتالوف. برگرفته از مهملو، ۱۳۹۱: ۴۵

تغییرات GIS و ورود اطلاعات تاریخی با توجه به اسناد: از پژوهشگر

روش خیابان‌سازی جدید دولت پهلوی در یزد، نظم خاص حاصل از تعاملات سنتی را از هم گسسته کرد. نظمی که بازار خان به عنوان ستون آن نقش عمده‌ای ایفا می‌کرد اما در رقابت با سازه‌های جدید به نام خیابان پهلوی و شاه، جایگاه خود را به سرعت از دست داد و آسیب جدی دید. وجود عنصر شهری جدید و غریب به نام خیابان با وجود فروشگاه‌ها و مغازه‌های مختلف که هر روز بر تعداد آنها افزوده می‌شد، به هیچ وجه با بافت کهن شهری یزد همخوانی نداشت و عنصری ناخوانده محسوب می‌شد (ساکما، ۹/۳۸۰/۹۶، برگ ۳۰-۹). اما همین خیابان به سرعت، تمام نظام بافت‌های قدیم را به چالش کشید به طوری که هیچ عنصری از گذشته توان مقاومت در برابر این چهره نوظهور را نداشت. با اقدامات صورت گرفته، توازن سیمای شهری به هم ریخت و گسستی جبران‌ناپذیر بین عناصر جدید و بافت‌های قدیمی شهری ایجاد گشت. در حقیقت دولت پهلوی اول، نگاه آینده‌نگارانه و منطقی نسبت به شهر یزد نداشت و حقوق شهروندی، میراث تاریخی، آینده شهری را قربانی تعجیل در تجددگرایی کرد (نقشه شماره ۳).

با ایجاد خیابان‌های شاه، کرمان، ثریا و پهلوی، یک رقابت نابرابر میان این عنصر جدید و راسته بازارها شکل گرفت. نتیجه این رقابت مشخص بود چون خیابان‌ها دارای مزایایی چون حمل و نقل سریع، تعدد و تنوع فعالیت‌های اقتصادی، روشنایی، تمیزی و زیبایی بودند در کل به تدریج شاخص‌ترین نمادهای شهری را در خود جای دادند. وجود خیابان‌های شلوغ و روشن، امنیت روانی و اجتماعی ساکنان شهری را بهبود بخشید. این امنیت منجر به شادابی بیشتر شهری و تحرکات اجتماعی بیشتر شد. در راستای همین اثر، مفاهیم جدیدی مانند پیاده و پیاده‌رو ظهور کرد و طراحان شهری را بر آن داشت تا در طرح‌هایشان، به مبلمان شهری و مفاهیم جدید بیشتر توجه کنند.



نقشه شماره ۳: نقشه شهر یزد در دوره پهلوی دوم

منبع: نقشه اصلی: لغوی، ۱۳۵۰: ضمیمه

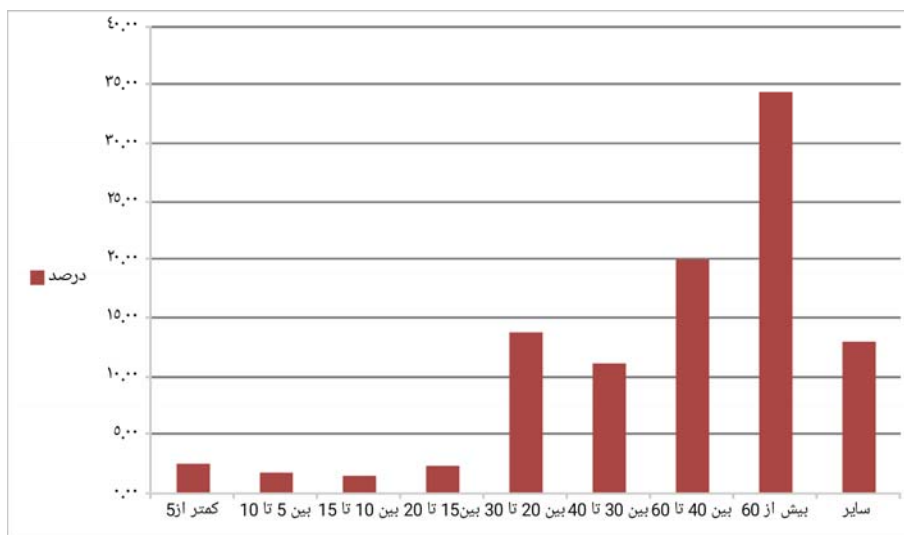
تغییرات GIS و ورود اطلاعات تاریخی با توجه به اسناد: از پژوهشگر

تمرکزگرایی دولت پهلوی و مداخلات وسیع مسئولین سیاسی، علاوه بر مسائل سیاسی و اجتماعی، در طراحی شهری نیز خود را نشان داد. در پیشبرد اهداف معماری نوین، کمترین مشارکتی از طرف اهالی قبول نشد و صورت نپذیرفت و همچنین تأکید بر متحدالشکل کردن بناهای عمومی و دولتی، یادآور سیاست‌های متحدالشکل کردن لباس و فرهنگ و زبان دولت پهلوی بود. این اتحاد ظاهری حتی در نام‌گذاری خیابان‌های تازه تأسیس نیز تأثیر گذاشت و نام‌های تکراری پهلوی، شاه، شاهنشاهی، ثریا، فرح، ولیعهد، آریامهر، ۲۴ اسفند، ششم بهمن و غیره در همه خیابان‌های اصلی شهرها به چشم می‌خورد. هرچند بعداً به‌علت مخالفت‌هایی که شکل گرفت، به صورت محرمانه از شهرداری‌ها خواسته شد از بعضی نام‌ها مانند آریامهر در نام‌گذاری اماکن و تأسیسات استفاده نشود (ساکما، ۹۶/۲۹۳/۹۴۰، برگ ۴۰). عدم مشارکت مردمی در مشورت و پیشبرد اهداف شهری، از چالش‌های به‌وجودآمده بین مردم شهر یزد با مسئولان شهری کاملاً مشهود است. بعضی از این چالش‌ها در حوزه قانون‌گذاری بود زیرا عدم وجود قوانین مشخص و مدون در مورد ساکنان و مالکانی که خانه و مغازه آنها در مسیر

۱۹۰ / سیاست‌های نوگرایانه دولت پهلوی در ساختار شهری و تأثیر آن بر بافت تاریخی / مهدی وزینی‌افضل

خیابان‌سازی قرار می‌گرفت، آسیب‌زا بود و در بسیاری از مواقع هیچ گرامتی به آنها پرداخت نمی‌شد (ساکما، ۲۹۳/۱۱۷۳۸، برگ ۱-۲).

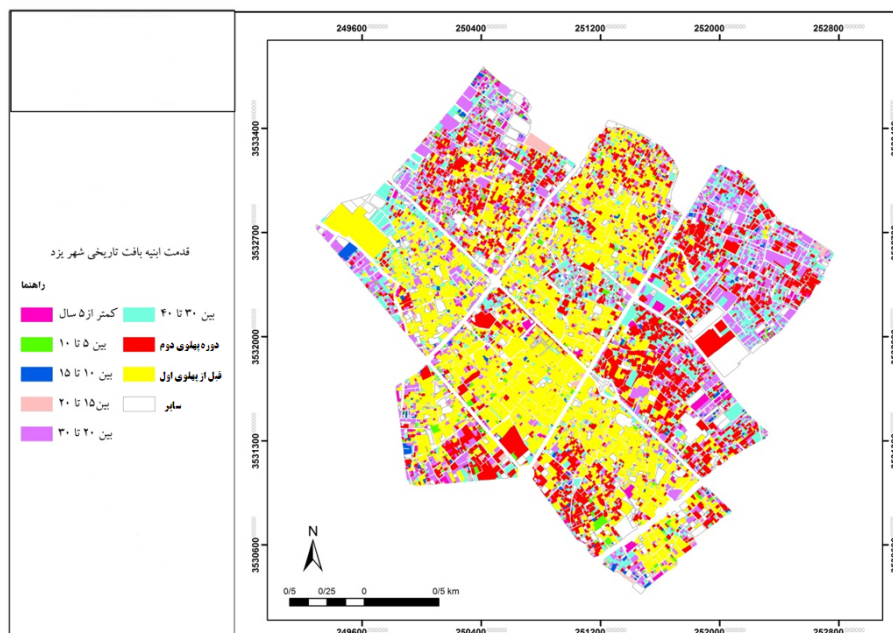
بسیاری از صاحب‌نظران بر این عقیده هستند که با تمام مشکلاتی که در طراحی و اجرای پروژه‌های شهری دوره پهلوی اول مطرح است و با تمام آسیب‌هایی که این سیاست‌های عجولانه به بافت تاریخی شهرها از جمله شهر یزد وارد کرد، تحولات عمده مثبتی نیز در فضاهای عمومی شهری صورت پذیرفت و این دوره را مرحله‌ای تحول‌آفرین از شهرسازی سنتی به جدید می‌دانستند. به‌طور مثال بوذرجمهری که به مدت ۱۰ سال شهردار تهران بود، اقداماتش، آمیخته از نتایج مثبت از جمله ایجاد اولین تشکیلات شهری همچون آتش‌نشانی، لوله‌کشی آب، فاضلاب‌کشی، ساخت دارالمجانین و بیمارستان بود و افزایش سطح بهداشت و رفاه کلی در بافت قدیمی شهر بود. برای شهر یزد هم چنین اتفاق مشابهی تکرار شد و درحالی‌که بهداشت عمومی و آب مصرفی در بافت قدیمی به بدترین وضع خود در اختیار مردم بود (ساکما، ۲۹۳/۱۰۸۳۰، برگ ۳-۹)، سیاست‌های شهری دولت رضاشاه، به رفاه نسبی ساکنان محلات قدیمی شهر انجامید. اما از آنجایی که این مقاله بر محوریت آسیب به بافت تاریخی تأکید دارد، نمی‌توان از سیاست‌های مخرب شهری دولت رضاشاه بر شهر یزد چشم پوشید.



جدول شماره ۱: وضعیت قدمت ابنیه بافت تاریخی شهر یزد

منبع: اداره کل مسکن و شهرسازی استان یزد، ۱۳۹۵

تغییرات GIS و ورود اطلاعات تاریخی با توجه به اسناد: از پژوهشگر



نقشه شماره ۸: قدمت ابنیه بافت تاریخی شهر یزد

منبع: اداره کل مسکن و شهرسازی استان یزد، ۱۳۹۵

تغییرات GIS و ورود اطلاعات تاریخی با توجه به اسناد: از پژوهشگر

نتیجه گیری

در دوره رضاشاه، جریان تجددگرایی و خیز به سوی تشکیل یک جامعه مدرن به سبک اروپایی، تبدیل به یک ارزش پایدار گردید و دولت در سایه ثبات اجتماعی و اقتدار نظامی و سیاسی، به صورت کاملاً سازماندهی شده، تلاش‌های گسترده‌ای را جهت نیل به این هدف انجام داد. یکی از ارکانی که مدرنیسم به شدت آن را تحت تأثیر قرار داد، وضعیت فضاهای شهری بود. شرایط ناهنجار و ناپایدار شهرها در دوره قاجار، دولت رضاشاه را برای گذر از این شهرهای قدیمی و سنتی به شهر مدرن تشویق می‌کرد، به همین دلیل زیبایی‌های تاریخی شهرها نادیده انگاشته شد و سعی وافری به منظور تخریب و از نوسازی شاخص‌های شهری آغاز گردید. نهادهای تقویت‌شده و در کنترل مانند ارتش، وزارت مالیه، قانون‌گذاری، و نهادهای تازه تأسیس مانند بلدیة به کمک حکومت اقتدارگرای پهلوی آمدند. مجلس با قانون‌گذاری، قوانین متعددی را برای برداشتن موانع توسعه شهری ایفا کرد. اولین طرح شهری در سال ۱۳۰۹ش ارائه شد و به دلیل وجود پررنگ عنصر خیابان، به نقشه خیابان‌ها معروف شد.

این طرح به‌عنوان الگوی شهرسازی در شهرهای ایران مورد استفاده قرار گرفت و تأکید آن بر ایجاد خیابان‌های مستقیم با درختکاری بین طرفین آن، ایجاد میادین متقارن و تعریض معابر شهری بود. وجود ارتشی‌ها در رأس بلدیة شهرها و نگاه خشک و غیرانعطاف آنها به الگوهای شهری و صرفاً تأکید بر نوگرایی به هر قیمتی، منجر به فجایع زیست بومی و نابودی بخش عظیمی از بناهای تاریخی شهرهای ایران از جمله شهر یزد شد. سیاست‌های شتابزده و حضور پررنگ نهادهای نظامی و اقتدارگرا در پیاده‌سازی طرح‌های شهری، در این بحران‌ها نقش مستقیمی داشتند.

شهر یزد دارای بافتی تاریخی بود که هماهنگی فضاها و حجم‌های معماری در آن به وضوح به چشم می‌آمد و در آن فرم‌های ارگانیکی به شکل طبیعی ایجاد شده بودند. در این نوع شکل بافت، سلسله مراتب عملکردی کهن داشت و به هم‌زدن آن بدون برنامه‌ریزی، می‌توانست بسیار مخرب باشد. طراحان شهری دوره رضاشاه به دنبال انطباق بافت قدیمی و روش‌های مدرن شهرسازی نبودند به طوری که زیبایی‌های بافت تاریخی حفظ شود و از طرف دیگر، مشکلات و معضلات اجتماعی و بهداشتی این اماکن برطرف گردد. به همین دلیل شتابزده و بدون طرح جامع، یک متد هم‌شکل را در همه شهرهای ایران اجرایی کردند. یعنی دقیقاً برنامه‌ای که در امور شهری تهران ایجاد شده بود در شهرهای دیگر مانند اصفهان، یزد و تبریز بدون در نظر گرفتن معانی فضا و معماری اجرا شد که نتیجه آن ایجاد تضاد در عناصر شهری و ناکامی در پیوند بافت تاریخی و مدرن‌سازی بود. در مورد یزد، این سیاست‌ها آسیب جدی به حیات تاریخی شهر وارد کرد، به طوری که بسیاری از بناها تخریب و یا در مسیر نابودی قرار گرفت و عناصری که می‌توانست به عنوان ارزش‌های فرهنگی و تاریخی شهر مطرح باشند، به بهانه کهنه و زشتی به سرعت تخریب شد.

منابع و مأخذ

سازمان اسناد کتابخانه ملی ایران (ساکما)

۱. اعطای نشان درجه اول کشوری به کامران میرزا لزوم ساخت عمارت جدید، ۱۲۹۴هـ.ق، شماره سند ۲۹۵/۲۷۲۶، برگ ۱.
۲. اعلان بلدیة در مورد اراضی واقع در خیابان پهلوی، ۱۳۱۲ش، شناسنامه سند ۹۶/۲۹۸/۵۸۳۲، برگ ۱.
۳. اعلان بلدیة یزد در مورد سنگفرش جلوی مغازه‌ها، ۱۳۱۲ش، شناسنامه سند ۹۶/۲۹۸/۵۸۴۰، برگ ۱.
۴. انتخاب اعضای انجمن بلدی در حوزه یزد، شناسنامه سند ۲۹۳/۱۱۶۵۶، ۱۳۱۴-۱۳۱۰، برگ ۱-۶۵.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۹۳

۵. تصویب قانون مربوط به عوارض بلدی، ۱۳۰۹ ش، شناسنامه سند ۲۴۰/۶۵۳۳، برگ ۴.
۶. تعیین حدود اراضی در خیابان ثریا توسط شهرداری، شناسنامه سند ۲۹۳/۱۱۳۱۶، ۱۳۳۶، برگ ۱-۶.
۷. رونوشت قانون بلدی، ۱۳۱۲-۱۳۱۳ ش، شناسنامه سند ۲۴۰/۵۰۹۰۷، برگ ۱-۲۰.
۸. ساخت خیابان شمالی جنوبی یزد و نامه محرمانه عدم استفاده از نام آریامهر برای نام گذاری تأسیسات و اماکن، شناسنامه سند ۹۶/۲۹۳/۹۴۰، برگ ۱-۵۶.
۹. شکایت حسین بقال از شهرداری یزد، شناسنامه سند ۲۹۳/۱۱۷۳۸، ۱۳۱۷، برگ ۱-۲.
۱۰. عدم رعایت بهداشت در شهر و حمام های یزد، شناسنامه سند ۲۹۳/۱۰۸۳۰، ۱۳۱۱، برگ ۱-۱۰.
۱۱. قانون بلدی (به صورت جزوه) شامل: تعریف بلدی، انتخاب وکلای بلدی، تشکیل انجمن بلدی؛ شناسنامه سند ۲۹۷/۲۷۸۸۰، برگ ۱.
۱۲. قانون مالیات بلدی بر وسائل نقلیه در تهران، شناسنامه سند ۲۴۰/۱۳۸۱۰، ۱۳۲۸ قمری، برگ ۱.
۱۳. قانون و نظامنامه بلدی مورخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۰۹ مجلس شورای ملی، ۱۳۰۹ ش، ۲۹۰/۸۴۷۵، برگ ۱-۲۸.
۱۴. کتابچه قانون بلدی، شناسنامه سند ۲۴۰/۲۶۸۰۴، ۱۳۲۵ قمری، برگ ۱-۲.
۱۵. مخالفت با طرح پیشنهادی مجلس در مورد قانون بلدی، شناسنامه سند ۲۴۰/۴۵۲۲۳، سال ۱۳۰۵ ش، برگ ۴-۸.
۱۶. مشخصات مغازه های خیابان پهلوی، شناسنامه سند ۹۶/۳۸۰/۹، ۱۳۲۸، برگ ۱-۳۰.
۱۷. نامه ها و تلگراف ها به امین السلطان، آلبوم بیوتات، آلبوم شماره ۶۲۵، برگ ۸۳.

کتابها:

۱. اداره کل مسکن و شهرسازی استان یزد (۱۳۹۵).
۲. بانک رهنی (۱۳۳۸). *مختصری از تاریخچه خدمات بیست ساله بانک رهنی ایران*. تهران: بانک رهنی.
۳. تکمیل همایون، ناصر (۱۳۷۸). *تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران دارالخلافه ناصری*. تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
۴. جعفری، جعفر بن محمد (۱۳۳۸). *تاریخ یزد*. به کوشش ایرج افشار. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. حبیبی، سید محسن (۱۳۸۵). *شرح جریان های فکری معماری و شهرسازی در ایران معاصر*. تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
۶. حبیبی، سید محسن (۱۳۷۵). *تحول و گسترش تهران در زمان رضاشاه، مجموعه تهران پایتخت ۲۰۰ ساله*. تهران: سازمان مشاور فنی و مهندسی شهر تهران.

۱۹۴ / سیاست‌های نوگرایانه دولت پهلوی در ساختار شهری و تأثیر آن بر بافت تاریخی / مهدی وزینی‌افضل

۷. حبیبی، سیدمحسن و زهرا اهری و رشید امامی (۱۳۸۹)، «از فروریختن باروها تا اندیشه شاهراه‌ها (پیشینه طرح‌های شهری و انگاره‌های شهر تهران از ۱۳۰۹ تا ۱۳۴۵)»، *فصلنامه صفا*. دوره ۲۰. شماره ۵۰. بهار و تابستان ۱۳۸۹. صص ۸۵ - ۱۰۲.
۸. حناچی، پیروز (۱۳۹۱). *مرمت شهری در بافت‌های تاریخی ایران*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۹. دیولافوآ، مادام (۱۳۶۱). *سفرنامه*، ترجمه فره‌وشی، تهران: کتابفروشی خیام.
۱۰. سرایی، محمدحسین، (بهار ۱۳۸۶)، «الگوهای چندگانه توسعه فیزیکی شهر یزد». *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*. شماره ۸۴. ص ۹۵.
۱۱. ظهیرالدوله (۱۳۵۱). *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*. به کوشش ایرج افشار. تهران: کتاب‌های جیبی با همکاری فرانکلین.
۱۲. قاضی نسب، مهدی (۱۳۸۶). *از بلدیة تا شهرداری یزد*. یزد: آیین.
۱۳. قلمسیاه، اکبر (۱۳۷۰). *تاریخ سالشماری یزد*. تهران. نشر گردآورند.
۱۴. کاتب، احمد بن حسین (۱۳۸۶). *تاریخ جدید یزد*، به کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۵. کمپل، اسکات؛ فاینشتاین، سوزان (۱۳۸۸). *نظریه برنامه‌ریزی شهری*. ترجمه عارف اقوامی مقدم. تهران: آذرخش.
۱۶. کیانی، مصطفی (۱۳۹۳). *معماری دوره پهلوی اول (دگرگونی اندیشه‌ها، پیدایش و شکل‌گیری معماری دوره بیست ساله معاصر ایران ۱۲۹۹-۱۳۲۰)*. تهران: موسسه مطالعات تایخ معاصر ایران.
۱۷. گرکر، مک (۱۳۶۶). *سفری به ایالت خراسان*. ترجمه مجید مهدی‌زاده. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۱۸. گلشن، جلال (۱۳۸۴). *یزد دیروز (آداب، سنن و رخدادهای ۱۳۰۴ - ۱۳۸۵ هـ.ش)*. تهران: صحیفه خرد.
۱۹. گیدیون، زیگفرید (۱۳۹۱). *فضا، زمان و معماری (فراروش سنتی نو در معماری)*. ترجمه محمدتقی فرامرزی. تهران: کاوش پرداز.
۲۰. لغوی، علی (۱۳۵۰). *اینجا یزد*. بی‌نا.
۲۱. مالکوم، ناپیر (۱۳۹۳). *سفرنامه یزد (برداشت‌های ناپیر مالکوم سیاح انگلیسی از شهر یزد در اواخر دوره قاجاریه)*. ترجمه علی محمد طرفداری. یزد: مهر پادین.
۲۲. ملک‌زاده (۱۳۶۳). *تاریخ انقلاب مشروطه ایران*. تهران: انتشارات علمی.
۲۳. مهدلو، مینا (۱۳۹۱). *معماری خشت و گل (ساختار پژوهی و آسیب‌شناسی معماری شهر یزد)*. تهران: برگا.

۲۴. مهندسین مشاور آرمانشهر (۱۳۸۶). *طرح راهبردی بافت فرسوده یزد*. دفتر دوم. مطالعات تاریخی. تهران: وزارت مسکن و شهرسازی. سازمان مسکن و شهرسازی استان یزد.

References

- 'adami Ra'āyati Bihdāsht dar Shahr wa Ḥammāmhāyi Yazd, Shinās-nāmihi Sanad 293/10830, 1932, Bargi 1-10.
- Bānki Rahnī, (1959), Mukhtaṣarī az Tārīkhchihyi Khadamāti Bīst Sālihiy Bānki Rahnīyi Īrān, Tīhrān: Bānki Rahnī.
- Blunt, Wilfrid, (1957), A Persian Spring , London, James Barrire Books. (Book)
- Bonine, Micheal, (1981), Stop and shopkeepers: Dynamicsof an Iranian Provincial Bazar, Modern Iran: The Dialectics of Continuity and Chang, Ed. By Michael E. Bonnine, Nikki R. Keddie, State University of New York, Albany Press, p 233-258. (Book)
- Bonine, Micheal, (1987), Elslam and Commerce: Waqf and The Bazar of Yazd, Iran, Erdkunde.
- Dīyālāfūā, Mādām (1982), Safarnāmi, Tarjumihyi Farihwashī, Tīhrān: Kitābfurūshīyi Khayyām.
- Gīdīyūn, Zīgfrīd (2012), Faḍā, Zamān wa Mi'mārī (Farārūyishi Sunatī nu dar Mi'mārī), Tarjumihyi Muḥammad Taqī Farāmarzī, Kāwush Pardāz, Tīhrān.
- Giragur, Mak (1987), Safarī bih Iyālāti Khurāsān, Tarjumihyi Majīd Mahdīzādīh, Mashhad: Mu'āwinati Farhangīyi Āstāni Qudsi Raḍawī.
- Gulshan, Jalāl (2005), Yazdi Dīrūz (Ādāb, Sunan wa Rukhdādhāyi 1925 – 2006), Tīhrān: Ṣaḥīfihyi Khīrad.
- Ḥabībī, Muḥsin (1996), Taḥawwul wa Gustarishi Tīhrān dar Zamāni Riḍā Shāh , Majmū'ihyi Tīhrān Pāytakhti 200 Sālih, Tīhrān: Sāzmāni Mushāwiri Fanī wa Muhandisiyi Shāhri Tīhrān.
- Ḥabībī, Siyyid Muḥsin (2006), Sharḥi Jaryānhāyi Fikrīyi Mi'mārī wa Shāhirsāzī dar Īrāni Mu'āsir, Tīhrān: Daftari Pazhūhishhāyi Farhangī.
- Ḥabībī, Siyyid Muḥsin; Aharī, Zahrā, Imāmī, Rashīd (2010), az Furū Rīkhtani Bārūhā tā Andīshihyi Shāhrāhhā (Pīshīhiy Tārīkhīy Shāhrī wa Ingārīhhāyi Shāhri Tīhrān az 1930 tā 1966), Faṣlnāmihiy Ṣuffīh, Durīhiy 20, Shumārīhiy 50, Bahār wa Tābistān 2010, ṣṣ 85 tā 102.
- Ḥanāchī, Pīrūz (2012), Marimmati Shāhrī dar Bāfthāyi Tārīkhīy Īrān , Tīhrān: Intishārāti Dānishgāhi Tīhrān, Tīhrān.
- Idārīhiy Kulli Maskan wa Shāhirsāzīy Ustāni Yazd (2016)
- I'lāni Baladīyih dar Muridi Arādīy Wāqī' dar Khīyābāni Pahlawī, (1933), Shinās-nāmihiy Sanad 96/298/5832, Bargi 1.
- I'lāni Baladīyihyi Yazd dar Muridi Sangfarshi Jiluyi Maghāzīhhā, (1933), Shinās-nāmihiy Sanad 96/298/5840, Bargi 1.
- Intikhābi A'ḍāyi Anjumani Baladī dar Huzihyi Yazd, Shinās-nāmihiy Sanad 293/11656, 1931 – 1935, Bargi 1-65.
- I'tāyi Nishāni Darajihyi Awwali Kishwarī bih Kāmran Mīrzā Luzūmi Sākhti 'imārati Jadīd, 1877, Shumārīhiy Sanad 295/2726, Bargi 1.
- Ja'farī, Ja'far Ibn Muḥammad (1959), Tārīkhi Yazd, bih Kūshishi Īraj Afshār, Tīhrān: Shirkati Intishārāti 'ilmī wa Farhangī.
- Kampil, Iskāt; Fāynishtāyn, Sūzān (2009), Nazārīyihyi Barnāmihrīzīy Shāhrī, Tarjumihyi 'arif Aqwāmī Muqaddam, Tīhrān: Ādharakhsh.
- Kātib, Aḥmad Ibn Ḥusiyn (2007), Tārīkhi Jadīdi Yazd, bih Kūshishi Īraj Afshār, Tīhrān: Intishārāti Amīr Kabīr.
- Kitābchīy Qānūni Baladīyih, Shinās-nāmihiy Sanad 240/26804, 1907, Bargi 1-2.

- Kīyānī, Muṣṭafā (2014), Mi'mārīyi Durīhiy Pahlawīyi Awwal (Digargūnīyi Andīshihā, Pīydayīsh wa Shīklgīrīyi Mi'mārīyi Durīhiy Bīst Sālīhiy Mu'āshiri Irān (1920 – 1941), Tīhrān: Mu'assisihiy Muṭālī'āti Tārīkhi Mu'āshiri Irān.
- Lughawī, 'alī (1971), Īnjā Yazd, Bīnā.
- Mahdlū, Mīnā (2012), Mi'mārīyi Khisht wa Gil (Sākhtār Pazhūhī wa Āsīb Shināsīyi Mi'mārīyi Shāhri Yazd), Tīhrān: Bargā.
- Malīkzādīh (1984), Tārīkhi Inqīlābi Mashrūṭīhiy Irān, Tīhrān: Intīshārāti 'ilmī.
- Mālkūm, Nāpīyir (2014), Safarnāmīhiy Yazd (Bardāshthāyi Nāpīyir Mālkūm Sayyāhi Inglīsī az Shāhri Yazd dar Awākhirī Durīhiy Qājārīyih), Tarjūmīhiy 'alī Muḥammad Ṭarafdārī, Yazd, Mihri Pādīn.
- Muhandīsīni Mushāwiri Ārmān Shāhri (2007), Ṭarḥi Rāhburdīyi Bāfti Farsūdīhiy Yazd, Daftari Duwwum, Muṭālī'āti Tārīkhī, Tīhrān, Wizārati Maskan wa Shāhri Sāzī, Sāzmāni Maskan wa Shāhri Sāzīyi Ustāni Yazd.
- Mukhālīfat bā Ṭarḥi Pīshnahādīyi Majlis dar Murīdi Qānūni Baladīyih, Shinās-nāmīhiy Sanad 240/45223, Sāli 1926, Bargi 4-8.
- Mushakhaṣāti Maghāzīhhāyi Khīyābāni Pahlawī, Shinās-nāmīhiy Sanad 96/380/9, 1949, Bargi 1-30.
- Nāmīhhā wa Tilīgrāfhā bih Amīn al-Sulṭān Ālbūmi Buyūtāt Ālbūmi Shumārīhiy 625, Bargi 83.
- Qāḍī Nasab, Mīhdī (2007), az Baladīyih tā Shāhrdārīyi Yazd, Yazd: Āyīnih.
- Qalamsīyāh, Akbar (1991), Tārīkhi Sālshumārīyi Yazd, Nashri Gird Āwarandīh, Tīhrān.
- Qānūn wa Nīzāmīnāmīhiy Baladīyih Muwarrīkhi 21 Miy 1930 (30 urdībīshīst 1309) Majlīsi Shurāyi Millī, 1930, 290/8475, Bargi 1-28.
- Qānūni Baladī (bih Ṣūrati Juzwīh) Shāmil: Ta'rīfī Baladīyih, Intīkhāb wukalāyi Baladīyih, Tashkīli Anjūmani Baladīyih; Shinās-nāmīhiy Sanad 297/27880, Bargi 1.
- Qānūni Mālīyāti Baladīyih bar Wasā'īli Naqlīyih dar Tīhrān, Shinās-nāmīhiy Sanad 240/13810, 1910, Bargi 1.
- Rūniwishti Qānūni Baladīyih, 1933 – 1934, Shinās-nāmīhiy Sanad 240/50907, Bargi 1-20.
- Sākhti Khīyābāni Shumālī Junūbīyi Yazd wa Nāmīhiy Maḥramānihiy 'adami Istīfādīh az Nāmi Āryā Mīhr Barāyi Nām Gudhārīyi Ta'sīsāt wa Amākin, Shinās-nāmīhiy Sanad 96/293/940, Bargi 1-56.
- Sarāyī, Muḥammad Ḥusīyn, (Bahāri 2007), Ulghūhāyi Chandgānihiy Tusi'īhiy Fīzīkīyi Shāhri Yazd, Faṣlnāmīhiy Taḥqīqāti Jughrāfiyāyi, Shumārīhiy 84, ṣ 95.
- Shīkāyati Ḥusīyn Baqāl az Shāhrdārīyi Yazd, Shinās-nāmīhiy Sanad 293/11738, 1938, Bargi 1-2.
- Takmīl Humāyūn, Nāshir (1999), Tārīkhi Ijtimā'ī wa Farhangīyi Tīhrān Dār al-Khilāfīhiy Nāshirī, Tīhrān: Daftari Pazhūhīshhāyi Farhangī.
- Ṭaṣwībī Qānūni Marbūt bih 'awārīdi Baladīyih, 1930, Shinās-nāmīhiy Sanad 240/6533, Bargi 4.
- Ta'yīni Ḥudūdi Arādī dar Khīyābāni Thurayyā Tawasūti Shāhrdārī, Shinās-nāmīhiy Sanad 293/11316, 1957, Bargi 1-6.
- Weber, Max. Economy and Society. Edited by Gunther Roth and Claus Wittich. Vo.2. university of California press, 1978, p.1010. (Book)
- Zahīr al-Dulīh (1972), Khāṭīrāt wa Asnādi Zahīr al-Dulīh, bih Kūshishi Īraj Afshār, Tīhrān: Kitābhāyi Jībī bā Hamkārīyi Firānklīn.

Pahlavi's Modernist Policies in Urban Structure and Its Impact on Historical Urban Fabric (Case Study: Yazd City, 1310 - 1332 Ah)¹

Mahdi Vazini Afzal²

Receive: 7/5/2018
Accept: 17/5/2019

Abstract

The challenging framework of the old political power in the Constitutional Revolution led to many changes in the social and economic structures of Iran, which became part of urban renewal and renaissance. But due to political crises after the Constitutional Revolution and the outbreak of the World War I, practically new ideas in the physical change of cities were interrupted. With the reign of Reza Shah and the new order in which the Majles, the Army and the emerging bureaucracy formed its foundations, modernization was found in urban plans and designs. The ideas within the head followed the changing faces of the cities, whose type of structure was a symbol of backwardness and tradition, and which had to be quickly adapted to other parts of society, a new, and regular appearance. The existence of urban management infrastructure, such as Baladiyah, was binding on such plans, so rules were quickly drafted to establish such institutions. The city of Yazd entered the changes relative to its population and history, although later than many other cities, but with the formation of Baladieh of Yazd in the year 1310, urban renewal projects, which symbolized cross-streets, were applied to various parts of that city, which an example was the construction of two main streets of Pahlavi and Shah and the passage of these streets right in the middle of the historical urban fabric.

Keywords: Pahlavi, Street, Urban development, Yazd, Historical monuments.

1. DOI: 10.22051/hii.2019.20044.1628

2. Assistant Professor, Department of History, University of Jiroft; drmahdivazin@gmail.com
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

Quarterly Journal of
History of Islam and Iran
Vol. 29, No. 42 /131, 2019

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**
EXECUTIVE DIRECTOR: **I. Hasanzadeh, Ph. D.**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.
A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.
E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.
M. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.
E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.
A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.
M. Sarvar Molaei, Professor Alzahra University.
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.
SH. Yuse. Far, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

Printing & Binding: Fargahi Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.
Postal Code: 1993891176
Web: hii.alzahra.ac.ir
E-mail: historyislamiran@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-885X
E-ISSN: 3538-3493